سرآغاز نحو

سید مهدی نقشه‌چی

با ویرایش جدید

چاپ سوم

- بیانی ساده
- سبکی جدید
- استفاده از آیات و روایات
- تمرین های عملی
- کارآمد برای همه

به ویژه طلاب و دانشجویان

بسم الله الرحمن الرحیم

- بیانی ساده
- سبکی جدید
- استفاده از آیات و روایات
- تمرین های عملی
- کارآمد برای همهٔ

علاقه‌مندان به فراگیری علوم دینی

پدیدآورنده: نقشه‌چی، سیّد مهدی، ۱۳۵۷–
عنوان: سرآغاز نحو
تکرار نام پدیدآور: سیّد مهدی نقشه‌چی.
مشخصات نشر: قم: فانوس اندیشه، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ص. : جدول، نمودار
قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال: ISBN: 978-600-5901-25-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: چاپ سوم
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: زبان عربی– نحو
موضوع: زبان عربی– نحو– راهنمای آموزشی
ردهٔ کنگره: ۱۳۹۰، ۴۲س ۷ن/ ۶۱۵۱ Pj
ردهٔ دیویی: ۴۹۲/۷۵
شمارهٔ کتابخانهٔ ملی: ۲۱۵۸۴۵۲

سرآغاز نحو

مؤلف: **سیّد مهدی نقشه‌چی** ناشر: **فانوس اندیشه** طراح گرافیک: **هادی معزی**
نوبت چاپ: **سوم/ ۱۳۹۰** شمارگان: **۲۵۰۰ نسخه**
صفحه‌آرایی: **سیّد مهدی نقشه چی / محمد قنبری** ویراستار: **حسن حسن**
چاپ و صحافی: **باقری** قیمت 10000 تومان
شابک: ۲-۲۵-۵۹۰۱-۶۰۰-۹۷۸

جهت سفارش خرید با شماره ۰۹۱۹۴۵۲۰۴۶۶ تماس حاصل فرمایید.
قم، خیابان ارم، روبه‌روی پاساژ قدس، انتشارات فانوس اندیشه
EMAIL: FANOSEANDISHE@YAHOO.COM
تلفن: ۷۷۳۹۳۹۲ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۷۷۴۳۴۴۵ - ۰۲۵۱
تهران - خیابان انقلاب - خیابان شهدای ژاندارمری
بین ۱۲ فروردین و اردیبهشت - شماره ۲۳۸ - انتشارات دارالفکر
۰۲۱ - ۶۶۴۰۸۹۲۷ - ۶۶۴۰۹۳۵۲

فهـــــــــرست

والسّـــلام

سرآغاز

آنگاه که اندیشه از گذرگاه کلام عبور می‌کند، از عالم غیب به شهود پا می‌نهد و خویش را به مکاشفه می‌گذارد. اگر این گذرگاه کمی سست باشد، اندیشه در میانهٔ راه فرو می‌ریزد و کشفی حاصل نمی‌آید. از این رو، باید بنیان کلام را محکم بنا نهاد تا چیزی از اندیشه فرو گذار نگردد.

خدا گذرگاهی راسخ بنا نهاده، از خویش تا انسان، به نام «قرآن». دریغ است که آدمی، این مسافر ابدیّت، از مشاهده و ملاقات اندیشه‌های شورانگیز ابدی که ره‌آورد این قرآن است، محروم بماند و سر فرو برد بر بیهودگی و کوته‌نظری.

فهم زبان قرآن و کلام مفسّران آسمانی آن، می‌طلبد که با زبان و ادبیّات عرب آشنا شویم. از نخستین گام‌های این راه، آشنایی با علم نحو است. در این علم، ادبا، کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند که بعضی به غایت جامع و پر محتوا هستند، اما دشوار برای آنان که در سرآغاز این علم قرار دارند.

از این رو بر آن شدیم تا سرآغازی بر نحو بنگاریم و آن را «سرآغاز نحو» نامیدیم.

از ویژگی‌های این کتاب می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

- مطالب، به زبانی ساده و روان آمده تا نوآموزان زبان عربی به راحتی بر فهم مطالب فائق آیند.
- تعاریف و قواعد، با سیری منطقی و گام به گام ارائه شده تا همراه با مخاطب حرکت نموده، او را به هدف برسانیم.
- از آنجا که هدف اصلی از خواندن ادبیات عرب، فهم قرآن و سنت است، سعی شده مثال‌ها از آیات نورانی قرآن و کلمات گهربار اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد.
- در پایان هر درس، آزمون‌هایی طراحی شده که دربردارندهٔ سؤالات حفظی و کاربردی است. در سؤالات کاربردی، آیات و روایاتی به کار رفته که متفاوت با مثال‌های متن درس

است. از این رو، حل این آزمون‌ها، در تثبیت و فهم بیشتر مطالب هر درس کمک شایانی می‌کند (در این آزمون‌ها، از کتاب «مجموعه تمرین‌های نحو» که زیر نظر مدرسهٔ علمیهٔ رکن الملک اصفهان آماده شده، بهرهٔ فراوان بردم).

• در هر بحث، برای پرهیز از طرح اقوال گوناگون، فقط یک قول که معمولاً قول مشهور بوده، بیان شده تا فهم مطالب برای نوآموز دشوار نگردد.

• از آنجا که مخاطبان این کتاب، فارسی زبانند، معمولاً از مثال‌های دستور زبان فارسی برای فهم بهتر مطالب استفاده شده است.

• پس از هر مبحث، چکیده‌ای از آن مبحث آمده که معمولاً به صورت نموداری است تا به فهم بیشتر و مرور روان‌تر درس کمک کند.

• این نوشتار به گونه‌ای، شیوه‌نامه‌ای است برای آنان که می‌خواهند در علم نحو تدریس را شروع کنند. نحوهٔ ورود به مطالب و خروج از آنها، می‌تواند الگویی عملی برای تدریس آنان باشد.

• غالباً در پایان هر درس، روایتی در رابطهٔ با علم یا اخلاق آمده تا قدر علم و تهذیب بر نوآموزان این راه عیان شود و خستگی راه را از آنان بزداید.

• پس از هر درس، متنی عربی از کتب نحوی آمده که مربوط به محتوای همان درس است. حجم این متون در درس‌های ابتدایی کم است، اما به تدریج بر آن افزوده می شود تا نوآموز گام به گام با متون عربی آشنا شود. این متن‌ها در درس‌های ابتدایی به طور کامل علامت‌گذاری شده، اما به تدریج با فراگیری هر موضوع، اعراب موارد مربوط به آن برداشته شده است. گزینش متن‌ها چنان است که نوآموزان عزیز با کتب گوناگون نحو آشنا شوند.

بی‌گمان، مجموعهٔ حاضر، خالی از عیب و نقص نیست؛ از این رو، پیشاپیش ممنونم از همهٔ برادرانی که عیب‌های این اثر را به این کمترین، هدیه می‌کنند.

در خاتمه، با تمام وجود، در مقابل ولی نعمت خویش، مولای پرده‌نشینمان(عج)، سر فرود می‌آرم و با رویی سیاه و شرمی دائم، این وجیزهٔ بی‌مقدار را، به پای او می‌ریزم؛ به امید گوشهٔ چشمی.

والسّلام
۱۸ شعبان ۱۴۳۱
۸ مرداد ۱۳۸۹

آدرس الکترونیکی: www.naghshechi.m@gmail.com
تلفن تماس: ۰۹۱۳۸۷۷۸۰۲۰

سپاس

این کتاب، به صورت جزوه‌ای، در طی چهار سال در مدرسهٔ علمیهٔ صاحب الزمان اصفهان، تدریس می‌شد که حمایت‌های مدیر محترم مدرسه، حجت‌الاسلام و المسلمین نم‌نبات باعث رشد این نهال نوپا گردید. از رئیس محترم این مدرسه، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری، بقیة السلف آیت الله کشمیری نیز ممنونم که در طول مدت آشنایی، دستان پرمهرشان نوازشگر حقیر بود و هیچ‌گاه این بندهٔ ناچیز را از الطاف کریمانهٔ خود محروم ننمودند.

عنایات مدیر محترم سفیران هدایت، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین نبوی و زحمات هیئت علمی ادبیات عرب آن مجموعه به سرپرستی حجت‌الاسلام و المسلمین حبیب زاده را ارج می‌نهم که با تشکیل جلسات متعدد و ارائه پیشنهادات مفید، در ارتقای علمی کتاب یاریم رساندند.

اساتید بزرگوار، حجت‌الاسلام محسن آزادی و آقای حسین جمالی نیز در طی این مسیر بی‌دریغ یاریم نمودند که زحماتشان را قدر می‌نهم.

و در پایان، سپاسگزارم از پدر و مادر عزیز و بزرگوارم که این وجیزه به دعای خیر ایشان برآمد و از همسر صبور و فداکارم که رنج این نوشتار را بی‌منت پذیرفت.

بخش اول

مقدّمه

- شناخت علم نحو
- فایدهٔ علم نحو
- موضوع علم نحو
- شناخت کلمه و کلام
- اقسام کلمه و کلام

درس اول

شناخت علم نحو

مقدمهٔ اوّل

جمله‌های هر ردیف را با دقت بخوانید.

ردیف اوّل	من دیروز حسن را دیدم	درس‌هایت را خوب یاد بگیر
ردیف دوم	حسن دیدم دیروز را من	را خوب درس‌هایت بگیر یاد

به روشنی می‌بینید که جمله‌ها در ردیف اوّل صحیح و در ردیف دوم نادرست است. جایگاه هر کلمه نقش ویژه‌ای در ساختن جمله‌های صحیح دارد. اگر کلمه‌ها در جای صحیح خود قرار بگیرند (مانند ردیف اوّل) جمله‌ها، صحیح و قابل فهم خواهد بود؛ در غیر این صورت، کلام نادرست و نامفهوم خواهد بود (مانند ردیف دوم).

بنابراین، یکی از مسائل مهم در هر زبان، شناخت جایگاه کلمات در جمله است که در زبان عربی، «علم نحو» قواعد و قوانین آن را بیان می‌کند.

چکیده

از اهداف مهم علم نحو، شناساندن جایگاه صحیح کلمه در کلام است.

مقدمهٔ دوم

ویژگی زبان عربی، در مقایسه با دیگر زبان‌ها این است که هر کلمه در کلام، علامت و حرکت خاصی می‌گیرد. در این میان، بعضی از کلمات همیشه حرکت یا حالت ثابتی در آخرشان وجود دارد و بعضی دیگر، حرکت حرف آخرشان متغیر است؛ بنابراین، می‌توان گفت: کلمه‌ها در زبان عربی بر دو قسمند:

- کلمه‌هایی که علامت حرف آخرشان متغییر است؛ مانند «عِلْم» و «يَعْلَم».
- کلمه‌هایی که علامت حرف آخرشان ثابت است؛ مانند «الَّذِينَ» و «جَعَلَ».

مثال برای قسم اوّل:

- لَا جَرَمَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ[1]
- وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا[2]
- أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ يَرَىٰ[3]

- مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ الصَّمْتُ[4]
- اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ[5]
- إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ[6]

به کلماتی که حرف آخرشان مانند نمونه‌های بالا تغییرپذیر است، «کلمات معرب» می‌گویند.

مثال برای قسم دوم:

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ[7]
- أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا[8]
- اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ[9]

---

۱. نحل/۲۳. ۲. نحل/۷۰. ۳. علق/۱۴.
۴. امام رضا علیه‌السلام: از نشانه‌های فقه، علم و بردباری و سکوت است؛ الکافی/ج۲/ص۱۱۳.
۵. امام صادق علیه‌السلام: علم را طلب کنید و آن را با بردباری و آرامش زینت دهید؛ الکافی/ج۱/ص۳۶.
۶. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: همانا طلب علم، از طلب مال ضروری‌تر است؛ الکافی/ج۱/ص۳۰.
۷. بقره/۱۵۳. ۸. بقره/۱۷۷. ۹. بقره/۲۵۷.

• جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ[1]

• جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً[2]

• هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً[3]

کافی است دیگر موارد به کارگیری کلمه‌های «الَّذِینَ» و «جَعَلَ» را ببینید تا روشن شود در تمام موارد، حالت آخر این دو کلمه، ثابت و غیر قابل تغییر است. به این‌گونه کلمه‌ها «کلمات مبنی» می‌گویند[4].

با توجّه به آن‌چه گفته شد، چند سؤال مطرح می‌شود:

۱. کلمات معرب و مبنی چگونه تشخیص داده می‌شوند؟

۲. در آخر کلمهٔ معرب، چه تغییراتی انجام می‌گیرد؟

۳. حالت ثابت آخر کلمهٔ مبنی، چگونه مشخص می‌شود؟

علم نحو به تمام این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

چکیده

از اهداف علم نحو
- **شناساندن کلمات معرب و مبنی**
- **شناساندن حالت آخر کلمات معرب در کلام**
- **شناساندن حالت ثابت آخر کلمات مبنی**

پس دانستیم علم نحو، علمی است که به ما می‌آموزد:

۱. جایگاه صحیح هر کلمه در جمله کجاست؛ ۲. راه شناخت کلمات معرب و مبنی چیست؛

۳. آخر کلمات معرب در هر کلام چه حالتی دارد؛ ۴. حالت ثابت آخر کلمات مبنی چیست.

مورد اوّل و سوم، مهم‌ترین هدف علم نحو است و بیشترین مباحث علم را به خود اختصاص داده است.

متن خوانی

النَّحْوُ عِلْمٌ بِأُصُولٍ تُعْرَفُ بِهَا أَحْوَالُ أَوَاخِرِ الْكَلِمِ مِنْ حَيْثُ الْإِعْرَابِ وَالْبِنَاءِ وَكَيْفِيَّةِ تَرْكِيبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ[5].

---

۱. مائده/۹۷. ۲. انعام/۹۶. ۳. یونس/۵.

۴. آنچه دربارهٔ معرب و مبنی گفته شد، اجمالی از بحث بود و بحث تفصیلی آن در درس چهلم خواهد آمد. ۵. برگرفته از کتاب هدایه.

آزمون

۱. علم نحو را تعریف کنید.

۲. آیات زیر را بررسی کنید و بنویسید: کدام یک از کلمات معرب هستند[۱].

اللّه (توبه/۱۰۴)، (جمعه/۱)، (بقره/۲۵۷) — هُمْ (آل‌عمران/۱۹۹)، (کهف/۵۰)، (سبأ/۵۴)

رَبّ (حمد/۱)، (انعام/۱۰۲)، (طه/۴۵) — إِعلَمْ (محمد/۱۹)، (بقره/۲۶۰)، (قصص/۵۰)

نَاس (ناس/۱)، (نساء/۱۷۰)، (بقره/۲۷۳) — يُخْرِج (محمد/۲۹)، (محمد/۳۷)، (انعام/۹۵)

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام :

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطِّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِلِّسَانِ وَ النُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ[۲]

---

۱. کلماتی که آخرشان تغییر یافته، قطعاً معربند؛ ولی کلماتی که آخرشان تغییر نکرده، مبنی بودنشان ثابت نمی‌شود؛ چون با تغییر نکردن آخر کلمه در چند مورد، نمی‌توان حکم به مبنی بودن آن کرد؛ بلکه باید تمام موارد به‌کارگیری کلمه بررسی شود؛ البته کلماتی که در این تمرین آخرشان ثابت است، همه از کلمات مبنی انتخاب شده‌اند.

۲. امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام فرمودند: علوم چهار قسمند: علم فقه برای دین‌ها و علم طب برای بدن‌ها و علم نحو برای زبان و علم نجوم برای شناخت زمان؛ مستدرک‌الوسائل/ج۴/ص۲۷۸.

درس دوم

فایده و موضوع علم نحو

فایده علم نحو

وقتی جایگاه هر کلمه را در کلام شناختیم و با حالت‌های گوناگون آخر آن‌ها آشنا شدیم، با در اختیار داشتن واژگان عربی، می‌توانیم هم به زبان عربی فصیح صحبت کنیم و هم صحیح بنویسیم، تا معنای مورد نظرمان را به مخاطب منتقل کنیم. همچنین می‌توانیم گفتار و نوشتار عربی را به خوبی بفهمیم؛ زیرا با استفاده از علامت‌های آخر کلمه و بررسی جایگاه هر کلمه در جمله، به معنای کلام پی می بریم. در این صورت، فهم آیات و روایات که هدف اصلی ماست، آسان خواهد شد.

علامت‌های آخر کلمات تا آن‌جا اهمیت دارد که گاهی یک اشتباه کوچک و حرکت نادرست، جمله را بی‌معنا کرده، یا معنای آن را به طور کامل تغییر می‌دهد. به این دو مثال توجه کنید:

مثال ۱:

كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ؛ علی عليه السلام امیر مؤمنان بود.

كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمِيرِ المُؤمِنِينَ؛ فاقد معنا.

مثال ۲:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ[1]؛ و هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را آزمایش کرد.

اگر آیه به صورت زیر خوانده شود، معنا اشتباه خواهد شد.

و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ؛ و هنگامی که ابراهیم، پروردگارش را آزمایش کرد (العیاذ بالله).

به این نمونه‌های تاریخی توجّه کنید:

روزی ابوالأسود دئلی[2] شنید که شخص عربی، مشغول خواندن قرآن است و آیه سوم سورهٔ مبارکهٔ توبه[3] را به اشتباه چنین می‌خواند: أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولِهِ؛ همانا، خداوند از مشرکین و رسولش بیزار است (العیاذ بالله). و روزی دیگر به خانه رفت و دخترش را دید که مبهوتِ زیبایی آسمان و ستارگان شده است؛ چون دختر خواست تعجب خود را از آن همه زیبایی بیان کند، به جای جملهٔ مَا أَحْسَنَ السَّمَاءَ (چه نیکوست آسمان!) گفت: مَا أَحْسَنُ السَّمَاءِ (نیکوترین چیز در آسمان چیست؟) و پدر که منظور دخترش را نفهمیده بود، گفت: نُجُومُهَا، اما وقتی مقصود وی را فهمید، به اشتباه او پی برد.

فراوانی مواردی از این دست، سبب نگرانی ابوالأسود شد؛ زیرا زبان عربی را که زبان وحی است، در آستانهٔ ضعف دید. به همین دلیل، به محضر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شرفیاب شد و آنچه را دیده و شنیده بود، بازگفت و حضرت، دستور پایه‌گذاری علم نحو را صادر کردند[4] و قواعدی از نحو را برای ابوالأسود بیان نمودند تا وی بر تکمیل آن همت گمارد. از آن پس، ابوالأسود یافته‌های نحوی خود را بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرضه می‌داشت و حضرت، در صورت لزوم اصلاحاتی اعمال می‌کردند.

چکیده

فایده علم نحو
- **۱. حفظ زبان از خطا در گفتار و نوشتار**
- **۲. فهم صحیح کلام یا نوشتار عربی**

---

۱. بقره/۱۲۴. ۲. از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۳. أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ؛ همانا خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند.

۴. به همین دلیل، نحویون، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را مؤسس علم نحو می‌دانند.

***

موضوع علم نحو

هر علمی موضوع ویژه‌ای دارد؛ برای مثال، موضوع علم ریاضی، عدد؛ موضوع علم تاریخ، سرگذشت پیشینیان؛ موضوع علم طب، بدن انسان و موضوع علم نجوم، ستارگان است؛ بنابراین موضوع هر علم، چیزی است که مسائل آن علم، از ابتدا تا انتها دربارهٔ آن بحث می‌کند.

آیا می‌دانید موضوع علم نحو چیست؟

بحث ما در علم نحو دربارهٔ «کلمه» است؛ البته به شرط آن‌که در کلام واقع شود؛ یعنی علم نحو از کلمه به تنهایی بحث نمی‌کند[1]؛ بلکه در این علم از جایگاه کلمه در کلام و حالات آخر کلمه بحث می‌شود؛ از این رو موضوع علم نحو «کلمه»[2] و «کلام»[3] است. در درس بعد بیشتر با این دو اصطلاح آشنا می‌شوید.

متن خوانی

وَالْغَرَضُ مِنَ النَّحْوِ صِيَانَةُ اللِّسَانِ عَنِ الْخَطَإِ اللَّفْظِيِّ فِى كَلَامِ الْعَرَبِ وَمَوْضُوعُهُ الْكَلِمَةُ وَالْكَلَامُ[4].

۱. کلمه به تنهایی، موضوع علم صرف است.
۲. واژه‌ها.
۳. جمله‌ها.
۴. هدایه.

آزمون

۱. فایده علم نحو را بیان کنید.

۲. با کمک استاد خود، چند مورد قرآنی غیر از مثال‌های کتاب پیدا کنید که با تغییر آخر کلمه، معنا تغییر کند.

۳. منظور از موضوع یک علم چیست؟ نام چند علم (غیر از موارد ذکر شده) را بنویسید و موضوع آن را مشخص کنید.

۴. موضوع علم نحو چیست؟

۵. چرا کلمه به تنهایی نمی‌تواند موضوع علم نحو باشد؟

قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام :

تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ[1]

۱. امام صادق عليه‌السلام فرمودند: علم عربی را بیاموزید؛ زیرا عربی همان کلام خداست که توسط آن با مخلوقاتش سخن گفت؛ وسائل‌الشیعه/ ج۱۷/ص۳۲۷.

درس سوم

شناخت کلمه و کلام

به الفاظ[1] هر ستون توجه کنید.

ستون اوّل	ستون دوم	ستون سوم	ستون چهارم
ژپساگ	علی	کتاب خدا	علی علیه‌السلام ولی خدا است.
دیز	کتاب	گل زیبا	دین پسندیده نزد خدا، اسلام است.

بین جمله‌های هر ستون، تفاوت‌هایی می‌بینید.

الفاظ ستون اوّل بدون معنا هستند؛ یعنی برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند؛ برخلاف الفاظی که در ستون‌های دیگر آمده است و دارای معنا هستند.

به الفاظی، مثل الفاظ ستون اوّل که معنا ندارند، «لفظ مهمل[2]» می‌گویند و به الفاظی مثل الفاظ ستون‌های بعد که معنا دارند، «لفظ مستعمل[3]» گفته می‌شود.

دقت کنید و ببینید آیا بین الفاظ مستعمل در مثال‌های بالا تفاوتی احساس می‌کنید؟

الفاظ ستون سوّم و چهارم، از دو یا چند لفظ مستعمل تشکیل شده‌اند که هر کدام به قسمتی از

---

۱. به هر صدایی که از دهان خارج شود، «لفظ» گویند. به عبارت دقیق‌تر، «لفظ، آوایی است که بر یکی از مخارج حروفِ موجود در دستگاه تکلّم تکیه دارد؛ الطّرائف العلویّه/ج۱/ص۸».

۲. در لغت، به معنای رها کرده و ترک شده آمده و لفظ بدون معنا را مهمل نامیدند؛ زیرا از آن استفاده نمی‌شود.

۳. در لغت، به معنای به کار گرفته شده آمده و لفظ معنادار را مستعمل نامیدند؛ زیرا از آن استفاده می‌شود.

معنا دلالت می‌کنند؛ یعنی در این دو ستون، می‌توان جزئی از لفظ را جدا کرد که بر جزئی از معنا دلالت کند؛ برخلاف الفاظ ستون دوم، مثلاً: لفظ «علی» جزئی ندارد که بر قسمتی از معنای علی دلالت کند، اما در «گل زیبا» که دارای دو جزء «گل» و «زیبا» است، جزءاول، بر قسمتی از معنا و جزء دوم، بر قسمتی دیگر از معنا دلالت می‌کند.

به الفاظ ستون دوّم «**لفظ مفرد**» و به الفاظ ستون سوّم و چهارم «**لفظ مرکب**» می‌گویند.

***

در پایان، به تفاوت الفاظ ستون سوّم و چهارم دقت کنید:

الفاظ ستون چهارم، بیان کنندهٔ معنای کاملی است که مخاطب با شنیدن آن، سکوت می‌کند و منتظر ادامهٔ آن نمی‌ماند؛ برخلاف الفاظ ستون سوّم که گرچه لفظ مرکب هستند، ولی شنونده منتظر شنیدن ادامهٔ سخن می‌ماند؛ یعنی معنای کاملی ندارند تا سکوت بر آن صحیح باشد.

به الفاظ ستون سوّم که سکوت شنونده بر آن صحیح نیست، «**مرکب ناقص**» و به الفاظ ستون چهارم که سکوت شنونده بر آن صحیح است، «**مرکب تام**» می‌گویند.

چکیده

- لفظ
  - مستعمل
    - مفرد
    - مرکب
      - تام
      - ناقص
  - مهمل

لفظ مهمل: لفظی است که بی‌معنا باشد؛ مانند: دیز.

لفظ مستعمل: لفظی است که معنا داشته باشد؛ مانند: علی، کتاب خدا ،علی علیه‌السلام ولی خدا است.

لفظ مستعمل مفرد: لفظ مستعملی است که به دو یا چند لفظ مستعمل دیگر که هر کدام به جزئی از معنا اشاره دارند، تقسیم نمی‌شود؛ مانند: علی.

لفظ مستعمل مرکب: لفظ مستعملی است که به دو یا چند لفظ مستعمل دیگر

که هر کدام، به جزئی از معنا اشاره دارند، تقسیم می‌شود؛ مانند: کتاب خدا، علی علیه‌السلام ولی خدا است.

مرکب ناقص: لفظ مستعمل مرکبی است که بیان کنندهٔ معنایی است که سکوت مخاطب بر آن صحیح نباشد و منتظر ادامهٔ سخن باشد؛ مانند: کتاب خدا.

مرکب تام: لفظ مستعمل مرکبی است که بیان کنندهٔ معنایی است که سکوت مخاطب بر آن صحیح باشد؛ مانند: علی علیه‌السلام ولی خدا است.

***

شناخت کلمه و کلام

با توجه به آنچه گفته شد، تعریف کلمه و کلام چنین است:

کلمه همان لفظ مستعمل مفرد است.

کلام همان لفظ مستعمل مرکب تام است.

متن خوانی

الْكَلِمَةُ لَفْظٌ وُضِعَ لِمَعْنى مُفْرَدٍ[1]. وَ الْكَلَامُ مَا تَرَكَّبَ مِنْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ وَلَهُ مَعْنًى مُفِيدٌ مُسْتَقِلٌّ[2]. وَالْمُفِيدُ مَا دَلَّ عَلَى مَعْنىً يَحْسُنُ السُّكُوتُ عَلَيْهِ[3].

---

۱. هدایه. ۲. النحو الوافی/ج۱/ص۱۵. ۳. برگرفته از البهجة المرضية(سیوطی)/ باب الکلام و ما یتألف منه.

آزمون

۱. لفظ مستعمل را تعریف کنید.

۲. منظور از مفرد چیست؟

۳. منظور از مرکب چیست؟

۴. برای هر یک از اصطلاحات زیر، پنج مثال بنویسید.

لفظ مهمل:

لفظ مستعمل مفرد:

لفظ مستعمل مرکب ناقص:

لفظ مستعمل مرکب تام:

۵. کلمه را تعریف کنید.

۶. کلام را تعریف کنید.

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام :

خَيْرُ الْكَلَامِ الصِّدْقُ[۱]

۱. امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام فرمودند: بهترین کلام، راست‌گویی است؛ غررالحکم/ص۲۱۷ .

درس چهارم
اقسام کلمه و کلام

اقسام کلمه

پس از آشنایی با تعریف کلمه، با اقسام آن آشنا می‌شویم. به کلمات زیر توجه کنید:

«از، و، به» - «محمد، کتاب، تهران» - «رفتیم، می‌گویند، بخوان»

کلمات دستهٔ اول، فقط برای ربط بین کلمات دیگر به کار می‌روند و به تنهایی معنا ندارند؛ یعنی فقط هنگامی که در جمله قرار بگیرند، معنا دارند؛ اما دو دستهٔ دیگر به تنهایی هم معنا دارند.

به کلماتی که معنای مستقل ندارند و فقط سبب ربط کلمات به یکدیگر می‌شوند، «**حرف**» می‌گویند؛ مانند «من و محمد به تهران رفتیم و از آن‌جا کتاب خریدیم». در زبان عربی نیز، به کلماتی مانند «وَ، فی، إلی، مِنْ، ثُمَّ و ...»، حرف می‌گویند.

کلماتی که معنای مستقل دارند، گاهی علاوه بر معنای مستقل، بر زمان نیز دلالت می‌کنند؛ مانند «رفتیم» که علاوه بر معنای «رفتن»، بر زمان گذشته نیز دلالت دارد. به این‌گونه کلمات «**فعل**» می‌گویند.

به کلماتی مانند «کتاب» که جز معنای مستقلشان، هیچ دلالتی بر زمان ندارند، «**اسم**» می‌گویند.

چند نمونه فعل و اسم در زبان عربی:

افعال[۱]

آمَنُوا	یَقُولُونَ	إقْرَأ	قُلْ
↓	↓	↓	↓
ایمان آوردند	می‌گویند	بخوان	بگو
(ایمان آوردن+زمان گذشته)	(گفتن+زمان حال یا آینده)	(خواندن+زمان آینده)	(گفتن+زمان آینده)

اسماء[۲]

رَجُل	جِدَار	مَدِینَة	بَیْت	مُحَمَّد
↓	↓	↓	↓	↓
مرد	دیوار	شهر	خانه	(اسم شخص)

همان‌گونه که می‌بینید، در فعل‌ها علاوه بر معنای مستقل، زمان نیز فهمیده می‌شود؛ ولی در اسم‌ها فقط معنای مستقل وجود دارد.

چکیده

کلمه[۳]

اسم: کلمه‌ای است که معنای مستقل دارد، ولی بر هیچ‌یک از زمان‌های سه‌گانه دلالت ندارد.

فعل: کلمه‌ای است که معنای مستقل دارد و آن معنا همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه است.

حرف: کلمه‌ای است که معنای مستقل ندارد.

---

۱. جمع فعل.
۲. جمع اسم.
۳. (برای مطالعه) رُوِیَ أَنَّ أَبَاالْأَسْوَدِ الدُّئِلی دَخَلَ عَلَی أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام فَرَمَی إِلَیْهِ رُقْعَةً فِیهَا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الْکَلَامُ ثَلَاثَةُ أَشْیَاءٍ؛ إِسْمٌ وَ فِعْلٌ وَ حَرْفٌ جَاءَ لِمَعْنیً فَالْاِسْمُ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّی وَ الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَکَةِ الْمُسَمَّی وَ الْحَرْفُ مَا أَوْجَدَ مَعْنیً فِی غَیْرِهِ؛ روایت شده که روزی ابوالأسود دئلی بر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام داخل شد؛ پس حضرت کاغذی به او دادند که در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ کلمه بر سه قسم است: اسم و فعل و حرفی که برای معنایی آمده است (یعنی حروف معانی در مقابل حروف الفبا که به آن حروف مبانی می‌گویند).» (سپس حضرت اقسام سه‌گانهٔ کلمه را تعریف کردند که این مختصر را توان شرح و توضیح کلام ایشان نیست)؛ الفصول المختاره/ص۹۱.

تقسیمی دیگر

کلمه:
- معنای مستقل دارد:
  - آن معنا همراه با زمان نیست ← **اسم**
  - آن معنا همراه با زمان است ← **فعل**
- معنای مستقل ندارد ← **حرف**

***

اقسام فعل

در مثال‌های بالا دیدید که افعال از جهت دلالت بر زمان متفاوتند: بعضی بر زمان گذشته، بعضی بر زمان حال یا آینده و بعضی فقط بر زمان آینده دلالت می‌کنند.

بر این اساس، فعل را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری[1] در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ مانند: ذَهَبَ (رفت).

فعل مضارع: فعلی است که بر انجام گرفتن کاری[2] در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ مانند: یَذهَبُ (می‌رود)؛ که هم می‌توانیم بگوییم: «عَلِیٌّ یَذهَبُ الانَ»، و هم می‌توانیم بگوییم: «عَلِیٌّ یَذهَبُ غداً»؛ پس این‌که زمان فعل مضارع، حال است یا آینده، با قرائن و نشانه‌های موجود در کلام مشخص می‌شود.

فعل امر: فعلی است که انجام کاری[3] را در زمان آینده طلب می‌کند؛ مانند: إذهَب (برو).

چکیده

فعل:
- ماضی ← زمان گذشته
- مضارع ← زمان حال یا آینده
- امـــر ← فقط زمان آینده

---

۱. گاهی فعل ماضی بر روی دادن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ مانند فَرِحَ (شاد شد).
۲. گاهی فعل مضارع بر روی دادن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ مانند یَفرَحُ (شاد می‌شود).
۳. گاهی فعل امر بر طلب روی دادن حالتی در زمان آینده دلالت می‌کند، مانند اِفرَحْ (شاد شو).

در علم صرف، با ۱۴ صیغهٔ ماضی و مضارع و با شش صیغه امر مخاطب آشنا می‌شوید.

***

اقسام کلام

در زبان عربی، کلام گاهی با اسم شروع می‌شود؛ مانند: «زَیدٌ قَائِمٌ» و گاهی با فعل؛ مانند: «جَلَسَ زَیدٌ». کلامی را که با اسم آغاز می‌شود[1]، «جمله اسمیه» و کلامی را که با فعل آغاز می‌شود، «جمله فعلیه» می‌نامند.

بنابراین، کلام به دو قسم جملهٔ اسمیّه و جملهٔ فعلیّه تقسیم می‌شود[2].

متن خوانی

الْکَلِمَةُ عَلَیٰ ثَلاَثَةِ أَقْسَامٍ: إِسْمٍ وَفِعْلٍ وَحَرْفٍ.

حَدُّ الْإِسْمِ أَنَّهُ کَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَیٰ مَعْنیً فِی نَفْسِهَا غَیْرِ مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الأَزْمِنَةِ الثَّلاَثَةِ أَعْنِی الْمَاضِیَ وَالْمُضَارِعَ وَالإِسْتِقْبَالَ کَـ «رَجُل» و«عِلْم».

حَدُّ الْفِعْلِ أَنَّهُ کَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَیٰ مَعْنیً فِی نَفْسِهَا وَتَقْتَرِنُ بِأَحَدِ الأَزْمِنَةِ الثَّلاَثَةِ نَحْوُ «ضَرَبَ» وَ«یَضْرِبُ» وَ«إِضْرِبْ».

حَدُّ الْحَرْفِ أَنَّهُ کَلِمَةٌ لاَ تَدُلُّ عَلَیٰ مَعْنیً فِی نَفْسِهَا بَلْ فِی غَیْرِهَا نَحْوُ «مِنْ»[3].

---

۱. گاهی در جملهٔ اسمیّه، اسمی که کلام با آن شروع شده، به دلایلی از ابتدای کلام (جایگاه اصلی خود) به وسط یا انتهای کلام می‌رود؛ ولی نشانه‌هایی در کلام وجود دارد که جایگاه اصلی آن را نشان می‌دهد. (یعنی: بر مخاطب معلوم است که جایگاه این اسم در حقیقت در ابتدای جمله است)؛ بنابراین، همچنان جمله را اسمیّه می‌دانند. با بعضی از این مواضع و نشانه‌ها در ادامه آشنا خواهید شد.

۲. اگر کلام با حرف آغاز شود؛ اسمیه یا فعلیه بودن کلام از اولین کلمه بعد از حرف شناخته می‌شود؛ یعنی اگر اولین کلمه بعد از حرف، اسم بود، جمله، اسمیه و اگر فعل بود، جمله، فعلیه است.

۳. هدایه.

آزمون

۱. اقسام کلمه را نام برده، تعریف کنید.

۲. اقسام کلام را نام برده، تعریف کنید.

۳. اقسام سه‌گانهٔ فعل را نام برده، تعریف کنید.

۴. اسمیه یا فعلیه بودن هر یک از جملات زیر را معین کنید.

اللهُ الصَّمَدُ[۱]	فعلیه ☐	اسمیه ☐
جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ[۲]	فعلیه ☐	اسمیه ☐
يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ[۳]	فعلیه ☐	اسمیه ☐
أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ[۴]	فعلیه ☐	اسمیه ☐
لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ[۵]	فعلیه ☐	اسمیه ☐

۵. اسم یا فعل یا حرف بودن هر یک از کلمات زیر را مشخص کنید.

کلمه	اسم/فعل/حرف	کلمه	اسم/فعل/حرف
شَجَرَة		هَادِي	
كِتَاباً		إلا	
يَخْرُجُ		رِزْق	
فِي		نَار	
نَسْجُدُ		مِنْ	
إِلَى		عَذَاب	

۱. توحید/۲.
۲. إسراء/۲۱.
۳. نحل/۸۳.
۴. نور/۳۹.
۵. إسراء/۳۱.

۶. با توجه به ترجمه، نوع افعال مشخص شده را در آیات زیر بنویسید.

كُلُوا مِمَّا **رَزَقَ**كُمُ اللهُ[۱]؛ از آنچه خدا به شما **روزی داده است**، **بخورید**.

فَيَوْمَئِذٍ **لَا يَنفَعُ** الَّذِينَ **ظَلَمُوا** مَعْذِرَتُهُمْ[۲]؛ در آن روز، عذرخواهی کسانی که **ظلم کردند** **نفعی نمی‌دهد**.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا **يَقُولُونَ** وَ**اذْكُرْ** عَبْدَنَا دَاوُودَ[۳]؛ بر آنچه **می‌گویند**، **صبر کن** و بنده ما داوود را **یاد کن**.

إِنَّا **أَرْسَلْنَا** نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ[۴]؛ همانا ما نوح را به سوی قومش **فرستادیم**.

وَمِنَ اللَّيْلِ **فَتَهَجَّدْ** بِهِ نَافِلَةً عَسَىٰ أَنْ **يَبْعَثَ**كَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً[۵]؛ پس قسمتی از شب را **به زنده بدار** که نافله‌ای مخصوص توست. امید است که پروردگارت تو را به مقامی ستوده شده **بر انگیزد**.

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام:

سَارِعُوا إِلَى فِعْلِ الْخَيْرَاتِ[۶]

۱. انعام/۱۴۲.
۲. روم/۵۷.
۳. ص/۱۷.
۴. نوح/۱.
۵. اسراء/۷۹.
۶. امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام فرمودند: به سوی انجام خوبی‌ها بشتابید؛ غررالحکم/ص۱۸۴.

بخش دوم

مبنّیات

- کلمات مبنی
- ضمیر
- اسم اشاره
- اسم موصول
- اسم استفهام

درس پنجم

شناخت کلمات مبنی

همان‌طور که در درس‌های قبل گفته شد، کلمات یا معرب هستند یا مبنی.

کلمات معرب ⟵ کلماتی که آخر آن‌ها تغییرپذیر است.

کلمات مبنی ⟵ کلماتی که آخر آن‌ها تغییرناپذیر است.

یکی از فوائد علم نحو تشخیص کلمات مبنی و معرب از هم است. ما در ابتدا به شناخت کلمات مبنی می‌پردازیم؛ چون تعدادشان نسبت به کلمات معرب محدودتر است و شناخت آن‌ها در مدّت کوتاه‌تری میسّر می‌گردد.

حکم بناء در اقسام سه‌گانهٔ کلمه[۱]، یعنی اسم، فعل و حرف:

حروف ⟵ همه حرف‌ها مبنی هستند؛ یعنی در میان حروف هیچ معربی وجود ندارد.

افعال ⟵ بیشتر فعل‌ها مبنی هستند؛ یعنی در میان اقسام سه‌گانهٔ فعل (ماضی، مضارع، امر) تمام فعل‌های ماضی و امر[۲] مبنی می‌باشند. در بین افعال مضارع هم جمع‌های مونّث (صیغه‌های ۶ و ۱۲) مبنی هستند[۳]؛ پس فقط دوازده صیغه از فعل مضارع، معرب است و بقیهٔ فعل‌ها مبنی هستند.

۱. یعنی: بررسی اینکه در اقسام سه‌گانهٔ کلمه، کدام مبنی است.

۲. چنانچه خواهد آمد، درعلم نحو، منظور از امر، فقط امر مخاطب است.

۳. (برای مطالعه) در کتب بعدی نحو، خواهد آمد که اگر صیغه‌های پنج‌گانهٔ (صیغ خمسه) فعل مضارع، به نون تاکید متصّل شوند، مبنی خواهند بود.

اسماء ← بیشتر اسم‌ها معربند و فقط انواع خاص و محدودی از آن‌ها مبنی هستند؛ بنابراین ابتدا به معرفی اسماء مبنی می‌پردازیم تا با شناخت آن‌ها اسماء معرب مشخص شود.

مهم‌ترین اسم‌های مبنی: الف) ضمیر؛ ب) اسم اشاره؛ ج) اسم موصول؛ د) اسم استفهام

چکیده

کلمه
- **حرف** ← **مبنی**
- **فعل**
  - **ماضی** ← **مبنی**
  - **مضارع**
    - **صیغه ٦ و ١٢** ← **مبنی**
    - **بقیهٔ صیغه‌ها** ← **معرب**
  - **أمر** ← **مبنی**
- **إسم**
  - **بعضی اسم‌ها مثل «ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، اسم استفهام»** ← **مبنی**
  - **بقیهٔ اسم‌ها** ← **معرب**

تقسیمی دیگر

کلمه
- **مبنی**
  - **همهٔ حروف**
  - **همهٔ صیغه‌های ماضی و امر**
  - **صیغهٔ ٦ و ١٢ مضارع**
  - **بعضی از اسم‌ها مثل «ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، اسم استفهام»**
- **معرب**
  - **همهٔ صیغه‌های مضارع به جز صیغه‌های ٦ و ١٢**
  - **بیشتر اسم‌ها**

***

نوع بنای حروف و افعال

گفتیم کلمهٔ مبنی، کلمه‌ای است که شکل آخر آن ثابت است. به آن شکل ثابت، نوع بنای کلمه می‌گویند؛ مثلاً: شکل ثابت در آخر کلمهٔ «مُنذُ» ضمه است. به چنین کلمه‌ای «مبنی بر ضم» می‌گویند.

الف) بنای در حروف

در میان حروف که همهٔ آن‌ها مبنی هستند، هم مبنی بر فتح دیده می‌شود، مانند «وَ»، هم مبنی برضم، مانند «مُنذُ»، هم مبنی بر کسر، مانند «بِـ» و هم مبنی بر سکون، مانند «هَلْ».

ب) بنای در افعال

ماضی

تمام چهارده صیغهٔ فعل ماضی، مبنی است. برای تشخیص نوع بنا در ماضی، باید به سکون یا حرکت لام الفعل توجه کرد. پس صیغه‌های ۱و۲و۴و۵ مانند «فَعَلَ ، فَعَلاَ ، فَعَلَتْ ، فَعَلَتَا» مبنی بر فتح، صیغهٔ ۳ مانند «فَعَلُوا» مبنی بر ضم و صیغه‌های ۶ تا ۱۴ مانند «فَعَلْنَ ، فَعَلْتَ ، فَعَلْتُمَا ، فَعَلْتُمْ ، فَعَلْتِ ، فَعَلْتُمَا ، فَعَلْتُنَّ ، فَعَلْتُ ، فَعَلْنَا» مبنی بر سکون هستند.

مضارعِ مبنی

جمع مونث فعل مضارع[1] (صیغه‌های۶ و ۱۲)، مانند «یَفْعَلْنَ، تَفْعَلْنَ» نیز با توجه به لام الفعلشان مبنی بر سکون می‌باشند.

امر

منظور از فعل امر در علم نحو، فقط امر مخاطب است و امر غایب و متکلم، جزو افعال مضارع به شمار می‌آیند؛ پس در علم نحو، امر فقط شش صیغه دارد که در این‌جا برای آشنایی اجمالی، فقط انواع آن بدون توضیح ذکر می‌شود.

۱. مبنی بر سکون ۲. مبنی بر حذف حرف عله ۳. مبنی بر حذف نون

---

۱. چنان‌که گذشت، صیغه‌های پنج‌گانهٔ (صیغ خمسهٔ) فعل مضارع مؤکد به نون تأکید نیز مبنی‌اند؛ مانند: «یَضْرِبَنَّ» که بنای آن بر فتح است.

چکیده

بنای کلمه‌های مبنی:

- **حرف**
  - مبنی بر فتح؛ مانند: «وَ»
  - مبنی بر ضم؛ مانند: «مُنْذُ»
  - مبنی بر کسر؛ مانند: «بِـ»
  - مبنی بر سکون؛ مانند: «هَل»
- **فعل مبنی**
  - **ماضی**
    - مبنی بر فتح؛ مانند: «ضَرَبَ»
    - مبنی بر ضم؛ مانند: «ضَرَبُوا»
    - مبنی بر سکون؛ مانند: «ضَرَبْنَ»
  - **مضارع**
    - مبنی بر سکون مانند: «يَضْرِبْنَ»
    - (برای مطالعه) مبنی بر فتح مانند: «يَضْرِبَنَّ»
  - **امر**
    - مبنی بر سکون
    - مبنی بر حذف حرف عله
    - مبنی بر حذف نون
- **اسم** ← بعداً توضیح داده می‌شود.

متن خوانی

أَوَّلاً: الْحُرُوف كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ.

ثَانِياً: الْأَسْمَاءُ يُنَاسِبُهَا الْإِعْرَابُ وَهُوَ الْأَصْلُ فِيهِ وَقَلِيلٌ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَبْنِيٌّ.

ثَالِثاً: الْأَفْعَالُ مِنْهَا الْمَبْنِيُّ دَائِماً وَهُوَ الْمَاضِيُّ وَالْأَمْرُ وَمِنْهَا الْمَبْنِيُّ حِيناً وَالْمُعْرَبُ أَحْيَاناً وَهُوَ الْمُضَارِعُ فَالْمُضَارِعُ مُعْرَباً إِذَا لَمْ يَتَّصِلْ آخِرُهُ بِنُونِ النِّسْوَةِ[1].

وَالْأَصْلُ فِي الْبِنَاءِ أَنْ يَكُونَ عَلَى السُّكُونِ كَـ«كَمْ» وَهُوَ اسْمٌ وَ«أَجَلْ» وَهُوَ حَرْفٌ وَ«اضْرِبْ» وَقَدْ يَكُونُ عَلَى الْحَرَكَةِ والْحَرَكَةُ قَدْ تَكُونُ فَتْحَةً كَـ«أَيْنَ» وَ«قَامَ» و«إِنَّ» وقَدْ تَكُونُ كَسْرَةً كَـ«أَمْسِ» وهُوَ اسْمٌ وَ«جَيْرِ» وَهُوَ حَرْفٌ وَقَدْ تَكُونُ ضَمَّةً كَـ«حَيْثُ» وَهُوَ اسْمٌ وَ«مُنْذُ» وَهُوَ حَرْفٌ وَ«ذَهَبُوا»[2].

---

۱. برگرفته از النحو الوافی/ج۱/باب معرب و مبنی.

۲. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۴۳ با مختصری اضافات.

آزمون

۱. در میان افعال، کدام قسم معرب و کدام قسم مبنی است؟

۲. چهار قسم از اقسام اسم‌های مبنی را نام ببرید.

۳. مشخص کنید کلمات زیر معربند یا مبنی؟

کلمه	معرب	مبنی	کلمه	معرب	مبنی
أُنْصُرْ			ذَهَبْتَ		
يَجْلِسْنَ			فَـ		
يَضْرِبُ			يَمْكُرَانِ		
إِلَىٰ			تَكْتُبْنَ		
أَعْبُدُ			إِسْمَعُوا		

۴. جدول زیر را کامل کنید.

فعل	مبنی			فعل	مبنی		
	بر ضم	بر فتح	بر سکون		بر ضم	بر فتح	بر سکون
نَصَرَ				دَفَعَا			
تَضْرِبْنَ				رَكَعْتُنَّ			
فَرِحُوا				سَجَدْتُ			
فَعَلْنَا				تَفْرَحْنَ			
يَشْكُرْنَ				فَسَدْنَا			
مَرَرْتُ				ضَرَبْتِ			
يَقْتُلْنَ				عَمِلْتُمَا			

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم:

مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ[1]

۱. رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: همنشینی با دینداران، شرافت دنیا و آخرت است؛ الکافی/ج۱/ص۳۹.

درس ششم
مبنیّات در اسم (۱)
شناخت «ضمیر»

به تفاوت جملهٔ شماره ۱ و ۲ توجّه کنید:

حسین آمد. از حسین پرسیدم: کجا بودی؟ حسین پاسخ داد: به مسافرت رفته بودم.

حسین آمد. از او پرسیدم: کجا بودی؟ او پاسخ داد: به مسافرت رفته بودم.

گاهی بعضی از کلمات، ما را از اسم بی‌نیاز می‌کنند و جلوی تکرار آن را می‌گیرند؛ همان‌گونه که در جمله شماره ۲ به جای تکرار کلمهٔ «حسین» از کلمهٔ «او» استفاده کردیم. به این کلمات، «ضمیر» می‌گویند.

گاهی «ضمیر» بر گوینده سخن (متکلم) دلالت می‌کند، مانند «من» و «ما»؛ گاهی بر شنونده سخن (مخاطب)، مانند «تو» و «شما» و گاهی بر شخصی که حضور ندارد (غایب)، مانند «او» و «ایشان». البته در ضمیر غایب، شرط است که قبل از آن اسمی آمده باشد تا ضمیر بر آن اسم دلالت کند؛ مانند مثال بالا.

پیش‌نیاز

چون ضمیر، جانشین اسم می‌شود، بر اساس حالات گوناگون اسم، ضمایر مختلفی جایگزین می‌گردد که با توجه به این ضمیرها، حالت آن اسم، معلوم می‌شود. یکی از حالاتی که در تغییر

ضمیر اثرگذار است، حالت آخر اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود. توضیح کامل این بحث در قسمت معرب خواهد آمد، ولی به اجمال و در حد نیاز، آن را ذکر می‌کنیم؛ برای مثال، در آخر کلمهٔ «محمد» چند وجه وجود دارد.

الف) مُحَمَّدٌ؛ وقتی «ضمه» در آخر کلمهٔ معرب باشد، به آن کلمه «مرفوع» می‌گویند.

ب) مُحَمَّداً؛ به طور معمول[1] وقتی «فتحه» در آخر کلمهٔ معرب باشد، به آن کلمه «منصوب» می‌گویند.

ج) مُحَمَّدٍ؛ بیشتر اوقات[2] وقتی «کسره» در آخر کلمهٔ معرب باشد، به آن کلمه «مجرور» می‌گویند.

به همین ترتیب، ضمیر نیز، به ضمیر موفوعی، منصوبی و مجروری تقسیم می‌شود تا معلوم گردد جانشین کدام یک از اسم‌های مرفوع یا منصوب یا مجرور شده است.

ضمایر گاهی به کلمهٔ ماقبل متصلند که به آن‌ها «ضمیر متصل» می‌گویند و گاهی چنین نیستند؛ یعنی یا ماقبلشان کلمه‌ای نیست، یا اگر هست، به آن متصل نمی‌شوند؛ به چنین ضمایری، «ضمیر منفصل» می‌گویند.

با شناخت کلمه‌های مجرور در درس‌های بعد، خواهید دانست که هر گاه ضمیر، جانشین کلمهٔ مجرور شود، حتما به ماقبل خود متصل خواهد بود؛ یعنی ضمیر منفصل مجروری نداریم.

چکیده

ضمیر:کلمه‌ای است که بر متکلم یا مخاطب یا غائبی که قبلاً ذکر آن گذشته است، دلالت می کند. ضمیر غائب، ما را از اسم بی‌نیاز می‌کند و جلوی تکرار آن را می‌گیرد.

شناخت انواع ضمیر
- **متصل**
  - **مرفوعی**
  - **منصوبی**
  - **مجروری**
- **منفصل**
  - **مرفوعی**
  - **منصوبی**

---

۱. گاهی، فتحه در آخر کلمهٔ «غیر منصوب» است که بحث آن در درس‌های بعد خواهد آمد.

۲. گاهی، کسره در آخر کلمهٔ «غیر مجرور» است که بحث آن در درس‌های بعد خواهد آمد.

ضمیر در زبان فارسی، شش صیغه بیشتر ندارد.

نمونۀ ضمیر منفصل در فارسی:

	مفرد	جمع
متکلم	من	ما
مخاطب	تو	شما
غایب	او	ایشان

نمونۀ ضمیر متصل در فارسی:

	مفرد	جمع
متکلم	م (رفتم)	یم (رفتیم)
مخاطب	ی (رفتی)	ید (رفتید)
غایب	- (رفت)[1]	ند (رفتند)

در زبان عربی، ضمایر چهارده صیغه است؛ زیرا در غایب و مخاطب، ضمایر «مذکر و مونث» و «مثنی و جمع» متفاوت است.

***

معرفی تفصیلی انواع ضمیر

ضمایر متصل مرفوعی

این ضمایر به فعل متصل می‌شوند و در صرف فعل نیز با آن همراه هستند.

ضمایری که به فعل ماضی متصل می‌شوند، با ضمایری که به فعل مضارع و امر متصل می‌شوند، متفاوتند. در جدول‌های ذیل، انواع مختلف ضمایر متصل و منفصل معرفی شده است.

ضمایر متصل مرفوعی در ماضی[2]

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	هُوَ مستتر (نَصَرَ)	ا (نَصَرَا)	و (نَصَرُوا)
	مؤنث	هِیَ مستتر (نَصَرَتْ)	ا (نَصَرَتَا)	نَ (نَصَرْنَ)
مخاطب	مذکر	تَ (نَصَرْتَ)	تُمَا (نَصَرْتُمَا)	تُمْ (نَصَرْتُمْ)
	مؤنث	تِ (نَصَرْتِ)	تُمَا (نَصَرْتُمَا)	تُنَّ (نَصَرْتُنَّ)
متکلم	مذکر، مؤنث	تُ (نَصَرْتُ)	نَا (نَصَرْنَا)	

۱. در فعل «رفت»، در واقع ضمیر «او» وجود دارد، اما پنهان است. در عربی به این‌گونه ضمیرها، «ضمیر مستتر» می‌گویند.
۲. با صرف افعال ماضی، مضارع و امر در علم صرف آشنا شده‌اید.

ضمایر متصل مرفوعی در مضارع و امر

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	هُوَ مستتر (یَنْصُرُ)	ا (یَنْصُرانِ)	و (یَنْصُرُونَ)
	مؤنث	هِیَ مستتر (تَنْصُرُ)	ا (تَنْصُرانِ)	نَ (یَنْصُرْنَ)
مخاطب	مذکر	أَنْتَ مستتر (تَنْصُرُ) (اُنْصُرْ)	ا (تَنْصُرانِ) (اُنْصُرا)	و (تَنْصُرُونَ) (اُنْصُرُوا)
	مؤنث	ی (تَنْصُرِینَ) (اُنْصُرِی)	ا (تَنْصُرانِ) (اُنْصُرا)	نَ (تَنْصُرْنَ) (اُنْصُرْنَ)
متکلم	مذکر، مؤنث	أَنَا مستتر (أَنْصُرُ)	نَحْنُ مستتر (نَنْصُرُ)	

ضمایر متصل منصوبی

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	هُ	هُمَا	هُمْ
	مؤنث	هَا	هُمَا	هُنَّ[1]
مخاطب	مذکر	كَ	كُمَا	كُمْ
	مؤنث	كِ	كُمَا	كُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث	ی	نَا	

چند نمونه برای ضمایر متصل منصوبی:

نَصَرْتُ عَلِیّاً ← نَصَرْتُهُ

نَصَرْتُ فَاطِمَةَ ← نَصَرْتُهَا

نَصَرْتُ الرِّجَالَ ← نَصَرْتُهُم

ضمایر متصل مجروری

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	هُ	هُمَا	هُمْ
	مؤنث	هَا	هُمَا	هُنَّ[1]
مخاطب	مذکر	كَ	كُمَا	كُمْ
	مؤنث	كِ	كُمَا	كُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث	ی	نَا	

۱. در صیغه‌های «۱، ۲، ۳، ۵، ۶» گاهی ضمهٔ «ها» به کسره تبدیل می‌شود. این حکم زمانی است که حرف قبل از ضمیر، کسره بگیرد؛ مانند: «مَرَرْتُ بِهِ». گاهی اگر قبل از آن ساکن هم باشد، ضمیر مکسور است؛ مانند: «نَظَرْتُ إِلَیْهِ». این قاعده در ضمیر متصل مجروری نیز جاری است.

چند نمونه برای ضمایر متصل مجروری:

عَجِبْتُ مِنْ عَلِیٍّ ← عَجِبْتُ منهُ عَجِبْتُ من هِندٍ ← عَجِبْتُ منها

عَجِبْتُ مِنَ الرِّجالِ ← عَجِبْتُ منهُم

نکته: همان‌گونه که در جدول‌ها می‌بینید، ضمایر متصل منصوبی و ضمایر متصل مجروری، از جهت لفظ یکسانند و فقط از نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، مجرور یا منصوب بودنشان فهمیده می‌شود. در درس‌های آینده، با این نشانه‌ها آشنا خواهید شد.

ضمایر منفصل مرفوعی

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	هُوَ	هُمَا	هُمْ
	مؤنث	هِیَ	هُمَا	هُنَّ
مخاطب	مذکر	أنْتَ	أنْتُمَا	أنْتُمْ
	مؤنث	أنْتِ	أنْتُمَا	أنْتُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث	أنَا	نَحْنُ	

چند نمونه برای ضمایر منفصل مرفوعی:

مُحَمَّدٌ قَائِمٌ ← هُوَ قَائِمٌ عَلِیٌّ و مُحَمَّدٌ قَائِمَانِ ← هُمَا قَائِمَانِ

فَاطِمَةُ قَالَتْ ← هِیَ قَالَتْ النِّسَاءُ ذَهَبْنَ ← هُنَّ ذَهَبْنَ

ضمایر منفصل منصوبی

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	إیّاهُ	إیّاهُمَا	إیّاهُمْ
	مؤنث	إیّاهَا	إیّاهُمَا	إیّاهُنَّ
مخاطب	مذکر	إیّاکَ	إیّاکُمَا	إیّاکُمْ
	مؤنث	إیّاکِ	إیّاکُمَا	إیّاکُنَّ
متکلم	مذکر، مؤنث	إیّایَ	إیّانَا	

چند نمونه برای ضمایر منفصل منصوبی:

عَلِیّاً نَصَرْتُ ← إِیَّاهُ نَصَرْتُ فَاطِمَةَ رَأَیْتُ ← إِیَّاهَا رَأَیْتُ

الرِّجَالَ ضَرَبْتُ ← إِیَّاهُمْ ضَرَبْتُ

موارد به کار بردن ضمایر متصل و منفصل

۱. قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود نداشته باشد ← ضمیرمنفصل آورده می‌شود؛ مانند: هُوَ یَضْرِبُ.

۲. قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود داشته باشد که چند صورت دارد[1]:

الف) آن کلمه «إلاّ» باشد: ضمیر منفصل آورده می‌شود؛ مانند: مَا ضَرَبَ إلاّ هُوَ.

ب) آن کلمه «و» باشد: ضمیر منفصل آورده می‌شود؛ مانند: ضَرَبْتُکَ وَ هُوَ.

ج) آن کلمه غیر از «إلاّ» و «و» باشد: ضمیر متصل آورده می‌شود؛ مانند: زَیدٌ جَاءَ غُلامُهُ.

متن‌خوانی

الضَّمِیرُ مَا وُضِعَ لِیَدُلَّ عَلَی مُتَکَلِّمٍ أَوْ مُخَاطَبٍ أَوْ غَائِبٍ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ.

وَهُوَ عَلَی قِسْمَیْنِ مُتَّصِلٍ وَهُوَ مَا لاَ یُسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ إمَّا مَرْفُوعٌ أَوْ مَنْصُوبٌ أَوْ مَجْرُورٌ؛ أَوْ مُنْفَصِلٍ وَهُوَ مَا یُسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ وَهُوَ أَیْضاً إمَّا مَرْفُوعٌ وَإمَّا مَنْصُوبٌ فَذلِکَ سَبْعُونَ ضَمِیراً.

وَلاَ یَجُوزُ اسْتِعْمَالُ الْمُنْفَصِلِ إلاَّ لِتَعَذُّرِ الْمُتَّصِلِ کَـ«إیَّاکَ نَعْبُدُ» وَ«مَا ضَرَبَکَ إلاَّ أَنَا»[2].

آزمون

۱. ضمیر را تعریف کنید.

۲. تقسیم‌بندی ضمایر را به طور کامل بنویسید.

۳. علت اختلاف تعداد صیغهٔ ضمایر در فارسی و عربی چیست؟

۴. درچه مواردی ضمیر متصل و در چه مواردی منفصل می‌آید؟

---

۱. در صورتی که قبل از ضمیر، کلمه‌ای وجود داشته باشد، موارد دیگری نیز برای انفصال ضمیر وجود دارد که در کتاب‌های مفصل‌تر دربارهٔ آن بحث شده است.

۲. برگرفته از هدایه.

۵. موارد خواسته شده را بنویسید.

الف) ضمایر متصل مرفوعی در ماضی:

ب) ضمایر منفصل منصوبی:

ج) ضمایر منفصل مرفوعی:

د) ضمایر متصل مجروری:

ه) ضمایر متصل مرفوعی در امر:

۶. جدول زیر را کامل کنید.

	ضمیر را مشخص کنید	متصل است یا منفصل	مرفوعی است یا منصوبی یا مجروری	چه صیغه‌ای است
وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً[1]				
وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ[2]				
نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ[3]				
سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ[4]				
إِيَّاكَ نَعْبُدُ[5]				
بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ[6]				
رَأَيْتَ النَّاسَ				

۱. نساء/۲۱. ۲. بقره/۱۶۰. ۳. اسراء/۱۳۱.
۴. قدر/۵. ۵. فاتحة‌الکتاب/۵. ۶. اسراء/۱۰۵.

۱۰. به جای اسم‌های مشخص شده، ضمیر مناسب بگذارید.

مَا ذَهَبُوا إِلَّا الْأَطْفَالَ ———— ←

ذَهَبَت النِّسَاءُ ———— ←

رَأَيْتُ زَيْداً ———— ←

زَيْداً رَأَيْتُ ———— ←

جَاءَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ ———— ←

جَاءَ عَلِيٌّ الْيَوْمَ وَ مُحَمَّدٌ ———— ←

قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام :

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً[۱]

۱. امام صادق عليه‌السلام فرمودند: کسی که بدون بصیرت (شناخت کافی) عملی را انجام دهد، مانند کسی است که در مسیر اشتباه حرکت می‌کند؛ چنین شخصی هر چه تندتر حرکت کند، از مسیر اصلی دورتر می‌شود؛ الکافی/ج۱/ص۴۳.

درس هفتم

مبنیّات در اسم (۲)

شناخت اسم اشاره

جمله‌های زیر، ترجمه بعضی از آیات قرآن است؛ به کلمات مشخص شده دقت کنید.

این، راه مستقیم است[۱]. به راستی در آن، نشانه‌ای برای شماست[۲].

آن‌ها شفیعان ما نزد خداوندند[۳]. گفتیم: وارد این دهکده شوید[۴].

تمام کلمات مشخص شده در عبارات بالا، برای اشاره به چیز یا چیزهای خاص و فرد یا افراد خاصی به کار می‌رود؛ به این‌گونه کلمات «اسم اشاره» می‌گویند.

اسم اشاره، یکی دیگر از اسم‌های مبنی است (یعنی حرف آخر آن، تغییرناپذیر می‌باشد) و برای اشاره به اشیاء یا افراد به کار می‌رود.

در زبان عربی، بعضی از اسم‌های اشاره، مخصوص اشاره به مکان است که به آن «اسم اشارهٔ مختص» و بعضی، هم برای اشاره به مکان و هم برای اشاره به غیر مکان به کار می‌رود که به آن «اسم اشارهٔ مشترک» می‌گویند.

---

۱. آل‌عمران/۵۱.
۲. بقره/ ۲۴۸.
۳. یونس/۱۸.
۴. بقره/۵۸.

چکیده

اسم اشاره: اسمی است که برای اشاره کردن به چیزی به‌کار می‌رود.

اسم اشاره {
- **مشترک (بین مکان و غیر مکان)**
- **مختص (به مکان)**

***

الف) اسم اشارهٔ مشترک

الفاظ اسم اشارهٔ مشترک، در اشاره به مذکر و مؤنث، متفاوت است. همچنین در زبان عربی برای اشاره به مفرد، مثنی و جمع، اسم اشارهٔ خاصی وضع شده است؛ پس اسم اشارهٔ مشترک شش قسم می‌شود:

	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَا	ذَانِ، ذَیْنِ	اُولی، اُولَاءِ
مؤنث	تَا، تِی[1]	تَانِ، تَیْنِ	اُولی، اُولَاءِ

چند نکته

۱. الفاظ اشارهٔ جمع مذکر و اشارهٔ جمع مؤنث یکسان است.

۲. به‌کارگیری هر یک از دو لفظ ذکر شده، برای اشارهٔ مفرد مؤنث یکسان است.

۳. به‌کارگیری هر یک از دو لفظ ذکر شده، برای اشارهٔ جمع یکسان است.

۴. موارد به‌کارگیری دو لفظ ذکر شده، در مثنی (مذکر، مؤنث) متفاوت است و هر کدام در جایگاه خاصی کاربرد دارند که به‌کارگیری لفظ دیگر در آن‌جا ممنوع است. در درس‌های بعد تفاوت بین این دو بیان خواهد شد.

۵. بر سر تمام الفاظ اسم اشارهٔ مشترک، می‌توان حرف «هـ» را اضافه کرد. تأثیر این حرف، توجه دادن به مخاطب است و به آن «های تنبیه» می‌گویند.

---

۱. الفاظ دیگری نیز برای اشاره به مفرد مؤنث وجود دارد که عبارت است از: «ذِی، ذِهْ، ذِهِ، ذِهِی، تِهْ، تِهِ، تِهِی».

اشاره در زبان فارسی، به دو نوع است: اشاره به نزدیک و اشاره به دور. برای اشاره به نزدیک، از کلمات «این» و «این‌ها» و برای اشاره به دور، از کلمات «آن» و «آن‌ها» استفاده می‌کنیم. در زبان عربی، اسم اشاره به سه قسم قریب (نزدیک)، متوسط (میانه) و بعید (دور) تقسیم می‌شود.

اسم اشاره:
- قریب ← تمام الفاظی که در تقسیم‌بندی اسم اشارهٔ مشترک ذکر شد، برای اشارهٔ قریب به کار می‌روند.
- متوسط ← اسم اشارهٔ قریب + کَ مانند: ذَا + کَ ← ذاکَ
- بعید ← اسم اشارهٔ متوسط + لام (قبل از ک) مانند ذَاکَ + لِـ ← ذَٰلِکَ

در اصطلاح به «ک» در اسم اشاره متوسط و بعید «حرف خطاب» و به «لام» در اسم اشاره بعید «لام بُعد» می‌گویند.

به چند نمونه اسم اشارهٔ مشترک توجه کنید:

هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ[1]؛ این، راه مستقیم است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ[2]؛ به راستی در آن، نشانه‌ای برای شماست.

هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ[3]؛ آن‌ها شفیعان ما نزد خداوند هستند.

قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ[4]؛ گفتیم: وارد این دهکده شوید.

نکته: حرف خطاب بر اساس جنس و تعداد مخاطبان، متفاوت است؛ پس اگر مخاطب ما یک مرد باشد و در سخن گفتن با او، به چیزی اشاره کنیم، می‌گوییم: ذَاکَ؛ و اگر گروهی زن باشند، می‌گوییم: ذَاکُنَّ؛ پس اسم اشاره با توجه به مشارالیه تغییر می‌کند و حرف خطاب با توجه به مخاطب. به عنوان مثال در عبارت «فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ[5]» مشارالیه، مفرد مذکر و دور از متکلم (اشارهٔ بعید) است و مخاطب آن گروهی از زنان هستند.

۱. آل‌عمران/۵۱.
۲. بقره/۲۴۸.
۳. یونس/۱۸.
۴. بقره/۵۸.
۵. پس آن (حضرت یوسف علیه‌السلام) کسی است که شما زنان، من (زلیخا) را در موردش سرزنش می‌کردید؛ یوسف/۳۲.

لام بعد، در چند مورد به اسم اشاره ملحق نمی‌شود:

۱. اسم‌های اشاره مثنی؛

۲. اولاء؛

۳. اسم‌های اشاره‌ای که های تنبیه بر سرشان آمده باشد؛

۴. اسم اشاره بدون کاف خطاب.

اسم اشاره مشترک

	مذکر			مؤنث		
	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع
قریب	ذَا	ذَان، ذَیْن	أُولَیٰ، أُولَاء	تَا، تِی	تَان، تَیْن	أُولَیٰ، أُولَاء
متوسط	ذَاکَ	ذَانِکَ، ذَیْنِکَ	أُولَیْکَ، اولَـٰئِکَ	تِیکَ	تَانِکَ، تَیْنِکَ	أُولَیْکَ، اولَـٰئِکَ
بعید	ذٰلِکَ	ذَانِّکَ، ذَیْنِّکَ	أُولَیٰلِکَ	تِلْکَ	تَانِّکَ، تَیْنِّکَ	أُولَیٰلِکَ

از آن‌جا که الحاق لام بعد، به مثنی‌ها ممتنع است، برای اشاره به بعید در مثنی‌ها از الفاظ ذکر شده در جدول استفاده می‌شود.

ب) اسم اشارهٔ مختص

این‌گونه اسم‌های اشاره، فقط برای اشاره به مکان به کار می‌رود و به قریب، متوسط و بعید تقسیم می‌شود[۳].

اسم اشاره مختص:
- قریب ← هُنَا
- متوسط ← هُنَاکَ
- بعید ← هُنَالِکَ، هَنَّا، هِنَّا، هَنَّتْ، ثَمَّ، ثَمَّةَ

پس، در اسم اشاره مختص، تقسیم‌بندی به لحاظ مذکر و مونث و به لحاظ مفرد، مثنی و جمع نداریم.

---

۱. به برخی از اسم‌های اشارهٔ مفرد مؤنث نیز ملحق نمی‌شود؛ مانند: «ذِی، ذِهْ، ذِهِ و ...».

۲. چون الحاق لام بعد به مثنای مذکر و مثنای مؤنث ممتنع است، بنابراین برای مثنای بعید، الفاظ خاصی را وضع کرده‌اند.

۳. اشاره به مکان در زبان فارسی، به قریب و بعید (این‌جا و آن‌جا) تقسیم می‌شود و اشاره به متوسط نداریم.

متن خوانی

اسْمَاءُ الْإِشَارَاتِ مَا وُضِعَ لِيَدُلَّ عَلَى مُشَارٍإِلَيْهِ[1].

يُشَارُ إِلَى الْمُفْرَدِ الْمُذَكَّرِ بِـ«ذَا» وَيُشَارُ إِلَى مُؤَنَّثِهِ بِـ«ذِی» وَ«ذِه» وَيُشَارُ إِلَى الْمُثَنَّى الْمُذَكَّرِ بِـ«ذَانِ» وَ«ذَيْنِ» وَإِلَى الْمُؤَنَّثَتَيْنِ بِـ«تَانِ» وَ«تَيْنِ» وَيُشَارُ إِلَى الْجَمْعِ - مُذَكَّراً كَانَ أَوْ مُؤَنَّثاً - بِـ«أُولَى» وَ«أُولاءِ»[2].

وَقَدْ يَتَّصِلُ بِأَوَائِلِهَا هَاءُ التَّنْبِيهِ وَ يَتَّصِلُ بِأَوَاخِرِهَا حَرْفُ الْخِطَابِ[3].

يُشَارُ إِلَى الْمَكَانِ الْقَرِيبِ بِـ«هُنَا»، وَ«هُنَاكَ» لِلْمُتَوَسِّطِ وَ«هُنَالِكَ» وَ«هَنَّا» وَ«هِنَّا» لِلْبَعِيدِ[4].

آزمون

۱. اسم اشارهٔ مختص را تعریف کنید.

۲. اسم اشارهٔ مشترک را تعریف کنید.

۳. در اسم‌های اشارهٔ مشترک، چگونه اسم اشارهٔ قریب، به متوسط و بعید تبدیل می‌شود؟

۴. حرف خطاب را تعریف کنید و ملاک در تغییر آن را بنویسید.

۵. لام بعد، به کدام یک از اقسام اسم اشاره مشترک ملحق نمی‌شود؟

۶. اولاً: جدول صفحهٔ بعد را کامل کنید.

ثانیاً: اسم‌های اشارهٔ مشترک در آن را پیدا کرده و صیغهٔ هر کدام را بنویسید.

---

۱. برگرفته از هدایه.

۲. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۱۲۵و۱۲۶.

۳. هدایه.

۴. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۱۳۰.

	اسم اشاره را مشخص کنید	مشترک			مختص		
		قریب	متوسط	بعید	قریب	متوسط	بعید
هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ [1]							
ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [2]							
قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي [3]							
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا [4]							
وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ [5]							
وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [6]							
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ [7]							
قَالَ تَاکَ مَرْيَمُ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخَرِينَ [8]							

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام :

أَيُّهَا النَّاسُ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفَقُّهَ فِيهِ [9]

۱. حج/۱۹. ۲. بقره/۵۲. ۳. طه/۸۴. ۴. بقره/۱۸۷.

۵. شعراء/۶۴. ۶. بقره/۳۵. ۷. یونس/۳۰. ۸. امام صادق عليه السلام ؛ بحارالأنوار/ج۴۳/ص۲۱.

۹. امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمودند: ای مردم! هیچ خیری در دینِ بدون تفقه نیست؛ بحارالانوار/ج۱/ص۱۷۴.

درس هشتم

مبنیّات در اسم (۳ و ۴)

شناخت اسم موصول و اسم استفهام

اسم موصول

به جملات زیر توجه کنید:

رفت کسی که		دیدم چیزی را که

علت ناقص بودن این جملات چیست؟

کلمات «کسی که» و «چیزی که» کلمات مبهمی هستند که برای رفع ابهامشان، به جمله‌ای بعد از خود نیاز دارند. با این‌که در عبارت «رفت کسی که» هم فعل و هم فاعل آن در کلام موجود است، با این حال، شنونده منتظر شنیدن ادامهٔ جمله می‌باشد.

رفت کسی که پدرش عالم است.		دیدم چیزی را که به پسرت عطا کردی.

با آمدن این جملات، ابهام در مثال‌های بالا از بین رفته و سکوت بر آن صحیح می‌شود.

در زبان عربی، به اسم مبهمی که برای رفع ابهام آن، باید جمله‌ای بعد از آن آورده شود، «اسم موصول» می‌گویند؛ مانند:

ذَهَبَ الَّذِی أَبُوهُ عَالِمٌ		رَأَیْتُ مَا أَعْطَیْتَهُ ابْنَکَ

و به جمله‌ای که بعد از اسم موصول می‌آید و ابهام آن را برطرف می‌کند، «جملهٔ صله» می‌گویند؛ مانند «أَبُوهُ عَالِمٌ» و «أَعْطَيْتَهُ ابْنَکَ» در مثال‌های صفحه قبل.

در جملهٔ صله باید ضمیری باشد که به اسم موصول بازگردد که به آن، ضمیر رابط یا عائد می‌گویند. بار دیگر به مثال‌ها نگاه کنید:

ذَهَبَ الَّذِی أَبُوهُ عَالِمٌ — کسی که پدرش (یعنی پدر آن فرد) عالم است، رفت.

رَأَیْتُ مَا أَعْطَیْتَهُ ابْنَکَ — چیزی که آن را (یعنی آن چیز را) به پسرت عطا کردی، دیدم.

چکیده

اسم موصول: اسم مبهمی است که ابهامش با جمله بعد از آن از بین می‌رود.

جمله صله: جمله‌ای که بعد از موصول می‌آید و ابهام آن را از بین می‌برد.

ضمیر عائد: ضمیری که در صله است و به موصول بازمی‌گردد و بین صله و موصول ارتباط ایجاد می‌کند.

اقسام اسم موصول

بعضی از اسم‌های موصول، برای هر کدام از صیغه‌های مفرد، مثنی و جمع، مذکر و مؤنث لفظ جداگانه‌ای دارند، ولی بعضی از آن‌ها برای تمام صیغه‌های مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود. بر این اساس، اسم موصول را به دو قسم مختص و مشترک تقسیم می‌کنند:

- مختص: برای هر کدام از مفرد، مثنی و جمع، مذکر و مؤنث لفظ خاصی دارد.
- مشترک: یک لفظ به طور مشترک برای تمام مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث به کار می‌رود.

- الفاظ اسم موصـول مختـــص
  - مذکر
    - مفرد: الَّذِی (کسی که، چیزی که)
    - مثنی: اللَّذَانِ، الَّذَیْنِ (آن دو کسی که، آن دو چیزی که)
    - جمع: الَّذِینَ (کسانی که)، الأُلَیٰ (کسانی که، چیزهایی که)
  - مؤنّث
    - مفرد: الَّتِی (کسی که، چیزی که)
    - مثنی: اللَّتَانِ، اللَّتَیْنِ (آن دو کسی که، آن دو چیزی که)
    - جمع: اللَّاتِ، اللَّاتِی، اللَّوَاتِی، اللَّاءِ، اللَّائِی، اللَّوَائِی (کسانی که، چیزهایی که)

چند نکته

۱. تفاوت موصول‌هایی مثل «الَّذِی» و «الَّتِی» در موارد به‌کارگیری آنها می‌باشد؛ یعنی، هر گاه منظور از «کسی که» یا «چیزی که» فرد یا چیز مذکّر باشد، از «الَّذِی» استفاده می‌شود و هرگاه منظور، فرد یا چیز مؤنّث باشد، «الَّتِی» به کار می‌رود.

۲. در کاربرد الفاظ ذکر شده در جمع مونث، تفاوتی وجود ندارد.

۳. موارد به‌کارگیری دو لفظ ذکر شده در مثنی (مذکّر و مؤنّث) متفاوت است و هر کدام در جایگاه خاصی به کار می‌رود که دیگری در آن جایگاه کاربردی ندارد. در درس‌های بعد علّت تفاوت آنها بیان خواهد شد.

اسم موصول مشترک

برای اسم موصول مشترک، چند لفظ وجود دارد که در این‌جا به ذکر دو لفظ آن بسنده می‌شود:

مَن (کسی که، کسانی که) مَا (چیزی که، چیزهایی که)

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

ذَهَبَ الَّذِی رَأَیْتُهُ	ذَهَبَ مَنْ رَأَیْتُهُ؛ کسی که او را دیدم رفت.
ذَهَبَ اللَّذَانِ رَأَیْتُهُمَا	ذَهَبَ مَنْ رَأَیْتُهُمَا؛ دو کسی که آن دو را دیدم رفتند.
ذَهَبَ اللَّاتِی رَأَیْتُهُنَّ	ذَهَبَ مَنْ رَأَیْتُهُنَّ؛ کسانی که آن‌ها را دیدم رفتند.

رَأَیْتَ **الَّذِی** بِعْتُهُ   رَأَیْتَ **مَا** بِعْتُهُ؛ دیدی **چیزی** را **که** خریدم.

رَأَیْتَ **اللَّذَانِ** بِعْتُهُمَا   رَأَیتَ **مَا** بِعْتُهُمَا؛ دیدی **دو چیزی** را **که** خریدم.

رَأَیْتَ **اللاَّتِی** بِعتُهُنَّ   رَأَیْتَ **مَا** بِعْتُهُنَّ؛ دیدی **چیزهایی** را **که** خریدم.

همان‌گونه که در مثال‌ها می‌بینید، کلمات «مَن» و «مَا» می‌توانند، به جای تمام موصولات مختص به کار روند.

***

اسم استفهام

اسم استفهام، اسمی است که برای پرسیدن به کار می‌رود و مبنی است.

بعضی از اسم‌های استفهام عبارتند از:

مَنْ (چه کسی)   قُلْ **مَنْ** یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ[1]؛ بگو: **چه کسی** شما را از زمین و آسمان روزی می‌دهد؟

مَا (چه چیزی)   أُدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا **مَا** هِيَ[2]؛ از پروردگارت بخواه تا برای ما معلوم کند آن چه چیزی است؟

کَیْفَ (چگونه)   أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ **كَيْفَ** خُلِقَتْ[3]؛ آیا به شتر نمی‌نگرند که **چگونه** خلق شد؟

أَیْنَ (کجا)   **أَيْنَ** السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ[4]؛ وسیلهٔ اتّصال دهندهٔ بین زمین و آسمان **کجا**ست؟

مَتَی (چه وقت)   إِلَى **مَتَى** أَحَارُ فِيكَ يَا مَوْلَايَ[5]؛ تا **چه وقت** حیران تو باشم ای مولای من؟

۱. یونس/۳۱. ۲. بقره/۶۸. ۳. غاشیه/۱۷. ۴. بخشی از دعای ندبه. ۵. بخشی از دعای ندبه.

متن خوانی

الْمَوصُولُ اسْمٌ لا یَصْلَحُ أَنْ یَکُونَ جُزْءاً تامّاً مِنْ جُمْلَةٍ إِلاَّ بِصِلَةٍ بَعْدَهُ وَلَزِمَ أَنْ تَکُونَ الصِّلَةُ جُمْلَةً وَلابُدَّ لِلْمَوْصُولِ مِنْ عائِدٍ فِی الْجُمْلَةِ الصِّلَةِ یَعُودُ إِلَی الْمَوصُولِ.

وَالْمَوْصُولُ مُخْتَصٌّ وَمُشْتَرَکٌ. فَالْمُخْتَصُّ «الَّذی» لِلْمُذَکَّرِ وَ«الَّتی» لِلْمُؤَنَّثِ وَ«اللَّذانِ» وَ«اللَّذَیْنِ» وَ«اللَّتانِ» وَ«اللَّتَیْنِ» لِمُثَنّاهُما وَ«أُولاءِ» وَ«الَّذینَ» لِجَمْعِ الْمُذَکَّرِ وَ«اللاّتی» وَ«اللَّواتی» وَ«اللاّئی» وَ«اللَّوائی» لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ[1].

وَالْمَوْصُولُ الْمُشْتَرَکُ سِتَّةٌ مَنْ بِفَتْحِ الْمیمِ وَما وَ...[2].

آزمون

۱. اسم موصول را تعریف کنید.

۲. صله چیست؟

۳. ضمیر عائد را تعریف کنید.

۴. اسم موصول مختص و اسم موصول مشترک را تعریف کنید.

۵. تفاوت «الَّذینَ» و «الأُلَیٰ» در معنا چیست؟

۶. الفاظ اسم موصول مختص را بنویسید.

۷. دو لفظ از الفاظ اسم موصول مشترک را بنویسید.

۸. اسم استفهام را تعریف کنید.

۹. پنج اسم استفهام را نام ببرید.

۱۰. برای هر کدام از الفاظ استفهام، سه مثال قرآنی غیر از مثال‌های کتاب بنویسید.

۱۱. اوّلاً: جدول صفحهٔ بعد را کامل کنید.

ثانیاً: موصولات مختص آن را پیدا کرده و صیغهٔ هر کدام را بنویسید.

---

۱. برگرفته از هدایه.

۲. التصریح علی التوضیح/ج۱/ص

	موصول را مشخص کنید	نوع موصول		جملهٔ صله را مشخص کنید	ضمیر عائد را مشخص کنید
		مختص	مشترک		
مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا[1]					
وَ اللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا[2]					
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ[3]					
وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ[4]					
وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ[5]					
إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ[6]					
لَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ فَتَكُونَ مِثْلَهُ[7]					

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام:

الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهٍ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ[8]

۱. بقره/۱۴۲. ۲. نساء/۱۶. ۳. بقره/۲۴۳. ۴. یونس/۱۹. ۵. زخرف/۸۵. ۶. مجادله/۲.

۷. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن؛ که مثل او خواهی بود؛ مستدرک الوسائل/ج۹/ص۱۰۶.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: عبادت کنندهٔ بدون شناخت، مانند الاغ آسیاب است که می‌چرخد ولی سودی نمی‌برد؛ بحارالانوار/ج۱/ص۲۰۸.

بخش سوم

اعراب

- عامل و معمول
- انواع اعراب
- عامل‌های فعل معرب
- علامت‌های اعراب در فعل
- علامت‌های اعراب در اسم

درس نهم

عامل و معمول - انواع اعراب

عامل و معمول

قبلا گفتیم: معرب، کلمه‌ای است که آخر آن قابل تغییر است.

چه چیزی سبب تغییر آخر کلمهٔ معرب می‌شود؟

نحویون، بعضی از کلمات را سبب تغییر در آخر کلمات دیگر می‌دانند. به عبارت دیگر، بعضی از کلمات، در کلمات دیگر اثر می‌گذارند و سبب تغییر آخر آن‌ها می‌شوند. به کلماتی که اثر می‌گذارند «**عامل**»، به کلماتی که اثر می‌پذیرند «**معمول**» و به اثری که عامل در آخر معمول می‌گذارد، «**اعراب**» می‌گویند.

به مثال «ذَهَبَ عَلِیٌّ» دقّت کنید.

«ذَهَبَ» علّت ضمه گرفتن کلمهٔ «عَلِیٌّ» است؛ بنابراین، به کلمه «ذَهَبَ» عامل و به کلمه «عَلِیٌّ» معمول می‌گویند.

نکته: گاهی علّت تغییر در آخر کلمهٔ معرب، هیچ کلمهٔ دیگری نیست؛ بلکه همین که کلمهٔ معرب، در حالت خاصی قرار گیرد، آخر آن تغییر می‌کند. در این صورت، عاملِ تغییر، آن حالت خاص است که به آن «**عامل معنوی**» می‌گویند.

***

انواع اعراب

اثری که عامل، در آخر معمول ایجاد می‌کند، «اعراب» نام دارد و هر اعرابی نشانه‌ای دارد که با آن نشانه، به نوع اعراب کلمه پی می‌بریم.

نحویون اعراب را به چهار نوع تقسیم می‌کنند که هر کدام یک علامت اصلی دارد.

الف) رفع

علامت اصلی آن، ضمه (ــُـ) است؛ مانند «عَلِيٌّ» و «يَذْهَبُ» در عبارت‌های:

جَلَسَ عَلِيٌّ   هُوَ يَذْهَبُ

به کلماتی مانند «عَلِيٌّ» و «يَذْهَبُ» که اعراب رفع دارند، «مرفوع» می‌گویند.

ب) نصب

علامت اصلی آن، فتحه (ــَـ) است؛ مانند «عَلِيّاً» و «يَذْهَبَ» در عبارت‌های:

نَصَرْتُ عَلِيّاً   أَنْ يَذْهَبَ

به کلماتی، مانند «عَلِيّاً» و «يَذْهَبَ» که اعراب نصب دارند، «منصوب» می‌گویند.

ج) جرّ

علامت اصلی آن، کسره (ــِـ) است؛ مانند عبارت:

نَظَرْتُ إِلی عَلِيٍّ

به کلماتی، مانند «عَلِيٍّ» که اعراب جرّ دارند، «مجرور» می‌گویند.

د) جزم

علامت اصلی آن، سکون (ــْـ) است، مانند «يَذْهَبْ» در عبارت:

لَمْ يَذْهَبْ

به کلماتی، مانند «يَذْهَبْ» که اعراب جزم دارند، «مجزوم» می‌گویند.

سؤال: چرا برای رفع و نصب، هم مثال اسمی و هم مثال فعلی آورده شد؛ امّا برای جرّ، فقط مثال اسمی و برای جزم، فقط مثال فعلی ذکر شد؟

ــ در میان اقسام چهارگانهٔ اعراب، رفع و نصب، بین اسم و فعل مشترک است؛ یعنی هم اسم مرفوع داریم و هم فعل مرفوع؛ هم اسم منصوب داریم و هم فعل منصوب؛ امّا جرّ و جزم چنین نیستند؛ بلکه جرّ مخصوص اسم است و جزم مخصوص فعل؛ یعنی اسم اعراب جرّ می‌گیرد، ولی فعل مجرور نمی‌شود، و فعل اعراب جزم می‌گیرد، ولی اسم مجزوم نمی‌شود.

توضیح مطلب

گفتیم: اعراب، اثری است که به سبب عامل، در آخر معرب به وجود می‌آید. پس بعضی از عامل‌ها به کلمهٔ مرفوع نیاز دارند و معمول خود را مرفوع می‌کنند؛ بعضی از آنها به کلمهٔ منصوب نیاز دارند و معمول خود را منصوب می‌کنند؛ بعضی از عامل‌ها به کلمهٔ مجرور و بعضی دیگر به کلمهٔ مجزوم نیاز دارند و معمول خود را به ترتیب مجرور یا مجزوم می‌کنند.

با دقّت در استعمالات عرب و بررسی قواعد زبان عربی می‌فهمیم که عواملی که سبب جرّ می‌شوند، هیچ‌گاه بر فعل وارد نمی‌شوند؛ پس فعل هرگز مجرور نمی‌شود. همچنین عامل جزم، بر سر اسم نمی‌آید؛ پس اسم مجزوم نداریم.

چکیده

اعراب:

- رفع ← در اسم و فعل ــ علامت اصلی: ضمه ــُـ
- نصب ← در اسم و فعل ــ علامت اصلی: فتحه ــَـ
- جرّ ← فقط در اسم ــ علامت اصلی: کسره ــِـ
- جزم ← فقط در فعل ــ علامت اصلی: سکون ــْـ

متن خوانی

الْإِعْرَابُ مَا بِهِ يَخْتَلِفُ آخِرُ الْمُعْرَبِ وَإِعْرَابُ الْإِسْمِ ثَلَاثَةُ أَنْوَاعٍ: رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَرٌّ وَأَنْوَاعُ الْإِعْرَابِ فِی الْفِعْلِ ثَلَاثَةٌ أَيْضاً: رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَزْمٌ وَالْعَامِلُ مَا يَحْصَلُ بِهِ رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَجَرٌّ وَجَزْمٌ[1]. الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهَا كَالضَّمَائِرِ وَالْإِشَارَةِ و... وَالْمُعْرَبُ مِنَ الْأَفْعَالِ هُوَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِی لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ الْإِنَاثِ[2]. أَمَّا الْحُرُوفُ فَكُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ عَلَی حَرَکَاتِ أَوَاخِرِهَا[3].

---

۱. برگرفته از هدایه.

۲. وَالْمُعْرَبُ مِنَ الأَفْعَالِ هُوَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِی لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ التَوْکِیدِ الثَّقِیلَة أَوِ الْخَفِیفَة اِتِّصَالاً مُبَاشِراً أَوِ الَّذِی لَمْ تَتَّصِلْ بِهِ نُونُ الْإِنَاثِ.

۳. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۱۰۹.

آزمون

۱. عامل را تعریف کنید.

۲. معمول را تعریف کنید.

۳. انواع اعراب را ذکر کنید.

۴. علامت اصلی رفع، .... و علامت اصلی نصب، .... و علامت اصلی جرّ، .... و علامت اصلی جزم، .... است.

۵. چه اعرابی می‌تواند در اسم وجود داشته باشد؟

۶. چرا بعضی از انواع اعراب، در اسم و فعل وجود ندارد؟

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام:

عَامِلُ الدِّينِ لِلدُّنْيَا جَزَاؤُهُ عِنْدَ اللهِ النَّارُ[1]

---

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: کسی که برای دنیا به دین عمل کند، جزایش نزد خداوند، آتش است؛ غررالحکم/ص۱۳۰.

درس دهم

شناخت علامت‌های اعراب در فعل

وقتی از اعراب فعل سخن می‌گوییم، بحث ما منحصر به فعل مضارع است؛ زیرا فقط فعل مضارع، معرب است (حرف آخرش تغییرپذیر است) پس چون فعل ماضی و امر، مبنی هستند، در این درس بحثی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

پیش از بررسی علامت‌های اعراب فعل مضارع، عامل‌های فعل مضارع را ذکر می‌کنیم.

عامل‌های اعراب فعل مضارع

الف) عامل نصب

چهار حرف هستند که اگر بر سر فعل مضارع بیایند، آن را منصوب می‌کنند؛ این حروف عبارتند از:

أَنْ، لَنْ، کَیْ، إِذَنْ

مانند: أَنْ یَذْهَبَ، لَنْ یَضْرِبَ، کَیْ یَجْلِسَ، إِذَنْ یَکْرُمَ

به این حروف، «**حروف ناصب فعل مضارع**» می‌گویند.

ب) عامل جزم

تعدادی از کلمات هستند که اگر بر سر فعل مضارع بیایند، آن را مجزوم می‌کنند؛ بعضی از عوامل

جزم فعل مضارع عبارتند از:

لَمْ، لَمَّا، لِـ (لام امر)، لا (لای نهی)

مانند: لَمْ يَذْهَبْ، لَمَّا يَضْرِبْ، لِيَجْلِسْ، لا يَكْرُمْ

به این حروف، «حروف جازم فعل مضارع» می‌گویند.

ج) عامل رفع

هر گاه بر سر فعل مضارع، هیچ‌کدام از عوامل نصب و جزم نیاید، فعل مضارع مرفوع خواهد بود. در این حالت، عامل رفع فعل مضارع، هیچ لفظ و کلمه خاصی نیست؛ بلکه همین «خالی بودن از ناصب و جازم» عامل رفع آن می‌باشد[1].

مانند: يَذْهَبُ، يَضْرِبُ، يَجْلِسُ، يَكْرُمُ

چکیده

عامل‌های رفع فعل مضارع	عامل رفع ←	خالی بودن از ناصب و جازم
	عامل نصب ←	أنْ، لَنْ، كَيْ، إذَنْ
	عامل جزم ←	لَمْ، لَمَّا، لِـ (لام امر)، لا (لای نهی)

***

علامت‌های اعراب فعل مضارع

علامت‌های رفع مضارع مرفوع

علامت رفع مضارع مرفوع دو نوع است:

۱. ضمه (علامت اصلی رفع)؛

۲. نون (گاهی «ن» به جای «ضمه» علامت رفع است[2]).

هرگاه فعل مضارع معرب، مرفوع شود (= خالی از ناصب و جازم باشد) یکی از علامت‌های ذیل را می‌گیرد:

۱. عامل رفع فعل مضارع عامل معنوی است.

۲. به علامت‌هایی که جانشین علامت اصلی می‌شوند، «علامت نیابتی» می‌گویند.

ضمه ← در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ علامتِ رفع فعل مضارع است.

یَجْلِسُ (۱)- تَجْلِسُ (۴)- تَجْلِسُ (۷)- أجْلِسُ (۱۳)- نَجْلِسُ (۱۴)

به این پنج صیغه، «صیغ خمسه» می‌گویند.

نون ← در صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ علامتِ رفع فعل مضارع است.

یَجْلِسَانِ (۲)- یَجْلِسُونَ (۳)- تَجْلِسَانِ (مشترک بین ۵، ۸، ۱۱)- تَجْلِسُونَ (۹)- تَجْلِسِینَ (۱۰)

به این پنج فعل، که هفت صیغه از فعل مضارع را تشکیل می‌دهند، «افعال خمسه» می‌گویند.

نکته: صیغه‌های ۶ و ۱۲ فعل مضارع چون مبنی هستند، در هیچ‌کدام از حالت‌های رفع، نصب و جزم تغییر نمی‌کنند؛ بنابراین، هیچ‌یک از علامت‌های اعراب را نمی‌گیرند؛ به همین دلیل در این درس، از این دو صیغه بحث نمی‌شود.

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	یَجْلِسُ	یَجْلِسَانِ	یَجْلِسُونَ
	مؤنث	تَجْلِسُ	تَجْلِسَانِ	———
مخاطب	مذکر	تَجْلِسُ	تَجْلِسَانِ	تَجْلِسُونَ
	مؤنث	تَجْلِسِینَ	تَجْلِسَانِ	———
متکلم	مذکر، مؤنث	أجْلِسُ	نَجْلِسُ	

علامت‌های نصب مضارع منصوب

علامت نصب مضارع منصوب دو نوع است:

۱. فتحه (علامت اصلی)؛

۲. حذف نون (علامت نیابتی).

هر گاه بر سر یک فعل مضارع معرب، یکی از حروف ناصب بیاید، علامت رفع آن مضارع از بین رفته و علامت نصب جایگزین آن می‌شود؛ یعنی در صیغه‌هایی که علامت رفع، ضمه است، آن

ضمه به فتحه تبدیل شده و در صیغه‌هایی که علامت رفع، حرف نون است، نون به نشانهٔ منصوب بودن کلمه حذف می‌شود.

فتحه ← در صیغ خمسه[1]، علامتِ نصب فعل مضارع است.

أَنْ يَجْلِسَ (۱)- أَنْ تَجْلِسَ (۴)- أَنْ تَجْلِسَ (۷)- أَنْ أَجْلِسَ (۱۳)- أَنْ نَجْلِسَ (۱۴)

حذف نون ← در افعال خمسه[2]، علامتِ نصب فعل مضارع است.

أَنْ يَجْلِسَا (۲)- أَنْ يَجْلِسُوا (۳)- أَنْ تَجْلِسَا (۵، ۸، ۱۱)- أَنْ تَجْلِسُوا (۹)- أَنْ تَجْلِسِی (۱۰)

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	أَنْ يَجْلِسَ	أن يَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ يَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	ــــــ
مخاطب	مذکر	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسِی (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	ــــــ
متکلم	مذکر، مؤنث	أَنْ أَجْلِسَ	أَنْ نَجْلِسَ	

علامت‌های جزم مضارع مجزوم

علامت جزم مضارع مجزوم دو نوع[3] است:

۱. سکون (علامت اصلی)؛

۲. حذف نون (علامت نیابتی).

هر گاه بر سر یک فعل مضارع معرب، یکی از حروف جازم بیاید، علامت رفع آن مضارع از بین رفته و علامت جزم جایگزین آن می‌شود؛ یعنی در صیغه‌هایی که علامت رفع، ضمه است، آن ضمه حذف شده و حرف آخر ساکن می‌شود و در صیغه‌هایی که علامت رفع، نون است، نون به نشانهٔ مجزوم بودن کلمه حذف می‌شود.

۱. صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.
۲. صیغه‌های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱.
۳. در اصل، علائم جزم فعل مضارع، سه علامت است: یکی از آن علامت‌ها که در این‌جا ذکر نشد «حذف حرف عله» است که در صیغ خمسهٔ افعال معتل اللام، علامت جزم این فعل می‌باشد؛ مانند: لَمْ + يَدْعُو ← لَمْ يَدْعُ.

سکون ← در صیغ خمسه، علامتِ جزم فعل مضارع است[1].

لَمْ یَجْلِسْ (۱)- لَمْ تَجْلِسْ (۴)- لَمْ تَجْلِسْ (۷)- لَمْ أَجْلِسْ (۱۳)- لَمْ نَجْلِسْ (۱۴)

حذف نون ← در افعال خمسه، علامتِ جزم فعل مضارع است.

لَمْ یَجْلِسَا (۲)- لَمْ یَجْلِسُوا (۳)- لَمْ تَجْلِسَا (۵، ۸، ۱۱)- لَمْ تَجْلِسُوا (۹)- لَمْ تَجْلِسِی (۱۰)

۱۴ صیغه		مفرد	مثنی	جمع
غایب	مذکر	أَنْ یَجْلِسَ	أن یَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ یَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	———
مخاطب	مذکر	أَنْ تَجْلِسَ	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسُوا (حذف نون)
	مؤنث	أَنْ تَجْلِسِی (حذف نون)	أَنْ تَجْلِسَا (حذف نون)	———
متکلم	مذکر، مؤنث	أَنْ أَجْلِسَ	أَنْ نَجْلِسَ	

چکیده

علامت‌های اعراب فعل مضارع	علائم رفع	**ضمه** در صیغ خمسه مانند: یَضرِبُ
		نون در افعال خمسه مانند: یَضرِبانِ
	علائم نصب	**فتحه** در صیغ خمسه مانند: أن یَضرِبَ
		حذف نون در افعال خمسه مانند: أن یَضرِبا
	علائم جزم	**سکون** در صیغ خمسه مانند: لَم یَضرِبْ
		حذف نون در افعال خمسه مانند: لَم یَضرِبا

یادآوری: همان‌طور که گذشت، صیغه‌های ۶ و ۱۲ مبنی هستند و هیچ تغییری در آخرشان صورت

۱. چنانچه در پاورقی صفحهٔ قبل اشاره شد، گاهی در صیغ خمسه، سکون علامت جزم فعل مضارع نیست، که این بحث را به کتب مفصّل واگذار می‌کنیم.

نمی‌گیرد؛ مانند مثال‌های زیر:

يَجْلِسْنَ	أنْ يَجْلِسْنَ	لَمْ يَجْلِسْنَ
تَجْلِسْنَ	أنْ تَجْلِسْنَ	لَمْ تَجْلِسْنَ

نکته: اگر بر سر فعلی «لا» بیاید، ولی فعل مجزوم نشده باشد، آن «لا» لای نهی نیست؛ بلکه آن را «لای نفی» می‌نامند.

تفاوت «لای نهی» و «لای نفی» در معنا:

لای نهی ← انجام ندادن فعل را طلب می‌کند.

لای نفی ← انجام ندادن فعل را خبر می‌دهد.

لای نهی ↓ «لاَ تَضْرِبْ: نزن»

لای نفی ↓ «لاَ تَضْرِبُ: نمی‌زنی»

لای نفی، عامل نیست؛ بنابراین وقتی بر سر فعلِ مضارعِ مرفوع آمد، در رفع فعل تغییری حاصل نمی‌شود.

متن‌خوانی

اَلْمُضَارِعُ الْمَرْفُوعُ عَامِلُهُ مَعْنَوِيٌّ وَهُوَ تَجْرِيدُهُ عَنِ النَّاصِبِ وَ الْجَازِمِ.

اَلْمُضَارِعُ الْمَنْصُوبُ عَامِلُهُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ أَنْ وَلَنْ وَكَيْ وَإِذَنْ.

وَالْمَجْزُومُ عَامِلُهُ لَمْ ولَمَّا وَلامُ الْأَمرِ وَلاءُ النَّهْيِ وَ...[1].

إِذَا كَانَ الْمُضَارِعُ غَيْرَ مَخْتُوم بِضَمِيرٍ بَارِزٍ فَإِنَّهُ يُعْرَبُ بِالْحَرَكَاتِ الْأَصْلِيَّةِ الظَّاهِرَةِ: الضَّمَّةِ فِي حَالَةِ الرَّفْعِ وَالْفَتْحَةِ فِي حَالَةِ النَّصْبِ إِذَا سَبَقَهُ نَاصِبٌ وَالسُّكُونِ فِي حَالَةِ الْجَزْمِ إِذَا سَبَقَهُ جَازِمٌ[2].

[وَأَمَّا الْمُضَارِعُ الْمَخْتُومُ بِضَمِيرٍ بَارِزٍ] نَحْوُ يَفْعَلَانِ وَتَفْعَلَانِ وَيَفْعَلُونَ وَتَفْعَلُونَ وَتَفْعَلِينَ (الْأَفْعَالُ الْخَمْسَةُ) تُرْفَعُ بِثُبُوتِ النُّونِ وَتُنْصَبُ وَتُجْزَمُ بِحَذْفِهَا فَنَابَتِ النُّونُ فِي هَذِهِ الْأَمْثِلَةِ عَنِ الْحَرَكَةِ الَّتِي هِيَ الضَّمَّةُ نَحْوُ «الزَّيْدَانِ يَفْعَلَانِ» فَـ«يَفْعَلَانِ» فِعْلٌ مُضَارِعٌ مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةُ رَفْعِهِ ثُبُوتُ النُّونِ وَتَنْصِبُ وَتَجْزِمُ بِحَذْفِهَا نَحْوُ «الزَّيْدَانِ لَنْ يَقُومَا وَلَنْ يَخْرُجَا» فَعَلَامَةُ النَّصْبِ وَالْجَزْمِ سُقُوطُ النُّونِ مِنْ «يَقُومَا وَيَخْرُجَا» وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ[3].

---

۱. هدایه. ۲. النحوالوافی/ج۱/ص۱۶۰. ۳. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۷۹.

آزمون

۱. فعل مضارع، کدام یک از انواع اعراب را می‌پذیرد؟

۲. عوامل رفع و نصب فعل مضارع را نام ببرید.

۳. چهار عامل از عوامل جزم فعل مضارع را نام ببرید.

۴. علامت‌های رفع فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت رفع است؟

۵. علامت‌های نصب فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت نصب است؟

۶. علامت‌های جزم فعل مضارع چیست و هر کدام، در چه صیغه‌هایی علامت جزم است؟

۷. جاهای خالی را پر کنید.

...... + تَسْجُدُونَ ← ...... تَسْجُدُوا

أنْ + تَضْحَكَانِ ← أنْ ....

كَيْ + لاَ يَعْلَمُ ← كَيْ ....

لِـ + تَرْكَعَانِ ← لِـ ....

لَمَّا + تَكْتُبِينَ ← لَمَّا ....

...... + يَحْكُمُونَ ← ...... يَحْكُمُونَ

لَنْ + يَرْحَمْنَ ← لَنْ ....

۸. جدول را کامل کنید.

	فعل مضارع	اعراب فعل مضارع	عامل فعل مضارع	علامت اعراب
وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً [۱]				
فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [۲]				
وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ [۳]				
لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلاَّ سَلاَماً [۴]				
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ [۵]				

۱. نساء/۱۴۱. ۲. بقره/۱۱۳. ۳. بقره/۳۵. ۴. مریم/۶۲. ۵. علق/۵.

	فعل مضارع	اعراب فعل مضارع	عامل فعل مضارع	علامت اعراب
عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ[1]				
لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ[2]				
أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ[3]				
قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً[4]				
أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ[5]				
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ...[6]				
قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ[7]				
فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ[8]				
كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً[9]				
إِذَنْ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ[10]				

قَالَ الباقِرُ عليه‌السلام :

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ[11]

۱. بقره/۲۱۶. ۲. طلاق/۷. ۳. هود/۷۳. ۴. اسراء/۶۱. ۵. نساء/۲۵. ۶. بقره/۲۴.
۷. طه/۳۳. ۸. حجرات/۱۴. ۹. رحمن/۵۰. ۱۰. امام موسی ابن جعفر عليهما‌السلام ؛ الکافی/ج۱/ص۴۸۰.
۱۱. امام باقر عليه‌السلام فرمودند: عالمی که از علمش نفعی برده شود، از هفتاد هزار عابد با فضیلت‌تر است؛ الکافی/ج۱/ص۳۳.

درس یازدهم

شناخت علامت‌های اعراب در اسم

یادآوری

اعراب اسم:
- رفع ← علامت اصلی آن ضمه؛ مانند: جَاءَ زَيْدٌ
- نصب ← علامت اصلی آن فتحه؛ مانند: رَأَيْتُ فَاطِمَةَ[1]
- جرّ ← علامت اصلی آن کسره؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَى عَلِيٍّ

در این درس با بقیّهٔ علامت‌های اعراب (علامت‌های نیابتی) آشنا می‌شویم.

***

علامت‌های رفع

چنان‌که گذشت، علامت اصلی رفع اسم، ضمه (ـُ ـٌ) است؛ مانند:

ذَهَبَ الرَّجُلُ ذَهَبَ رَجُلٌ

البته در بعضی از کلمات «الف» و در بعضی دیگر «واو» جانشین ضمه می‌شود که به آن‌ها علامت‌های نیابتی از ضمه در اعراب رفع می‌گویند.

---

۱. علّت این‌که این کلمه تنوین نگرفته، در ادامهٔ همین درس بیان می‌شود.

الف

در مثنّی:

اسم مثنّی اگر مرفوع شود، علامت رفعش «الف» است[1].

اسم مفرد + ـَـ انِ ← مثنّای مرفوع مانند: مُعَلِّمَانِ

پس به جای تکرار کلمهٔ «مُعَلِّمٌ» در جملهٔ «ذَهَبَ مُعَلِّمٌ و مُعَلِّمٌ» می‌گوییم: «ذَهَبَ مُعَلِّمَانِ».

در این صورت «الف» علامت رفع است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٌ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ←(اگر مثنی شود) مُسْلِمَانِ (مرفوع است و علامت رفعش، الف)

الْمُسْلِمُ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ←(اگر مثنی شود) الْمُسْلِمَانِ[2] (مرفوع است و علامت رفعش، الف)

واو

۱. در جمع مذکّر سالم:

جمع مذکّر سالم اگر مرفوع شود، علامت رفعش «واو» است[3].

اسم مفرد + ـُـ ونَ ← جمع مذکّر سالم مرفوع مانند مُعَلِّمُونَ

پس به جای تکرار کلمهٔ «مُعَلِّمٌ» در جملهٔ «ذَهَبَ مُعَلِّمٌ و مُعَلِّمٌ و مُعَلِّمٌ» می‌گوییم: «ذَهَبَ مُعَلِّمُونَ»[4].

در این صورت «واو» علامت رفع است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٌ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ←(اگر جمع سالم بسته شود) مُسْلِمُونَ (مرفوع است و علامت رفعش، واو)

الْمُسْلِمُ (مرفوع است و علامت رفعش، ضمه) ←(اگر جمع سالم بسته شود) الْمُسْلِمُونَ[5] (مرفوع است و علامت رفعش، واو)

۲. در کلمه‌های أب (پدر)، أخ (برادر)، فَم (دهان)، حَم (بستگان شوهر[6])، هَن (شیء–چیز)، ذو (صاحب) که در اصطلاح به این شش کلمه، «أسماء ستّه» می‌گویند.

---

۱. علامت رفع، نصب و جرّ اسم‌های دیگری که به «ملحقات مثنّی» معروفند نیز مانند مثنّی است.

۲. نون در مثنّی، به جای تنوین در مفرد می‌آید؛ امّا با این‌که در مفرد کلمهٔ «ال»دار تنوین نمی‌گیرد، در مثنّی کلمه «ال»دار، نون عوض از تنوین می‌گیرد.

۳. علامت رفع، نصب و جرّ اسم‌های دیگری که به «ملحقات جمع مذکّر سالم» معروفند نیز مانند جمع مذکّر سالم است.

۴. گاهی تکرار از جهت عرفی غیر ممکن است؛ مثل این‌که تعداد بسیار زیادی معلّم آمده باشد، در این صورت کلمه «مُعَلِّمُونَ» شامل آن‌ها می‌شود؛ ولی نمی‌شود به آن تعداد کلمه «مُعَلِّمٌ» را تکرار کرد.

۵. نون در جمع مذکّر سالم، به جای تنوین در مفرد بود؛ امّا با این‌که در مفرد کلمهٔ «ال»دار تنوین نمی‌گیرد، در جمع مذکّر سالم کلمهٔ «ال»دار نون عوض از تنوین می‌گیرد.

۶. برخی آن را به معنای بستگان همسر (چه شوهر، چه زن) می‌دانند.

این کلمات، اگر مرفوع شوند، به شرط این‌که به غیر یای متکلّم اضافه شوند[1]، علامت رفعشان «واو» می‌باشد؛ مانند:

أَبُوالْحَسَنِ، أَخُوالزَّوْجَةِ، فُوکَ[2]، حَمُوهَا، هَنُوهُ، ذُو الْعَقلِ

چکیده

علامت‌های رفع اسم
- **ضمه (علامت اصلی)**
- **الف ← در مثنّی**
- **واو**
  - **در جمع مذکّر سالم**
  - **در اسماء ستّه (با رعایت شرطشان)**

***

علامت‌های نصب

چنان‌که گذشت، علامت اصلی نصب اسم، فتحه (ـَـً) است؛ مانند:

رَأَیْتُ الرَّجُلَ   رَأَیْتُ رَجُلاً

البته گاهی «یاء»، گاهی «کسره» و گاهی «الف» جانشین فتحه می‌شوند که به آن‌ها علامت‌های نیابتی از فتحه در نصب می‌گویند.

یاء

۱. در مثنّی:

مثنّی، در حالت نصبی فقط با «یاء (ما قبل مفتوح) و نون» می‌آید.

اسم مفرد + ـَ یْنِ ← مثنّای منصوب   مانند: مُعَلِّمَیْنِ

در این صورت «یاء» ما قبل مفتوح، علامت نصب است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِماً (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←(اگر مثنی شود) مُسْلِمَیْنِ (منصوب است وعلامت نصبش، یاء)

---

۱. أسماء ستّه برای گرفتن این اعراب دو شرط دیگر هم دارند: الف) مفرد باشند؛ ب) مکبّر باشند. (مصغّر نباشند)

۲. وقتی کلمهٔ «فَم» این اعراب را می‌گیرد، «میم» آن حذف می‌شود؛ یعنی به جای «فَمُوکَ» می‌گوییم: «فُوکَ».

الْمُسلِمَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←اگر مثنی شود— الْمُسْلِمَيْنِ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)

۲. در جمع مذکّر سالم:

جمع مذکّر سالم در حالت نصبی، فقط، با «یاء (ما قبل مکسور) و نون» می‌آید.

اسم مفرد + ـِ ینَ ← جمع مذکّر سالم منصوب مانند: مُعَلِّمینَ

در این صورت «یاء» ماقبل مکسور، علامت نصب است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِماً (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←اگر جمع سالم بسته شود— مُسْلِمِینَ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)

الْمُسْلِمَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←اگر جمع سالم بسته شود— الْمُسْلِمِینَ (منصوب است و علامت نصبش، یاء)

کسره

در جمع مؤنّث سالم:

جمع مؤنّث سالم اگر منصوب شود، علامت نصبش «کسره» است[1].

اسم مفرد + ـَ اتِ ← جمع مؤنّث سالم منصوب مانند: مُعَلِّمَاتِ[2]

پس، به جای تکرار کلمهٔ «مُعَلِّمَةٌ» در جملهٔ «ذَهَبَتْ مُعَلِّمَةٌ وَ مُعَلِّمَةٌ و مُعَلِّمَةٌ» می‌گوییم: «ذَهَبَت مُعَلِّماتٌ»

مُسْلِمَةً (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←اگر جمع سالم بسته شود— مُسْلِمَاتٍ (منصوب است و علامت نصبش، کسره)

الْمُسْلِمَةَ (منصوب است و علامت نصبش، فتحه) ←اگر جمع سالم بسته شود— الْمُسْلِمَاتِ (منصوب است و علامت نصبش، کسره)

الف

در أسماء ستّه با رعایت شرطشان (به غیر یاء متکلّم اضافه شده باشند)؛ مانند:

أَبَا الْحَسَنِ، أَخَا الزَّوْجَةِ، فَاکَ[3]، حَمَاهَا، هَنَاهُ، ذَا الْعَقلِ

---

۱. علامت رفع، نصب و جرّ اسم‌های دیگری که به «ملحقات مثنّی» معروفند نیز مانند مثنّی است.

۲. اگر آخر اسم مفرد ما «ة» تأنیث بود، هنگام جمع سالم بسته شدن آن «ة» حذف می‌شود؛ پس، جمع سالم عَالِمَة و فَاطِمَة به ترتیب عَالِمات و فَاطِمَات می‌شود.

۳. وقتی کلمهٔ «فَم»، این اعراب را می‌گیرد، «میم» آن حذف می‌شود؛ یعنی به جای «فَمَاکَ» می‌گوییم: «فَاکَ».

چکیده

علامت‌های نصب اسم	**فتحه** (علامت اصلی) **یاء** { در مثنّی (ماقبل مفتوح) / در جمع مذکّر سالم (ماقبل مکسور) } **کسره** ← در جمع مؤنّث سالم **الف** ← در أسماء ستّه با شرطشان

***

علامت‌های جرّ

گفتیم که علامت اصلی جرّ اسم، کسره (ـِـ) است؛ مانند:

نَظَرتُ إلَی الرَّجُلِ　　　نَظَرتُ إلَی رَجُلٍ

البته در بعضی از کلمات، «یاء» و در بعضی «فتحه» جانشین کسره می‌شود که به آن‌ها علامت‌های نیابتی از کسره در جرّ می‌گویند.

یاء

۱. در مثنّی:

مثنّی در حالت جرّ، همانند حالت نصب، فقط با «یاء (ما قبل مفتوح) و نون» می‌آید.

اسم مفرد + ـَ یْنِ ← مثنّای مجرور　مانند: مُعَلِّمَیْنِ

در این صورت «یاء» ما قبل مفتوح، علامت جرّ است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٍ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ←(اگر مثنی شود) مُسْلِمَیْنِ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

الْمُسْلِمِ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ←(اگر مثنی شود) الْمُسْلِمَیْنِ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

۲. در جمع مذکر سالم:

جمع مذکر سالم، در حالت جر، مانند حالت نصب، فقط با «یاء (ما قبل مکسور) و نون» می‌آید.

اسم مفرد + ـِ ینَ ← جمع مذکّر سالم مجرور　مانند: مُعَلِّمِینَ

در این صورت «یاء» ما قبل مکسور، علامت جرّ است و بعد از آن، به جای تنوین در مفرد، نون اضافه می‌شود.

مُسْلِمٍ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ⟵ اگر جمع سالم بسته شود ⟵ مُسْلِمِینَ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

الْمُسْلِمِ (مجرور است و علامت جرّش، کسره) ⟵ اگر جمع سالم بسته شود ⟵ الْمُسْلِمِینَ (مجرور است و علامت جرّش، یاء)

نکته: در مثنایی که با «یاء (ما قبل مفتوح) و نون» و جمع مذکّر سالمی که با «یاء (ما قبل مکسور) و نون» به کار می‌رود، برای تشخیص این‌که منصوب هستند یا مجرور، باید به نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، مراجعه کنیم و به واسطه آن‌ها حالت نصبی یا جرّی این دو لفظ را تشخیص دهیم. با این نشانه‌ها، در درس‌های آینده آشنا خواهید شد.

۳. در أسماء ستّه با رعایت شرطشان؛ مانند:

أَبِی الْحَسَنِ، أَخِی الزَّوْجَةِ، فِیکَ، حَمِیهَا، هَنِیهِ، ذِی الْعَقْلِ

فتحه

در اسم غیر منصرف:

اگر اسمی غیر منصرف باشد و مجرور شود، علامت جرّش «فتحه» است.

«غیر منصرف» اسمی است که «کسره» و «تنوین» نمی‌گیرد.

بعضی از اسم‌های غیر منصرف:

۱. اسم شهرها؛ مانند: کاشان، بصره (کَاشَانِ، کَاشَانٌ، کَاشَاناً، کَاشَانٍ نداریم).

۲. اسامی مؤنث؛ مانند: فَاطِمَة (فَاطِمَةِ، فَاطِمَةٌ، فَاطِمَةً، فَاطِمَةٍ نداریم).

۳. اسامی غیر عربی؛ مانند: إبراهیم (إبْرَاهِیمِ، إبْرَاهِیمٌ، إبْرَاهِیماً، إبْرَاهِیمٍ نداریم).

۴. اسم‌هایی که بر وزن «مَفَاعِل» یا «مَفَاعِیل» باشند؛ مانند: مَساجِد، مَصَابِیح (مَسَاجِدِ، مَسَاجِدٌ، مَسَاجِداً، مَسَاجِدٍ نداریم).

مثال برای اسم غیر منصرف در حالت جرّی:

سَافَرْتُ إلی کاشانَ	نَظَرْتُ إلی فَاطِمَةَ
أَخَذْتُ الدِّرْهَمَ مِنْ إبرَاهِیمَ	دَخَلْتُ فِی مَسَاجِدَ

چکیده

علامت‌های جرّ اسم:
- **کسره** (علامت اصلی)
- **یاء**:
  - در مثنّی (ماقبل مفتوح)
  - در جمع مذکّر سالم (ماقبل مکسور)
  - در اسماء ستّه (با رعایت شرطشان)
- **فتحه** ← در اسم غیرمنصرف

***

علامت‌های اعراب اسم را می‌توان به این صورت نیز تقسیم‌بندی کرد:

	علامت رفع	علامت نصب	علامت جر
مثنّی[1]	الف	یاء (ما قبل مفتوح)	یاء (ما قبل مفتوح)
	فَاضِلَانِ	فَاضِلَيْنِ	فَاضِلَيْنِ
جمع مذکّر سالم[2]	واو	یاء (ما قبل مکسور)	یاء (ما قبل مکسور)
	فَاضِلُونَ	فَاضِلِينَ	فَاضِلِينَ
جمع مؤنث سالم[3]	ضمه	کسره	کسره
	عَالِمَاتٌ	عَالِمَاتِ	عَالِمَاتِ
اسماء ستّه با رعایت شرطشان[4]	واو	الف	یاء
	أَبُو الْقَاسِمِ	أَبَا الْقَاسِمِ	أَبِی الْقَاسِمِ
غیر منصرف	ضمه	فتحه	فتحه
	زَيْنَبُ	زَيْنَبَ	زَيْنَبَ
غیر موارد بالا	ضمه	فتحه	کسره
	عَلِيٌّ	عَلِيّاً	عَلِيٍّ

۱. و ملحقات آن. ۲. و ملحقات آن. ۳. و ملحقات آن.
۴. با رعایت شرایطشان: الف) مفرد باشند؛ ب) مکبّر باشند؛ ج) مضاف به غیر یای متکلم باشند.

متن خوانی

فِی أَصْنَافِ إِعْرَابِ الإِسْمِ:

الْأَوَّلُ: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ بِالْفَتْحَةِ وَالْجَرُّ بِالْكَسْرَةِ وَيَخْتَصّ بِالْإِسْمِ الْمُفْرَدِ الْمُنْصَرِفِ كَـ«زَيْد» وَبِالْجَمْعِ الْمُكَسَّرِ الْمُنْصَرِفِ كَـ«رِجَال» تَقُول: «جَائَنِی زَیْدٌ وَرِجَالٌ وَرَأَیْتَ زَیْداً وَرِجَالاً وَمَرَرْتَ بِزَیْدٍ وَرِجَالٍ».

الثَّانی: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْكَسْرَةِ وَيَخْتَصّ بِالْجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ كَـ«مُسْلِمَات» تَقُول: «جَائَنِی مُسْلِمَاتٌ وَرَأَیْتَ مُسْلِمَاتٍ وَمَرَرْتَ بِمُسْلِمَاتٍ».

الثَّالِثُ: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّةِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْفَتْحَةِ وَيَخْتَصّ بِغَيْرِ الْمُنْصَرِفِ كَـ«فَاطِمَة» تَقُول: «جَائَتْنِی فَاطِمَةُ وَرَأَیْتَ فَاطِمَةَ وَمَرَرْتَ بِفَاطِمَةَ».

الرَّابِعُ: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْوَاوِ وَالنَّصْبُ بِالْأَلِفِ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ. وَيَخْتَصّ بِالْأَسْمَاءِ السِّتَّةِ مُضَافَةً إِلَی غَيْرِ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ . وَهِیَ «أَخُوکَ وَأَبُوکَ وَحَمُوکَ وَهَنُوکَ وَفُوکَ وَذُومَالٍ». تَقُول: «جَائَنِی أَخُوکَ وَرَأَیْتَ أَخَاکَ وَمَرَرْتَ بِأَخِیکَ» وَكَذَا الْبَوَاقِی.

الْخَامِسُ: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْأَلِفِ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ الْمَفْتُوحِ مَاقَبْلَهَا وَيَخْتَصّ بِالْمُثَنَّی كَـ«الْمُسْلِمَانِ». تَقُول: «جَائَنِی الْمُسْلِمَانِ وَرَأَیْتَ الْمُسْلِمَیْنِ وَمَرَرْتَ بِالْمُسْلِمَیْنِ».

السَّادِسُ: أَنْ يَكُونَ الرَّفْعُ بِالْوَاوِ الْمَضْمُومِ مَاقَبْلَهَا وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ بِالْيَاءِ الْمَكْسُورِ مَاقَبْلَهَا وَيَخْتَصّ بِالْجَمْعِ الْمُذَكَّرِ السَّالِمِ كَـ«الْمُسْلِمُونَ». تَقُول: «جَائَنِی الْمُسْلِمُونَ وَرَأَیْتَ الْمُسْلِمِینَ وَمَرَرْتَ بِالْمُسْلِمِینَ»[۱].

آزمون

۱. علامت‌های رفع، نصب و جرّ اسم را بنویسید.

۲. علامت رفع در جمع مذکّر سالم چیست؟

۳. أسماء ستّه را نام ببرید و علامت رفع در آن‌ها را مشخّص کنید.

۴. در چه کلمه‌هایی «الف» علامت نصب اسم است؟

۵. در چه کلمه‌هایی «یاء» علامت جرّ اسم است؟

۶. علائم اعراب سه‌گانهٔ جمع مؤنّث سالم چیست؟

۷. جدول صفحهٔ بعد را کامل کنید (کلمات مشخّص شده، مرفوع هستند).

---

۱. هدایه.

	علامت رفع	نوع علامت		اگر نیابتی است، نوع کلمه		
		اصلی	نیابتی	مثنی	جمع مذکر سالم	اسماء سته
إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا[1]						
وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ[2]						
فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ[3]						
وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ[4]						
أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ[5]						
وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ[6]						
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ آمَنَّا بِاللهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ[7]						
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَ اللهُ وَلِيُّهُمَا وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ[8]						

۸. جدول ذیل را کامل کنید (کلمات مشخّص شده، منصوب هستند).

	علامت نصب	نوع علامت		اگر نیابتی است، نوع کلمه			
		اصلی	نیابتی	مثنّی	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	اسماء ستّه
لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ[1]							
فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ[2]							

۱. یوسف/۸. ۲. مجادله/۱۹. ۳. انعام/۱۴۷. ۴. یوسف/۳۶. ۵. آل‌عمران/۱۶۶.
۶. قصص/۲۳. ۷. آل‌عمران/۵۲. ۸. آل‌عمران/۱۲۲. ۹. بقره/۱۶۸. ۱۰. بقره/۳۷.

	علامت نصب	نوع علامت		اگر نیابتی است، نوع کلمه			
		اصلی	نیابتی	مثنّی	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	اسماء ستّه
إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ[1]							
حَتّىٰ إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَديدٍ[2]							
وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ[3]							
وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ[4]							
ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خاتَمَ النَّبِيّينَ[5]							
لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّىٰ إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ[6]							

۹. جدول ذیل را کامل کنید (کلمات مشخّص شده، مجرور هستند).

	علامت جرّ	نوع علامت		اگر نیابتی است، نوع کلمه			
		اصلی	نیابتی	مثنّی	جمع مذکر سالم	اسماء ستّه	غیر منصرف
تَبَّتْ يَدا أَبي لَهَبٍ وَ تَبَّ[7]							
يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا[8]							
قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ في فِئَتَيْنِ الْتَقَتا[9]							
كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ[10]							

۱. بقره/۲۲۲. ۲. مؤمنون/۷۷. ۳. إسراء/۱۲. ۴. قصص/۲۳. ۵. احزاب/۴۰.
۶. نساء/۱۸. ۷. مسد/۱. ۸. احزاب/۱۳. ۹. آل‌عمران/۱۳. ۱۰. یونس/۱۲.

	علامت جرّ	نوع علامت: اصلی	نوع علامت: نیابتی	اگر نیابتی است، نوع کلمه: مثنّی	اگر نیابتی است، نوع کلمه: جمع مذکر سالم	اگر نیابتی است، نوع کلمه: اسماء ستّه	اگر نیابتی است، نوع کلمه: غیر منصرف
ذٰلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ[1]							
وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ[2]							
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ[3]							
فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ[4]							
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ[5]							
وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَداً[6]							

۱۰. جدول زیر را کامل کنید (بعضی از اسم‌ها قابلیّت پذیرفتن دو نوع اعراب را دارند)[7].

اسم معرب	مرفوع	منصوب	مجرور	علامت اعراب	اسم معرب	مرفوع	منصوب	مجرور	علامت اعراب	اسم معرب	مرفوع	منصوب	مجرور	علامت اعراب
اللهُ					فَاكَ					الْكَافِرِينَ				
الرَّبِّ					يُوسُفَ[8]					ذِي الْقُرْبَى				
أَبَاهُ					الْمَلَكَيْنِ					الْعَالِمَانِ				
طَعَام					آيَاتٌ					ذُو الْفَضْلِ				
فَرِيقٌ					الْأَنْهَارَ					الْمُهْتَدُونَ				
رَجُلَيْنِ					أَخِيهِنَّ					نَاظِرُونَ				
الذَّنْبَ					الْبَيِّنَاتِ					الْخَاسِرِينَ				

۱. مریم/۳۴. ۲. انعام/۱۴۶. ۳. بقره/۱۴۷. ۴. هود/۹۷. ۵. مائده/۶.
۶. از وصایای رسول اکرم، حضرت محمد ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: ... و هیچ‌گاه، دروغ از دهان تو خارج نشود ...، الکافی/ج۸/ص۷۹.
۷. برگرفته از مجموعه تمرین‌های ادبیّات عرب؛ تمرین نحو، حسین جمالی (با حذف بعضی از کلمات). ۸. اسم غیر عربی.

۱۱. در جدول زیر، جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید[1].

مرفوع	منصوب	مجرور	مرفوع	منصوب	مجرور	مرفوع	منصوب	مجرور
الْخَيْرَاتُ	....	....	....	حَمِيدَيْنِ	....	قَبِيحَانِ	....	....
....	الْجَاهِلِينَ	....	....	....	اللّاعِنِينَ	....	الْأَسْبَابَ	....
الرَّحِيمُ	....	....	....	أَبَا صَالِحٍ	....	....	....	حَسَنَاتٍ
....	الطَّيِّبَاتِ	....	....	....	فَسَادٍ	خَارِجُونَ	....	....
ذُو الْمَالِ	....	....	....	إِسْحَاقَ[2]	....	....	صَائِمَاتٍ	....

قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام :

إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْوَاعٍ: رَفْعٍ وَ فَتْحٍ وَ خَفْضٍ وَ وَقْفٍ فَرَفْعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فِي الرِّضَى عَنِ اللهِ وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فِي الاشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللهِ وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فِي الْغَفْلَةِ عَنِ اللهِ تَعَالَى[3]

۱. برگرفته از مجموعه تمرین‌های ادبیّات عرب، تمرین نحو، حسین جمالی. (با حذف بعضی از کلمات)

۲. اسم غیر عربی.

۳. امام صادق عليه‌السلام فرمودند: اعراب قلب‌ها، چهار نوع است: رفع و فتح و خفض و وقف؛ پس رفع قلب (بالا بردن آن) در یاد خداست و فتح قلب (گشودن آن) در رضایت از اوست و خفض قلب (سقوط آن) در مشغول بودن به غیر اوست و وقف قلب (ایستادن آن) در غفلت از او؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۱۶۹.

بخش چهارم

مرفوعات

- فاعل
- نایب فاعل
- مبتدا
- خبر
- اسم افعال ناقصه
- اسم افعال مقاربه
- خبر حروف مشبهة بالفعل
- اسم «ما» و «لا»ی شبیه به لیس
- خبر «لا»ی نفی جنس

درس دوازدهم
مرفوعات (۱)
شناخت فاعل

در درس‌های گذشته، با اعراب و انواع آن آشنا شدید. در این فصل می‌آموزید که لفظ در چه مواقعی باید مرفوع شده و علائم رفع بگیرد. در دو بخش بعد هم با مواضع نصب و جرّ الفاظ آشنا خواهید شد.

***

فاعل

هیچ فعلی بدون فاعل انجام نمی‌شود؛ بلکه حتّی تصوّر نمی‌شود؛ مانند:

رفتن بدون رونده　　　دویدن بدون دونده　　　زدن بدون زننده

بنابراین، انجام هر فعلی، نیازمند فاعل است.

اگر جملاتِ «ذَهَبَ ...»، «جَلَسَ ...»، «سَمِعَ ...» بدون فاعل باشند، ناقص خواهند بود و شنونده را در انتظار فاعل نگه می‌دارند. با آوردن فاعل، جملات تکمیل شده و مخاطب سکوت اختیار می‌کند.

ذَهَبَ سَعِيدٌ　　　جَلَسُوا　　　سَمِعَتْ (هِیَ مستتر)

با در نظر گرفتن سه جملهٔ بالا، به سؤالات ذیل پاسخ می‌دهیم:

۱. فاعل چه نوع اعرابی دارد؟

۲. عامل در فاعل چیست؟

۳. فاعل به چند نوع تقسیم می‌شود؟

۴. رابطه فعل و فاعل چگونه است؟ (از جهت مذکّر یا مؤنّث بودن فعل)

۵. رابطه فعل و فاعل چگونه است؟ (از جهت مفرد یا مثنّی یا جمع بودن فعل)

اعراب فاعل

چنان‌که از مثال‌ها پیداست، «فاعل» مرفوع است.

ذَهَبَ سَعِيدٌ (آخر آن ضمه است که علامت رفع می‌باشد).

جَلَسُوا («واو» مبنی است؛ ولی از ضمایر متصل مرفوعی است).

سَمِعَتْ (هِيَ مستتر) (از ضمایر متصل مرفوعی است).

یعنی: اگر اسم معربی، در جایگاه فاعل قرار بگیرد، مرفوع می‌شود.

نکته: اگر اسمی مبنی در جایگاه فاعل قرار بگیرد، تغییری در آخرش به وجود نمی‌آید و فقط از این جهت که در جای یک کلمهٔ مرفوع نشسته است، آن را محلاً مرفوع می‌نامند. همچنین اگر اسم مبنی به جای هر کدام از مرفوعات، منصوبات یا مجرورات بنشیند، آن را محلاً مرفوع، محلاً منصوب یا محلاً مجرور می‌نامند.

اگر ضمیر بخواهد فاعل شود، از آن‌جا که محلاً مرفوع است، باید ضمیر مرفوعی باشد (چنان‌که در مثال‌ها دیدید).

اگر اسم اشاره مثنّی و اسم موصول مثنّی فاعل واقع شوند، فقط با «الف» به کار می‌روند؛ مانند:

جَاءَ هَذَانِ درست ~~جَاءَ هَذَيْنِ~~ نادرست

جَاءَ اللَّذَانِ ... درست ~~جَاءَ اللَّذَيْنِ~~ ... نادرست

این حکم در هر جمله‌ای که این دو کلمه در جایگاه اسم مرفوعی باشند، جریان دارد.

عامل در فاعل

از آن‌جا که اعراب، نتیجهٔ تأثیرِ عامل بر کلمه است، اعرابِ رفعِ فاعل هم به درخواستِ عامل ایجاد می‌شود. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که رفع فاعل توسّط چه عاملی است؟

نحویون، فعل[1] را عامل رفع فاعل می‌دانند؛ همان فعلی که در خارج توسط فاعل ایجاد شده است.

۱. گاهی، عامل رفع فاعل، شبه‌فعل است که در بخش هشتم با آن آشنا می‌شوید.

ذَهَبَ سَعِيدٌ («ذَهَبَ» عامل رفع «سَعِيدٌ» می‌باشد).

جَلَسُوا («جَلَسَ» عامل رفع است و نیاز به فاعل مرفوع دارد؛ حال که فاعلش ضمیر و مبنی است، ضمیر مرفوعی را به عنوان فاعل قبول می‌کند).

سَمِعَتْ («سَمِعَ» عامل رفع است و فاعلش ضمیر متصّل مرفوعی، یعنی: «هِيَ» مستتر است).

اقسام فاعل

فاعل هم می‌تواند به صورت اسم ظاهر بیاید (یعنی ضمیر نباشد)، مانند «ذَهَبَ سَعِيدٌ» و هم به صورت ضمیر، مانند: جَلَسُوا ــ سَمِعَتْ (هِيَ مستتر)

فاعلِ ضمیر دو گونه است: گاهی در مثل «سَمِعَتْ» فاعل، ضمیری است که در لفظ پیدا نیست و گاهی در مثل «جَلَسُوا» فاعل، ضمیری است که در لفظ پیداست. نوع اوّل را «ضمیر مستتر (پنهان)» و نوع دوم را «ضمیر بارز (آشکار)» می‌نامند.

نکته: فاعل باید همیشه بعد از فعل بیاید؛ پس در مثال‌هایی مانند «فَاطِمَةُ سَمِعَتْ»، کلمۀ «فَاطِمَةُ» فاعل نیست؛ بلکه جمله، اسمیّه و فاعل، ضمیر مستتر است.

چکیده

فاعل: اسمی است که بعد از عامل خود می‌آید و سبب انجام عاملش می‌شود.

اعراب فاعل ← رفع | **عامل در فاعل ← فعل**

اقسام فاعل
- **اسم ظاهر ← ذَهَبَ سَعِيدٌ**
- **ضمیر**
  - **بارز ← جَلَسُوا**
  - **مستتر ← فَاطِمَةُ سَمِعَتْ**

---

۱. در اصل فاعل، کلمه‌ای است که فعل معلوم به آن نسبت داده می‌شود؛ زیرا در مثل «ما قام زید»، «زید» را فاعل گویند در حالی که اصلا کاری انجام نشده که فاعل را سبب انجام آن بدانیم و گاهی در مثل «ماتَ زَيدٌ»، فاعل انجام دهندۀ کاری نیست؛ بلکه حالتی به آن نسبت داده شده است.

رابطه فعل و فاعل (از جهت مذکّر یا مؤنّث آوردن فعل)[1]

پیش‌نیاز

کلمه مؤنّث، به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم می‌شود.

- مؤنّث حقیقی: مؤنّثی که از انسان و حیوانات باشد؛ مانند: مَرْیَم، بَقَرَة
- مؤنّث مجازی: مؤنّثی که از انسان و حیوانات نباشد؛ بلکه به صورت قراردادی آن را مؤنّث در نظر گرفته‌اند؛ مانند: شَمْس، بِئْر، دَار

حکم مذکّر و مؤنّث آمدن فعل بر اساس فاعل

- اگر فاعل، مذکّر باشد، فعل مذکّر می‌آید؛ چه فاعل، اسم ظاهرِ مذکّر باشد، مانند: جَلَسَ عَلِیٌّ؛ چه فاعل، ضمیرِ مذکّر باشد، مانند: عَلِیٌّ جَلَسَ (هُوَ مستتر)
- اگر فاعل، اسم ظاهرِ مؤنّثِ حقیقی باشد، فعل نیز مؤنّث می‌آید؛ مانند قَعَدَتْ فَاطِمَةُ، جَاءَتْ بَقَرَةٌ
- اگر فاعل، اسم ظاهرِ مؤنّثِ مجازی باشد، فعل می‌تواند هم مؤنّث و هم مذکّر بیاید و در اصطلاح، فعل «جایز الوجهین» است؛ مانند: طَلَعَتِ الشَّمْسُ، طَلَعَ الشَّمْسُ
- اگر فاعل، ضمیری باشد که به مؤنّث بازمی‌گردد، فعل نیز مؤنّث می‌آید؛ چه مرجع آن ضمیر، مؤنّثِ حقیقی باشد، چه مؤنّثِ مجازی؛ مانند: فَاطِمَةُ قَعَدَتْ، الشَّمْسُ طَلَعَتْ

نکته: اگر فاعل مختلط باشد (مذکّر و مؤنّث)، در حکم مذکّر است؛ مانند: عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ ذَهَبَا، جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ وَ الْمُعَلِّمَاتُ.

چکیده

حکم تذکیر و تأنیث فعل

- فاعل
  - مذکّر ← فعل مذکّر می‌آید؛ مانند: جَلَسَ عَلِیٌّ، عَلِیٌّ جَلَسَ
  - مؤنّث
    - اسم ظاهر
      - مؤنّث حقیقی ← فعل مؤنّث می‌آید؛ مانند: قَعَدَتْ فَاطِمَةُ، جَاءَتْ بَقَرَةٌ
      - مؤنّث مجازی ← فعل جایز الوجهین است؛ مانند: طَلَعَتْ الشَّمْسُ، طَلَعَ الشَّمْسُ
    - ضمیر ← فعل مؤنّث می‌آید؛ مانند: فَاطِمَةُ قَعَدَتْ، الشَّمْسُ طَلَعَتْ

۱. آنچه در این کتاب آمده، اجمالی از این بحث است و در کتاب‌های سطح بالاتر این بحث با تفصیل بیشتر بیان شده است.

رابطه فعل و فاعل (از جهت مفرد یا مثنّی یا جمع بودن فعل)

- در صورتی که فاعل، اسم ظاهر باشد، فعل همیشه به صورت مفرد می‌آید؛ اگر چه فاعلش مثنّی یا جمع باشد؛ مانند:

جَلَسَ عَالِمٌ، جَلَسَ الْعَالِمَانِ، جَلَسَ الْعَالِمُونَ
جَلَسَتْ عَالِمَةٌ، جَلَسَتْ الْعَالِمَتَانِ، جَلَسَتْ الْعَالِمَاتُ

- در صورتی که فاعل ضمیر باشد، فعل مطابق مرجع ضمیر می‌آید؛ مانند:

الْعَالِمُ جَلَسَ، الْعَالِمَانِ جَلَسَا، الْعَالِمُونَ جَلَسُوا
الْعَالِمَةُ جَلَسَتْ، الْعَالِمَتَانِ جَلَسَتَا، الْعَالِمَاتُ جَلَسْنَ

نکته: آنچه به عنوان صَرف فعل مشهور است، در اصل صَرف فاعل[۱] است و فعل تغییری نمی‌کند؛ یعنی این ضمیر متصل به فعل است که تغییر می‌کند.

چکیده

حکم افراد، تثنیه و جمع فعل

فاعل:
- اسم ظاهر ← فعل همیشه مفرد می‌آید؛ مانند: جَلَسَ الْعَالِمُ، جَلَسَ الْعَالِمَانِ، جَلَسَتْ الْعَالِمَةُ، جَلَسَتْ الْعَالِمَتَانِ
- ضمیر ← فعل مطابق مرجع ضمیر می‌آید؛ مانند: الْعَالِمُ جَلَسَ، الْعَالِمَانِ جَلَسَا، الْعَالِمَةُ جَلَسَتْ، الْعَالِمَتَانِ جَلَسَتَا

متن‌خوانی

إِسْمٌ مَرْفُوعٌ قَبْلَهُ فِعْلٌ[۲] وَهَذَا الْإِسْمُ هُوَ الَّذِی فَعَلَ الْفِعْلَ[۳].

فَكُلُّ فِعْلٍ لاَ بُدَّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ مُظْهِراً كَانَ كَـ«ذَهَبَ زَيْدٌ» أَوْ مُضْمَراً كَـ«زَيْدٌ ذَهَبَ» فَإِنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُظْهِراً وُحِّدَ الْفِعْلُ أَبَداً نَحْوُ «ضَرَبَ زَيْدٌ، ضَرَبَ الزَّيْدانِ، ضَرَبَ الزَّيْدُونَ» وَإِنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُضْمَراً وُحِّدَ الْفِعْلُ لِلْفَاعِلِ الْوَاحِدِ نَحْوُ «زَيْدٌ ضَرَبَ» وَيُثَنَّى لِلْمُثَنَّى نَحْوُ«الزَّيْدانِ ضَرَبَا»

---

۱. اگر فعل مجهول باشد، صرف فعل، صرف نایب فاعل آن است.
۲. إِسْمٌ مَرْفُوعٌ قَبْلَهُ فِعْلٌ تَامٌّ أَوْ مَا يُشْبِهُهُ وَ سَتَعْرِفُ قِسْمٌ مِنْ الأَفْعَالِ الَّتِی لَيْسَتْ تَامّاً فِی الدَّرْسِ السَّابِعِ عَشَرَ وَ مَا يُشْبِهُ الْفِعْلَ التَّامَّ فِی الْفَصْلِ الثَّامِنِ.
۳. برگرفته از نحو وافی/ج۲/ص۶۱

وَيُجْمَع لِلْجَمْع نَحْوُ «الزَّيْدُونَ ضَرَبُوا» وَإنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُؤَنَّثاً حَقِيقِيّاً وَهُوَ مَا يُوجَد بِإزَائِهِ ذَكَرٌ مِنَ الْحَيْوَانَاتِ أُنِّثَ الْفِعْلُ أَبَداً نَحْوُ «قَامَتْ هِنْدٌ» وَإنْ كَانَ الْفَاعِلُ مُؤَنَّثاً غَيْرَ حَقِيقِيٍّ فَلَكَ الْخِيارُ فِي التَّذْكِيرِ وَالتَّأْنِيثِ نَحْوُ «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» وَإنْ شِئْتَ قُلْتَ: «طَلَعَ الشَّمْسُ» هَذَا إذَا كَانَ الْفَاعِلُ اسماً ظَاهِراً وَأَمَّا إذَا كَانَ ضَمِيراً مَؤَنَّثاً أُنِّثَ الْفِعْلُ نَحْوُ «الشَّمْسُ طَلَعَتْ»[1].

آزمون

۱. عامل رفع فاعل چیست؟

۲. مطابقت فعل و فاعل از نظر افراد، تثنیه و جمع چگونه است؟ توضیح دهید.

۳. کدام یک از این جملات صحیح است؟ (با ذکر دلیل)

ذَهَبَ الزَّیدُونَ   ذَهَبَا الزَّیدُونَ   ذَهبوا الزَّیدُونَ

۴. حکم تذکیر و تأنیث فعل را در هر کدام از موارد زیر بنویسید.

فاعل، ضمیری باشد که به مؤنّث مجازی برمی‌گردد: ....

فاعل، اسم ظاهر مؤنّث حقیقی باشد: ....

فاعل، ضمیری باشد که به مذکّر بازمی‌گردد: ....

فاعل، اسم ظاهر مؤنّث مجازی باشد: ....

۵. در جملات زیر فاعل را پیدا کرده و اگر اسم ظاهر بود، علامت رفع آن را مشخّص کنید.(مورد اوّل برای نمونه حل شده است)

وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ[2]؛ و در چنین روزی مؤمنان شاد می‌شوند.

شناخت فاعل: چه کسی شاد می‌شود؟   مؤمنان

پس «المؤمنون» فاعل است و چون جمع مذکّر سالم است، علامت رفع آن «واو» می‌باشد.

---

۱. برگرفته از هدایه   ۲. روم/۴

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ[1]؛ پس شفاعتِ شفاعت کنندگان، به آن‌ها نفع نمی‌بخشد.

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ[2]؛ باید صاحب وسعت، از وسعت خود انفاق کند.

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ[3]؛ و همراه او دو جوان داخل زندان شدند.

فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ[4]؛ پس خدا در روز قیامت بین آن‌ها داوری می‌کند.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[5]؛ آیا ندانستی که خداوند، بر هر چیز تواناست؟

... بَلْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ[6]؛ ... بلکه خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان لعنت کرد.

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً[7]؛ در حالی که خودت راضی هستی و مورد رضایت هستی، به سوی پروردگارت بازگرد.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ[8]؛ پس برای او شریک قرار ندهید، در حالی که شما می‌دانید.

أَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ[9]؛ آیا شخص پاکی را جز در مقابل نفسی کشتی؟

۶. فعل مناسب را در جای خالی بنویسید.

.... فَاطِمَةُ (قَامَ - قَامَتْ)

.... الْفَاطِمَتَانِ (قَامَ - قَامَ - قَامَتْ - قَامَتَا)

.... الشَّمْسَانِ (طَلَعَ - طَلَعَا - طَلَعَتْ - طَلَعَتَا)

الشَّمْسَانِ .... (طَلَعَ - طَلَعَا - طَلَعَتْ - طَلَعَتَا)

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَانِ .... أَوْ .... (قَامَ، قَعَدَ - قَامَا، قَعَدَا)

.... عَلِيٌّ وَ سَعِيدٌ (قَامَ - قَامَا)

.... حُسَيْنٌ وَ زَيْنَبُ (جَلَسَ - جَلَسَا - جَلَسَتْ - جَلَسَتَا)

---

۱. مدّثر/۴۸.
۲. طلاق/۷.
۳. یوسف/۳۶.
۴. بقره/۱۱۳.
۵. بقره/۱۰۶.
۶. بقره/۸۸.
۷. فجر/۲۸.
۸. بقره/۲۲.
۹. کهف/۷۴.

۷. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جمله با فعل معلوم بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

فَطُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَ حَامِلِ الْقُرْآنِ مِمَّا لَهُمْ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْكَرَامَةِ وَ الشَّرَفِ[1]

۱. رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال طلب‌کنندگان علم و حافظان قرآن، به دلیل کرامت و شرافتی که نزد خدا دارند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۴/ص۲۴۴.

درس سیزدهم
مرفوعات (۲)
شناخت نایب فاعل

در درس قبل گفته شد که هیچ فعلی بدون فاعل تصوّر نمی‌شود؛ پس تمام افعال خارجی، فاعل دارند. اکنون این سؤال مطرح است:

آیا لازم است، فاعل هر فعلی در کلام ذکر شود؟

به دو عبارت زیر توجّه کنید:

محمّد، علی را برگزید. علی برگزیده شد.

در عبارت اوّل، فاعل مشخّص است و در کلام ذکر شده است؛ ولی در عبارت دوّم ذکر نشده است؛ اگرچه قطعاً در خارج فاعل وجود دارد.

به فعلی که فاعلش در کلام ذکر می‌شود، «فعل معلوم» و به فعلی که فاعلش در کلام ذکر نمی‌شود، «فعل مجهول» می‌گویند.

در فعل معلوم، فعل به فاعل نسبت داده می‌شود؛ ولی در فعل مجهول که فاعل حذف می‌شود، فعل به جزء مشخّص دیگری از کلام که «مفعول‌به» نام دارد، نسبت داده می‌شود (مفعول‌به منصوب است و در درس شانزدهم با آن آشنا می‌شویم). مفعول‌به وقتی در جای فاعل نشست و فعل مجهول به آن نسبت داده شد، «نایب فاعل» نامیده شده و مرفوع می‌شود.

چکیده

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده و به آن نسبت داده می‌شود.

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به جزء مشخّص دیگری از کلام که «مفعول‌به» نام دارد، نسبت داده می‌شود.

نایب فاعل: اسمی است که پس از مجهول شدن فعل، جانشین فاعل شده و فعل مجهول، به آن نسبت داده می‌شود.

برای تبدیل فعل معلوم به فعل مجهول، تغییراتی در جمله لازم است:

۱. حذف فاعل؛

۲. تغییراتی در ساختار فعل (این قسمت در علم صرف آموزش داده می‌شود)؛

۳. جانشین شدن مفعول‌به، به جای فاعل و نسبت دادن فعل به آن. (چون هنوز با مفهوم مفعول‌به آشنا نشده‌اید، در تمام مثال‌ها، مفعول‌به مشخّص شده است).

برای نمونه:

نَصَرَ عَلِیٌّ سَعِیداً (سَعِیداً: مفعول به) ← اگر مجهول شود ← نُصِرَ سَعِیدٌ

مرحلهٔ اوّل

عَلِیٌّ که فاعل بود، از کلام حذف شد.

مرحلهٔ دوم

نَصَرَ (ساختار معلوم) به نُصِرَ (ساختار مجهول) تغییر یافت.

مرحلهٔ سوم

سَعِیداً مرفوع شده و نایب فاعل گردید و فعل «یاری شدن» به آن نسبت داده شد.

نتیجه این مراحل در ترجمه:

علی، سعید را یاری کرد ← سعید یاری شد.

اسمی که نایب فاعل می‌شود، قبل از مجهول شدن فعل، یا اسم ظاهرِ منصوب است (مانند مثال بالا) یا ضمیر منصوبی است[1]. طریقه نیابت از فاعل هرکدام، به ترتیب چنین است:

۱. در صورتی که نایب فاعل اسم ظاهرِ منصوب باشد، آن اسم ظاهر را مرفوع می‌کنیم؛ مانند[۲]:
ضَرَبَ زَیْدٌ عَمْراً ←اگر مجهول شود (مرحلهٔ اوّل: ضَرَبَ ~~زَیْدٌ~~ عَمْراً – مرحلهٔ دوّم: تبدیل «ضَرَبَ» به «ضُرِبَ») مرحلهٔ سوّم و نتیجه: ضُرِبَ عَمْرٌو.

أَکْرَمَ عَلِیّاً مُحَمَّدٌ ←اگر مجهول شود (مرحلهٔ اوّل: أَکْرَمَ عَلِیّاً ~~مُحَمَّدٌ~~ – مرحلهٔ دوّم: تبدیل «أَکْــرَمَ» به «أُکْــرِمَ») مرحلهٔ سوّم و نتیجه: أُکْــرِمَ عَلِیٌّ.

۲. در صورتی که ضمیرِ منصوبی باشد، آن ضمیر را به ضمیر مرفوعی معادل آن[۳] تبدیل می‌کنیم؛ مانند:
ضَرَبْتُکُمَا ←اگر مجهول شود مرحلهٔ اوّل: ضَرَبْ~~تُـ~~ـکُمَا، مرحلهٔ دوّم: تبدیل «ضَرَبَ» به «ضُرِبَ»، مرحلهٔ سوّم: ضمیر «کُمَا» به ضمیر مرفوعی معادلش در ماضی، یعنی: «تُمَا» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: ضُرِبْتُمَا.

یَنْصُرُهُمْ زَیْدٌ ←اگر مجهول شود مرحلهٔ اوّل: یَنْصُرُهُمْ ~~زَیْدٌ~~، مرحلهٔ دوّم: تبدیل «یَنْصُرُ» به «یُنْصَرُ»، مرحلهٔ سوّم: ضمیر «هُمْ» به ضمیر مرفوعی معادلش در مضارع، یعنی: «و» تبدیل می‌شود و فعل با این ضمیر بازنویسی می‌شود؛ نتیجه: یُنْصَرُونَ.

چند مثال دیگر:

أَکْرِمِیهِنَّ ←اگر مجهول شود لِیُکْرَمْنَ   قَتَلُونِی ←اگر مجهول شود قُتِلْتُ

تُدْرِکُنَا ←اگر مجهول شود نُدْرَکُ   لِیَنْظُرْکُم ←اگر مجهول شود لِتُنْظَرُوا

نکته: تمام احکامی که دربارهٔ فعل معلوم و فاعل از جهت تذکیر و تأنیث فعل و مفرد، مثنّی و جمع بودن آن ذکر شد، دربارهٔ فعل مجهول و نایب فاعل نیز جاری است.

---

۱. علت این مطلب در درس‌های بعد بررسی می‌شود.
۲. کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده، مفعول‌به هستند.
۳. در جدول زیر، ضمایر مرفوعی معادلِ هر ضمیر منصوبی یادآوری شده است.

ضمایر منصوبی	هُ	هُمَا	هُمْ	هَا	هُمَا	هُنَّ	کَ	کُمَا	کُمْ	کِ	کُمَا	کُنَّ	ی	نَا
ضمایر مرفوعی در ماضی	هُوَ*	ا	و	هِیَ*	ا	نَ	تَ	تُمَا	تُمْ	تِ	تُمَا	تُنَّ	تُ	نَا
ضمایر مرفوعی در مضارع	هُوَ*	ا	و	هِیَ*	ا	نَ	أَنْتَ*	ا	و	ی	ا	نَ	أَنَا*	نَحْنُ*

دو نکته: أ. ضمایر در شش صیغهٔ امر، مانند ضمایر مخاطب مرفوعی در شش صیغهٔ مخاطب است.
ب. ضمایر ستاره‌دار، مستتر هستند.

برای نمونه:

نُصِرَ عَلِیٌّ، عَلِیٌّ نُصِرَ ← فعل مذکّر آمد چون نایب فاعل، مذکّر است.

نُصِرَتْ فَاطِمَةُ ← فعل مؤنّث آمد چون نایب فاعل، اسم ظاهر مؤنّث حقیقی است.

قُبِلَتْ التَّوْبَةُ، قُبِلَ التَّوْبَةُ ← فعل می‌تواند هم مذکّر بیاید، هم مؤنّث چون نایب فاعل، اسم ظاهر مؤنّث مجازی است.

فَاطِمَةُ نُصِرَتْ، التَّوْبَةُ قُبِلَتْ ← فعل مؤنّث آمد چون نایب فاعل، ضمیری است که به مؤنّث برمی‌گردد.

***

(نُصِرَ الْعَالِمُ، نُصِرَ الْعَالِمَانِ، نُصِرَ الْعَالِمُونَ)، (نُصِرَتْ الْعَالِمَةُ، نُصِرَتْ الْعَالِمَتانِ، نُصِرَتْ الْعَالِمَاتُ)

← فعل مفرد می‌آید (نایب فاعل، اسم ظاهر است).

(الْعَالِمُ نُصِرَ، الْعَالِمَانِ نُصِرَا، الْعَالِمُونَ نُصِرُوا)، (الْعَالِمَةُ نُصِرَتْ، الْعَالِمَتانِ نُصِرَتَا، الْعَالِمَاتُ نُصِرْنَ)

← فعل مطابق مرجع ضمیر می‌آید (نایب فاعل، ضمیر است).

پس:

نَصَرَ عَلِیٌّ فَاطِمَةَ ← نُصِرَتْ فَاطِمَةُ (چون فعل معلوم، به فاعل مذکّر نسبت داده شده بود، مذکّر بود و چون بعد از مجهول شدن، به نایب فاعل مؤنّث نسبت داده شده، مؤنّث می‌باشد).

چکیده

احکام فعل و نایب فاعل از جهت تذکیر، تأنیث، مفرد، مثنّی و جمع بودن، همانند احکام فعل و فاعل است.

نکته: اگر اسمی مبنی، نایب فاعل شود، محلاً مرفوع خواهد بود.

متن خوانی

وَهُوَ كُلُّ مَفْعُولٍ حُذِفَ فَاعِلُهُ وَ أُقِيمَ الْمَفْعُولُ مَقَامَهُ[1] وَ بِعِبَارَةٍ أُخْرَى هُوَ اسْمٌ مَرْفُوعٌ قُدِّمَ عَلَيْهِ فِعْلٌ مَجْهُولٌ[2] وَأُسْنِدَ إِلَيْهِ نَحْوُ «أُكْرِمَ الضَّيْفُ»[3] وَيُتَرَتَّب عَلَى حَذْفِهِ أَمْرَانِ مَحْتُومَانِ: أَحَدُهُمَا: تَغْيِيرٌ يُطْرَأُ عَلَى فِعْلِهِ وَالْآخَرُ إِقَامَةُ نَائِبٍ عَنْهُ يَحِلُّ مَحَلَّهُ[4] فَيُعْطَى

۱. هدایه.
۲. أَوْ شِبْهُهُ.
۳. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۶۶۷.
۴. النحو الوافی/ج۲/ص۹۶.

مَا كَانَ لِلْفَاعِلِ مِنْ لُزومِ الرَّفْعِ وَوُجُوبِ التَأَخُّرِ عَنْ فِعْلِه[1] وَحُكْمُ النَّائِبِ عَنِ الْفَاعِلِ فِى تَوْحِيدِ فِعْلِهِ وَتَثْنِيَتِهِ وَجَمْعِهِ. وَتَذْكِيرِهِ وَ تَأْنِيثِهِ عَلَى قِيَاسِ مَا عَرَفْتَ فِى الْفَاعِلِ[2].

زِيَادَةٌ وَتَفْصِيلٌ لِلْمُطَالِعَةِ

يُحْذَفُ الْفَاعِلُ إِمَّا لِشُهْرَتِهِ فَيَكُون ذِكْرُهُ عَبَثاً نَحْوُ «خُلِقَ الإِنْسَانُ ضَعِيفاً»[3] وَإِمَّا لِلْجَهْلِ بِهِ فَلاَ يُمْكِنُنَا تَعْيِينُهُ نَحْوُ «سُرِقَ الْمَالُ» وَإِمَّا لِلرَّغْبَةِ فِى إِخْفَائِهِ وَتَكُون هَذِهِ الرَّغْبَةُ إِمَّا لِلإِبْهَامِ كَأَنْ تَعْرِفَ الْفَاعِلَ وَلَكِنَّكَ لا تُرِيد إِظْهَارَهُ وَإِمَّا لِلْخَوْفِ مِنَ الْفَاعِلِ نَحْوُ «قُتِلَ الرَّجُلُ» إِذَا عَرَفْتَ الْفَاعِلَ وَلَمْ تُرِدْ ذِكْرَهُ خَوْفاً مِنْهُ وَإِمَّا لأَنَّهُ لا يَتَعَلَّق بِذِكْرِهِ فَائِدَة نَحْوُ الآيَةِ «وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا»[4] وَكَذَا لِحَذْفِ الْفَاعِلِ أَغْرَاضٌ أُخَرُ لَفْظِيَّةٌ كَالإِيجَازِ نَحْوُ «مَنْ أُوتِىَ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ» وَالْمُحَافَظَةِ عَلى تَنَاسُبِ الْفَوَاصِلِ نَحْوُ «مَنْ طَابَتْ سَرِيرَتُهُ حُمِدَتْ سِيرَتُهُ»[5].

آزمون

۱. فعل معلوم را تعریف کنید.

۲. فعل مجهول را تعریف کنید.

۳. نایب فاعل را تعریف کنید.

۴. افعال زیر را مجهول کنید. (کلمات مشخص شده، مفعول‌به هستند)

نَصَرُوكُنَّ ← .... ظَلَمُوا فَاطِمَةَ ← ....

أُنْصُرْنِى ← .... كَتَبَهَا حَمِيدٌ ← ....

سَأَلْتُ الْمَسْأَلَةَ ← ....

۵. در جملات زیر، نایب فاعل و علامت رفع آن را -اگر اسم ظاهر بود- مشخص کنید.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ[6]؛ و درود بر او در روزی که زاده شد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ[7]؛ به کسانی که کفر ورزیدند، بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و در جهنّم محشور می‌شوید.

---

۱. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۴۵۳.
۲. هدایه.
۳. مبادی العربیّة/ج۴/ص۴۴.
۴. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۶۶۷.
۵. مبادی العربیّة/ج۴/ص۴۴.
۶. مریم/۱۵.
۷. آل عمران/۱۲.

وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً[1]؛ و انسان ضعیف آفریده شد.

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ[2]؛ به کدامین گناه، کشته شد؟!

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ[3]؛ و برای سلیمان، سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان گرد آورده شدند.

يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ[4]؛ تبه‌کاران از سیمایشان شناخته می‌شوند.

۶. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جمله با فعل مجهول بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ

وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ[5]

۱. نساء/۲۸. ۲. تکویر/۹. ۳. نمل/۱۷. ۴. رحمن/۴۱.

۵. رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: بهشت به سختی‌ها، و جهنم به شهوت‌ها پیچیده شده است؛ بحارالأنوار/ج۶۸/ص۷۲.

درس چهاردهم

مرفوعات (۳)

شناخت مبتدا و خبر

مبتدا

نخستین اسمی که در ابتدای جملهٔ اسمیّه می‌آید، «مبتدا» نام دارد[۱].

زَیدٌ قَائِمٌ　　　　الْفِکْرُ عِبَادَةٌ

کلمه‌های «زَیدٌ» و «الْفِکْرُ» در جمله‌های بالا «مبتدا» هستند. ما در این دو مثال، چیزی را به مبتدا نسبت می‌دهیم. در مثال اوّل «قَائِمٌ» را به «زَیدٌ» و در مثال دوم «عِبَادَةٌ» را به «الْفِکْرُ» نسبت می‌دهیم. به عبارت دیگر، با کلمهٔ «قَائِمٌ» از «زَیدٌ» و با کلمهٔ «عِبَادَةٌ» از «الْفِکْرُ» خبر می‌دهیم. به همین دلیل «مبتدا» را «مخبرٌعنه» می‌دانند.

مخبرٌعنه: چیزی یا کسی است که از او خبر داده می‌شود.

عامل رفع مبتدا

نحویّون، عامل رفع مبتدا را لفظی نمی‌دانند؛ یعنی یکی از خصوصیّات مبتدا را خالی بودن از عامل لفظی می‌دانند[۲]؛ ولی از آن‌جا که اعراب دارد و هر کلمه‌ای که اعراب دارد، به عامل نیازمند است،

---

۱. به عبارت دیگر، جایگاه مبتدا در ابتدای جمله است؛ اگر چه گاهی به دلایلی در ابتدای جمله نیاید. در این صورت، نشانه‌های موجود در کلام به ما می‌فهماند که کدام کلمه، مبتداست. با بعضی از این نشانه‌ها در درس‌های بعدی آشنا می‌شوید.

۲. مانند فعل مضارع مرفوع که عامل رفعش خالی بودن از عامل لفظیِ نصب و جزم است.

پس مبتدا نیز به عامل نیاز دارد؛ هر چند آن عامل، غیر لفظی باشد.

نحویّون «در ابتدای کلام آمدن» را عامل رفع مبتدا می‌دانند و از آن، به «ابتدائیّت» تعبیر می‌کنند و چون لفظ نیست، آن را عامل معنوی می‌دانند.

چکیده

مبتدا: اسمی است مخبرٌعنه[1] که عامل رفعش لفظی نیست؛
مانند زَیْدٌ در عبارت زَیْدٌ قائِمٌ

***

خبر

در جملهٔ اسمیّه، لفظی که به واسطهٔ آن خبر داده می‌شود تا معنای کلام با آن کامل شود، «خبر» نام دارد؛ مانند «قائِمٌ» و «عِبَادَةٌ» در مثال‌های زیر:

زَیْدٌ قَائِمٌ   الْفِکْرُ عِبَادَةٌ

گاهی، خبر بلافاصله بعد از مبتدا می‌آید (مانند مثال‌های بالا) و گاهی با فاصله می‌آید؛ مانند: «ذِکْرُ عَلِیٍّ علیه‌السلام عِبَادَةٌ»[2]؛ یاد کردن علی علیه‌السلام عبادت است.

در این مثال، «ذِکْرٌ» مبتدا و «عِبَادَةٌ» خبر است (با نقش کلمهٔ «عَلِیٍّ» در این جمله، در درس‌های بعد آشنا خواهید شد)

ذِکْرُ عَلِیٍّ علیه‌السلام ....   یاد کردن علی علیه‌السلام ....

همان‌طور که می‌بینید، تا خبر نیاید، معنای کلام کامل نخواهد بود.

چون با خبر، از مبتدا خبر داده می‌شود، به آن «مخبرٌبه» می‌گویند.

مخبرٌبه: چیزی که با آن خبر می‌دهیم.

در عامل رفع خبر، اختلاف است. برخی عامل آن را مبتدا می‌دانند.

---

۱. معمولاً در تعریف مبتدا به جای «مخبرعنه» از اصطلاح «مسندإلیه» استفاده می‌کنند؛ یعنی: به آن نسبت داده می‌شود.

۲. رسول اکرم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ مستدرک‌الوسائل/ج۵/ص۲۸۳.

چکیده

خبر: لفظی[1] است مخبربه[2] که به همراه مبتدا، معنای کاملی خواهد داشت؛

مانند «قَائِمٌ» در عبارت «زَیْدٌ قَائِمٌ».

عامل رفع
- **در مبتدا ← «ابتدائیّت»**
- **در خبر ← «مبتدا» (بنا بر قولی)**

چند نکته

۱. اصل در مبتدا این است که «معرفه» (شناخته شده) باشد؛ یعنی قاعدهٔ اوّلیه در مبتدا، معرفه بودن است؛ به گونه‌ای که اگر بخواهد خلاف آن بیاید، نیاز به دلیل دارد.

شناخت معرفه: شش دسته از کلمات، از جهت لفظی معرفه هستند.

الف) ضمیر مانند: «هُوَ»

ب) عَلَم (اسم اشخاص) مانند: «محمّد»

ج) اسم اشاره مانند: «هذَا»

د) اسم موصول مانند: «الَّذِی»

ه) اسم «ال» دار، مانند: «الرَّجُل»

و) اسمی غیر از موارد پنج‌گانهٔ بالا که به بعضی از معارف متّصل شود و در ترجمهٔ فارسی بینشان کسره بیاید، این قسم را مضاف[3] به معرفه می‌نامیم؛ **مانند: کتابُ اللهِ (کتابِ خدا). در این مثال، کلمهٔ «کِتَاب» که از اقسام پنج‌گانه معارف نیست، به کلمهٔ «الله» که معرفه است[4]، متّصل شده و در ترجمهٔ فارسی، بینشان «کسره» آمده است؛ پس «کِتَاب» را مضاف به معرفه می‌نامیم.**

بررسی مثال‌های ذکر شده در این درس:

زَیْدٌ قَائِمٌ — در این مثال «زَیْدٌ» معرفه است (علم است).

الْفِکْرُ عِبَادَةٌ — در این مثال «الْفِکْرُ» معرفه است (اسم «ال» دار است).

ذِکْرُ عَلِیٍّ علیه‌السلام عِبَادَةٌ — در این مثال «ذِکْرُ» معرفه است (مضاف به معرفه، یعنی مضاف به علم است).

---

۱. به این دلیل که گاهی خبر «کلمه» و گاهی «کلام» است در تعریف خبر، «لفظ» گفتند تا شامل هر دو بشود. اجمال این بحث در ادامهٔ درس خواهد آمد.
۲. معمولاً در تعریف خبر به جای «مخبربه» از اصطلاح «مسندبه» استفاده می‌کنند؛ یعنی: به وسیلهٔ آن نسبتی می‌دهند.
۳. در درس بیست‌وسوم با این اصطلاح بیشتر آشنا خواهید شد.
۴. بعضی آن را «علم» و بعضی اسم «ال»دار می‌دانند.

تذکّر: در بعضی موارد، مبتدا می‌تواند نکره (ناشناخته) باشد.

شناخت نکره: غیر از شش دسته بالا، تمام اسم‌ها نکره می‌باشند.

موارد جواز نکره بودن مبتدا[1]:

- اگر مبتدا معنای دعا داشته باشد؛ مانند: سَلَامٌ عَلَیْکَ[2].
- اگر مبتدا معنای نفرین داشته باشد؛ مانند: وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ[3].
- اگر برای مبتدا صفتی آمده باشد؛ مانند: عَبْدٌ مُؤْمِنٌ جَاءَ.
- اگر مبتدا بعد از ادات استفهام بیاید؛ مانند: أَ رَجُلٌ عِنْدَکَ؟
- اگر مبتدا بعد از ادات نفی بیاید؛ مانند: مَا أَحَدٌ فِی الدَّارِ.

۲. اصل در خبر، این است که نکره (ناشناخته) باشد؛ چنان‌که در مثال‌های ذکر شده، خبرها (قائم و عبادة) نکره است.

۳. اگر در جایگاه مبتدا، به جای اسم ظاهر، ضمیر قرار گیرد، از ضمیر مرفوعی استفاده می‌شود که محلاً مرفوع است؛ همان‌گونه که هر اسم مبنی، اگر در جایگاه مبتدا یا خبر قرار بگیرد، محلاً مرفوع خواهد بود؛ مانند: زَیْدٌ قَائِمٌ ← هُوَ قَائِمٌ

۴. مواردی وجود دارد که دو یا چند کلمه با هم از مبتدا خبر می‌دهند و معنای جمله را کامل می‌کنند؛ مانند:

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللهِ[4]؛ توبه ریسمان خداست.

اللهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ[5]؛ خدا فساد را دوست ندارد.

در این مثال‌ها، الفاظ «حَبْلُ اللهِ» و «لا یُحِبُّ الْفَسَادَ» به ترتیب از «التَّوْبَةُ» و «اللهُ» خبر می‌دهند. در چنین جملاتی کدام لفظ را خبر قرار می‌دهیم؟

در مثال دوّم، لفظ «لا یُحِبُّ الْفَسَادَ» خود، یک جملهٔ کامل است و ما با این جمله، از «الله» خبر می‌دهیم. در این‌گونه موارد، کل جمله را خبر قرار می‌دهند و به آن «جملهٔ خبریه» می‌گویند. طبیعی است که جملهٔ خبریه نمی‌تواند علامت رفع بگیرد[6].

---

۱. در کتب مفصّل، موارد متعدّدی برای جواز نکره بودن مبتدا ذکر کرده‌اند که ما در این‌جا فقط به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم.

۲. مریم/۴۷. ۳. مطفّفین/۱.

۴. امام صادق علیه السلام ؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۱۳۱. ۵. بقره/۲۰۵.

۶. در اصطلاح به آن محلاً مرفوع می‌گویند؛ یعنی جمله در محلّ یک کلمهٔ مرفوع نشسته است.

نمونه‌های دیگری برای جملهٔ خبریه:

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ[1]؛ بیشترشان ایمان نمی‌آورند.	الْبَغْيُ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ[2]؛ ظلم کردن نعمت را می‌گیرد.

زَيْدٌ أَبُوهُ قَائِمٌ؛ زید پدرش ایستاده است.

در مواردی که خبر به صورت جمله است، باید ضمیری در آن باشد که به مبتدا بازگردد. به این ضمیر، «ضمیر عائد» می‌گویند.

بررسی این قاعده در مثال‌های بالا:

أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: ضمیر «و» که به «أَكْثَرُهُمْ» بازمی‌گردد.

الْبَغْيُ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ: ضمیر «هُوَ مستتر» در «يَسْلُبُ» که به «الْبَغْيُ» بازمی‌گردد.

زَيْدٌ أَبُوهُ قَائِمٌ: ضمیر «هُ» در «أَبُوهُ» که به «زَيْدٌ» بازمی‌گردد.

در مواردی مثل «حَبْلُ اللهِ» (به معنای ریسمانِ خدا) که یک جملهٔ کامل نیستند، کلمهٔ اوّل که مرفوع است، خبر قرار داده می‌شود. (کلمهٔ بعدی هم نقشی دارد که در درس‌های آینده با آن آشنا خواهید شد)[3].

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللهِ
مبتدا خبر ؟

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ[4] (دنیا، زندان مؤمن است)
مبتدا خبر ؟

مبتدا نمی‌تواند جمله باشد؛ ولی گاه چند کلمه با هم معنای مبتدا دارند که در این صورت، کلمهٔ اوّل که مرفوع است، مبتدا قرار داده می‌شود. کلمه یا کلمه‌های بعد هم نقشی دارند که با آن‌ها در درس‌های آینده آشنا خواهید شد؛ مانند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ[5] (شب قدر، بهتر از هزار ماه است).
مبتدا ؟ خبر ؟

۱. بقره/۱۰۰.	۲. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام؛ غررالحکم/ص۳۴۵.	۳. در اصطلاح به آن «مضاف‌الیه» می‌گویند.
۴. امام صادق علیه‌السلام؛ الکافی/ج۲/ص۲۵۰.	۵. قدر/۳.

متن خوانی

الْمُبْتَدأُ اسْمٌ مَرْفُوعٌ يَقع فِی أوّلِ جُمْلَتِهِ مُجَرَّدٌ مِنَ الْعَوامِلِ اللَّفْظِيَّةِ[1] وَمَحْكُومٌ عَلَيْهِ بِأمْرٍ أمَّا الْخَبَرُ فَهُوَ اللَّفْظُ الَّذی يُكْمِل الْجُمْلَةَ مَعَ الْمُبْتَدإِ وَيُتَمِّم مَعْنَاهَا الْأَسَاسِیَّ[2].

إنَّ الْمُبْتَدأَ مَرْفُوعٌ بِالْإبْتِدَاءِ وَإنَّ الْخَبَرَ مَرْفُوعٌ بِالْمُبْتَدا فَالْعَامِلُ فِی الْمُبْتَدإِ مَعْنَوِیٌّ وَالْعَامِلُ فِی الْخَبَرِ لَفْظِیٌّ[3].

الْأَصْلُ فِی الْمُبْتَدَإِ أنْ يكون مَعْرِفَةً لِأَنَّهُ مَوْضُوعُ الْكَلام أو الْمُسْنَدُ إلَيْهِ أو الْمُتَحَدَّثُ عَنْهُ إذْ لا مَعْنَى أنْ نَتَحَدَّث عَنْ مَجْهُولٍ لَكِنِ النَّكِرَةُ إذَا أفَادَتْ يجوز الْإبتداء بِهَا وتكون النَّكِرَةُ مُفِيدَةً فِی مَوَاضِعَ عِدَّةٍ[4]:

- أنْ يَتَقَدَّم عَلَى النَّكِرَة استفهام نَحْوُ «هَلْ فَتىً فِيكُمْ»
- أنْ يَتَقَدَّم عَلَيْهَا نَفی نَحْوُ «مَا خِلٌّ عَلَيْنَا»
- أنْ تُوصف [نَحْوُ «عَبْدٌ مُؤْمِنٌ جَاءَ»]
- أنْ تكون دُعَاءً[5] نَحْوُ «سَلامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» [و«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»][6].

يَنقسم الخبر إلَى مُفْرَدٍ وَجُمْلَةٍ[7] أمَّا الْخَبَرُ الْجُمْلَةُ فيكون إمَّا جُمْلَةً إسْمِيَّةً نَحْوُ «زَيْدٌ خُلْقُهُ كَرِيمٌ» أوْ جُمْلَةً فِعْلِيَّةً نَحْوُ «الْعِلْمُ يُنِير الْعُقول»[8] وَلا بُدَّ مِنْ ضَمِيرٍ فِی الْجُمْلَةِ لِيَعُودَ إلَى الْمُبْتَدإِ[9].

آزمون

۱. مبتدا را تعریف کنید.

۲. خبر را تعریف کنید.

۳. عامل رفع مبتدا را بنویسید.

۴. عامل رفع خبر را بنویسید.

۵. اصل در مبتدا .... بودن و اصل در خبر .... بودن است.

---

۱. مِنَ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّة الأَصْلِيَّة.
۲. النحو الوافی/ج۱/ص۴۰۱.
۳. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۱۸۸و۱۸۹.
۴. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۶۰۳.
۵. دُعَاءٌ لَهُ نَحْوُ «سَلامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» ودُعَاءٌ عَلَيْهِ نَحْوُ «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ».
۶. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۲۰۶.
۷. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۱۹۰.
۸. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۶۰۶.
۹. هداية.

۶. جدول زیر را کامل کنید.

	مبتدا چیست	خبر چیست	نوع مبتدا		اگر نکره است، دلیلش چیست	علامت رفع مبتدا	علامت رفع خبر
			معرفه	نکره			
إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ[۱]							
أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ[۲]							
اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ[۳]							
أَنْتُمَا إِمَامَانِ[۴]							
الْجَهْلُ دَاءٌ[۵]							
جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ[۶]							
الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ[۷]							
الْأَمَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ[۸]							

۷. جملات خبریّه را در جدول بالا پیدا کرده و ضمیر عائدشان را مشخص کنید.

۸. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، پنج جملهٔ اسمیّه بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

---

۱. معبود شما، معبود یگانه است؛ نحل/۲۲.
۲. توبه/۸.
۳. خداوند، قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند؛ بقره/۲۵۸.
۴. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام فرمودند: شما، دو امام هستید؛ بحارالأنوار/ح۴۳/ص۲۶۵.
۵. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: نادانی، بیماری است؛ غررالحکم/ص۷۳.
۶. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: زیبایی مرد، بردباری اوست؛ غررالحکم/ص۲۸۵.
۷. رسول اکرم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله: مؤمن، برادر مؤمن است؛ جامع‌الأخبار/ص۱۱۸.
۸. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: امانتداری، رزق را جذب می‌کند؛ تحف‌العقول/ص۲۲۱.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم :

مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَطْلُبُ عِلْماً

شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ[1]

۱. رسول اکرم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: هر کس برای طلب علم از خانه‌اش خارج شود، هفتادهزار فرشته او را همراهی می‌کنند و برایش آمرزش می‌طلبند؛ بحارالانوار/ج۱/ص۱۷۰

درس پانزدهم
مرفوعات (۴)
شناخت بقیّهٔ مرفوعات

گاهی بر سر مبتدا و خبر کلماتی می‌آیند که سبب تغییر اعراب مبتدا یا خبر[1] می‌شوند. این کلمات را «نواسخ ابتدائیّت» می‌گویند.

معرفی نواسخ ابتدائیّت[2]:

۱. افعال ناقصه
۲. افعال مقاربه
۳. حروف مشبهة بالفعل
۴. حروف شبیه به لیس
۵. لای نفی جنس

***

اسم افعال ناقصه

شناخت افعال ناقصه: این افعال، بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب خبر را از رفع به نصب تبدیل می‌کنند، ولی مبتدا به رفع خود باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این افعال، ابتدائیت عامل رفع مبتدا بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود افعال ناقصه است. مبتدا را پس از آمدن این افعال، «اسم افعال ناقصه» و خبر را «خبر افعال ناقصه» می‌نامند. عامل نصب خبر افعال ناقصه نیز خود این افعالند.

۱. گاهی، نواسخ ابتدائیّت، اعراب مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند که در درس بعد با آن‌ها آشنا می‌شوید.
۲. افعال قلوب نیز از نواسخ ابتدائیت است که در درس بعد با آن آشنا خواهید شد.

معرفی افعال ناقصه: كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، ظَلَّ، بَاتَ، مَا زَالَ، مَا بَرِحَ، مَا فَتِئَ، مَا انْفَكَّ، مَا دَامَ، لَيْسَ

كَانَ + (اللَّهُ عَلِيمٌ) ←— كَانَ اللَّهُ عَلِيماً

مبتدا خبر — اسم کان خبر کان

نکته: جملهٔ اسمیه، با آمدن افعال ناقصه، به جملهٔ فعلیه تبدیل می‌شود[1].

چکیده

ویژگی افعال ناقصه
۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهند؛
۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می‌باشند؛
٤. جمله اسمیّه را به فعلیّه تبدیل می‌کنند.

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، اسم افعال ناقصه است.

***

اسم افعال مقاربه

شناخت افعال مقاربه: این افعال نیز همانند افعال ناقصه، بر سر مبتدا و خبر می‌آیند. مبتدا را پس از آمدن این افعال، «اسم افعال مقاربه» می‌نامند و به وسیلهٔ این افعال مرفوع می‌شود و خبر را «خبر افعال مقاربه« می‌نامند و به وسیلهٔ این افعال منصوب می‌شود. خبر این افعال، همیشه جملهٔ فعلیّه‌ای استْ که با فعل مضارع شروع شده و اعراب آن محلی است.

معرفی افعال مقاربه: افعال مقاربه، خود بر سه قسمند:

افعال قرب (به معنای نزدیک شدن): كَادَ، كَرَبَ، أَوْشَكَ.

افعال رجاء (به معنای امید داشتن): عَسَى، حَرَى، إِخْلَوْلَقَ.

افعال شروع (به معنای شروع کردن): جَعَلَ، طَفِقَ، أَخَذَ، عَلِقَ، أَنْشَأَ.

---

۱. هر کدام از این افعال، معنای خاصّی دارند و با آمدنشان، تغییراتی معنوی در کلام ایجاد می‌کنند. با این معانی در درس سی ودوم آشنا خواهید شد.

۲. آمدن «أن» بر خبر افعال شروع ممتنع است. تفصیل این مطلب در درس سی وسوم خواهد آمد.

کَادَ + (سَعِیدٌ یَذهَبُ) ← کَادَ سَعِیدٌ یَذهَبُ ترجمه: نزدیک است که سعید برود.

مبتدا خبر — اسم کاد/خبر کاد و محلا منصوب

گاهی بر خبر این افعال، «أَن» داخل می‌شود؛ مانند: عَسَی رَبُّکُم أَن یَرحَمَکُم

نکته: جملهٔ اسمیه، با آمدن افعال مقاربه، به جملهٔ فعلیه تبدیل می‌شود.

چکیده

ویژگی افعال مقاربه:
۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهند؛
۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می‌باشند؛
٤. جمله اسمیّه را به فعلیّه تبدیل می‌کنند.

نکته: خبر این افعال، همیشه جملهٔ فعلیه‌ای است که با فعل مضارع شروع می‌شود و گاهی بر سر آن فعل مضارع «أن» می‌آید[۱].

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، **اسم افعال مقاربه** است.

***

خبر حروف مشبّهة بالفعل

شناخت حروف مشبّهة بالفعل: این حروف بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب مبتدا را از رفع به نصب تبدیل می‌کنند، اما خبر به رفع خود باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این حروف، مبتدا[۱]، عامل رفع خبر بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود حروف مشبّهة بالفعل می‌باشد. مبتدا را پس از آمدن این حروف، «اسم حروف مشبّهة بالفعل» و خبر را، «**خبر حروف مشبّهة بالفعل**» می‌نامند. عامل نصب اسم حروف مشبّهة بالفعل نیز خود این حروفند.

---

۱. چنان که گذشت، در رافع خبر اختلاف است و در این‌جا بنا بر یکی از اقوال، رافع آن را مبتدا دانسته‌اند.

۲. روزی ابوالاسود، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: مطالبی را در نحو گرد آورده‌ام و از آن جمله، حروف مشبهة بالفعل بود و حروف إنَّ، أنَّ، لَیتَ، لَعَلَّ و کَأنَّ را جمع‌آوری کرده بود. علی علیه السلام فرمود: لَکِنَّ را فراموش کردی؛ گفت: آن را از این گروه نمی‌دانستم؛ فرمود: لکنّ نیز از این دسته است.

معرفی حروف مشبّهة **بالفعل:** إنَّ، أنَّ، کَأَنَّ، لَیْتَ، لَکِنَّ، لَعَلَّ[1]

إنَّ + (اللّــــهُ عَلــیمٌ) ⟵ إنَّ اللّــــهَ عَلــیمٌ

مبتدا خبر — اسم إنَّ خبر إنَّ

نکته: جملهٔ اسمیّه، با آمدن این حروف، باز هم جملهٔ اسمیّه است؛ زیرا اعتباری به حرف نیست و اگر جمله‌ای با حرف شروع شود، کلمهٔ بعد از آن اسمیّه و فعلیّه بودن کلام را مشخّص می‌کند.

چکیده

ویژگی حروف مشبّهة بالفعل
۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛
۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهند؛
۳. ناصب اسم و رافع خبرشان می‌باشند؛
٤. جمله اسمیّه با آمدن این حروف باز هم اسمیّه است.

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، **خبر حروف مشبّهة بالفعل** است.

***

اسم حروف شبیه به لیس

شناخت حروف شبیه به لیس: این حروف بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب خبر را از رفع به نصب تبدیل می‌کنند، ولی مبتدا به رفع خود باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که قبل از آمدن این حروف، ابتدائیت، عامل رفع مبتدا بود، ولی اکنون عامل رفع آن، خود حروف شبیه به لیس می‌باشد. مبتدا را پس از آمدن این حروف، «**اسم حروف شبیه به لیس**» و خبر را، «خبر حروف شبیه به لیس» می‌نامند. عامل نصب خبر حروف شبیه به لیس نیز خود این حروفند.

معرفی حروف شبیه به لیس[2]: مَا، لا[3]

مَا + (زَیــدٌ قَائــمٌ) ⟵ مَا زَیــدٌ قَائــماً

مبتدا خبر — اسم مَا خبر مَا

نکته: جملهٔ اسمیّه، با آمدن این حروف، باز هم جملهٔ اسمیّه است[4].

---

۱. هر کدام از این حروف، معنای خاصّی دارند و با آمدنشان، تغییراتی معنوی در کلام ایجاد می‌کنند. با این معانی در درس سی وهفتم آشنا خواهید شد.
۲. کلمهٔ «إنْ» را نیز از حروف شبیه به لیس شمرده‌اند.
۳. اسم «لا»ی شبیه به لیس باید نکره باشد؛ مانند: لَا رَجُلٌ قَائِماً.
۴. به همان دلیلی که در بحث حروف مشبهة بالفعل گذشت.

چکیده

ویژگی حروف شبیه به لیس	**۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛** **۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهند؛** **۳. رافع اسم و ناصب خبرشان می‌باشند؛** **٤. جمله اسمیّه با آمدن این حروف، باز هم اسمیّه است.**

پس دانستیم: یکی دیگر از مرفوعات، **اسم حروف شبیه به لیس** است.

***

خبر «لا»ی نفی جنس

شناخت «لا»ی نفی جنس: این حرف نیز بر سر مبتدا و خبر می‌آید و اعراب مبتدا را از رفع به نصب تبدیل می‌کند، ولی خبر به رفع خود باقی می‌ماند؛ با این تفاوت که این‌جا عامل رفعش «لا»ی نفی جنس است. مبتدا را پس از آمدن این حرف، «اسم لای نفی جنس» و خبر را «**خبر لای نفی جنس**» می‌نامند. عامل نصب اسم «لا»ی نفی جنس نیز خود این حرف است.

لاَ رَجُـــلَ[1] قَائِـــمٌ

اسم«لا» خبر«لا»

نکته: جملهٔ اسمیّه، با آمدن این حرف، باز هم جملهٔ اسمیّه است[2].

چکیده

ویژگی «لا»ی نفی جنس	**۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آید؛** **۲. مبتدا را اسم خود و خبر را خبر خود قرار می‌دهد؛** **۳. ناصب اسم و رافع خبرش می‌باشد؛** **٤. جمله اسمیّه، با آمدن این حرف، باز هم اسمیّه است.**

پس دانستیم که: یکی دیگر از مرفوعات، **خبر «لا» نفی جنس** است.

---

۱. اسم «لا»ی نفی جنس باید نکره باشد؛ مانند: لا رَجُلَ قَائِمٌ.

۲. به همان دلیلی که در بحث حروف مشبهة بالفعل گذشت.

سؤال: تفاوت معنای «لا رَجُلٌ قَائِماً» (شبیه به لیس) و «لا رَجُلَ قَائِمٌ» (نفی جنس) چیست؟

- «لا رَجُلٌ قَائِماً» دو معنا می‌تواند داشته باشد:

الف) یک مرد ایستاده نیست   ب) هیچ مردی ایستاده نیست

برای این‌که بفهمیم این جمله در کدام معنا به کار رفته، نیازمند بررسی نشانه‌های موجود در کلام هستیم؛ مثلاً اگر بگوییم: «لا رَجُلٌ قَائِماً بَلْ رَجُلانِ» (یک مرد ایستاده نیست؛ بلکه دو مرد ایستاده است) می‌فهمیم، در معنای اوّل به کار رفته است.

«لا رَجُلَ قَائِمٌ» فقط یک معنا می‌تواند داشته باشد: «هیچ مردی ایستاده نیست»؛ به همین دلیل آن را نفی جنس می‌دانند (در این مثال، جنس مرد را نفی می‌کند).

چکیده

مرفوعات در این درس

1. **اسم افعال ناقصه**
2. **اسم افعال مقاربه**
3. **خبر حروف مشبّهة بالفعل**
4. **اسم حروف شبیه به لیس**
5. **خبر «لا»ی نفی جنس**

نکته: اگر به جای این مرفوعات، ضمیر بیاید[1]، آن ضمیر، مرفوعی خواهد بود؛ مانند:

مَا زَیْدٌ قَائِماً ← مَا هُوَ قَائِماً

***

در پایان بحث مرفوعات، به مناسبت با ارکان جمله آشنا می‌شویم.

ارکان جمله

هر جمله ای از دو قسمت اصلی به نام «مسندبه» و «مسندإلیه» تشکیل شده است که آنها را ارکان جمله می گویند. اسناد همان نسبتی است که بین دو لفظ است و سکوت مخاطب را به دنبال دارد.

۱. به جای اسم «لای شبیه به لیس» و «خبر لای نفی جنس» نمی‌توان ضمیر آورد؛ زیرا، این دو فقط بر نکره وارد می‌شوند.

لفظی را که نسبتی به آن داده می شود، «مسندإلیه» و لفظی را که به وسیلهٔ آن نسبت بیان می‌شود «مسندبه» می‌نامند؛ پس مسندإلیه همان «مخبرعنه» و مسندبه همان «مخبربه» است. در میان نقش‌های ترکیبی، «فاعل»، «نایب‌فاعل»، «مبتدا» و «اسم نواسخ» مسندإلیه و «فعل» و «خبر» و «خبر نواسخ» مسندبه هستند. نقش‌های دیگر که با آنها آشنا خواهید شد قیودی هستند غیر رکنی که هر کدام برای فهماندن معنای جدیدی در کلام به کار می‌روند و در اصطلاح به آنها «فضله» می گویند. همانگونه که دیدید، ارکان جمله غالباً از مرفوعات هستند.

متن خوانی

تَدخل عَلَی الْمُبْتَدإ وَ الْخَبَر أفْعال وَحُرُوفٌ فَتَجعل الْمُبْتَدأ اسماً لَها وَالْخَبَر خَبراً لَها وَتُسَمَّی النَّواسِخَ وَهِیَ خَمْسَة أنْواع: الأفْعَالُ النَّاقِصَةُ وَالْأحْرُف الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْل وَ«مَا» وَ«لا» الْمُشَبَّهَتَان بِلَيْسَ وَ«لا» النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ والْأفْعَالُ الْمُقَارَبَةُ.

الأفعال النَّاقِصَةُ وَالْمشهور مِنْهَا: كَانَ. صَارَ. أصْبَحَ. أضْحَی. أمْسَی. ظَلَّ. بَاتَ. لَيْسَ. مَا زَالَ. مَا بَرِحَ. ما انْفَكَّ. مَا فَتِئَ وَمَادَامَ وَ حُكمها رَفع الْإِسْم وَ نَصب الْخَبَر[1]. وَاسْم كَانَ هُوَ الْمُسنَدإلَيْه بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «كَانَ زَيْدٌ قَائماً»[2].

الْأحْرُف الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْل وَهِيَ: إنَّ. أنَّ. كَأنَّ. لَيْتَ. لَكِنَّ وَلَعَلَّ وَ عَملها عَكس عَمَلِ «كَانَ»[3]. فَخَبَر «إنَّ» هُوَ الْمُسنَد بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «إنَّ زَيْداً قَائمٌ»[4].

«مَا» وَ«لا» الْمُشَبَّهَتَانِ بِـ«لَيْسَ» وَتَعْمَلانِ عَمَلَهَا[5]. وَاسْمهما هُوَ الْمُسندإلَيْه بَعْدَ دُخُولِهِمَا نَحْوُ «مَا زَيْدٌ قَائماً» وَ«لا رَجُلٌ أفْضَلَ مِنْكَ»[6].

«لا» النَّافِيَةُ لِلْجِنْس وَتَعْمَلُ عَمَلَ «إنَّ»[7]. وَ خبرها هُوَ الْمُسند بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «لا رَجُلَ قَائمٌ»[8].

الْأفْعَال الْمُقَارَبَةُ وَهِيَ كَادَ وَكَرَبَ وَأوْشَكَ لِدُنُوِّ الْخَبَر وعَسَی وحَرَی وَإخْلَوْلَقَ لِرَجَائِه وَجَعَلَ وَطَفِقَ وَأخَذَ وَعَلِقَ لِلشُّرُوع فِيهِ وَتَعمَل عَمَلَ كَانَ وَأخْبَارهَا جُمَل مَبْدُوَّةٌ بِمُضَارِعٍ[9]. واسمها هُوَ الْمُسْنَدُإلَيْه بَعْدَ دُخُولِهَا نَحْوُ «كَادَ زَيْدٌ يَذْهَبُ».

---

۱. صمدیه. ۲. هدایه. ۳. صمدیه. ۴. هدایه.

۵. صمدیه. ۶. هدایه. ۷. صمدیه. ۸. هدایه.

۹. برگرفته از صمدیه؛ بعضی از افعال مقاربه در «صمدیه» ذکر نشده بود و از کتب دیگر نقل شد. برای نمونه «شرح ابن عقیل/ج۱/ص۲۹۸».

آزمون

۱. نواسخ ابتدائیت را نام ببرید.

۲. ویژگی‌های هرکدام از نواسخ را بنویسید.

۳. جدول زیر را کامل کنید.

	نوع ناسخ	در مورد اسم			در مورد خبر		
		تشخیص	اعراب	علامت اعراب	تشخیص	اعراب	علامت اعراب
وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا[1]							
إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ[2]							
مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ[3]							
وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ[4]							
وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ[5]							
كَأَنَّ الزَّيْدَيْنِ شُجَاعَانِ							
لَا غُلَامَ رَجُلٍ مَوْجُودٌ							
صَارَ الْمُؤْمِنُونَ مُفْلِحِينَ							

قَالَ السَّجَّادُ عليه‌السلام :

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ

وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهَجِ وَ خَوْضِ اللُّجَجِ[6]

۱. فرقان/۲۰. ۲. آل‌عمران/۱۹۹. ۳. مجادله/۲. ۴. هود/۴۵. ۵. بقره/۷۱.

۶. امام سجاد عليه‌السلام فرمودند: اگر مردم می‌دانستند که چه (خیری) در طلب علم است، حتما آن را طلب می‌کردند؛ حتی با ریختن خون یا فرو رفتن در دل دریاها؛ الکافی/ج۱/ص۳۵.

بخش پنجم

منصوبات

- مفعول‌به
- مفعول‌فیه
- مفعول‌له
- مفعول مطلق
- حال
- تمییز
- مستثنا
- منادا
- خبر افعال ناقصه
- خبر افعال مقاربه
- اسم حروف مشبّهة بالفعل
- خبر حروف شبیه به لیس
- اسم لای نفی جنس

درس شانزدهم

منصوبات (۱)

شناخت مفعول‌به[۱]

به عبارت‌های هر ستون دقت کنید:

ستون اوّل	ستون دوم
علی آمد.	علی یاری کرد ....
حسین رفت.	حسین دید ....

در عبارت‌های ستون دوّم، سؤالی در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که در عبارت‌های ستون اوّل به ذهن نمی‌رسد.

علی یاری کرد   سؤال: چه کسی را؟   علی، رضا را یاری کرد.

حسین دید   سؤال: چه چیزی را؟   حسین، کتاب را دید.

اما این سؤال‌ها دربارهٔ جملات ستون اوّل معنا ندارد؛ برای مثال:

علی آمد   («چه کسی را آمد؟» - «چه چیزی را آمد؟» معنا ندارد).

چرا؟

زیرا افعالی مثل «یاری کردن» و «دیدن» به دو چیز نیاز دارد:

۱. کسی که فعل «یاری کردن» یا «دیدن» از او صادر شود، که به آن فاعل می‌گویند؛

۱. گاهی به «مفعول‌به»، «مفعول» هم گفته می‌شود.

۲. کسی یا چیزی که فعل «یاری کردن» یا «دیدن» بر آن واقع شود که به آن «مفعول‌به» می‌گویند.

نمونه‌هایی از مفعول‌به:

ضَرَبَ زَیدٌ عَمراً (زدن زید بر عمرو واقع شده است)

أَکرَمَ عَلِیٌّ کاظِماً (اکرام علی بر کاظم واقع شده است)

چکیده

مفعول‌به: اسم منصوبی است که فعلِ فاعل بر آن واقع می‌شود؛ مانند:
«ضَرَبَ زَیدٌ عَمراً»، «زید عمرو را زد»

چند نکته:

۱. چنان‌که دیدید، مفعولٌ‌به معمولاً[1] در جواب سؤال «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» می‌آید.

۲. عامل نصب مفعولٌ‌به، فعل[2] است.

ضَرَبَ زَیدٌ عَمراً (عامل نصبِ «عمراً»، کلمه «ضَرَبَ» می‌باشد)

أَکْرَمَ عَلِیٌّ کاظِماً (عامل نصبِ «کاظماً»، کلمه «أَکْرَمَ» می‌باشد)

۳. جایگاه اصلی مفعولٌ‌به، بعد از فاعل است؛ ولی معمولاً[3] می‌توان آن را بر فاعل مقدم کرد.

عَلَّمَ المُعَلِّمانِ زَیداً ← عَلَّمَ زَیداً المُعَلِّمانِ

در این صورت، به واسطهٔ اعراب، فاعل و مفعولٌ‌به شناخته می‌شوند.

زَیداً منصوب است (علامت نصب، فتحه)، پس مفعول‌به است.

المُعَلِّمانِ مرفوع است (علامت رفع، الف)، پس فاعل است.

امّا اگر فاعل و مفعول‌به هر دو مبنی بودند و علامت رفع و نصب نداشتند و نشانه‌ای در کلام وجود نداشت که فاعل و مفعول‌به را مشخص کند، مفعول‌به نمی‌تواند بر فاعل مقدّم شود تا از تقدّم

---

۱. گاهی، مفعولٌ‌به این‌گونه تشخیص داده نمی‌شود. در ادامهٔ درس، با چند نمونه از آن، آشنا خواهید شد.
۲. گاهی عامل آن غیر فعل است. این مطلب در بخش هشتم خواهد آمد.
۳. در کتب نحو پیشرفته، با مواضعی که مفعول‌به نمی‌تواند بر فاعل مقدم شود، آشنا می‌شوید.

و تأخّرشان، فاعل و مفعول‌به تشخیص داده شوند.

نَصَرَ هَذَا ذَاکَ (چون نشانه‌ای نیست، اوّلی فاعل و دومی مفعول‌به است)

نَصَرَتْ هَذَا تِلْکَ (مؤنّث آمدن فعل، نشان می‌دهد که «تِلْکَ» فاعل است؛ به همین دلیل حتّی با نبودن علامت اعراب، تقدّم مفعول‌به جایز است)

۴. اسم اشارهٔ مثنی و اسم موصول مثنی در صورت مفعول‌به واقع شدن، فقط با «یا» به کار می‌روند؛ مانند:

رَأَیْتُ هَذَیْنِ درست	رَأَیْتُ اللَّذَیْنِ ... درست
~~رَأَیْتُ هَذَانِ~~ نادرست	~~رَأَیْتُ اللَّذَانِ~~ ... نادرست

هر جا که این دو کلمه در جایگاه اسمی منصوب یا مجرور بنشینند، این حکم جاری است. در صیغه‌های مؤنث نیز چنین است.

۵. مفعول‌به، معمولاً[۱] می‌تواند بر عامل خود، یعنی فعل مقدم شود؛ برخلاف فاعل که هیچ‌گاه بر فعل مقدم نمی‌شود.

عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ زَیْداً   زَیْداً عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ صحیح است[۲].

عَلَّمَ الْمُعَلِّمَانِ زَیْداً   الْمُعَلِّمَانِ عَلَّمَ زَیْداً صحیح نیست[۳].

۶. در صورتی که نشانه‌های موجود در کلام، ما را از ذکر عامل بی‌نیاز کند، حذف عامل جایز است؛ مثلاً اگر کسی سؤال کند: «مَنْ أَکْرَمْتَ؟»، در جواب آن هم می‌توانیم «أَکْرَمْتُ مُحَمَّداً» بگوییم هم «مُحَمَّداً». به عبارت کوتاه‌تر: «حذف عامل مفعول‌به، با قرینه جایز است»[۴].

۷. گاهی مفعول‌به، اسم ظاهر است (مانند مثال‌های قبل) و گاهی ضمیر؛ البته اگر بخواهیم ضمیر را در جایگاه مفعولٌ‌به بنشانیم، باید از ضمیر منصوبی استفاده کنیم؛ مانند «هُ» در «ضَرَبْتُهُ».

---

۱. در کتب نحو پیشرفته با مواضعی که مفعول‌به نمی‌تواند بر عامل مقدم شود، آشنا می‌شوید.

۲. تقدّم مفعول‌به بر فعل است، که جایز می‌باشد.

۳. تقدّم فاعل بر فعل است، که جایز نمی‌باشد.

۴. گاهی حذف عامل مفعول‌به واجب است، که در کتب مفصل آمده است.

***

شناختِ فعلِ لازم و متعدی

همان‌گونه که در مثال‌های اوّل درس دیدید:

بعضی افعال، به «مفعول‌به» نیاز دارند؛ مانند: نَصَرَ؛ یاری کرد و رَأَیَ؛ دید؛

و بعضی به آن نیاز ندارند؛ مانند: جَاءَ؛ آمد و ذَهَبَ؛ رفت.

بر این اساس، افعال را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

افعالی را که به مفعول‌به نیاز دارند، «فعل متعدی» و افعالی را که به مفعول‌به نیاز ندارند، «فعل لازم» می‌نامند.

افعال متعدی، بر چند قسم هستند:

بعضی تنها به یک مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی یک‌مفعولی» می‌گویند؛ مانند: «ضَرَبَ، أَکْرَمَ»؛

بعضی به دو مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی دومفعولی» می‌گویند. این افعال نیز بر چند نوعند[1] که با یک نوع آن در ادامهٔ همین درس آشنا می‌شوید؛

بعضی به سه مفعول نیاز دارند که به آن «متعدی سه‌مفعولی» می‌گویند. تعداد این افعال محدود است و ما در این‌جا به ذکر بعضی از آن‌ها می‌پردازیم:

أَعْلَمَ، أَنْبَأَ، نَبَّأَ، أَخْبَرَ، خَبَّرَ

مانند: أَعْلَمْتُ عَمراً بَکراً قائماً (فهماندم به عمرو که بکر ایستاده است)

در افعال دو مفعولی و سه مفعولی معمولاً نمی‌توان مفعول‌به را با سؤال «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» پیدا کرد.

در افعال سه مفعولی، حذف مفعول اوّل به تنهایی یا مفعول دوم و سوم با هم جایز است؛ پس تغییر مثال «أعلمت عمراً بکراً قائماً» به «أعلمت بکراً قائماً» و «أعلمت عمراً» جایز است ولی تغییر آن به «أعلمت بکراً»، «أعلمت قائماً»، «أعلمت عمراً بکراً» و «أعلمت عمراً قائماً[2]» جایز نیست.

---

۱. افعال دو مفعولی بر سه قسمند: (افعال قلوب، افعال تصییر، افعال باب أعطی)

۲. با این فرض که «عمراً» مفعول اوّل و «قائماً» مفعول سوم است.

چکیده

لازم: فعلی است که به مفعول‌به نیاز ندارد؛ مانند: «ذَهَبَ زَیدٌ».
متعدی: فعلی است که به مفعول‌به نیاز دارد.

متعدی
- **یک مفعولی؛ مانند: «ضَرَبَ زَیدٌ عَمراً».**
- **دو مفعولی؛ مانند: «عَلِمتُ زَیداً قائماً»[1] (فهمیدم که زید ایستاده است).**
- **سه مفعولی؛ مانند: «أَعلَمتُ زَیداً بَکراً قائماً» (به زید فهماندم که عمرو ایستاده است).**

***

افعال قلوب[2]

شناخت افعال قلوب: افعالی هستند که بر یقین کردن یا گمان کردن دلالت می‌کنند. این افعال بر سر مبتدا و خبر می‌آیند و اعراب مبتدا و خبر را از حالت رفعی به حالت نصبی تغییر می‌دهند و مفعول‌به برای افعال قلوب می‌شوند (مبتدا، مفعول اوّل و خبر، مفعول دوّم). از آن‌جا که عامل نصب مفعول‌به، فعل است، عامل نصب این دو مفعول نیز، افعال قلوب می‌باشد.

معرفی افعال قلوب: عَلِمَ، رَأَیَ، وَجَدَ، ظَنَّ، زَعَمَ، حَسِبَ، خَالَ

مثال: عَلِمتُ + زَیـدٌ قـائِمٌ ← عَلِمتُ زَیـداً قـائـماً

فعل قلبی + (مبتدا خبـر) مفعول اوّل مفعول دوّم

چنان‌که گذشت این افعال از جهت معنا دو دسته‌اند[3]:

افعال یقین:

عَلِمَ، رَأَیَ، وَجَدَ (همه به معنای «یقین کرد»)؛

افعال گمان:

ظَنَّ، زَعَمَ، حَسِبَ، خَالَ (همه به معنای «گمان کرد»).[4]

نکته: جمله اسمیه با آمدن این افعال، به جمله فعلیه تبدیل می‌شود.

---

۱. توضیح این مثال، در ادامهٔ درس خواهد آمد.
۲. افعال قلوب از نواسخی است که با آمدن بر سر مبتدا و خبر، اعراب هر دو را تغییر می‌دهند.
۳. گاهی بعضی از این افعال در معانی دیگری به کار می‌روند؛ مانند: رَأَیَ: دید، وَجَدَ: یافت؛ در این صورت دیگر از افعال قلوب به شمار نمی‌آیند.
۴. به همین دلیل، افعال قلوب را افعال جوانحی (درونی) می‌دانند؛ نه جوارحی. البته افعال قلبی و جوانحی، منحصر به افعال یقین و شک نیست؛ بلکه افعالی مانند دوست داشتن و متنفر بودن نیز جوانحی هستند؛ ولی در اصطلاح فقط به افعال یقین و شک، فعل قلبی گویند.

چکیده

ویژگی‌های افعال قلوب:
۱. بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛
۲. مبتدا، مفعول اوّل و خبر، مفعول دوّم این افعال می‌شود؛
۳. با آمدن این افعال، جمله اسمیه به جمله فعلیه تبدیل می‌شود.

متن خوانی

الْمفعولبِهِ هو ما وقع عَلَيْهِ فِعْل الْفاعلِ ايجَاباً أَوْ سَلْباً نَحْوُ «أكَلْتُ التُّفَّاحَةَ» وَ«مَا خَالَفْتُ النِّظَامَ»[۱].

تَنْبِيهَاتٌ:

۱. الْأَصْل فِی الْمفعولبِهِ أَنْ يُؤَخّر عَنِ الْفاعلِ[۲] فَيَأتِی الْفعل أوّلاً فَالفاعلُ فَالمفعولُبهِ[۳]. ويَجب تَقديم الفاعلِ على المفعولبهِ إذَا خِيفَ التباس أحَدهما بِالْآخَر كَمَا إذا خفى الإعراب فيهما ولم توجَد قرينة تُبَيّن الفاعلَ من المفعولبهِ[۴] [نحوُ «نصر هذا ذاک» فيَجب كون «هذا» فاعلاً و«ذاک» مفعُولاًبهِ] فَلَوْ تَقَدَّمَ المفعول بهِ على الفاعلِ لَخَفِيَتْ حقيقة كُلٍّ منهُما وفسد المراد بِسبب خفائها لِعدمِ وجودِ قَرينةٍ تَزيل هَذَا الْغُمُوضَ وَاللَّبْسَ[۵]. فَإذا وُجِدَتْ قرينة تُبَيِّنُ الفاعلَ من المفعولِ بهِ جاز تقديم المفعول به و تأْخيرُهُ[۶] [فتقولُ «نصرت تلک هذا» و«نصرت هذا تلک»] فوجودُ تاء التّأنيثِ فى الفعلِ دليلٌ على أنّ الفاعل هو المؤنّث[۷].

۲. إنّ الفاعل لا يجوز تقديمهُ على عاملِهِ[۸] والأصل فى المفعولِ بهِ تأخُّره عنهُ[۹] ولكن قد يُقدّم على الفعل[۱۰].

۳. المفعول به إمّا ظَاهِرٌ نَحْوُ «حَفِظَ الطَّالِبُ الدَّرْسَ» وَإِمَّا مُضْمَرٌ نَحْوُ «الْهَاءُ وَإيَّاکَ» مِنْ قَوْلِکَ «الْعِلْمُ اقْتَبَسْتُهُ» وَ«إيَّاکَ أعْنِی»[۱۱].

الْفِعْلُ إِمَّا مُتَعَدٍّ وَهُوَ مَا يَتَوَقَّفُ فَهْمُ مَعْنَاهُ عَلَى مُتَعَلِّقٍ غَيْرِ الْفَاعِلِ كَـ«ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْراً» وَإِمَّا لازِمٌ وَهُوَ مَا بِخِلافِهِ كَـ«قَعَدَ زَيْدٌ»[۱۲].

وَالأَفْعَالُ الْمُتَعَدّی عَلَى ثَلاثَةِ أَقْسَام:

أَحَدُهَا: مَا يَتَعَدّى إِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ كَـ«ضَرَبَ» وَنَحْوِهِ

---

۱. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۳۹
۲. مبادی العربية/ج۴/ص۱۴۱.
۳. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۳۹
۴. شرح ابن عقيل/ج۱/ص۴۴۱.
۵. النحو الوافی/ج۲/ص۸۴.
۶. شرح ابن عقيل/ج۱/ص۴۴۲.
۷. النحو الوافی/ج۲/ص۸۴.
۸. النحو الوافی/ج۲/ص۸۷.
۹. الصمدية.
۱۰. همع الهوامع/ج۱/ص۱۶۶.
۱۱. مبادی العربية/ج۴/ص۱۴۰و۱۴۱.
۱۲. الهداية.

وَالْقِسْمُ الثَّانِي: مَا يَتَعَدّى إِلَى مَفْعُولَيْنِ وَهِيَ قِسْمَانِ: أَحَدُهُمَا: مَا أَصْلُ الْمَفْعُولَيْنِ فِيهِ الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ كَـ«ظَنَّ» وَأَخَوَاتُهَا والثَّانِي: مَا لَيْسَ أَصْلُهُمَا ذَلِكَ كَـ«أَعْطَى وَكَسَا»
وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ: مَا يَتَعَدّى إِلَى ثَلَاثَةِ مَفَاعِيلَ كَـ«أَعْلَمَ وَأَرَى»[1].

***

أفعالُ القلوبِ: هي نَوَاسِخ تَنْصِب مفعولَيْن أصلُهما مبتدأ وخبرٌ ومعانيها قَائمة بالقلبِ[2].
وهي سبعة: علمتُ، ظننتُ، حسِبتُ، خِلْتُ، رأيتُ، زعمتُ ووجدتُ[3].

آزمون

۱. مفعول‌به را تعریف کنید.
۲. فعل لازم را تعریف کنید.
۳. فعل متعدی را تعریف کنید.
۴. انواع فعل متعدی را بنویسید (با ذکر مثال برای هر نوع).
۵. ویژگی‌های افعال قلوب را بنویسید.
۶. جدول ذیل را کامل کنید.[4]

	فاعل		مفعول‌به	
	تشخیص	علامت رفع	تشخیص	علامت نصب
نَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ[5]				
أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ[6]				

۱. شرح ابن عقیل(با مختصری جابجایی)/ج۱/ص۴۸۵و۴۸۶. ۲. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳۶.
۳. الهدایة. ۴. در صورتی که فاعل یا مفعول ضمیر بود، قسمت علامت اعراب را پر نمی‌کنید.
۵. و از برادرمان مراقبت می‌کنیم و یک بار شتر را افزون خواهیم آورد؛ یوسف/۶۵
۶. آیا نمی‌دانند که خداوند توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد؟!؛ توبه/۱۰۴.

	فاعل		مفعول به	
	تشخیص	علامت رفع	تشخیص	علامت نصب
فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ[1]				
... تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ[2]				
يَلْعَنُهُمُ اللاعِنُونَ[3]				
وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ[4]				
إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ[5]				
إِنَّ الرَّجُلَ إِذا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ زِيارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام شَيَّعَهُ سَبْعُمِأَةِ مَلَكٍ[6]				

۷. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله با فعل متعدی بنویسید. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قالَ الْباقِرُ عليه السلام :

الْكَمالُ كُلُّ الْكَمالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ[7]

۱. پس عذاب، آن‌ها را گرفت؛ شعراء/۱۵۸.

۲. ... در چهره کسانی که کفر ورزیدند، انکار را تشخیص می‌دهی؛ حج/۷۲.

۳. لعنت‌کنندگان، آن‌ها را لعنت می‌کنند؛ بقره/۱۵۹.

۴. و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد؛ فرقان/۵۳.

۵. همانا خداوند، کافران را لعنت کرد؛ احزاب/۶۴

۶. امام صادق عليه السلام : هنگامی که شخص از خانهٔ خود برای زیارت قبر امام حسین عليه السلام خارج می‌شود، هفتصد فرشته او را همراهی می‌کنند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۰/ص۲۴۹.

۷. امام باقر عليه السلام فرمودند: تمام کمال، شناخت دقیق در دین و استقامت در مشکلات و اقتصاد در امور زندگی است؛ الکافی/ج۱/ص۳۲.

درس هفدهم

منصوبات (۲)

شناخت مفعول‌فیه

به جمله‌های زیر توّجه کنید:

۱. حسن نماز خواند.

۲. حسن دیروز در کنار کعبه، برای شکرگزاری نماز خواند.

در جملهٔ اوّل، فعل و فاعل وجود دارد؛ امّا در جملهٔ دوّم، قیود دیگری به کلام اضافه شده که هر یک معنایی جدید در کلام ایجاد می‌کند.

کدام یک از این قیود، زمان یا مکان فعل (نماز خواندنِ حسن) را بیان می‌کند؟

کلمهٔ «دیروز» زمان فعل و عبارت «کنارِ کعبه» مکان فعل را بیان می‌کند.

به کلماتی که زمان یا مکان فعل خود را بیان می‌کنند، «مفعول‌فیه» می‌گویند. مفعول‌فیه، یکی دیگر از منصوبات می‌باشد.

به مثال‌های زیر توجّه کنید:

ذَهَبْتُ اَلْیَوْمَ؛ امروز رفتم.

وَضَعْتُ الْکِتَابَ أَمَامَکَ؛ کتاب را، روبه‌رویِ تو گذاشتم.

در جملات بالا کلمات مشخّص شده، زمان یا مکان فعلِ جمله را بیان می‌کنند. چنان‌که از مثال‌ها

پیداست، مفعول‌فیه، هم برای افعال لازم و هم برای افعال متعدّی به کار می‌رود.

در جملات زیر به مفعول‌فیه توجّه کنید:

(مفعول‌فیه زمانی)

اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ[1]؛ امروز، چیزهای پاک، بر شما حلال شد.

وَ جَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ[2]؛ و آن‌ها در شب، گریان به سوی پدرشان آمدند.

(مفعول‌فیه مکانی)

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ[3]؛ پس (فرعونیان) در آن‌جا مغلوب شدند.

أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً[4]؛ من نانی را بالای سرم حمل می‌کنم[5].

عامل در مفعول‌فیه، همان فعلی[6] است که مفعول‌فیه، زمان یا مکان آن را بیان می‌کند. در مثال‌های زیر، عامل نصب مفعول‌فیه مشخّص شده است:

ذَهَبْتُ الْيَوْمَ	وَضَعْتُهُ خَلْفَكَ
اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ	وَ جَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ
فَغُلِبُوا هُنَالِكَ	أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً

بنابراین، می‌توانیم در تعریف مفعول‌فیه بگوییم: اسم منصوبی است که زمان یا مکانِ وقوع عامل خود را بیان می‌کند. مفعول‌فیه را «ظرف» نیز می‌نامند.

چکیده

مفعول‌فیه: اسم منصوبی است که زمان یا مکانِ وقوع عامل خود را بیان می‌کند. مفعول‌فیه را «ظرف» نیز می‌نامند.

۱. مائده/۵. ۲. یوسف/۱۶. ۳. اعراف/۱۱۹. ۴. یوسف/۳۶.

۵. در مثل «فَوْقَ رَأْسِي: بالای سرم» جزء اوّل که منصوب است، یعنی کلمهٔ «فَوْقَ» را مفعول‌فیه می‌دانند و برای جزء دوم، نقش ترکیبی دیگری قائلند که در درس‌های بعد با آن آشنا می‌شوید.

۶. البته گاهی عامل در مفعول‌فیه، غیر از فعل است که در بخش هشتم با آن آشنا خواهید شد.

***

اقسام مفعول‌فیه

سؤال: آیا هر کلمه‌ای که معنای زمان یا مکان دارد، می‌تواند به عنوان مفعول‌فیه منصوب شود؟

- اسم زمان و مکان به دو قسم «محدود و مبهم» تقسیم می‌شود. اسم مکان محدود نمی‌تواند به عنوان مفعول‌فیه، منصوب شود.

توضیح مطلب:

بعضی زمان‌ها ابتدا و انتهای مشخّصی دارند که آن‌ها را اسم زمان محدود می‌نامند؛ مانند: یَومَ الجُمعَة.

بعضی از زمان‌ها، ابتدا و انتهای مشخّصی ندارند که آن‌ها را اسم زمان مبهم می‌نامند؛ مانند: دهراً (روزگاری).

بعضی از مکان‌ها، حدّ مشخّصی دارند که آن‌ها را اسم مکان محدود می‌نامند؛ مانند: بَیْت.

بعضی از مکان‌ها، حدّ مشخّصی ندارند که آن‌ها را اسم مکان مبهم می‌نامند؛ مانند: خَلْف.

در میان این اقسام چهارگانه، فقط اسم مکان محدود نمی‌تواند به عنوان مفعول‌فیه، منصوب شود.

سؤال: چگونه می‌توان با اسم مکان محدود، مکان وقوع عامل را بیان کرد (با توجّه به این‌که اسم مکان محدود، مفعول‌فیه نمی‌شود)؟

- در این مواقع، باید از حرف «فی»[1] قبل از اسم مکان محدود استفاده کرد. با استفاده از این حرف، اسم مکان محدود، مجرور می‌شود (در ادامه بیان خواهد شد که حرف «فی» عامل جر است و هر کلمه‌ای بعد از آن بیاید، مجرور می‌شود)؛ مانند: صَلَّیْتُ فِی المَسْجِدِ؛ دَخَلْتُ فِی الدَّارِ.

چکیده

اسم زمان	محدود؛ مانند: صُمْتُ یَوْماً ←	مفعول‌فیه و منصوب
	مبهم؛ مانند: صُمْتُ دَهْراً ←	مفعول‌فیه و منصوب
اسم مکان	محدود؛ مانند: جَلَسْتُ فِی البَیْتِ ←	مجرور به «فی»
	مبهم؛ مانند: صَلَّیْتُ خَلفَکَ ←	مفعول‌فیه و منصوب

۱. حرف «فی» به معنای «در» یا حروف دیگری که به آن معنا هستند (در کتب بعدی با آن‌ها آشنا می‌شوید).

در نتیجه:

اقسام مفعول‌فیه:
- اسم زمان محدود؛ مانند: صُمْتُ یَوْماً
- اسم زمان مبهم؛ مانند: صُمْتُ دَهْراً
- اسم مکان مبهم؛ مانند: صَلَّیتُ خَلْفَکَ

دو نکته:

۱. اسم مکان محدود و اسم زمان نیز می‌توانند، به جای این‌که به عنوان مفعول‌فیه منصوب شوند، مجرور به «فی» بیایند؛ مانند: صُمْتُ فِی یَوْمٍ، صُمْتُ فِی دَهْرٍ، صَلَّیْتُ فِی خَلْفِکَ.
همچنین، گاهی در نقش‌هایی غیر از مفعول‌فیه می‌آیند؛ مانند: هذَا یَوْمُ الجُمُعَةِ («یَوْمُ» در نقش خبر است).

۲. اگر با کلمه‌ای از زمان یا مکان سؤال کنیم، آن کلمه «مفعول‌فیه» است[1]؛ مانند: مَتَی ذَهَبَ زَیْدٌ؟؛ چه موقع زید رفت؟؛ أَیْنَ ذَهَبَ زَیْدٌ؟؛ زید کجا رفت؟

متن‌خوانی

فالظّرف أو المفعولُ فیهِ اسم منصوبٌ یدلّ علی زمانٍ أو مکانٍ ویتضمّن معنی «فی» وهو قسمان ظرفُ زمانٍ نحوُ «درَستُ صباحا» وظرفُ مکانٍ نحوُ «جلستُ أمامَ الطاولةِ»[2] وظرف الزّمانِ علی قسمَین مُبْهَم وهو ما لا یکون له حَدٌّ مُعیَّنٌ کَـ«دَهْرٍ وحِینٍ» ومَحْدودٍ وهو ما یکون له حدٌّ معیَّنٌ کَـ«یَوْم ولَیْلَةٍ وشَهْرٍ وسَنَةٍ»[3] وأسماءِ الشهورِ والفصولِ وأیّام الأسْبُوعِ[4] وکلّها منصوب بتَقْدِیر «فی» تقول: صُمْتُ دهراً وسافرتُ شهراً أی فی دهرٍ وفی شهرٍ وظروف الْمکانِ کَذلکَ مبهمٌ وهو منصوب أیْضاً نَحْوُ جلستُ خَلْفَکَ وَأمَامَکَ ومحدود وهو ما لا یکون منصوبا بتقدیرِ «فی» بَلْ لا بُدَّ مِن ذِکرِ «فی» نَحْوُ جلست فی الدّارِ وفی السّوقِ وفی المسجدِ[5]. وظروف المکانِ المبهمةُ هی الّتی تدلّ علی مکانٍ غیرِ معیّنٍ کَالجهاتِ السِّتِّ: أمَام، وَرَاء، یمین، یسار، فوق، تحت وکأسماءِ المقادیرِ المکانیّةِ نَحْوُ کیلومتر، فرسخ و... امّا ظروف المکانِ المحدودةُ فهی الّتی تدلّ علی مکانٍ معیّنٍ نَحوُ «دار، مدرسة، مسجد، کنیسة و...»[6].

---

۱. به شرط این‌که «مسندالیه» و «مسندبه» در کلام وجود داشته باشد؛ امّا اگر این دو نباشند، آن را مفعول‌فیه نمی‌دانند؛ مانند: أیْنَ زَیْدٌ؟
۲. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳۳. ۳. الهدایة. ۴. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳۳.
۵. الهدایة. ۶. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳۳و۴۳۴.

آزمون

۱. مفعول‌فیه را تعریف کنید.

۲. کدام یک از اقسام اسم زمان و مکان نمی‌توانند مفعول‌فیه باشند؟

۳. اقسام مفعول‌فیه را بنویسید.

۴. مفعول‌فیه را در جملات زیر پیدا کنید.

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا[۱]

وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً[۲]

وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ[۳]

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا[۴]

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ[۵]

لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ[۶]

إِنَّ الصَّدَقَةَ يَوْمَ الْجُمْعَةِ تُضَاعَفُ[۷]

الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ[۸]

إِعْمَلْ لِدُنْيَاکَ کَأَنَّکَ تَعِيشُ أَبَداً وَ اعْمَلْ لآخِرَتِکَ کَأَنَّکَ تَمُوتُ غَداً[۹]

... دَخَلْتُ عَلَى عَمِّي عَلِيٍّ عليه‌السلام صَبَاحاً و كَانَ مَرِيضاً ...[۱۰]

---

۱. و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی؛ طه/۱۳۰.
۲. و هرگز آن را (مرگ را) آرزو نخواهند کرد؛ جمعه/۷.
۳. و می‌گویند: آن (روز قیامت)، چه زمانی خواهد بود؟؛ اسراء/۵۱.
۴. خداوند، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد؛ زمر/۴۲.
۵. پس به کجا می‌روید؟؛ تکویر/۲۶.
۶. به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است؛ انعام/۵۰.
۷. امام باقر عليه‌السلام : به درستی که (ثوابِ) صدقه در روز جمعه، دو چندان می‌شود؛ وسائل‌الشیعه/ج۷/ص۴۱۳.
۸. امام صادق عليه‌السلام : کسی که به دنبال حاجت برادرش برود، مانند کسی است که بین صفا و مروه سعی انجام می‌دهد؛ مستدرک‌الوسائل/ج۹/ص۵۰.
۹. امام حسن مجتبی عليه‌السلام برای دنیایت چنان عمل کن که گویا همیشه زنده هستی و برای آخرتت چنان عمل کن که گویا فردا می‌میری؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۵۱.
۱۰. عبدالله ابن جعفر: ... صبح بر عمویم علی عليه‌السلام وارد شدم، در حالی که بیمار بود ...؛ بحارالأنوار/ج۴۱/ص۱۶۴.

۵. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در آن مفعول‌فیه باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام :

ظَرْفُ الْمُؤْمِنِ نَزَاهَتُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ مُبَادَرَتُهُ إِلَی الْمَکَارِمِ[1]

۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: ظرف مؤمن، پاک بودنش از عمل‌های حرام و پیش‌قدم بودنش در خوبی‌هاست؛ غررالحکم/ص۳۱۸.

درس هیجدهم

منصوبات (۳)

شناخت مفعول‌له و مفعول مطلق

مفعول‌له

بار دیگر به جمله زیر توجّه کنید:

دیروز، حسن در کنار کعبه، برای شکرگزاری نماز خواند.

در درس قبل با یکی از قیود جمله به نام مفعول‌فیه آشنا شدیم؛ در این درس با قید دیگری آشنا می‌شویم.

کدام یک از قیود جملهٔ بالا، علّت فعل (نماز خواندنِ حسن) را بیان می‌کند؟

عبارت «برای شکرگزاری» علّت فعل را بیان کرده است.

در زبان عربی، به کلماتی که علّت فعل خود را بیان می‌کنند «مفعول‌له» می‌گویند. مفعول‌له، یکی دیگر از منصوبات است.

به مثال‌های زیر توجّه کنید:

وَعَظْتُهُ تَأدِیباً؛ او را برای ادب کردن نصیحت کردم.

قَعَدتُ عَنِ الحَربِ جُبناً؛ از جنگ به دلیل ترسیدن فرار کردم.

کلمات مشخّص شده در جملات بالا علّت فعلِ جمله را بیان می‌کنند و مفعول‌له هستند. همان‌گونه که از مثال‌ها پیداست، مفعول‌له برای افعال لازم و متعدّی به کار می‌رود.

به مفعول‌له در دو جمله زیر توجّه کنید:

سَجَدتُ لله شُکراً؛ برای سپاسگزاری، خداوند را سجده کردم.

طُوبیٰ لِقَوم عَبَدُونِی حُبّاً[1]؛ خوشا به حال گروهی که مرا به دلیل دوست داشتن، عبادت کردند!

عامل در مفعول‌له، همان فعلی[2] است که مفعول‌له، علّت وقوع آن را بیان می‌کند. در مثال‌های زیر عامل نصب مفعول‌له مشخّص شده است.

وَعَظْتُهُ تَأدِیباً	قَعَدْتُ عَنِ الحَرْبِ جُبْناً
سَجَدْتُ لله شُکْراً	طُوبیٰ لِقَوْم عَبَدُونِی حُبّاً

بنابراین، می‌توان به جای این‌که مفعول‌له را علّتِ فعل دانست، آن را علّتِ عامل خود دانست؛ چون فعل آن، همان عاملش است[3].

نکته: همان‌طور که در تمام مثال‌ها پیداست، مفعول‌له همیشه مصدر است و مصدر بودن، از شرایط آن به شمار می‌آید[4].

چکیده

مفعول‌له: مصدر منصوبی است که علّت عامل خود را بیان می‌کند.

***

اقسام مفعول‌له

گاهی علّت فعل، پس از تحقّق فعل حاصل می‌شود؛ مانند: وَعَظْتُهُ تَأدِیباً؛ و گاهی علّت فعل پیش از تحقّق فعل حاصل می‌شود؛ مانند: قَعَدتُ عَنِ الحَربِ جُبناً.

در مثال «وَعَظْتُهُ تَأدِیباً»، فاعل، در هنگام نصیحت، قصد ادب کردن دارد؛ ولی ادب کردن پس از نصیحت حاصل می‌شود و برعکس، در مثال «قَعَدتُ عَنِ الحَربِ جُبناً» فاعل، در هنگام فرار، ترس داشته است؛ ولی ترس پیش از فرار به وجود آمده است.

---

۱. حدیث قدسی؛ بحارالأنوار/ج۹۲/ص۴۶۷. ۲. گاهی، عامل در مفعول‌له غیر از فعل است که در درس‌های آینده با آن آشنا خواهید شد.
۳. این تعریف بهتر است؛ زیرا گاهی عامل در مفعول‌له فعل نیست و این تعریف شامل آن موارد نیز می‌شود.
۴. برای مفعول‌له، دو شرط دیگر نیز ذکر می‌کنند: الف) با عاملش اتّحاد فاعلی داشته باشد؛ ب) با عاملش اتّحاد زمانی داشته باشد.

اگر مفعول‌له، پس از تحقّق عاملش حاصل شود، به آن «مفعول‌له تحصیلی» می‌گویند و اگر پیش از تحقّق عاملش حاصل شود، به آن «مفعول‌له حصولی» می‌گویند.

نمونه‌ای دیگر برای مفعول‌له تحصیلی: صَلَّیْتُ تَرْفیعاً لِلدَّرَجَةِ

نمونه‌ای دیگر برای مفعول‌له حصولی: صَلَّیْتُ حُبّاً للهِ

چکیده

مفعول‌له
- **تحصیلی: «مفعول‌له»ی است که پس از انجام شدن فعل حاصل می‌شود؛ مانند: وَعَظْتُهُ تَأدیباً.**
- **حصولی: «مفعول‌له»ی است که پیش از انجام شدن فعل حاصل می‌شود؛ مانند: صَلَّیْتُ حُبّاً للهِ.**

***

مفعول مطلق

گاهی در زبان عربی، بعد از افعال، مصدری منصوب از ریشه خود آن افعال[1] می‌آید. به مثال‌های زیر توجه کنید:

* کَلَّمَ اللهُ مُوسَىٰ تَكْلِيماً[2]؛ خداوند با موسی سخن گفت؛ سخن گفتنی.

تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً[3]؛ کوه‌ها حرکت می‌کنند؛ حرکت کردنی.

* وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً[4]؛ ما به او وعده دادیم؛ وعده‌ای نیک.

فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ[5]؛ پس گذشت کن؛ گذشت کردنی نیکو.

* ... كَرَرْنَا عَلَيْهِمْ كَرَّةً ...[6]؛ ما بر آن‌ها حمله بردیم؛ یک بار حمله کردن.

... فَضَرَبَهُ ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ حَتَّي ظَنَّ أنَّهُ هَلَكَ ...[7]؛ پس با شمشیر به او ضربه زد؛ دو ضربه زدن تا آن‌جا که گمان کرد او هلاک شد.

---

۱. یعنی حروف اصلی مصدر و فعل یکی است.
۲. نساء/۱۶۴.
۳. طور/۱۰.
۴. قصص/۶۱.
۵. حجر/۸۵.
۶. بحارالأنوار/ج۳۰/ص۲۵۲.

آیا میان این مثال‌ها تفاوتی می‌بینید؟

در دستهٔ اوّل، مصدری که بعد از فعل آمده، برای تأکید آن فعل است. در دستهٔ دوم، مصدر، نوع فعل را بیان می‌کند و در دستهٔ سوم برای بیان عدد انجام فعل به کار می‌رود.

بار دیگر به مثال‌ها نگاه کنید و آنچه را که گفته شد، با آن‌ها تطبیق دهید.

به آن مصدر منصوبی که از ریشه فعل گرفته می‌شود و بعد از آن به کار می‌رود، «مفعول مطلق» می‌گویند که به «مفعول مطلق تأکیدی»، «مفعول مطلق نوعی» و «مفعول مطلق عددی» تقسیم می‌شود.

مفعول مطلق تأکیدی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از آن ذکر می‌شود تا آن را تأکید کند. مفعول مطلق تأکیدی همیشه مفرد می‌آید و تثنیه و جمع بسته نمی‌شود؛ مانند:

قَرَأْتُ قِرَاءَةً؛ خواندم خواندنی، ضَرَبْتُ ضَرْباً؛ زدم زدنی.

نمونه‌های قرآنی:

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً[1]؛ به درستی که آن‌ها نیرنگ می‌زنند؛ نیرنگ زدنی.

فَتَنّاكَ فُتُوناً[2]؛ ما تو را آزمودیم؛ آزمودنی.

مفعول مطلق نوعی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از فعل ذکر می‌شود. این مصدر با کمک لفظی که بعد از آن آمده، نوع فعل را بیان می‌کند؛ مانند:

جَلَسْتُ جِلْسَةَ الأَمِيرِ؛ نشستم؛ (مانندِ) نشستنِ امیر، أَنْفَقْتُ إِنْفَاقاً مُبَارَكاً؛ انفاق کردم؛ انفاق کردنی با برکت.

نمونه‌های قرآنی:

جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً كَبِيراً[3]؛ به وسیلهٔ آن با آنان جهاد کن؛ جهادی بزرگ.

در این مثال، با کلمهٔ «كَبِيراً» نوع جهاد مشخّص شد.

إِنّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً[4]؛ به درستی که ما به تو پیروزی دادیم؛ پیروزی آشکار.

در این مثال، با کلمهٔ «مُبِيناً» نوع فتح مشخّص شد.

---

۱. طارق/۱۵.
۲. طه/۴۰.
۳. فرقان/۵۲.
۴. فتح/۱.

مفعول مطلق عددی

مصدری است منصوب که از ریشه فعل است و بعد از آن ذکر می‌شود تا عدد انجام فعل را بیان کند. مفعول مطلق عددی، معمولاً بر وزن «فَعْلَة» (به صورت مفرد یا مثنّی یا جمع[1]) به کار می‌رود؛ مانند:

جَهَدْتُ جَهْدَةً؛ تلاش کردم، یک بار تلاش کردن، أَکَلْتُ أَکْلَتَیْنِ؛ خوردم، دو بار خوردن،

ضَرَبْتُ ضَرَبَاتٍ؛ زدم، چند بار زدن.

نمونه‌های دیگر از قرآن و روایت:

فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً وَاحِدَةً[2]؛ پس آن‌ها بر شما سخت می‌گیرند، یک بار سخت گرفتن. (کلمهٔ «مَیْلَة» بدون قید «وَاحِدَة» نیز عدد انجام فعل را می‌رساند).

مَنْ حَجَّ حَجَّتَیْنِ لَمْ یَزَلْ فِی خَیْرٍ حَتَّی یَمُوتَ[3]؛ هر کس حج انجام دهد، دو بار حج انجام دادن، پیوسته در خیر است تا زمانی که بمیرد.

نکته: اگر مصدر منصوبی بعد از فعلی ذکر شود و از ریشهٔ آن فعل نباشد، ولی هم‌معنا با آن باشد، آن را هم مفعول مطلق می‌دانند؛ مانند: قُمْتُ وُقُوفاً؛ ایستادم، ایستادنی.

چکیده

مفعول مطلق: مصدر منصوبی است که برای تأکید عامل یا بیان نوع یا عدد آن به کار می‌رود.

اقسام مفعول مطلق	مفعول مطلق تأکیدی:	تَسِیرُ الْجِبَالُ سَیْراً
	مفعول مطلق نوعی:	وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً
	مفعول مطلق عددی:	کَرَرْنَا عَلَیْهِمْ کَرَّةً

---

۱. در جمع اگر بخواهیم تعداد انجام عامل را با این مفعول بیان کنیم، باید قواعدی را رعایت کنیم که در این مختصر مجال ذکر آن‌ها نیست (قواعد عدد و معدود).

۲. نساء/۱۰۲.

۳. امام صادق علیه‌السلام؛ وسائل‌الشیعه/ج۱۱/ص۱۲۶.

متن خوانی

المفعول له هو المنصوب بفعل فُعِلَ لِتحصيلِهِ أو حصولِه[1]. يُسمّى تحصيليّاً إذا كان المقصود إيجاده نحو ضربته تأديباً ويسمّى حصوليّاً إذا كان وجوده منشأ وسبباً للفعل نحو قعدت عن الحرب جُبْناً[2]. فالمفعول له مصدرٌ يُبَيِّن سبب ما قبلَهُ [تحصيليّاً كان أم حصوليّاً] ويُشارِك عامله في الزمانِ وفي الفاعلِ ويُخالفه في اللفظِ نحو «وقفت احتراماً لمعلّمي» فالمفعول له هنا «احتراماً» مصدر يبيّن سبب الحدث الّذي قبله وهو «الوقوف» ويشاركه في الزمانِ لأنّ «الإحترام» و«الوقوف» حدثا في وقتٍ واحدٍ ويُشاركه في الفاعلِ لأنّ «القيام» و«الإجلال» كانا من فعلٍ واحدٍ وهو مخالف للفعلِ في اللّفظ[3].

المفعولُ المطلقُ وهو مصدر بمعنى فعلِ مذكورٍ قبلهُ ويُذكر لِلتأكيدِ كَـ«ضربتُ ضرباً» ولبيانِ النّوعِ نحوُ «جلستُ جِلْسَةً عارياً» ولبيانِ العددِ كَـ«جلستُ جَلْسَةً أو جَلستَيْنِ أو جَلَسَاتٍ» وقد يكون من غيرِ لفظِ الفعلِ نحوُ «قعدتُ جلوساً»[4].

إنّ المصدر المؤكّدِ لا يُثنّى ولا يُجمع لأنّه يدلّ على الحقيقةِ المشتركةِ بين القليلِ والكثيرِ وهي لا تحتمل التعدّد[5] وفي النّوع خلافٌ[6] قال الشلوبين: «وأمّا المبيّنُ [سواء بيّن نوعه أو عدده] فيجوز فيه ذلك لأنّهُ يدلّ على الأنواعِ والأفرادِ المُنْطَويَةِ تحت الحقيقةِ وهي قابلة التعدّدِ»[7].

زِيَادَةٌ وَتَفْصِيلٌ لِلْمُطَالِعَةِ

۱. إذَا اسْتَوْفَى المفعول له شروطه جاز نصبه مباشرةً وجاز جرّه بحرفٍ مِن حروفِ الجرِّ الّتي تفيد التعليل وأهمّها «اللام» و«في» و«الباء» و«مِن» نحو «سافرتُ طلب الإستجمام» أو «سافرت لطلب الإستجمام» ولكن إذا جُرّد من «ال» والإضافة فالأكثر نصبه نحو «زرتُكَ اطمئناناً إليكَ» وإذا اقترن بأل فالأكثر جرّه بحرفِ الجرِّ نحو «سافرت للرّغبة في العلم» أمّا إن أُضيفَ فالنّصب والجرُّ سواء فمن النصبِ الآية «ينفقون أموالهم ابتغاء مرضات اللّه» ومن الجرّ الآية «وأنّ منها لَما يهبط من خشيةِ اللّهِ»[8].

۲. وسمِّيَ المفعول المطلقُ مفعولا مطلقاً لصدقِ «المفعولِ» عليهِ غيرَ مقيّدٍ بحرفِ الجرِّ و نحوِهِ من المفعولاتِ فإنّهُ لا يقع عليهِ اسم المفعولِ إلّا مقيّداً نحو «المفعولِ به والمفعولِ فيه والمفعولِ له و...[9]»[10] ولكنّ المفعول به لكثرةِ استعمالِهِ صار مفعولا بلا قيدٍ ولفظُ «المطلق» صار قيدا للمفعولِ المطلقِ حتّى يتبادرَ من «المفعولِ» بلَا قيدٍ مفعولاً بهِ لَا مفعولاً مطلقاً.

---

۱. الصمديّة.
۲. مكررات المدرس في شرح السيوطي/ج۲/ص۱۰۹.
۳. موسوعة النحو و الصرف و الاعراب/ص۶۴۱
۴. الهداية.
۵. مبادى العربية/ج۴/ص۱۳۵.
۶. الصمديّة.
۷. مبادى العربيّة/ج۴/ص۱۳۵.
۸. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۴۱
۹. مفعول ديگرى داريم به نام «مفعول معه» كه در كتاب‌هاى ديگر با آن آشنا خواهيد شد.
۱۰. شرح ابن عقيل/ج۱/ص۵۰۵.

آزمون

۱. مفعول‌له را تعریف کنید.

۲. مفعول مطلق را تعریف کنید.

۳. اقسام مفعول‌له را نام برده، تعریف کنید.

۴. اقسام مفعول مطلق را نام برده، تعریف کنید.

۵. کدام یک از افعال لازم و متعدّی می‌توانند مفعول‌له داشته باشند؟

۶. در چه صورتی مفعول مطلق می‌تواند از ریشهٔ فعل خود نباشد؟

۷. جدول ذیل را کامل کنید.

	مفعول‌له	عامل	نوع	
			تحصیلی	حصولی
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ[۱]				
يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ[۲]				
... أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً[۳]				
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ[۴]				
فَرَضَ اللهُ الصَّلٰوةَ تَنْزِيهاً مِنَ الْكِبْرِ[۵]				
... سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً ...[۶]				
فَسَجَدْنَا لَهَا تَقَرُّباً إِلَى اللهِ[۷]				

۱. فرزندانتان را به دلیل ترسیدن از فقر، نکشید؛ إسراء/۳۱.

۲. او مالش را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند؛ بقره/۲۶۴.

۳. ... به دلیل ناراحت بودن، چشم‌هایشان از اشک پر می‌شود؛ توبه/۹۲.

۴. آنان اموالشان را برای به دست آوردن خوشنودی خداوند، انفاق میکنند؛ بقره/۲۶۵.

۵. حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه‌ای فرمودند: خدا نماز را برای پاک کردن برای تکبّر، واجب کرد؛ بحار الأنوار/ج۷۹/ص۲۰۹.

۶. امام صادق (علیه السلام): برای فهمیدن سؤال کن و برای آزار رساندن سؤال مکن؛ الکافی/ج۶/ص۳۸۱.

۷. امام حسن عسکری (علیه السلام): (مشرکین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلیل آوردند که ملائکه برای نزدیکی به خدا بر آدم (علیه السلام) سجده کردند؛ و ما چون در آن زمان نبودیم، صورتی از آدم درست کرده، بر آن سجده می‌کنیم؛ سپس در ادامه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند:) پس ما برای نزدیک شدن به خداوند، بر آن سجده کردیم؛ وسائل‌الشیعه/ج۶/ص۳۸۶.

	مفعول‌له	عامل	نوع	
			تحصیلی	حصولی
... فَبَکی أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عليه السلام فَرَحاً[1]				
... حَمَلَه آدَمُ عليه السلام عَلی عَاتِقِه إِجْلالاً لَهُ ...[2]				
فَرَضَ اللهُ تَعَالَی الْإِیمَانَ تَطْهِیراً مِنَ الشِّرْکِ[3]				
یَا عَلِی مَنْ مَسَحَ یَدَهُ عَلَی رَأْسِ الْیَتِیمِ تَرَحُّماً لَهُ أَعْطَاهُ اللهُ بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَةِ[4]				
... لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ ...[5]				

۸. در عبارات زیر، مفعول مطلق را مشخص کرده و نوع آن را بنویسید.

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً[6]

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً[7]

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً[8]

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً[9]

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً[10]

---

۱. ام سلمه: امیرمؤمنان عليه السلام از خوشحالی (از این که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: خدا و رسولش از تو راضی هستند)، گریست؛ بحارالانوار/ج۲۱/ص۷۹.

۲. امام صادق عليه السلام: ... آدم برای احترام گذاشتن به او، وی را بر شانه اش حمل کرد ...؛ الکافی/ج۴/ص۱۸۶.

۳. امیر مؤمنان علی عليه السلام: خداوند، ایمان را برای پاک کردن از شرک، واجب کرد؛ بحارالانوار/ج۶/ص۱۱۰.

۴. از وصایای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین عليه السلام: ای علی! هر کس که دستش را از روی ترحم بر سر یتیمی بکشد، خداوند، در مقابل هر مو (که زیر دستش می آید) نوری را در روز قیامت به او عطا می‌کند؛ وسائل‌الشیعه/ج۶۱/ص۳۳۸.

۵. امیرالمؤمنین علی عليه السلام: به دلیل اشتیاق به ثواب، روح های آنان در بدن هایشان قرار ندارد؛ نهج‌البلاغه/خطبه ۹۲.

۶. و زمین‌ها و کوه‌ها از جای خود برداشته می‌شوند و هر دوی آن‌ها کوبیده می‌شوند؛ یک بار کوبیده شدن؛ الحاقه/۱۴.

۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به (درگاه) خداوند توبه کنید؛ توبه کردنی خالص؛ تحریم/۸.

۸. و آنان را بر بسیاری از مخلوقاتمان برتری دادیم؛ برتری دادنی؛ اسراء/۷۰.

۹. و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، پس رستگار شده است؛ رستگار شدنی بزرگ؛ احزاب/۷۱.

۱۰. خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند؛ پاک گرداندنی؛ احزاب/۳۳.

فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتَاباً[1]

... اللهُمّ انْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً ...[2]

يَا عِيسَى ابْکِ عَلَى نَفْسِکَ بُکَاءَ مَنْ وَدَّعَ الْأَهْلَ[3]

مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ صَلَوةً وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَوةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ[4]

قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً ...[5]

۹. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در پنج جملهٔ آن مفعول‌فیه و در پنج جملهٔ دیگر مفعول مطلق باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

---

۱. پس همانا او به سوی خدا بازمی‌گردد؛ بازگشتنی؛ فرقان/۷۱.
۲. خدایا! او را یاری کن؛ یاری کردنی قوی؛ بحارالانوار/ج۹۹/ص۱۱۸.
۳. حدیث قدسی: ای عیسی! ... بر خودت گریه کن؛ گریه کردن کسی که با اهلش خداحافظی می‌کند؛ الکافی/ج۸/ص۱۳۱.
۴. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام: من هر روز یک بار و هر شب یک بار بر رسول خدا ﷺ داخل می‌شدم؛ الکافی/ج۱/ص۶۴.
۵. امام صادق علیه‌السلام: هر کس که یک بار بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد، خداوند با هزار صف از فرشتگان، هزار بار بر او رحمت می‌فرستد؛ الکافی/ج۲/ص۴۹۲.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم :

مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ[1]

۱. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: کسی که بدون علم، عملی انجام دهد، خرابکاریش بیشتر از اصلاحش خواهد بود؛ وسائل‌الشیعه/ج۲۷/ص۲۵.

درس نوزدهم

منصوبات (۵)

شناخت حال و تمییز

شناخت حال

به این جملات دقت کنید:

علی آمد — علی خندان آمد (در حالت خنده)

حمید رفت — حمید سواره رفت (در حالت سواره)

گاهی بعضی از کلمات برای بیان حالت و چگونگی کلمه‌ای دیگر به کار می‌روند؛ مانند: کلمهٔ «خندان» که برای بیان حالت «علی» (در هنگام آمدن) و کلمهٔ «سواره» که برای بیان حالت «حمید» (در هنگام رفتن) به کار رفته است. به چنین کلماتی در اصطلاح «حال» می‌گویند و منصوب است.

نمونه‌هایی از حال در قرآن:

فَخَرَجَ مِنهَا خَائِفاً[۱]؛ پس او از آن [شهر] ترسان خارج شد؛ یعنی در حالی که ترسان بود.

إِنّا أَرْسَلنَاكَ شَاهِداً[۲]؛ همانا ما تو را شهادت دهنده فرستادیم؛ یعنی در حالی که شهادت دهنده هستی.

انقَلَبُوا صَاغِرِينَ[۳]؛ آن‌ها کوچک شده بازگشتند؛ یعنی در حال کوچکی و خواری.

علامت نصب حال در دو مثال اوّل، فتحه، و در مثال سوم، یای ماقبل مکسور است.

---

۱. قصص/۲۱. ۲. احزاب/۴۵. ۳. اعراف/۱۱۹.

به کلمه‌ای که حال، حالت آن را بیان می‌کند، «ذوالحال» می‌گویند. ذوالحال همیشه فاعل یا مفعول‌به است[1].

ذوالحال در مثال‌های این درس:

فَخَرَجَ مِنهَا خَایِفاً ذوالحال ← «هُوَ» مستتر در «خَرَجَ» که فاعل است.

إِنّا أَرسَلنَاكَ شَاهِداً ذوالحال ← «كَ» که مفعول به است.

انقَلَبُوا صَاغِرِينَ ذوالحال ← «و» در «انْقَلَبُوا» که فاعل است.

چکیده

حال: لفظ منصوبی است که هیأت و چگونگی فاعل یا مفعول را بیان می‌کند؛ مانند: فَخَرَجَ مِنهَا خَایِفاً؛ إِنّا أَرسَلنَاكَ شَاهِداً.

ذوالحال: کلمه‌ای که حال، هیأت و چگونگی آن را بیان می‌کند که همیشه یا فاعل است؛ مانند: «هُوَ» مستتر در مثال فَخَرَجَ مِنهَا خَایِفاً، یا مفعول است؛ مانند: «كَ» در إِنّا أَرسَلنَاكَ شَاهِداً.

در زبان عربی، گاهی جمله‌ای بیان کنندهٔ حالت فاعل یا مفعول است، که به آن «جملهٔ حالیه» می‌گویند. طبیعی است که جملهٔ حالیه نمی‌تواند علامت نصب بگیرد[2].

فَأَخَذَهُمُ العَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ[3]؛ عذاب، آن‌ها را فرا گرفت، در حالی که ظلم کرده بودند.

ذوالحال ← «هُمْ» که مفعول به است.

جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءاً يَبْكُونَ[4]؛ آنان شبانگاه، نزد پدرشان آمدند، در حالی که می‌گریستند.

ذوالحال ← «و» در «جَاؤُوا» که فاعل است.

دَخَلَ جَنّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفسِهِ[5]؛ او در باغش داخل شد، در حالی که نسبت به خودش ستمکار بود.

ذوالحال ← «هُوَ» مستتر در «دَخَلَ» که فاعل است.

---

۱. در این‌که ذوالحال، همیشه باید فاعل یا مفعول باشد، یا این‌که نقش دیگری نیز می‌تواند باشد، بین نحویّون اختلاف است.

۲. در اصطلاح به آن محلاً منصوب می‌گویند؛ یعنی جمله در محل یک کلمهٔ منصوب نشسته است.

۳. نحل/۱۱۳. ۴. یوسف/۱۶. ۵. کهف/۳۵.

در مواردی که حال به صورت جمله است، باید رابطی با ذوالحال داشته باشد؛ این رابط، یا ضمیر است یا «واو» یا هر دو[1].

بررسی این قاعده در مثال‌های بالا:

فَأَخَذَهُمُ العَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ: رابط، «واو» و ضمیر «هُمْ» است.

جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ؛ رابط، ضمیر «و» است.

دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفسِهِ؛ رابط، «واو» و ضمیر «هُوَ» است.

چند نکته:

۱. اگر به وسیلهٔ کلمه‌ای، از حالت سؤال کنیم، آن کلمه نیز «حال» خواهد بود[2]؛ مانند: **كَيْفَ** ذَهَبَ زَيْدٌ؟؛ **چگونه** زید رفت؟

۲. اگر حال مفرد بود (جمله نبود) باید نکره باشد؛ مانند: «خَائِفاً»، «شَاهِداً» و «صَاغِرِينَ» در مثال‌های ابتدای درس.

۳. ذوالحال معمولاً معرفه است؛ مانند مثال‌های کتاب که در همهٔ آنها ذوالحال ضمیر بود و مانند: **تَرَى النَّاسَ سُكَارَى**[3]؛ مردم را در حالی که مست می‌باشند، می‌بینی.

حال ← سُكَارَى ذوالحال ← النَّاسَ

گاهی برخلاف معمول، ذوالحال نکره می‌شود؛ مانند: جَاءَ **رَجُلٌ** عَالِمٌ رَاكِباً؛ مردی دانشمند، سواره آمد. در این صورت اگر ذوالحال هیچ تخصیصی نخورده باشد، لازم است حال بر ذوالحال مقدّم شود. نکره غیر مخصَّصه مانند: «رَجُل»، که آن را نکره محضه نیز می‌نامند و نکره مخصَّصه مانند: «رَجُلٌ عَالِمٌ» (چون مرد عالم نسبت به مرد، تخصیص خورده است) که آن را نکره غیر محضه نیز می‌نامند.

مثال برای حال از نکره محضه: جَاءَ رَاكِباً رَجُلٌ؛ مردی سواره آمد؛ چون ذوالحال نکره محضه است، حال بر آن مقدّم شد.

مثال برای حال از نکره غیر محضه: جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَاكِباً؛ مردی دانشمند، سواره آمد؛ چون ذوالحال

---

۱. موضع رابط بودن هر کدام از این موارد را در کتب مفصل بجویید.
۲. به شرط این‌که «مسندالیه» و «مسندبه» در کلام وجود داشته باشد؛ امّا اگر این دو نباشد، آن را حال نمی‌دانند؛ مانند: كَيْفَ زَيْدٌ؟
۳. حج/۲.

نکره غیر محضه است، لازم نیست حال بر آن مقدّم شود.

۴. حال و ذوالحال در تذکیر و تأنیث و در مفرد و مثنی و جمع بودن با هم مطابقند.

۵. حال، معمولا مشتق[1] به کار می‌رود.

۶. عامل در ذوالحال، همان عامل در حال است.

چکیده

حال
- **مفرد ← همیشه باید نکره باشد.**
- **جمله ← به آن جملهٔ حالیّه می‌گویند و از آن‌جا که جمله است، علامت نصب نمی‌گیرد؛ مانند: فَأَخَذَهُمُ العَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ**

ذوالحال
- **معمولا معرفه است ← مانند: «هُم» در فَأَخَذَهُمُ العَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ**
- **گاهی نکره است ← مانند: «رَجُلٌ» در جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَاكِباً**

حال و ذوالحال در تذکیر و تأنیث و در افراد و تثنیه و جمع با یکدیگر مطابقند.

***

تمییز

به جملات زیر توجّه کنید:

خریدم دو کیلو   دیدم یازده

هر مخاطبی با شنیدن جمله‌های بالا، در انتظار ادامهٔ کلام است. در ذهن مخاطب، این سؤال به وجود می‌آید که دو کیلو از چه چیزی خریداری شده؟ و از چه چیزی یازده تا دیده شده؟ در حقیقت، ابهامی در کلمات «دو کیلو» و «یازده» وجود دارد که باید توسّط کلمهٔ دیگری، از بین برود؛ به عنوان مثال:

خریدم دو کیلو سیب   دیدم یازده ستاره

---

۱. به اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان، اسم زمان و اسم آلت، مشتق می‌گویند و غیر این‌ها را جامد می‌نامند. در بین مشتقات، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، اسم مبالغه و اسم تفضیل، حال واقع می‌شوند. شناخت مشتقات، مربوط به علم صرف است (با بعضی از مشتقات، در بخش هشتم این کتاب آشنا می‌شوید).

در این‌جا با آمدن کلمه‌های «سیب» و «ستاره»، ابهامی که در کلام است، از بین می‌رود.

در زبان عربی، به کلماتی که برای از بین بردن چنین ابهامی به کار می‌روند، «تمییز» می‌گویند. «تمییز» یکی دیگر از منصوبات است و معمولاً بعد از عدد، وزن، مساحت و امثال آن به کار می‌رود.

به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

رَأَیْتُ أَحَدَعَشَرَ کَوْکَباً[1]؛ یازده ستاره را دیدم.

عِنْدِی مَنَوَانِ سَمَناً؛ دو من[2] روغن نزد من است.

إِشْتَرَیْتُ جَرِیبَیْنِ قُطْناً؛ دو جریب[3] پنبه خریدم.

در مثال اوّل، کلمهٔ «کَوْکَباً» برای رفع ابهام از «أَحَدَ عَشَرَ» که عدد است، آمده؛ در مثال دوم، کلمهٔ «سَمَناً» برای رفع ابهام از «مَنَوَانِ» که وزن است، و در مثال سوم، کلمهٔ «قُطْناً» برای رفع ابهام از «جَرِیبَیْنِ» که مساحت می‌باشد، به کار رفته است.

می‌بینید که اگر این کلمات نبودند، در عدد، وزن و مساحت ذکر شده، ابهام وجود داشت.

گاهی نیز کلمه‌های موجود در کلام، هیچ ابهامی ندارند؛ ولی وقتی در کنار هم می‌آیند، در ترکیب آن‌ها ابهامی برای شنونده به وجود می‌آید که برای رفع آن، نیازمند «تمییز» هستیم؛ برای مثال در عبارت «طَابَ زَیْدٌ؛ زید نیکو شد» نه در کلمهٔ «طَابَ» ابهامی وجود دارد و نه در کلمهٔ «زَیْدٌ»؛ ولی پس از این‌که با هم در جمله‌ای آمدند، شنونده در ابهام فرو می‌رود که زید از چه جهتی نیکو شد. «تمییز» عهده‌دار رفع چنین ابهامی نیز می‌باشد.

«طَابَ زَیْدٌ خُلقاً»	«طَابَ زَیْدٌ إِیمَاناً»	«طَابَ زَیْدٌ أَباً»
«زید از جهت اخلاق نیکو شد»	«زید از جهت ایمان نیکو شد»	«زید از جهت پدر نیکو شد»

بنابراین، تمییز را به دو نوع، تقسیم کرده‌اند:

■ آن‌جا که ابهام کلام به علّت ابهام کلمهٔ خاصی در کلام است و تمییز برای رفع ابهام آن کلمه می‌آید: آن را «تمییز از ذات» می‌نامند.

آن‌جا که در نسبت بین کلمات، ابهام وجود دارد و تمییز برای رفع آن ابهام آمده: آن را «تمییز از نسبت» می‌نامند.

---

۱. یوسف/۴.

۲. واحدی است برای وزن کردن که در بعضی مناطق معادل سه کیلو و در بعضی مناطق دیگر معادل شش کیلو است.

۳. واحدی است برای مساحت، معادل هزار متر مربع.

چکیده

تمییز: اسم منصوبی است که ابهام موجود در کلام را از بین می‌برد.

تمییز
- **تمییز از ذات: تمییزی است که برای رفع ابهام از کلمه‌ای مبهم در کلام به کار می‌رود؛ مانند: رَأَیْتُ أَحَدَعَشَرَ کَوْکَباً**
- **تمییز از نسبت: تمییزی است که ابهام موجود در نسبت بین کلمات را از بین می‌برد؛ مانند: طَابَ زَیْدٌ خُلْقاً**

معمولاً تمییز از ذات، بعد از عدد، وزن، مساحت و امثال آن به کار می‌رود.

چند نکته:

۱. تمییز همیشه نکره است؛ مانند: «کَوْکَباً» در «رَأَیْتُ أَحَدَعَشَرَ کَوْکَباً» و «خُلْقاً» در «طَابَ زَیْدٌ خُلْقاً».

۲. عامل تمییز از ذات، همان کلمهٔ مبهمی است که تمییز، ابهام آن را رفع کرده است. در اصطلاح، عامل تمییز از ذات، خود ذات است. رَأَیْتُ أَحَدَعَشَرَ کَوْکَباً

(أَحَدَعَشَرَ: عامل)

عامل تمییز از نسبت، فعلِ جمله‌ای است که تمییز برای رفع ابهام آن آمده است.

طَابَ زَیْدٌ خُلْقاً

(طَابَ: عامل)

۳. تمییز، معمولاً جامد به کار می‌رود و این یکی از تفاوت‌های حال و تمییز است.

چکیده

تمییز همیشه نکره است.

عامل تمییز
- **تمییز از ذات: خود ذات است؛ یعنی عامل «کَوْکَباً» در «رَأَیْتُ أَحَدَعَشَرَ کَوْکَباً» کلمهٔ «أَحَدَ عَشَرَ» است.**
- **تمییز از نسبت: فعلِ جمله است؛ یعنی عامل «خُلْقاً» در «طَابَ زَیْدٌ خُلْقاً» کلمهٔ «طَابَ» است.**

متن خوانی

وهی لفظ تدلّ علی بیانِ هیئةِ الفاعلِ أو المفعولِ بهِ أو کلَیهما نحو «جاء زیدٌ راکباً» و«ضربتُ زیداً مشدوداً» و«لقیتُ عمراً راکبَیْن»[۱] والّذی تُبَیِّنُ الحال هیئته یُسمّی صاحبَ الحال[۲].

والحال نکرة ابداً وذوالحالِ معرفة غالباً کما رأیْتَ فی الأمثلةِ[۳].

تَذْکِرات:

الأوّل: الأصل أن تطابق الحال صاحبها فی التذکیر والتأنیثِ وفی الإفرادِ وفروعِه[۴].

الثّانی: انقسم الحال بحسبِ الإشتقاقِ والجمودِ إلی «مُشتقّةٍ» وهی الغالبة وإلی جامدةٍ وهی القلیلة[۵].

الثّالث: الأصل فی الحالِ والخبرِ الإفراد وتقع الجملة مَوْقِعَ الحالِ کما تقع موقعَ الخبرِ[۶] وذلک بشروطٍ:

۱. أن تکون الجملة خبریّة بعد معرفةٍ مثل: «أقبلَ الولدُ یَرکض»

۲. أن تکون غیر مصدّرةٍ بحرفِ استقبالٍ.

۳. أن تکون الجملة الحالیّةُ مرتبطةً بصاحبِها[۷].

التمییز هو النکرة الرّافعةُ للإبهامِ المستقرّ عن ذاتٍ أو نسبةٍ[۸]. فالتمییزُ ینقسم بحسبِ المُمَیَّزِإلَی قسمینِ:

اوّلهما: تمییز المفردِ أو الذّاتِ وهو الّذی یکون ممیّزه لفظا دالّا علی العددِ أو علی شیءٍ من المقادیرِ الثّلاثةِ (الکیلِ- الوزنِ- المساحةِ) أی أنّه الّذی یزیل إبهام لفظٍ من ألفاظِ الکیلِ أو الوزنِ أو المساحةِ أو العددِ. فتمییز المفردِ أو الذّاتِ أربعة أنواعٍ غالبا[۹] نحوُ «عندی عشرون رجلاً وقفیزان برّاً ومنوان سمناً وجریبان قطناً»[۱۰] وهو منصوب بما فسّره[۱۱] وهو عشرون وقفیزان ومنوان وجریبان فی المثالِ المذکورِ.

ثانیهما: تمییز الجملةِ وهو الّذی یزیل الغموض والإبهامَ عن المعنی العامِّ بینَ طرفیها وهو المعنی المنسوبُ فیها لشیءٍ من الأشیاءِ ولذلک یسمّی أیضاً تمییزَ النسبةِ[۱۲] نحو «طاب زید علماً أو أباً أو خُلقاً»[۱۳] والناصب له فی هذا النوعِ هو العامل الذی قبله[۱۴] وهو «طاب» فی المثالِ المذکورِ.

---

۱. الهدایة.
۲. النحو الوافی/ج۲/ص۳۷۴.
۳. الهدایة.
۴. برگرفته ازالنحو الوافی/ج۲/ص۳۷۷ با مختصری حذف [والحال علی قسمین حقیقیَة وسببیّة وهذا الأصل لواحد من القسمین وهو الحقیقیّة کما نص علیه النحو الوافی].
۵. النحو الوافی/ج۲/ص۳۴۲و۳۴۳.
۶. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۵۹۴.
۷. موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۳۴۰.
۸. الصمدیة.
۹. برگرفته از النحو الوافی/ج۲/ص۳۸۹.
۱۰. الهدایة.
۱۱. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۶۰۲.
۱۲. النحو الوافی/ج۲/ص۳۹۰.
۱۳. الهدایة.
۱۴. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۶۰۳.

آزمون

۱. حال، ذوالحال و تمییز را تعریف کنید.

۲. کدام یک از نقش‌های جمله می‌تواند ذوالحال واقع شود؟

۳. حکم معرفه و نکره بودن هر کدام از حال و ذوالحال را بنویسید.

۴. اقسام تمییز را بیان کرده، تعریف کنید.

۵. جدول زیر را کامل کنید. (چنانچه در موردی دو حال وجود داشت، هر دو را در جدول بنویسید)

	حال	ذوالحال	عامل حال	نقش ذوالحال
مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ[1]				
رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْداً[2]				
ذَهَبَ مُغَاضِباً[3]				
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَٰذَا رَبِّي[4]				
اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ[5]				
وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً[6]				
وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً[7]				
مَنْ مَاتَ مُحْرِماً بَعَثَهُ اللهُ مُلَبِّياً[8]				
... ثُمَّ جَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهَا بَاكِياً حَزِيناً ...[9]				
مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ[10]				

۱. هر کس نزد پروردگارش گنه‌کار بیاید، پس بی‌گمان جهنم برای اوست؛ طه/۷۴.
۲. پروردگارا! مرا تنها رها مکن؛ انبیا/۸۹.
۳. او خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ انبیا/۸۷.
۴. پس هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پرودگار من است؛ انعام/۷۷.
۵. ببین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند!؛ نساء/۵۰.
۶. مغرورانه در زمین راه مرو؛ لقمان/۱۸.
۷. و زمین را آشکار می‌بینی؛ کهف/۴۷.
۸. امام صادق عليه‌السلام: هر کس در حال احرام بمیرد، خداوند او را لبیک گویان بر می انگیزاند؛ وسائل‌الشیعة/ج۲/ص۵۰۵.
۹. امام صادق عليه‌السلام: ... سپس (امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام) کنار قبر فاطمه عليهاالسلام گریان و اندوهگین نشست؛ مستدرک‌الوسائل/ج۲/ص۴۶۵.
۱۰. امام صادق عليه‌السلام: هر کس با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید، داخل بهشت می‌شود؛ وسائل‌الشیعة/ج۱۵/ص۲۵۶.

۶. در جملات زیر، جملۀ حالیه و ذوالحال آن را مشخص کنید.

تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ[۱]

لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ[۲]

أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ[۳]

جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ[۴]

مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ[۵]

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً[۶]

۷. جدول ذیل را کامل کنید.

	تشخیص تمییز	نوع تمییز		عامل تمییز
		از ذات	از نسبت	
إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً[۷]				
وَ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً[۸]				
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً[۹]				
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ[۱۰]				
جَالِسِ الْعُلَمَاءَ تَزْدَدْ حِلْماً[۱۱]				

۱. تو آن ها را جمع می پنداری در حالی‌که دل هایشان متفرق است؛ حشر/۴۱.
۲. در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید؛ نساء/۴۳.
۳. ما آهن را فرو فرستادیم، در حالی که در آن نیروی شدیدی است؛ حدید/۵۲.
۴. مردم شهر در حالی که شادی می کردند، آمدند؛ حجر/۶۷.
۵. خدا بر آن نیست که آن ها را عذاب کند، در حالی که تو در میان آن ها هستی؛ انفال/۳۳.
۶. پیامبر اکرم ﷺ: هر کس بمیرد در حالی‌که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ بحارالانوار/ج۲۳/ص۱۳۳.
۷. تو نمی توانی زمین را بشکافی و هرگز از نظر قامت، به کوه ها نمی رسی؛ اسراء/۳۷.
۸. و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ اعراف/۱۴۲.
۹. او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا از نظر ایمان افزوده شوند؛ فتح/۴.
۱۰. پس هر کس به اندازۀ ذره‌ای کار خیر انجام دهد؛ آن را می‌بیند؛ زلزله/۷.
۱۱. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام: با علما همنشینی کن تا بردباری‌ات افزون گردد؛ غررالحکم/ص۴۷.

	تشخیص تمییز	نوع تمییز		عامل تمییز
		از ذات	از نسبت	
مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثاً بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِماً فَقِيهاً[1]				
عِندي شِبرٌ أرضاً				
أعطيتُ الفقيرَ مُدّاً طَعَاماً				

۸. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در پنج جملهٔ آن حال و در پنج جملهٔ دیگر تمییز باشد. در این جملات، قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ :

إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ[2]

۱. امام صادق علیه‌السلام: هر کس از روایات ما، چهل روایت را حفظ کند، خداوند، روز قیامت او را عالم و فقیه مشهور می‌کند؛ الکافی/ج۱/ص۴۹.

۲. رسول اکرم حضرت محمد ﷺ فرمودند: هر چه در آسمان و زمین است برای طلب کنندهٔ علم، آمرزش می‌طلبند؛ حتی ماهیان در دریا؛ الکافی/ج۱/ص۳۴.

درس بیستم

منصوبات (۷)

شناخت مستثنی

به این جملات بنگرید:

مردم آمدند. رزمندگان شهید شدند.

در جملات بالا، حکم آمدن به «مردم» و حکم شهید شدن به «رزمندگان» نسبت داده شده است؛ امّا گاهی می‌خواهیم بعضی از مردم را از حکم آمدن و بعضی از رزمندگان را از حکم شهید شدن جدا کنیم. در این موارد، جمله را به صورت زیر بیان می‌کنیم.

مردم آمدند، به جز وحید. رزمندگان شهید شدند، به جز باقر.

مضمون این دو جمله چنین است:

مردم آمدند؛ ولی وحید نیامد (حکم آمدن به مردم نسبت داده شد؛ ولی وحید در این حکم از مردم استثنا شد).

رزمندگان شهید شدند؛ ولی باقر شهید نشد (حکم شهید شدن به رزمندگان نسبت داده شد؛ ولی باقر در این حکم از رزمندگان استثنا شد).

به کلماتی مثل «وحید» و «علی» که از حکم ماقبل خارج می‌شوند، «مستثنی» و به کلماتی مثل «مردم» و «رزمندگان»، «مستثنی‌منه» می‌گویند (چون مستثنی از آنان استثنا شده است).

نحویّون، «مستثنی‌منه» بودن را از جهت ترکیبی نقش نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که مستثنی‌منه است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ امّا «مستثنی» بودن در بعضی موارد[1] نقش ترکیبی است.

نمونه‌هایی از مستثنی:

فَشَرِبُوا مِنهُ إلاّ قَلیلاً مِنْهُمْ[2] مستثنی‌منه ← «و» در «شَرِبُوا» که فاعل است.

لَا یَخشَوْنَ أَحَداً إلاّ اللهَ[3] مستثنی‌منه ← «أحَداً» که مفعول‌به است.

فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إلاّ إبْلِیسَ[4] مستثنی‌منه ← «الْمَلائِکَةُ» که فاعل است.

چکیده

مستثنی[5]: اسمی است که بعد از «إلاّ»[6] می‌آید و حکمی که به ماقبل نسبت داده شده را از آن سلب می‌کند.

گاهی، مستثنی بودن نقش ترکیبی است؛ بر خلاف مستثنی‌منه بودن که هیچ‌گاه نقش ترکیبی نیست.

***

اقسام استثنا

در هر دسته از جملات زیر، تفاوت جمله‌ها را بررسی کنید:

دسته اوّل: همه مردم آمدند، به جز علی.

هیچ‌کدام از مردم نیامدند، به جز علی.

دسته دوم: همه حیوان‌ها تلف شدند، به جز اسب قبیله.

همه مردم قبیله آمدند، به جز اسب قبیله.

---

۱. گاهی، کلمه‌ای که در معنا مستثناست، از جهت ترکیبی نقش دیگری دارد که در ادامهٔ درس می‌آید.

۲. پس، از آن نوشیدند، به جز عدّهٔ کمی از آنان؛ بقره/۲۴۹.

۳. آن‌ها از هیچ‌کس نمی‌ترسند، جز خدا؛ احزاب/۳۹.

۴. پس همهٔ فرشتگان سجده کردند، به جز ابلیس؛ ص/۷۳و۷۴.

۵. منظور از مستثنی در این‌جا، کلمه‌ای است که در معنا مستثنی است. چنان‌که در متن آمده، گاهی، کلمه‌ای در معنا مستثناست، ولی از جهت ترکیبی نقش دیگری دارد.

۶. کلماتی که بعد از هم‌معنای «إلا» می‌آیند نیز مستثنا هستند. کلمات «عدا، خلا، حاشا، لیس، لا یکون و غیر» هم‌معنای «إلا» هستند و اسم بعد از خود را از حکمی که به ماقبل نسبت داده شده، استثنا می‌کنند. مستثنا بعد از بعضی از این کلمات، منصوب و بعد از بعضی از آنها مجرور است؛ اما بعد از هیچ‌کدام از آنها از جهت ترکیبی در نقش مستثنی نیست.

دسته سوم: هیچ مردی را ندیدم، مگر حسین را.

ندیدم، مگر حسین را.

همان‌طور که می‌بینید، در جملهٔ اوّل از دستهٔ اوّل، استثنا در جملهٔ مثبت و در جملهٔ دوم، استثنا در جملهٔ منفی است. به جملاتی مثل جملهٔ اوّل، «استثنای موجب» و به جملاتی مثل جملهٔ دوم، «استثنای غیر موجب» می‌گویند[1].

استثنای موجب، مانند: **فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ.**

استثنای غیر موجب، مانند: **لَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللّٰهَ.**

***

در جملهٔ اوّل از دسته دوم، مستثنی از جنس مستثنی‌منه است؛ برخلاف جملهٔ دوم این دسته؛ یعنی در جملهٔ اوّل، اسب از حیوان و در جملهٔ دوم اسب از مردم قبیله استثنا شده است. اسب از جنس حیوان است، ولی از جنس مردم نیست و علّت استثنا در جملهٔ دوم فقط این است که اسب همیشه همراه مردم قبیله بوده و وقتی می‌گوییم: مردم قبیله آمدند، تصوّر می‌شود که اسب هم همراه آنان آمده است؛ بنابراین اگر اسب نیامده باشد، متکلم برای دفع این توهّم، اسب را از مردم قبیله استثنا می‌کند.

به جملاتی مثل جملهٔ اوّل که در آن، مستثنی از جنس مستثنی‌منه است، «استثنای متّصل» و به جملاتی مثل جملهٔ دوم که مستثنی از جنس مستثنی‌منه نیست، بلکه فقط همراه آن بوده، «استثنای منقطع» می‌گویند.

استثنای متّصل، مانند: **فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ.**

استثنای منقطع، مانند: **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ.**

***

در جملهٔ اوّل از دسته سوم، مستثنی‌منه در کلام ذکر شده؛ ولی در جملهٔ دوم مستثنی‌منه وجود ندارد. اگر مستثنی‌منه در کلام ذکر شده باشد (مانند تمام مثال‌های درس تاکنون) استثنا را «تامّ» و اگر ذکر نشده باشد، آن را «مفرّغ» می‌نامند.

---

۱. استثنا در کلام استفهامی هم استثنای غیر موجب است؛ مانند: **هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ**؛ آیا جز گروه ستمگر، (کسی) هلاک می‌شود؛ انعام/۴۷.

استثنای مفرّغ، مانند: لا نَعْبُدُ اَلّاَ اَیّاه[1].

چکیده

تقسیمات مستثنی

۱.
- **موجب: استثنا در کلام مثبت باشد؛ مانند**
  فَشَرِبُوا مِنهُ إلّا قَلِيلاً مِنْهُمْ
- **غیر موجب: استثنا در کلام منفی باشد؛ مانند**
  لَا يَخشَوْنَ أحداً إلّا الله

۲.
- **متّصل: مستثنی از جنس مستثنی‌منه باشد؛ مانند**
  فَشَرِبُوا مِنهُ إلّا قَلِيلاً مِنْهُمْ
- **منقطع: مستثنی از جنس مستثنی‌منه نباشد؛ مانند**
  فَسَجَدَ المَلائكَةُ كُلُّهُمْ أجمَعُونَ إلّا إبْلِيسَ

۳.
- **تامّ: مستثنی‌منه در کلام ذکر شده باشد؛ مانند**
  لَا يَخشَوْنَ أحَداً إلّا الله
- **مفرّغ: مستثنی‌منه در کلام ذکر نشده باشد؛ مانند**
  لا نَعْبُدُ اَلّاَ اَیّاه

***

اعراب مستثنی

کلمه‌ای که مستثنی واقع می‌شود، در هر کدام از اقسام استثنا اعراب خاصّی دارد که هر کدام، جداگانه بیان می‌شود.

استثنای مفرّغ

در استثنای مفرّغ، مستثنی همان اعرابی را می‌گیرد که اگر مستثنی‌منه وجود داشت، آن اعراب را می‌گرفت. به عبارت دیگر، به عامل قبل از «إلا» نگاه می‌کنیم و به هر معمولی که نیاز داشت، اعرابِ آن را به مستثنی می‌دهیم. برای آسان‌تر شدن کار، تصور می‌کنیم که «إلا» وجود ندارد و به

---

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: من قال في شعبان ألف مرة «لا إله إلا الله و لا نعبد إلا إياه مخلصين له الدين و لو كره المشركون» كتب الله له عبادة ألف سنة و محا عنه ذنب ألف سنة و يخرج من قبره يوم القيامة و وجهه يتلألأ مثل القمر ليلة البدر و كتب عند الله صديقا؛ الاقبال/ص۶۸۵

مستثنی، همان اعرابی را می‌دهیم که در صورت حذف «إلا»، آن اعراب را می‌گرفت.
اعراب «مَجِید» در عبارات زیر را مشخص کنید:

مَا جَاءَ إِلّا مَجِید   مَا رَأَيْتُ إِلّا مَجِيد

در جملهٔ اوّل، اگر مستثنی‌منه وجود داشت، در نقش فاعل قرار گرفته و مرفوع می‌شد و اکنون که فعل جمله به فاعل نیاز دارد، پس مجید را بنا بر فاعل بودن مرفوع می‌کنیم. در جملهٔ دوم، اگر مستثنی‌منه وجود داشت، در نقش مفعول‌به قرار می‌گرفت و اکنون که فعل جمله به مفعول‌به نیاز دارد، پس مجید را بنا بر مفعول‌به بودن منصوب می‌کنیم.

مَا جَاءَ إِلّا مَجِيدٌ (فاعل)   مَا رَأَيْتُ إِلّا مَجِيداً (مفعول‌به)

کلمهٔ «مَجِید» در معنا مستثناست؛ ولی نقش دیگری دارد و عاملش فعل جملهٔ قبل از «إلا» است.
همان‌گونه که در هر دو مثال می‌بینید، با تصوّر حذف «إلاّ» نیز اعراب، همان است که به دست آوردیم.

استثنای تامّ

در استثنای تامّ، اعراب مستثنی در حالات گوناگون، متفاوت است؛ یعنی حکم اعراب مستثنی در جملهٔ موجبه، با غیر موجبه و در استثنای متّصل، با استثنای منقطع فرق دارد.
اعراب مستثنی در استثنای تام

در جملهٔ موجبه: مستثنی همیشه منصوب است و نقش ترکیبی آن همان «مستثنی» است؛ مانند:

جَاءَ الْقَوْمُ إِلاّ مَجِيداً (مستثنی)   رَأَيْتُ الْقَوْمَ إِلاّ مَجِيداً (مستثنی)

در جملهٔ غیر موجبه:

الف) اگر استثنا متّصل باشد، مستثنی هم می‌تواند بنا بر مستثنی بودن منصوب شود و هم می‌تواند اعراب مستثنی‌منه را قبول کند. در این صورت، نقش ترکیبی مستثنی «بدل» می‌باشد. (با این اصطلاح، در درس سی‌ویکم آشنا می‌شوید)؛ مانند:

مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلاّ مَجِيداً (مستثنی)   مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلاّ مَجِيدٌ (بدل)

در این حالت، اگر مستثنی‌منه منصوب باشد، مستثنی نمی‌تواند بیش از یک اعراب بگیرد؛ یعنی بنا بر مستثنی بودن منصوب است و بنا بر تبعیّت از مستثنی‌منه در اعراب نیز منصوب می‌شود.

مَا رَأَیْتُ الْقَوْمَ إلاّ مَجیداً

مستثنی یا بدل

ب) اگر استثنا منقطع باشد، مستثنی منصوب می‌شود و نقش ترکیبی آن را همان «مستثنی» بودن است؛ مانند: مَا جَاءَ الْقَوْمُ إلاّ الْفَرَسَ

مستثنی

عامل در مستثنی[1] در تمام اقسام استثنای تامّ، همان عامل در مستثنی‌منه است[2].

چکیده

استثنا

- **مفرّغ: مستثنی به درخواست عامل، اعراب می‌گیرد؛ مانند:**
  مَا جَاءَ إلاّ مَجِیدٌ مَا رَأَیْتُ إلاّ مَجیداً
- **تامّ**
  - **منقطع: مستثنی، منصوب می‌شود؛ مانند: جَاءَ الْقَوْمُ إلاّ الفرسَ**
  - **متصل**
    - **موجب: مستثنی منصوب می‌شود؛ مانند:**
      جَاءَ الْقَوْمُ إلاّ زیداً
    - **غیر موجب: مستثنی هم می‌تواند منصوب شود و هم اعراب مستثنی‌منه را بگیرد؛ مانند:**
      مَا جَاءَ الْقَوْمُ إلاّ مَجیداً یا مَجِیدٌ

نکته: هر گاه کلمهٔ بعد از «إلاّ» در نقش مستثنی باشد، «منصوب» خواهد بود و هر گاه منصوب نباشد، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ اگر چه در معنا مستثناست. پس نقش ترکیبی مستثنی، همیشه

۱. منظور از مستثنی در این جا، کلمه‌ای است که در معنا مستثناست؛ چه نقش ترکیبی آن مستثنی باشد، چه نباشد.
۲. برخی از نحویون، وقتی نقش ترکیبی کلمه مستثنی باشد، عامل آن را «إلا» می‌دانند.

منصوب است و کلمهٔ بعد از «إلاّ» فقط در موارد زیر در نقش مستثناست:

استثنای تام موجب؛ استثنای منقطع؛ استثنای تام غیر موجب در یکی از احتمالاتش.

متن‌خوانی

الأستثناء إخراج الإسمِ الواقعِ بعد «إلّا» أو إحدى أخواتِها[1] من حكمِ ما قبلَها نحوُ «جاء التلاميذ إلاّ أخاكَ»[2].

أنواع الإستثناء:

- **الإستثناء الموجبُ أی غیرُ منفیٍّ بأحدِ أدواتِ النفیِ وشبهِها[3] أی كلّ كلام لا يكون فی أولِه نفی ولا نهیٌ ولا استفهامٌ[4] كقولِه تعالی «فشربوا منه إلاّ قليلاً منهم».**
- **الإستثناء غير الموجبِ وهو ما تضمنّت جملته النفی[5] أو شبهَهُ[6] نحو «ما تأخرّ المدعوّون للحفل إلاّ واحداً»[7] و«لا تجادلوا اهل الكتاب إلاّ بالّتی هی أحسن» و«فهل يهلك إلاّ القوم الفاسقون»[8].**
- **الإستثناء التّامُّ وهو ما ذُكر فيه المستثنیمنه مثل «ركب الطلاب الطائرة إلاّ زيداً».**
- **الإستثناء المفرّغُ وهو ما حذف منه المستثنیمنه ويكون فيه الإستثناء غير موجبٍ مثل «ما يكتم السرّ إلاّ الأصدقاءُ».**
- **الإستثناء المتّصلُ وهو ما كان فيه المستثنی بعضا من المستثنی منه [نحو «سقيتُ الأشجار إلاّ شجرةً][9].**
- **الأستثناء المنقطع وهو ما لم يكن المستثنی بعضا من المستثنی منه كقولِه تعالی «لا يسمعون فيها لغوا إلاّ سلاما» ومثل «حضر الأساتذة إلاّ سيّاراتِهم»[10].**

---

۱. أدوات الإستثناء أربعة أنواع: حرفٌ وهو «إلاّ»، فعلان وهما «ليس» و«لا يكون»، أدوات تتردّد بين الفعل والحرف وهی «خلا» و«حاشا» و«عدا»، اسمان وهما «غير» و«سوی»؛ موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۴۲و۴۳.

۲. مبادی العربيه/ج۴/ص۲۷۹.

۳. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳.

۴. الهداية.

۵. «النفی يكون لفظيّا أو معنويّا. فاللفظی هو ما تضمّن أحد أحرف النفی، نحو «ما نجح إلاّ زيد» والمعنوی هو ما يفهم من المعنی كقوله تعالی: «يأبی اللهُ إلاّ أن يُتمّ نوره»، «يأبی» أی لا يريد، معناه النفی.» موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳، پاورقی اوّل.

۶. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳.

۷. النحو الوافی/ج۲/ص۲۹۴.

۸. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۴۳ (این دو مثال از پاورقی دوم این صفحه گرفته شد.)

۹. النحو الوافی/ج۲/ص۲۹۵.

۱۰. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳.

أحكام المستثنى بـ«إلاّ»:

• إذا كان الإستثناء مفرّغا يعرب ما بعد «إلاّ» حسبَ ما يتطلّبه العامل قبلها[1] وذلك نحو «ما قام إلاّ زيدٌ وما ضربت إلاّ زيداً» فـ«زيدٌ» فاعل مرفوع بـ«قام» و«زيداً» منصوب بـ«ضربت» كما لو لم تذكر «إلاّ»[2].

• إذا كان المستثنى تامّا موجباً يجب نصب المستثنى[3] سواء كان متّصلا أو منقطعاً نحو «قام القوم إلاّ زيداً أو إلاّ حماراً وضربت القوم إلاّ زيداً أو إلاّ حماراً ومررت بالقوم إلاّ زيداً أو إلاّ حماراً» فـ«زيدا» في هذه المُثُل منصوب على الإستثناء وكذلك«حماراً»[4].

• فإن وقع المستثنى بعد تمام الكلام الّذى ليس بموجبٍ فإن كان متّصلا جاز نصبه على الإستثناء وجاز اتباعه لما قبله فى الإعراب والمشهور أنّه بدل من متبوعه وذلك نحو «ما قام أحد إلاّ زيدٌ وإلاّ زيداً وما ضربت أحدا إلاّ زيدا» وإن كان الإستثناء منقطعا تعيّن النصب[5].

آزمون

۱. مستثنی و مستثنی‌منه را تعریف کنید.

۳. تفاوت استثنای تام و مفرغ در چیست؟

۴. ملاک در موجبه بودن و غیر موجبه بودن استثنا چیست؟

۵. استثنای متصل و منقطع چه تفاوتی دارند؟

۶. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

---

۱. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۴.
۲. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۵۴۹.
۳. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۴۳.
۴. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۵۴۳.
۵. شرح ابن عقیل/ج۱/ص۵۴۴و۵۴۵.

	مستثنی	مستثنی منه	نوع استثنا			نقش مستثنی	اعراب مستثنی
			تام یا مفرغ	موجب یا غیر موجب	متصل یا منقطع		
إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلَّا آلَ لُوطٍ[1]							
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ[2]							
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً[3]							
لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ[4]							
مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ[5]							
مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ[6]							
الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْمُخْلِصُونَ[7]							
الْحَاسِدُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَةِ[8]							
إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَسْمَعُونَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ شَيْئاً إِلَّا الْأَذَانَ[9]							
لَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ[10]							

---

۱. ما بر آنها تندبادی که ریگ‌ها را به حرکت درمی‌آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را؛ قمر/۳۴.

۲. و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند؛ واقعه/۷۹.

۳. در آن جا هرگز گفتار لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند به جز سلام؛ مریم/۶۲.

۴. و سخن نمی‌گویند مگر کسی که خداوند رحمان به او اذن داده باشد؛ نبأ/۳۸.

۵. چه کسی گناهان را می‌آمرزد به جز خدا؛ آل‌عمران/۱۳۵.

۶. برای آن‌ها هیچ علمی نیست مگر پیروی از گمان؛ نساء/۱۵۷.

۷. رسول اکرم ﷺ: علما همه هلاکند مگر کسانی که اهل عملند؛ و اهل عمل همه هلاکند مگر کسانی که اخلاص دارند؛ مجموعه ورام/ج۲/ص۱۱۸. در این جمله، اگر چه ظاهر عبارت موجبه است، ولی به دلیل اینکه هلاک شدن معنای نفیی دارد، در حکم غیر موجبه است.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: حسود را، جز از بین رفتن نعمت، چیزی شفا نمی‌دهد؛ غررالحکم/ص۳۰۱.

۹. همانا اهل آسمان از اهل زمین چیزی را به جز اذان نمی‌شنوند؛ میزان‌الحکمه/حدیث۴۴۱.

۱۰. رسول اکرم ﷺ: به جز دعا، چیزی قضا و سرنوشت را از بین نمی‌برد؛ مستدرک‌الوسائل/ج۵/ص۱۷۷.

۷. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید که در آن مستثنی باشد. در این جملات، انواع استثنا و قواعد مختلفی را که در این درس فرا گرفتید، به کار برید.

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم :

إِنَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ[1]

۱. رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: بعد از پیامبران، گرامی‌ترین بندگان نزد خدا علما و سپس حافظان قرآن هستند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۴/ ص۲۴۴.

درس بیست و یکم

منصوبات (۷)

شناخت منادا و بقیّه منصوبات

«منادا» یعنی آن‌که (برای کاری) مورد ندا واقع می‌شود. به عبارت روان‌تر، کسی که او را صدا می‌زنیم (تا از او چیزی بخواهیم)[۱]؛ مانند:

ای خدا! آرزوهای مرا برآورده گردان.

در این جمله، متکلّم خداوند را مورد ندا قرار داده است. منادا بودن کلمهٔ «خدا» را از کلمهٔ «ای» که قبل از آن آمده، درمی‌یابیم. به این کلمه «حرف ندا» می‌گوییم؛ البته معمولاً حرف ندا حذف می‌شود و ما با نشانه‌هایی که وجود دارد، به منادا بودن کلمه پی می‌بریم.

پسرم! کتابم را بیاور.

در این جمله، حرف ندا وجود ندارد، اما منادا بودن کلمهٔ «پسر» به راحتی تشخیص داده می‌شود.

در زبان عربی، معمولاً از حرف «یا» برای ندا استفاده می‌کنند.

چند نمونه منادا در قرآن:

قالُوا یا أَبانا مالَكَ لاتَأمَنّا عَلی یوسُفَ[۲]؛ گفتند: ای پدرِ ما! چرا در مورد یوسف، به ما اطمینان نمی‌کنی؟

یا إِبراهِیمُ أَعرِض عَن هَذَا[۳]؛ ای ابراهیم! از این (امر) روی گردان.

۱. قسمتی که داخل پرانتز آمده، جزو تعریف نیست؛ ولی چون معمولا منادا چنین خصوصیتی دارد، داخل پرانتز ذکر شد.
۲. یوسف/۱۱.
۳. هود/۷۶.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ[1]؛ گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگارت هستیم.

همان‌گونه که در زبان فارسی، گاهی حرف ندا حذف می‌شود، در زبان عربی نیز اگر نشانه‌ای بر حذف حرف ندا وجود داشته باشد، حذف آن جایز است؛ مانند:

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا[2]؛ یوسف (ای یوسف)! از این مطلب روی گردان.

سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود، این است که چرا با این‌که منادا را جزو منصوبات آورده‌اند، در بعضی از نمونه‌های بالا، منادا علامت نصب نگرفته است؟ (در مثال اوّل، کلمهٔ «أَب» الف گرفته که نشانهٔ نصب است؛ ولی در دو مثال بعد، «إِبْرَاهِيمُ» و «لُوطُ» ضمه گرفته‌اند و ضمه از نشانه‌های نصب نیست).

برای پاسخ دادن به این سؤال، باید با اقسام منادا آشنا شویم.

اقسام منادا

قسم اوّل: منادای مضاف

با اصطلاح «مضاف و مضاف‌الیه»، در درس بیست‌وسوم آشنا خواهید شد. در این درس به این نکته اشاره می‌کنیم که اگر دو اسم، پیاپی به کار روند و یکی در معنا به واسطهٔ کسره به دیگری متّصل باشد، با شرایط ذیل، اوّلی را «مضاف» می‌نامند[3]:

۱. اوّلی تنوین یا نون عوض از تنوین نداشته باشد؛

۲. اوّلی «ال» نداشته باشد؛

۳. دومی مجرور باشد.

اگر منادایی شرایط بالا را داشت، منادای مضاف نام دارد؛ مانند:

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ

در این مثال، کلمهٔ «أب» منادای مضاف است. این کلمه، با کلمهٔ «نا» پیاپی به کار رفته و در معنا، به واسطهٔ کسره به هم متّصل می‌شوند (پدرِ ما). کلمهٔ «أب»، تنوین یا نون عوض از تنوین یا «ال»

---

۱. هود/۸۱.
۲. یوسف/۲۹.
۳. گاهی کلمه‌ای شرایط بالا را دارد، ولی اسم اوّل را در آن «مضاف» نمی‌گویند؛ بلکه «موصوف» می‌نامند؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَى فَاطِمَةَ الْكَرِيمَةِ. توضیح کامل و دقیق مضاف در درس بیست‌وسوم خواهد آمد.

ندارد و ضمیر «نا»، ضمیر متّصل مجروری است.

مناداى مضاف، منصوب است.

قسم دوم: منادای نکرهٔ غیر مقصوده

قسم سوم: منادای نکرهٔ مقصوده

به دو جملهٔ زیر دقت کنید:

۱. نابینایی در خیابان صدا می‌زند: آقا! دستم را بگیر.

۲. شخصی در خیابان از عابری می‌پرسد: آقا! ساعت چند است؟

در هر دو ندا متکلّم، منادا را نمی‌شناسد؛ به همین دلیل، هر دو را منادای نکره می‌نامند؛ با این تفاوت که در جملهٔ دوم، متکلّم شخص خاصّی را مخاطب قرار می‌دهد؛ ولی در جملهٔ اوّل، شخص خاصّی مخاطبِ متکلّم نیست. بنابراین به منادا در جملهٔ اوّل، منادای نکرهٔ غیر مقصوده و به منادا در جملهٔ دوم، منادای نکرهٔ مقصوده می‌گویند.

منادای نکرهٔ غیر مقصوده؛ مانند: يَا رَجُلاً خُذْ بِيَدِي (کلام انسان نابینا)

منادای نکرهٔ مقصوده؛ مانند: يَا رَجُلُ، يَا رَجُلَانِ

منادای نکره غیر مقصوده، منصوب است.

منادای نکرهٔ مقصوده، مبنی است؛ پس ضمه یا الف در مثال بالا، علامت رفع نیست؛ بلکه این منادا مبنی بر علامت رفع[1] است. از آن‌جا که نحویّون منادا را منصوب می‌دانند، پس این منادای مبنی که در جایگاه کلمه‌ای منصوب نشسته، محلاً منصوب است؛ پس:

منادای نکرهٔ مقصوده، محلاً منصوب است.

قسم چهارم: منادای مفرد معرفه

منظور از مفرد در این قسم از منادا چیست؟

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که مثنّی و جمع نیست؛ بنابراین «يَضْرِبُ» مفرد است و «يَضْرِبَانِ» مفرد نیست.

۱. یعنی اگر کلمه‌ای که در هنگام مرفوع شدن «ضمه» می‌گیرد منادا شود، مبنی بر ضم خواهد بود و اگر کلمه‌ای که در هنگام مرفوع شدن «الف» می‌گیرد منادا شود، مبنی بر الف خواهد بود و همین‌طور کلمه‌ای که علامت رفعش «واو» است اگر منادا شود، مبنی بر واو خواهد بود. به همین دلیل منادا را مبنی بر علامت رفع می‌دانند.

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که مرکّب نیست؛ بنابراین «عَلِیّ» مفرد است و «غُلامُ عَلِیٍّ» مفرد نیست.

گاهی به کلمه‌ای مفرد می‌گوییم و منظورمان این است که جمله نیست؛ بنابراین «غُلامُ عَلِیٍّ» مفرد است و «جَاءَ غُلامُ عَلِیٍّ» مفرد نیست.

منظور از مفرد در بحث ما هیچ‌کدام از این موارد نیست. در این‌جا به منادایی مفرد گفته می‌شود که مضاف[1] نباشد؛ یعنی گاهی مفرد در مقابل مضاف می‌آید و این‌جا از آن‌گونه است.

قید دیگری که برای این منادا ذکر شده، «معرفه بودن» است؛ پس این قسم از منادا، منادایی است که مضاف نباشد و معرفه باشد؛ مانند: یَا عَلِیُّ.

منادای مفرد معرفه، مانند نکرهٔ مقصوده، مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب است؛ پس:

منادای مفرد معرفه، محلاً منصوب است.

بنابراین، تمام چهار[2] قسم منادا منصوب هستند، یا لفظاً (منادای مضاف و منادای نکرهٔ غیر مقصوده) یا محلاً (منادای نکرهٔ مقصوده و منادای مفرد معرفه).

چکیده

اقسام منادا
- **منادای مفرد معرفه**: مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب؛ مانند: یَا عَلِیُّ.
- **منادای نکرهٔ مقصوده**: مبنی بر علامت رفع و محلاً منصوب؛ مانند: یَا رَجُلُ.
- **منادای نکرهٔ غیر مقصوده**: منصوب؛ مانند: یَا رَجُلاً خُذْ بِیَدِی[3].
- **منادای مضاف**: منصوب؛ مانند: یَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ.

حروف ندای دیگر:

أ

کاربرد این حرف فقط در جایی است که منادا به متکلّم نزدیک باشد؛ پس حرف «أ» برای ندای قریب به کار می‌رود.

---

۱. مفرد در این‌جا در مقابل مضاف و شبه‌مضاف است؛ یعنی منادای مفرد، آن است که مضاف و شبه‌مضاف نباشد. با اصطلاح «شبه‌مضاف» در آینده آشنا می‌شوید.

۲. منادا در اصل، پنج قسم است که قسم پنجم آن منادای «شبه‌مضاف» است و لفظاً منصوب می‌باشد.

۳. کلام انسان نابینا.

أیْ

این حرف، با منادایی به کار می‌رود که نه نزدیک به متکلّم باشد، نه دور از آن؛ پس این حرف برای ندای متوسّط به کار می‌رود.

أیَا

این حرف با منادایی به کار می‌رود که از متکلّم دور باشد؛ بنابراین، فقط برای ندای بعید کاربرد دارد.

هَیَا

این حرف، نیز برای ندای بعید به کار می‌رود.

حرف «یَا» هم برای ندای قریب، هم برای ندای متوسّط و هم برای ندای بعید به کار می‌رود.

چکیده

حروف ندا	أ	برای ندای قریب به کار می‌رود.
	أیْ	برای ندای متوسّط به کار می‌رود.
	أیَا	برای ندای بعید به کار می‌رود.
	هَیَا	برای ندای بعید به کار می‌رود.
	یَا	برای مطلق ندا به کار می‌رود. (چه قریب، چه متوسّط، چه بعید)

برخی از نحویّون، عامل در منادا را «حرف ندا» می‌دانند[1].

***

دیگر منصوبات

در درس پانزدهم دانستید:

- افعال ناقصه، رافع اسم و ناصب خبر ند؛ مانند: کَانَ اللهُ عَلیماً.
- افعال مقاربه، رافع اسم و ناصب خبر ند؛ مانند: کَادَ زَیدٌ یَذهَبُ (جملهٔ خبریّه، محلا منصوب).
- حروف مشبّهة بالفعل، ناصب اسم و رافع خبرند؛ مانند: إنَّ اللهَ غَفُورٌ.
- حروف شبیه به لیس، رافع اسم و ناصب خبر ند؛ مانند: مَا زَیْدٌ قائماً _ لَا رَجُلٌ قائماً.

۱. برخی، حرف ندا را به معنای فعل «أدْعُو» دانسته و آن فعل را عامل در منادا می‌دانند.

- لای نفی جنس، ناصب اسم و رافع خبر است؛ مانند: لا رَجُلَ قَائِمٌ.

پس، دیگر منصوبات عبارتند از:

خبر افعال ناقصه، خبر افعال مقاربه، اسم حروف مشبّهة بالفعل،

خبر حروف شبیه به لیس، اسم لای نفی جنس.

چکیده

منصوبات ذکر شده در این درس:
- منادا؛ مانند: قالُوا یا أَبانا مالَكَ لاتَأْمَنّا عَلی یُوسُفَ.
- خبر افعال ناقصه؛ مانند: كَانَ اللهُ عَلِیماً.
- خبر افعال مقاربه؛ مانند: كَادَ سَعِیدٌ یَذهَبُ.
- اسم حروف مشبّهة بالفعل؛ مانند: إِنَّ اللهَ غَفُورٌ.
- خبر حروف شبیه به لیس؛ مانند: مَا زَیْدٌ قَائِماً.
- اسم لای نفی جنس؛ مانند: لا رَجُلَ قَائِمٌ.

متن خوانی

النّداء طلب الإقبالِ بحرفِ «یا» وإخوته[1] وهی «أیا» و«هیا» و«أی» و«أ» نحو «یا عبدَ الله» وقد یحذف حرف النّداءِ لفظاً نحو قوله تعالی «یوسفُ أعرض عن هذا»[2].

ولكل حرفٍ من حروفِ النّداءِ موضعٌ یُستعمل فیه:

- فالهمزة المفتوحةُ المقصورة لاستدعاء المخاطب القریب[3].
- «أیْ»، «أیا» و«هیا» لاستدعاء المخاطب البعید.
- «یا» مطلقا للقریب والبعید[4].

أقسام المنادی:

القسم الأوّل: المفرد العلم ویراد بالمفردِ هنا ما لیس مضافا[5] نحو «یا فضلُ»[6].

---

۱. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۴.

۲. برگرفته از الهدایة.

۳. النحو الوافی/ج۴/ص۱.

۴. برگرفته از الصمدیة.

۵. ما لیس مضافا ولا شبیها بالمضاف.

۶. النحو الوافی/ج۴/ص۸.

القسم الثانی: النكرة المقصودةُ ويراد بها النكرة الّتی يزول إبهامها وشيوعُها بسبب ندائِها مع قصدِ فردٍ من أفرادِها والإتّجاهِ إليه وحدَهُ بالخطابِ فتصير معرفة دالّةً على واحدٍ معيّنٍ بعد أن كانت تدلّ على واحدٍ غيرِ معيّنٍ ولولا هذا النّداءُ لَبَقِيَتْ على حالتِها الأولى من غيرِ تعريفٍ[1] نحو «يا رجلُ».

القسم الثالث: النكرة غيرُ المقصودةِ وهی الباقية على إبهامِها وشيوعِها كما كانت قبل النّداءِ ولا تدلّ معه على فردٍ معيّنٍ مقصودٍ بالمناداةِ ولهذا لا تستفيد منها تعريفا نحو «يا عاقلاً تَذَكَّرِ الآخرةَ»[2].

القسم الرابع: المضاف[3].

أحكام المنادى:

إذا كان المنادى المفرد علماً[4] أو نكرة غير مقصودةٍ يُبنى على ما يُرفع به قبل النّداءِ[5] ويكون فی محل نصبٍ دائماً[6] فنقول: «يا فضلُ»، «يا رجلُ»، «يا رجلانِ»، «يا أفاضلُ»، «يا معلّمون»[7] فـ«رجلان» منادٍ مبنیٌّ على الألفِ وهو فی محلّ نصبٍ[8] و«معلمون» منادٍ مبنیٌّ على الواوِ فی محلّ نصبٍ[9].

إذا كان المنادى مضافا يجب نصبه وكذلك ينصب المنادى إذا كان نكرة غير مقصودةٍ[10].

فالأسماء المنصوبات ثلاثةَ عشرَ قسماً: المفعول به، المفعول فيه، المفعول له، المفعول معه[11]، المفعول المطلق، الحال، التمييز، المستثنی، المنادی، خبر «كان» وأخواتها، اسم «إنّ» وأخواتها، خبر «ما» و«لا» المشبّهين بـ«ليس» واسم «لا» الّتی لنفیِ الجنسِ[12].

---

۱. النحو الوافی/ج۴/ص۲۴. ۲. النحو الوافی/ج۴/ص۳۰. ۳. النحو الوافی/ج۴/ص۳۰.

۴. (للمطالعه) إنّ العَلَم المفرد إذا ثُنِّیَ أو جُمِعَ، زالت علميّته وصار نكرة ولا يُحكم له بالتعريفِ إلاّ بوسائل جديدة تزاد، منها إدخالُ «أل» المعرفةِ عليه أو ندائُهُ أو ... فإذا نودی العَلَم بعد تثنيته وجمعه حُكِمَ له بالتعريفِ النّاشئ من النّداء لا من علميّته لأنّ النّداء هنا دخل على منادی خالٍ من العلميّةِ فقد أزالها ما طرأ من التثنيةِ أو الجمعِ مثل: «يا محمدانِ»، «يا محمدون» وأشباهِهما؛ فيصير بعد ندائهِ فی حكم النكرةِ المقصودةِ عند كثير من النحاةِ؛ النحو الوافی/ج۴/ص۱۵.

۵. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۵و۶۷۶.

۶. النحو الوافی/ج۴/ص۸.

۷. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۶.

۸. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۶؛ پاورقی اوّل.

۹. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۶؛ پاورقی دوم.

۱۰. موسوعة النحو والصرف والاعراب/ص۶۷۶.

۱۱. در اين كتاب با مفعول‌معه آشنا نشديم.

۱۲. الهداية

آزمون

۱. منادا را تعریف کنید واقسام آن را بنویسید.

۲. حروف ندا را نام ببرید و موضع کاربرد هر یک را بنویسید.

۳. اعراب و بنای هر قسم از اقسام منادا را ذکر کنید.

۴. مفرد در مقابل چه چیزهایی به کار می‌رود و منظور از مفرد در اقسام منادا کدام است؟

۵. در مثال‌های زیر، منادا را مشخص کرده و نوع آن را بنویسید.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ[1]   قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا[2]

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا[3]   أَ فَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدُبِي[4]

... أَيْ مُجْرِيَ الدَّمِ فِي عُرُوقِي عَبْدُکَ عَبْدُکَ بَيْنَ يَدَيْکَ ...[5]   ... فَقَالَ يَا إِمْرَأَةُ مَا اسْمُ ابْنِکِ ...[6]

... مَلَائِکَتِي اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ...[7]   ... أَيَا هَاشِمُ أَ مَا تَخْشَى عَلَى نَفْسِکَ ...[8]

يَا ابْنَ آدَمَ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ[9]   يَا غَافِلاً وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ[10]

قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام:

يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِی فِی غَضَبِکَ أَذْكُرْکَ فِی غَضَبِی[11]

---

۱. گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم؛ هود/۸۱.

۲. گفتند: ای پدر ما! برای گناهان ما آمرزش بخواه؛ یوسف/۹۷.

۳. پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ آل‌عمران/۱۹۱.

۴. قسمتی از اشعار دعبل: ای فاطمه علیهاالسلام! ای دختر خوبی! بلند شو و ناله کن؛ بحارالانوار/ج۴۵/ص۲۵۷.

۵. فرازی از دعای شب شنبه که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آن را از جبرئیل علیه‌السلام آموخت: ای جاری کننده خون در رگ‌های من! بندهٔ تو، بندهٔ تو در مقابل توست؛ بحارالانوار/ج۸۷/ص۳۲۸.

۶. ... ای زن! نام پسرت چیست؟ ...؛ من لا یحضره‌الفقیه/ج۳/ص۲۶.

۷. امام صادق علیه‌السلام: (مَنْ صَامَ لله عَزَّ وَ جَلَّ يَوْماً فِی شِدَّةِ الْحَرِّ فَأَصَابَهُ ظَمَأٌ وَكَّلَ الله بِهِ أَلْفَ مَلَک يَمْسَحُونَ وَجْهَهُ وَ يُبَشِّرُونَهُ حَتَّى إِذَا أَفْطَرَ قَالَ الله عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا أَطْيَبَ رِيحَکَ وَ رَوْحَکَ) مَلَائِکَتِی اشْهَدُوا أَنِّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُ؛ (هر کس در گرمای شدید، روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند هزار فرشته را وکیل می‌کند تا دست بر صورتش بکشند و او را بشارت دهند تا این‌که افطار کند؛ در آن وقت خداوند می‌فرماید: چه نیکوست بوی تو و روح تو) ملائکه من شهادت دهید که او را آمرزیدم؛ الکافی/ج۴/ص۶۴.

۸. فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به هاشم بن عتبه: ای هاشم! آیا بر خودت نمی‌ترسی؛ بحارالانوار/ج۳۳/ص۲۶.

۹. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: خداوند جل جلاله فرمود: ای فرزند آدم! در آنچه به تو امر کرده‌ام مرا اطاعت کن و مصلحتت را به من یاد نده؛ وسائل الشیعة/ج۱۵/ص۲۳۵.

۱۰. ای کسی که غافل هستی در حالی‌که مرگ تو را طلب می‌کند!

۱۱. امام صادق علیه‌السلام: خداوند به بعضی از انبیا وحی فرستاد که: ای فرزند آدم! در خشمت مرا به یاد آور تا در غضبم تو را به یاد آورم؛ الکافی/ج۲/ص۳۰۳.

بخش ششم

مجرورات

- مجرور به حرف جر
- مضاف‌الیه

درس بیست‌ودوم

مجرورات (۱)

شناخت مجرور به حرف جرّ

یادآوری

در درس‌های قبل، با بعضی از عوامل رفع و نصب آشنا شدیم.

عوامل رفع

- فعل معلوم (چه لازم، چه متعدّی)، عامل رفعِ فاعل؛
- فعل مجهول، عامل رفعِ نایب فاعل؛
- ابتدائیّت، عامل رفعِ مبتدا؛
- مبتدا، عامل رفعِ خبر؛
- افعال ناقصه، افعال مقاربه و حروف شبیه به لیس، عامل رفعِ اسمشان؛
- حروف مشبّهة بالفعل و لای نفی جنس، عامل رفعِ خبرشان.

عوامل نصب

- فعل متعدّیِ معلوم و گاهی فعل مجهول[1]، عامل نصبِ مفعول‌به؛

۱. اگر فعل متعدّی، دو مفعولی یا سه مفعولی باشد، هنگام مجهول کردن یکی از مفعول‌ها (معمولاً اوّلین مفعول) نایب فاعل می‌شود و بقیه، مفعول‌به و منصوب باقی می‌مانند و عاملشان همان فعل مجهول است. این‌که در این افعال، کدام مفعول نایب فاعل شود، بحث مفصلی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد و در کتب مفصّل بیان شده است.

• مطلق فعل (لازم، متعدّی؛ معلوم، مجهول) عامل نصبِ مفعول فیه، مفعول‌له، مفعول مطلق، حال و تمییز؛
• افعال ناقصه، افعال مقاربه و حروف شبیه به لیس، عامل نصبِ خبرشان؛
• حروف مشبّهة بالفعل و لای نفی جنس، عامل نصبِ اسمشان.

در این بخش از کتاب با عوامل جرّ آشنا خواهید شد.

عوامل جرّ دو قسمند:

• حروف جارّه، یعنی: حروف جر دهنده (به آن‌ها حروف جرّ نیز می‌گویند)؛
• مضاف.

شناخت مجرور به حرف جرّ

اسمی است که بعد از حروف جرّ می‌آید و توسط آن حروف، مجرور می‌شود.

معرّفی حروف جرّ:

بَـا و تَـا و وَاو و کَـاف و لام و مُنْذُ و مُذْ، خَلا
رُبَّ، حَاشَا، مِنْ، عَدَا، فِی، عَنْ، عَلَی، حَتَّی، إلَی

این حروف، عامل جرِّ اسم مجرور بعد از خود هستند.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى[1]

بعضی از معانی این حروف[2]:

بَا[3]: «استعانت» (معادل فارسی آن: به کمک)؛ مانند: لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللهِ[4]؛ هزار ضربه به کمک شمشیر برای من آسان‌تر است از این‌که در غیر اطاعت خدا در بستر بمیرم.

---

۱. إسری/۱.
۲. این حروف، معانی بسیاری دارند که در کتب مفصّل با آن‌ها آشنا خواهید شد و در این‌جا فقط با بعضی از معانیِ آن‌ها (معمولاً معنای اصلی) آشنا می‌شوید.
۳. معنای اصلی «با» الصاق است که در این‌جا ذکر نشد.
۴. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام؛ نهج‌البلاغه/خطبه۱۲۲.

«سببیت» (معادل فارسی آن: به سبب)؛ مانند: إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ[1]؛ همانا شما به سبب گوساله پرستی‌تان به خودتان ظلم کردید.

«تعدیه» یعنی فعل لازم را متعدی می کند؛ مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ؛ زید رفت؛ ذَهَبَ زَيْدٌ بِعَمْرٍو؛ زید عمرو را برد.

تا: قسم؛ مانند: تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم[2]؛ به خدا قسم برای بت‌های شما تدبیری می‌اندیشم.

واو: قسم؛ مانند: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ[3]؛ قسم به قرآن حکیم، همانا تو از فرستاده شدگانی.

کاف: «تشبیه» (معادل فارسی آن: مانند)؛ مانند: الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الْمَاءِ[4]؛ عبادت به همراه حرام‌خواری، مانند ساختن [خانه] بر روی آب است.

لام: «اختصاص» (معادل فارسی آن: برای، مخصوص)؛ مانند: فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ[5]؛ پس صبر کن، همانا سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

«تعلیل» (معادل فارسی آن: برای، به خاطر)؛ مانند: فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً أَسْرَجَت وَ أَلْجَمَتْ وَ تَهَيَّأَتْ لِقِتَالِكَ[6]؛ پس خداوند لعنت کند امتی را که [اسب‌ها] را زین کرده و دهنه زدند و مهیا شدند برای جنگیدن با تو.

مُنْذُ، مُذْ[7]: «ابتدای غایت» (معادل فارسی آن: از) اگر زمان مجرورش، گذشته باشد؛ مانند: ... مَا طَعِمْتُ طَعَاماً مُذْ يَوْمَيْنِ[8]؛ از دو روز [پیش] غذایی نخورده‌ام. در این مثال، اگر «مُنْذُ» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

«ظرفیت» (معادل فارسی آن: در) اگر زمان مجرورش، حال باشد؛ مانند: ... قَالَ يَا بُرَيْدَةُ مَا لَكَ آذَيْتَ رَسُولَ اللهِ مُنْذُ الْيَوْمِ ...[9]؛ گفت: ای بریده! چرا در این روز (امروز) رسول خدا را آزردی؟! در این مثال، اگر «مُذْ» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

رُبَّ: «تکثیر»[10] (معادل فارسی آن: چه بسیار)؛ مانند: رُبَّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ[11]؛ چه بسیار حریصی که

---

۱. بقره/۵۴.
۲. انبیاء/۵۷.
۳. یس/۲و۳.
۴. رسول اکرم ﷺ؛ بحارالأنوار/ج۸۱/ص۲۵۸.
۵. هود/۴۹.
۶. فرازی از زیارت عاشورا؛ بحارالأنوار/ج۹۸/ص۲۰۰.
۷. مجرورش، همیشه معنای زمانی دارد.
۸. صحبت شخصی با رسول اکرم حضرت محمد ﷺ؛ امالی طوسی/ص۶۱۷
۹. فرمایش رسول اکرم ﷺ خطاب به بُریده هنگامی که به ناحق از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شکایت می‌کرد؛ بحارالأنوار/ج۳۸/ص۶۶
۱۰. به ندرت به معنای «تقلیل» می‌آید.
۱۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام؛ غررالحکم/ص۲۹۴.

حرصش او را کشته است.

حَاشَا، خَلا، عَدَا: «استثناء» (معادل فارسی آن: به جز، مگر)؛ مانند: وَ ذَلِک یَوْمٌ بَکَتْ عَلَیْهِ جَمِیعُ بُقَاعِ الأَرْضِ خَلاَ بُقْعَةِ الشَّامِ[1]؛ و آن [روز عاشورا]، روزی است که تمام سرزمین‌ها بر او گریست، به جز سرزمین شام. در این مثال، اگر «حَاشَا» یا «عَدَا» هم می‌آمد، معنا تفاوت نمی‌کرد.

مِنْ: «تبعیض» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: **كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللهِ**[2]؛ از روزی خدا بخورید و بیاشامید.

«ابتدای غایت» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى**؛ منزّه است کسی که در شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برد.

فی: «ظرفیت» (معادل فارسی آن: در)؛ مانند: الْمَهْدِیُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ یُصْلِحُ اللهُ لَهُ أَمْرَهُ فِی لَیْلَةٍ[3]؛ مهدی [موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف] از ما اهل‌بیت است؛ خداوند در یک شب امر او را برایش اصلاح می‌کند.

عن: «مجاوزه» (معادل فارسی آن: از)؛ مانند: کُفَّ عَنِ الْغِیْبَةِ فَإِنَّهَا إِدَامُ کِلاَبِ النَّارِ[4]؛ از غیبت خودداری کن، همانا آن خورشت سگ‌های اهل دوزخ است.

علی: «استعلاء» (معادل فارسی آن: بر، بالای)؛ مانند: **عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ**؛ بر آنها (چهارپایان) و بر کشتی حمل می‌شوید.

حَتَّی: «انتهای غایت» (معادل فارسی آن: تا)؛ مانند: **سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ**[5]؛ شبی سرشار از سلامت تا طلوع فجر.

إلی: «انتهای غایت»[6] (معادل فارسی آن: به سوی)؛ مانند: **اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**[7]؛ خداوند، سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور می‌برد.

---

۱. امام صادق علیه السلام؛ الکافی/ج۴/ص۱۴۷.
۲. بقره/۶۰.
۳. رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ کمال الدین و إکمال النعمة/ص۱۵۲.
۴. امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا؛ تحف‌العقول/ص۱۷۶.
۵. قدر/۵.
۶. انتهای غایت در حتی با انتهای غایت در إلی تفاوت‌هایی دارد که در کتب مفصل ذکر شده است؛ برای تحقیق این مسأله می‌توان به «مغنی‌الأدیب/باب اوّل/ص۱۰۰تا۱۰۲» مراجعه کرد.
۷. بقره/۲۵۷.

چکیده

بعضی از معانی حروف جر:

- باء: استعانت، سببیت، تعدیه
- تاء ← قسم
- واو ← قسم
- کاف ← تشبیه
- لام: اختصاص، تعلیل
- منذ / مذ: ابتدای غایت، ظرفیت
- رُبَّ ← تکثیر
- خلا / عدا / حاشا ← استثناء
- مِن: تبعیض، ابتدای غایت
- فِی ← ظرفیت
- عَن ← مجاوزه
- علی ← استعلاء
- حتّی ← انتهای غایت
- إلی ← انتهای غایت

چند نکته

۱. از آن‌جا که جرّ مخصوص اسم است، پس همیشه این حروف بر سر اسم می‌آیند.

۲. حروف جرّ، هم بر سر اسم ظاهر می‌آیند (مانند همهٔ مثال‌های قبل)، هم بر سر ضمیر؛ البته ضمیری که حرف جرّ بر سر آن می‌آید، باید ضمیر متصّل مجروری باشد (چون در جایگاه یک کلمهٔ مجرور می‌آید)؛ مانند: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ[1].

۳. لام جرّ، مکسور است و فقط وقتی بر سر ضمیر (ضمیر متّصل مجروری) بیاید، مفتوح می‌شود؛ مانند: لَهُ، لَکَ، لَنا، لَکُنَّ. البته، ضمیر متکلّم وحده از این حکم مستثناست و لام وقتی بر سر آن می‌آید، مکسور به کار می‌رود؛ مانند: لِی؛ بنابراین اگر بر سر غیر ضمیر، لام مفتوح بیاید، حرف جرّ

---

۱. بقره/۲.

نیست؛ مانند: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ[1]؛ از این رو کلمهٔ «حَقٌّ» که بعد از آن آمده، مجرور نشده است.

بازگشتی به بحث مبتدا و خبر

اگر جار و مجرور خبر واقع شود، می‌تواند مقدم بر مبتدا شود؛ مانند «بِيَدِكَ الْخَيْرُ[2]» که در اصل چنین بوده: «الْخَيْرُ بِيَدِکَ»[3]. در ترکیب «بِيَدِ» را جار و مجرور و خبر مقدّم و «الْخَيْرُ» را مبتدای مؤخّر می‌دانند. در چنین مواردی اگر مبتدا نکره باشد، معمولاً خبر جار و مجرور بر مبتدا مقدّم می‌شود[4]؛ مانند: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ[5]»[6].

اگر جار و مجرور، خبر واقع شود، اعراب رفعش، محلّی خواهد بود.

متن‌خوانی

المجرور بالحرفِ هو ما نسب إليه شيء بواسطة حرفِ جرٍّ ملفوظٍ[7]. حروف الجرّ تجرّ آخر الإسمِ الّذی يليها مباشرةً[8] وهی سبعة عشر حرفا: الباء، مِن، إلی، فی، اللام، رُبَّ، علی، عَن، الكاف، مذ، منذ، حتّی، واو، تاء، حاشا[9]، خلا وعدا. نظّمتُها بالفارسيّةِ:

با وتا وكاف ولام وواو ومنذ ومذ، خلا — رُبّ، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتّی، إلی[10]

الأوّل الباء ولها معانٍ[11] منها الإستعانةُ وهی الدّاخلة علی آلةِ الفعلِ نحو «كتبت بالقلمِ» ومنها السببيّةُ نحو «فكلاًّ أخذنا بذنبه»[12] ومنها التعديةُ وتسمی باء النقل أيضا تقول فی «ذهب زيد»: «ذهبت بزيدٍ» ومنه «ذهب الله بنورهم[13]»[14] وتدخل علی المضمرِ

---

۱. ذاریات/۲۳.
۲. آل‌عمران/۶۲.
۳. معمولاً این تقدم معنای حصر را در کلام ایجاد می‌کند؛ مانند: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ»؛ یعنی خیر فقط در دست توست.
۴. یکی دیگر از مواردی که اجازه داده‌اند مبتدا نکره بیاید، جایی است که خبر آن جار و مجرور و مقدم بر مبتدا باشد؛ پس، اگر جار و مجرور، خبر برای مبتدای نکره شد، چنانچه برای نکره بودن مبتدا، دلیلی وجود داشت، تقدّم خبر جار و مجرور بر مبتدا واجب نیست؛ ولی اگر هیچ دلیلی برای نکره بودن آن وجود نداشت، این تقدم واجب است. در مثال «سَلامٌ عَلَيْكُمْ» چون مبتدا، معنای دعایی دارد و این سبب جواز ابتدا به نکره است، تقدم خبر جار و مجرور واجب نیست؛ ولی در مثال «مِنْهُمْ شَقِيٌّ» که هیچ دلیلی برای نکره بودن مبتدا نداریم، خود تقدم جار و مجرور سبب جواز ابتدا به نکره است؛ بنابر این در این مثال، تقدم خبر جار و مجرور واجب می‌شود.
۵. هود/۱۰۵.
۶. موارد دیگری نیز برای جواز یا وجوب تقدّم خبر وجود دارند، که در کتب مفصّل خواهد آمد.
۷. الصمدية.
۸. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۹۲.
۹. برگرفته از شرح عوامل فی النحو.
۱۰. عوامل ملا محسن.
۱۱. شرح عوامل فی النحو.
۱۲. عنکبوت/۴۰.
۱۳. بقره/۱۷.
۱۴. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۳۸و۱۳۹.

کما مرّ وعلی المضمرِ نحو «به داءٌ وبک شفاءٌ».

الثانی من ولها معان[1]. منها ابتداء الغایةِ وهو الغالب علیها. تقع لهذا المعنی فی غیرِ الزمانِ نحو «من المسجدِ الحرام»[2] و«إنّه من سلیمانَ[3]»[4] وقد یکون للزّمانِ[5] نحو «لمسجد اُسِّسَ علی التقوی من أوّلِ یومٍ أحقّ أن تقوم فیه[6]»[7] ومنها التبعیض نحو «منهم من کلّم اللّه[8]» ومنها بیان الجنس [التبیین][9] نحو «فاجتنبوا الرجس من الأوثانِ[10]»[11] وتدخل علی المظهر کما مرّ وعلی المضمر نحو «منه عطاء ومنک ثناءٌ»[12].

الثالث إلی ولها معان. منها انتهاءُ الغایةِ الزّمانیّةِ نحو «ثمّ أتمّوا الصّیام إلی اللّیلِ[13]» والمکانیّةِ نحو «من المسجدِ الحرام إلی المسجدِ الأقصی[14]»[15] وتدخل علی المظهر کما مرّ وعلی المضمر نحو «إلیه یردّ علم الساعةِ[16]»[17].

الرابع فی ولها معانٍ[18]. منها الظرفیّة وهو حلول شیء فی غیره إمّا حقیقة نحو «زید فی الدار» أو مجازا نحو «النّجاة فی الصدقِ»[19] والحقیقیّة إمّا مکانیّة أو زمانیّة وقد اجتمعتا فی قوله تعالی «الم* غلبت الروم* فی أدنی الأرض وهم من بعد غلبهم سیغلبون* فی بضع سنین ...[20]»[21] وتدخل علی المظهر کما مرّ وعلی المضمر نحو فیکم وفیهم.

الخامس اللام ولها معان[22]. منها الأستحقاق وهی الواقعة بین معنیً وذاتٍ نحو «الحمد للّه» و«العزة للّه» و«ویل للمطفّفینَ» و«لهم فی الدّنیا خزی»[23] ومنها الإختصاص وهو علی ضربین إمّا للإختصاص الملکی نحو «المال لزیدٍ» أو للإختصاص الإضافی نحو «الجلّ للفرسِ» ومنها التعلیل نحو «ضربت زیدا للتأدیبِ» وتدخل علی المظهر کما مرّ وعلی المضمرِ نحو «له معقّباتٌ[24]»[25] لکن تتحرک بالفتحةِ إن دخلت علی ضمیرٍ إلا علی یاءِ المتکلّمِ فتکسر فی نحو «ربِّ اغفر لِی»[26].

---

۱. شرح عوامل فی النحو.
۲. اسراء/۲.
۳. نمل/۳۰.
۴. مغنی اللبیب/ج۱/ص۴۱۹.
۵. شرح عوامل فی النحو.
۶ . توبه/۱۰۸.
۷ . برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۴۲۰.
۸ . بقره/۲۵۲.
۹ . برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۴۲۰.
۱۰ . حج/۳۰.
۱۱. شرح عوامل فی النحو.
۱۲. شرح عوامل فی النحو.
۱۳. بقره/۱۸۷.
۱۴. اسراء/۲.
۱۵. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۰۴.
۱۶. فصلّت/۴۷.
۱۷ . شرح عوامل فی النحو.
۱۸. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۲۲۳.
۱۹. شرح عوامل فی النحو.
۲۰. روم/۱تا۴.
۲۱. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۲۲۳.
۲۲. شرح عوامل فی النحو.
۲۳. مغنی اللّبیب/ج۱/ص۲۷۵.
۲۴. رعد/۱۱.
۲۵. شرح عوامل فی النحو.
۲۶. النحو الوافی/ج۲/ص۳۷۴.

السادس رُبَّ وهی ترد للتکثیر کثیراً[1] نحو «رب تال القرآن والقرآن یلعنه[2]»[3].

السابع علی ولها معان[4]. منها الإستعلاء إمّا حقیقة نحو «زید علی السطحِ» أو مجازا نحو «علیه دینٌ» وتدخل علی المظهرِ والمضمرِ کما مرّ[5].

الثامن عن ولها معان[6]. منها المجاوزة إمّا حقیقة نحو «رمیت السهم عن القوسِ» أی تجاوز عن القوس وإمّا مجازا نحو «بلغنی عن زیدٍ حدیث» ومعناه تجاوز عنه حدیث وتدخل علی المظهرِ کما ذکر وعلی المضمرِ نحو «ورضوا عنه[7]»[8].

التاسع الکاف ولها معان. منها التشبیه نحو «زید کالأسدِ»[9] ولا تدخل علی المضمرِ[10].

العاشر والحادی‌عشر مذ ومنذ وهما لابتداءِ الغایة فی الزمان الماضی نحو «ما رأیته مذ یوم الجمعة» أی اوّل انتفاء رؤیتی یو م الجمعةِ أو للظّرفیّةِ فی الزمانِ الحاضرِ نحو «ما رأیته منذ یومنا» أی عدم رؤیتی فی جمیع یومنا[11].

الثانی عشر حتّی ولها ثلاثة معانٍ. منها انتهاءُ الغایةِ[12] ومدخولها إمّا جزء ما قبلها نحو «أکلت السّمکة حتّی رأسِها» أو متّصل به نحو «نمت البارحة حتّی الصّباحِ» وتفید لمدخولِها قوّة نحو «مات النّاس حتّی الأنبیاءِ» أو ضعفا نحو «قدم الحاجّ حتّی المشاةِ»[13].

الثالث عشر واو وهی للقَسَمِ نحو «واللّهِ لأفعلَنَّ کذَا» ولا تدخل علی المضمرِ فلا یقال «وَکَ لأفعلَنَّ کذا»[14].

الرّابع عشر تاء وهی للقَسَمِ وتدخل علی لفظة «اللّهِ» فقط نحو «تاللّهِ لأفعلَنَّ کذا»[15].

بقیت ثلاثة وهی حاشا، خلا وعدا وکلٌّ للإستثناء[16] نحو «ساء القوم حاشا زیدٍ» و«اکرمت القوم خلا زیدٍ» و«جائنی القوم عدا زیدٍ».

---

۱. مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۸۰.
۲. نوح/۲۸.
۳. شرح عوامل فی النحو.
۴. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۹۰.
۵. شرح عوامل فی النحو.
۶. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۹۶.
۷. مائده/۱۱۹.
۸. شرح عوامل فی النحو.
۹. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۲۳۳و۲۳۴.
۱۰. برگرفته از شرح عوامل فی النحو.
۱۱. شرح عوامل فی النحو.
۱۲. برگرفته از مغنی اللّبیب/ج۱/ص۱۶۶.
۱۳. عوامل ملا محسن.
۱۴. برگرفته از شرح عوامل فی النحو.
۱۵. برگرفته از شرح عوامل فی النحو.
۱۶. برگرفته از عوامل ملا محسن.

آزمون

۱. مجرورات چند قسم است؟ نام ببرید.

۲. عوامل جرّ کدامند؟

۳. حروف جرّ را نام ببرید.

۴. ترجمهٔ روان حروف جرّ زیر را بنویسید.

رُبَّ:	عَدَا: ....
مِنْذُ:	عَنْ: ....
تَا:	کَاف: ....
حَتَّی:	إلَی: ....

۵. در عبارات زیر، مجرور به حرف جرّ را مشخّص کرده، علامت جرّش را بنویسید (طبیعی است در صورتی که مجرور به حرف جرّ، ضمیر باشد، علامت جرّ ندارد).

خَتَمَ اللّهُ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ.[۱]

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً.[۲]

تَاللّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ.[۳]

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّیٰ حِينٍ.[۴]

إِذْهَبْ إِلَیٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَیٰ.[۵]

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ.[۶]

... فُزْتُ وَ رَبِّ الكَعبَةِ ... .[۷]

لا مُصِيبَةَ كَعَدَمِ الْعَقْلِ.[۸]

۱.بقره/۷. ۲.بقره/۲۲. ۳.انبیاء/۵۷.

۴.صافات/۱۷۴. ۵.نازعات/۱۷. ۶.هود/۱۰۵.

۷.کلام امیرالمومنین علی علیه‌السلام هنگام ضربت خوردن: ... به پروردگار کعبه قسم، رستگارشدم؛ بحارالانوار/ج۴۱/ص۲.

۸. از وصایای امام باقر علیه‌السلام به جابر ابن یزید جعفی؛ هیچ مصیبتی مانند عقل نداشتن نیست؛ بحارالانوار/ج۷۵/ص۱۶۵.

۹. دربارهٔ خود یا اطرافیان یا محیط اطراف خود، ده جمله بنویسید و در آن حروف جر مختلف را به کار برید.

قال الصادق عليه‌السلام:

كُلُّ شَيْءٍ جَرَّ عَلَيْكَ الْمَالَ فَزَكِّه[1]

۱. امام صادق عليه‌السلام: هر چیزی را که برای تو درآمدزا است، پاک کن؛ الکافی/ج۳/ص۵۲۷.

درس بیست‌وسوم

مجرورات (۲)

شناخت مضاف الیه

گاهی در زبان فارسی، کلماتی با کسره به هم متصل می‌شوند. این کلمات، بر دو دسته‌اند. به تفاوت الفاظ ردیف اول و دوم توجه کنید:

ردیف اوّل: گلِ زیبا کتابِ مفید

ردیف دوم: گلِ من کتابِ کتابخانه

الفاظ هر دو ردیف، مرکب ناقص هستند و در هر مرکب، دو اسم به دنبال هم آمده و با کسره به هم متصل شده‌اند؛ با این تفاوت که در مرکب‌های ردیف اوّل، اسم دوم بیانگر خصوصیتی در اسم اوّل است؛ برخلاف مرکب‌ها در ردیف دوم.

توضیح مطلب:

«گلِ زیبا» ← زیبا بودن، خصوصیتی در گل است؛ یعنی گل، زیباست.

«کتابِ مفید» ← مفید بودن، خصوصیتی در کتاب است؛ یعنی کتاب، مفید است.

اما ردیف دوم چنین نیست؛ مانند:

گلِ من ← کلمهٔ «من» برای بیان خصوصیتی در گل نیامده است؛ یعنی گل، من نیست.

کتابِ کتابخانه ← کلمهٔ «کتابخانه» برای بیان خصوصیتی در کتاب نیامده است؛ یعنی کتاب، کتابخانه نیست.

مرکب‌های ردیف اوّل را که در آنها اسم دوم برای بیان خصوصیتی در اسم اوّل آمده، «مرکب وصفی» می‌نامند و مرکب‌های ردیف دوم را که در آنها اسم دوم بیانگر خصوصیتی در اسم اوّل نیست، بلکه فقط اسم اوّل نسبتی با اسم دوم پیدا می‌کند، «مرکب اضافی» می‌نامند. مرکّب اضافی یکی از مرکّب‌های ناقصی است که در کلام عرب کاربرد فراوان دارد.

پس برای تشخیص مرکّب وصفی از مرکّب اضافی در ترجمهٔ فارسی، کسرهٔ اسم اوّل را برداشته و به جای آن فعل «است» را به آخر مرکّب، اضافه می‌کنیم. اگر جملهٔ معناداری درست شد، مرکّب وصفی و در غیر این صورت، مرکّب اضافی است.

چند نمونه مرکب اضافی:

نمازِ شب　　　انگشترِ نقره[1]　　　کتابِ علی

در زبان عربی، به جزء اوّل در این مرکّب، «مضاف» و به جزء دوم «مضاف‌الیه» می‌گویند[2]. مضاف‌الیه، همیشه مجرور است و بسیاری از نحویّون، عامل جرّش را مضاف می‌دانند[3].

صَلوةُ اللَّيْلِ　عامل جرّ «اللَّيْلِ»، کلمهٔ «صَلوة» است.

مضاف　مضاف الیه

خَاتَمُ فِضَّةٍ　عامل جرّ «فِضَّةٍ»، کلمهٔ «خَاتَم» است.

مضاف　مضاف الیه

کِتَابُ عَلِيٍّ　عامل جرّ «عَلِيٍّ»، کلمهٔ «کِتَاب» است.

مضاف　مضاف الیه

نحویون «مضاف» بودن را نقش ترکیبی نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که مضاف است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ امّا «مضاف‌الیه» بودن، نقش ترکیبی است.

نمونه‌هایی دیگر از مرکّب اضافی:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ[4]؛ او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد.

مضاف‌الیه ← المؤمنین

---

۱. «انگشتر نقره» مرکب اضافی و «انگشتر نقره‌ای» مرکب وصفی است.

۲. کسره گرفتن مضاف در ترجمهٔ فارسی غالبی است؛ یعنی گاهی در ترجمهٔ مرکب اضافی، جزء اوّل کسره نمی‌گیرد.

۳. برخی از نحویّون، عامل آن را حرف جرّ مقدّر می‌دانند که در ادامهٔ درس، در پاورقی خواهد آمد.

۴. فتح/۴.

نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ[1]؛ به کسانی که ظلم کردند می‌گوییم: بچشید عذابِ آتش را.

النَّارِ ⟵ مضاف‌الیه

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللهِ[2]؛ توبه، ریسمانِ خداوند است.   اللهِ ⟵ مضاف‌الیه

نقش ترکیبی مضاف در مثال اوّل: مجرور به حرف جرّ، در مثال دوم: مفعول‌به و در مثال سوم: خبر است.

• مرکّب اضافی بر دو نوع است:
۱. اضافهٔ معنویّه
۲. اضافهٔ لفظیّه

آنچه دربارهٔ اضافه در این درس می‌خوانید، مربوط به «اضافهٔ معنویّه» است و با تعریف «اضافهٔ لفظیّه»، احکام آن و تفاوت آن با اضافهٔ معنویّه در درس بیست‌ونهم آشنا می‌شوید.

در تقسیمی دیگر، ترکیب اضافی (اضافهٔ معنویّه) بر سه نوع است:

۱. گاهی مضاف‌الیه، زمان یا مکان مضاف را بیان می‌کند[3]؛ مانند: صَلَوةُ اللَّيْلِ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «فِی» وجود دارد. (نمازِ شب، یعنی: نماز در شب) در اصطلاح می‌گویند: در این نوع اضافه، حرف جرّ «فِی» در تقدیر[4] است.

۲. گاهی مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند[5]؛ مانند: خَاتَمُ فِضَّةٍ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «مِنْ» وجود دارد. (انگشترِ نقره، یعنی: انگشتر از نقره) یعنی در این نوع، حرف جرّ «مِنْ» در تقدیر است.

۳. گاهی مرکّب اضافی، از این دو نوع نیست[6]؛ مانند: كِتَابُ عَلِيٍّ. در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف‌الیه معنای حرف جرّ «لام» وجود دارد. (کتابِ علی، یعنی: کتاب برای علی) یعنی در این نوع، حرف جرّ «لام» در تقدیر است[7]. معمولاً در این نوع اضافه، مضاف‌الیه، مالکِ مضاف است.

---

۱. سبأ/۴۲.
۲. امام صادق علیه السلام؛ مستدرک الوسائل/ج۱۲/ص۱۳۱.
۳. این قسم را «اضافهٔ ظرفیه» می‌نامند.
۴. «در تقدیر است»؛ یعنی «مخفی است».
۵. این قسم را «اضافهٔ بیانیّه» می‌نامند.
۶. این قسم را «اضافهٔ لامیّه» می‌نامند.
۷. برخی از نحویّون، در تمام این اقسام سه‌گانه، همان حرف جرّ مقدّر را عامل در مضاف‌الیه می‌دانند.

چکیده

مضاف‌الیه، مجرور و عامل جرّش مضاف است.

مرکب اضافی	اضافهٔ لفظیّه: با این اضافه در درس بیست‌ونهم آشنا می‌شوید. اضافهٔ معنویّه: تمام مباحث اضافه در این درس، دربارهٔ این قسم است.
اضافهٔ معنویّه	مضاف‌الیه، زمان یا مکان مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: صَلَوةُ اللَّيْلِ؛ در این نوع اضافه، حرف «فی» در تقدیر است. مضاف‌الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند؛ مانند: خَاتَمُ فِضَّةٍ؛ در این نوع اضافه، حرف «مِنْ» در تقدیر است. مرکّب اضافی از دو نوع بالا نیست؛ مانند: كِتَابُ عَلِيٍّ؛ در این نوع اضافه، حرف «لام» در تقدیر است.

نکته: مضاف، «ال»[1] و تنوین و نون عوض از تنوین نمی‌گیرد.

الْغُلامُ + زَيْد ⟵ غُلامُ زَيْدٍ   غُلامٌ + زَيْد ⟵ غُلامُ زَيْدٍ

غُلامَانِ + زَيْد ⟵ غُلامَا زَيْدٍ

فایده‌های اضافه (اضافهٔ معنویّه):

۱. اسم نکره اگر به اسم معرفه اضافه شود، معرفه می‌شود؛ مانند «کتاب» که به تنهایی نکره است و به هر کتابی از کتاب‌های عالم می‌تواند اطلاق شود؛ امّا در صورت اضافه به معرفه چنین نیست. «کتابِ علی» معرفه می‌شود؛ یعنی از بین تمام کتاب‌های عالم، فقط به کتابی که مخصوص علی است، اطلاق می‌شود. در اصطلاح می‌گویند: «مضاف نکره، از مضاف‌الیه معرفه کسب تعریف می‌کند».

۱. در اضافهٔ لفظیه، مضاف با شرایطی می‌تواند «ال» بگیرد.

۲. اسم نکره اگر به اسم نکره اضافه شود، تخصیص می‌خورد؛ مانند «کتابِ نحو». این اضافه، به کتاب شناخته شده و مشخّصی اطلاق نمی‌شود؛ امّا محدودتر شده و در بین تمام کتاب‌های دنیا در موضوعات گوناگون، فقط به کتاب‌های نحوی اطلاق می‌شود. در اصطلاح می‌گویند: «مضاف نکره، از مضاف‌الیه نکره کسب تخصیص می‌کند».

چکیده

فواید اضافه (اضافهٔ معنویّه)
- **کسب تعریف: اگر مضاف‌الیه، معرفه باشد؛ مانند: کتاب علی.**
- **کسب تخصیص: اگر مضاف‌الیه، نکره باشد؛ مانند: کتاب نحو.**

متن‌خوانی

المضاف إليه هو ما نسب إليه شيء بواسطة حرف جرّ مقدّر مرادا[1] فالإضافة نسبة تقييديّة بين اسمين توجب لثانيهما الجر مطلقا ويسمّى الإسم الأوّل مضافا ويعرب حسب موقعه في الكلام فيكون مبتدأ أو خبرا أو فاعلا أو نائب فاعل أو مفعولابه ... إلخ. ويسمى الثاني مضافاإليه ويجر دائما[2] و يجب تجريد المضاف عن التنوين وما يقوم مقامه نحو «غلامُ زيد» و«غلاما عمرو»[3].

واعلم أنّ الإضافة على قسمين: معنويّة ولفظيّة[4]: فالإضافة المعنويّة تفيد التعريف متى اُضيفت النكرة إلى المعرفة نحو «بيت الجار» والتخصيص متى اُضيفت إلى نكرة نحو «بيت جار» فإنّه أخص من «بيت» فقط. والمراد بالتخصيص ما يبقى على حالة النكرة ولا يبلغ درجة التعريف[5]: والمضاف إليه فيها إن كان جنسا للمضاف فهي بمعنى «مِن» أو ظرفا له فبمعنى «في» أو غيرهما فبمعنى «اللام»[6]: والمضاف فيها لا تدخل عليها «ال»[7].

---

۱. الصمديّة؛ و قيد «مرادا» للإحتراز عن المفعول‌فيه والمفعول‌له، فإنّ حرف جرّ مقدّر فيهما لكنّه غير مراد.
۲. موسوعهٔ النحو والصرف والأعراب/ص۹۶.
۳. الهداية.
۴. الهداية.
۵. مبادی العربيّة/ج۴/ص۳۰۳.
۶. الصمدية.
۷. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۹۸.

آزمون

۱. موارد خواسته شده را بنویسید.

* عامل جرّ مضاف‌الیه
* انواع مضاف‌الیه (در اضافه معنویه)
* فایده‌های اضافه (اضافه معنویه)

۲. جدول زیر را کامل کنید.

	مضاف الیه را مشخّص کنید.	نوع اضافه		
		تقدیر «فی»	تقدیر «مِن»	تقدیر «لام»
لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ[1]				
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ[2]				
يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ[3]				
إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ[4]				
... عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ ...[5]				
الْجَهْلُ مَعْدَنُ الشَّرِّ[6]				
الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ[7]				
الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ[8]				
... لَا تُصَلِّ فِي خَاتَمِ ذَهَبٍ وَ لَا تَشْرَبْ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ...[9]				

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام :

أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ[10]

۱. گنجینه‌های آسمان و زمین برای خداست؛ منافقون/۷.
۲. برای شما شکار دریا حلال شد؛ مائده/۹۶.
۳. او شما را در تاریکی‌های صحرا و دریا کمک می‌کند؛ نمل/۶۳.
۴. همانا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد؛ اعراف/۱۷۰.
۵. بر روی او (جنازه طفل) یک لباس خز بود؛ الکافی/ج۳/ص۲۰۶.
۶. امیرالمؤمنین علی عليه السلام : نادانی، معدن شرّ است؛ غررالحکم/ص۷۳.
۷. امام صادق عليه السلام نقل کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دعا، سلاح مؤمن است؛ الکافی/ج۲/ص۴۶۸.
۸. امیرالمؤمنین علی عليه السلام: بردباری، آتش خشم را خاموش می‌کند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۱۲.
۹. امام رضا عليه السلام: با انگشتر طلا، نماز نخوان و در ظروف طلا و نقره میاشام؛ مستدرک‌الوسائل/ج۲/ص۵۹۸.
۱۰. امام صادق عليه السلام فرمودند: همانا تاریکی در جهل و نور در علم است؛ الکافی/ج۱/ص۲۹.

بخش هفتم

توابع

- نعت
- تأکید
- عطف به حروف
- عطف‌بیان
- بدل

درس بیست و چهارم

توابع (۱)

شناخت نعت

گاهی در زبان عربی، کلماتی را می‌بینیم که اعرابشان مانند اسمی است که قبل از آن‌ها آمده است؛ یعنی اعراب مستقلی ندارند[۱]؛ بلکه اگر اسم قبل از آن‌ها مرفوع باشد، آن‌ها نیز مرفوع می‌شوند. همچنین اگر اسم قبل از آن‌ها، منصوب باشد، آن‌ها هم منصوب و اگر مجرور باشد، مجرور می‌شوند.

به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

قَالَ اللهُ الرَّحِيمُ أَطَعْتُ اللهَ الرَّحِيمَ بِسْمِ اللهِ الرَّحِيمِ

چون اعراب این کلمات، تابع اسم قبل از خود می‌باشد، آن‌ها را «تابع» و اسم قبل را «متبوع» می‌نامند. عامل در تابع، همان عامل در متبوع است.

توابع پنج قسمند: ۱. نعت؛ ۲. تأکید؛ ۳. عطف به حروف؛ ۴. عطف بیان؛ ۵. بدل.

***

نعت (صفت)

یکی دیگر از مرکّب‌های ناقص که در کلام عرب کاربرد فراوان دارد، «مرکّب وصفی» است. در

۱. مواردی هست که دو کلمه پیاپی، اعرابی مانند هم دارند؛ ولی هر دو اسم، اعرابشان مستقل است؛ نه این که برای تبعیت از هم اعراب یکسان گرفته باشند؛ مانند: اعراب مبتدا و خبری که بدون فاصله بیایند، که هر دو مرفوعند و اعراب مفعول اوّل و مفعول دومی که پیاپی ذکر شوند.

درس قبل، به اختصار با این مرکب آشنا شدید و آموختید که در این مرکّب، دو اسم به دنبال هم می‌آیند، که اسم دوم، خصوصیتی را در اسم اوّل بیان می‌کند؛ مانند:

گلِ زیبا　　　　کتابِ مفید　　　　علمِ نافع

در زبان فارسی، در این‌گونه مرکّب، جزء اوّل کسره می‌گیرد.

در زبان عربی، به جزء اوّل در این مرکّب، «منعوت» (موصوف) و به جزء دوم «نعت» (صفت) می‌گویند. عامل در صفت، همان عامل در موصوف است.

نحویّون، «موصوف» بودن را نقش ترکیبی نمی‌دانند؛ بنابراین کلمه‌ای که موصوف است، نقش ترکیبی دیگری دارد؛ امّا «صفت» بودن، نقش ترکیبی است.

جَاءَ رَجُلٌ شُجَاعٌ موصوف　صفت	عامل رفع «شُجَاعٌ»، «جَاءَ» است که موصوفش، یعنی «رَجُلٌ» را بنابر فاعلیّت رفع می‌دهد.
رَأَیْتُ رَجُلاً شُجَاعاً موصوف　صفت	عامل نصب «شُجَاعاً»، «رَأَیْتُ» است که موصوفش، یعنی «رَجُلاً» را بنابر مفعول‌به بودن نصب می‌دهد.
نَظَرْتُ إِلَی رَجُلٍ شُجَاعٍ موصوف　صفت	عامل جرّ «شُجَاعٍ» کلمهٔ «إِلَی» است که عامل جرّ موصوفش، یعنی: «رَجُلٍ» می‌باشد.

نمونه‌هایی قرآنی از مرکّب وصفی:

لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً [1]؛ اگر [قرآن] از جانب غیر خداوند بود، قطعاً در آن اختلافِ بسیاری می‌یافتند.

صفت ← کثیراً

وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ [2]؛ و خداوند صاحب فضلِ بزرگ است.

صفت ← عَظِیمٍ

قَالَ الْكَافِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ [3]؛ کافران گفتند: این ساحری بسیار دروغگو ست.

صفت ← کَذَّابٌ

نقش ترکیبی موصوف در مثال اوّل: مفعول‌به، در مثال دوم: مضاف‌الیه و در مثال سوم: خبر است.

۱. نساء/۸۲.
۲. آل‌عمران/۱۷۴.
۳. ص/۴.

چکیده

تابع: لفظی است که در اعراب، از کلمهٔ قبل از خود تبعیّت می‌کند.

متبوع: کلمه‌ای است که یکی از توابع برای آن آورده شود.

معرفی توابع: نعت، تأکید، عطف به حروف، عطف‌بیان و بدل

نعت: تابعی است که بر معنایی در متبوعش دلالت می‌کند.

عامل در نعت، همان عامل در متبوعش است.

***

تبعیّت صفت از موصوف

صفت، غیر از اعراب، در چند چیز دیگر باید از موصوف تبعیّت کند.

- در تعریف و تنکیر
- در افراد و تثنیه و جمع (در عدد)
- در تذکیر و تأنیث (در جنس)

در مثال‌های این درس، تبعیت صفت از موصوف را بررسی کنید.

مثالی دیگر: جَاءَتْ الْفَاطِمَتَانِ الصَّادِقَتَانِ

موصوف در این مثال، مثنّی، مرفوع، معرفه و مؤنّث است؛ بنابراین، صفت نیز تمام این ویژگی‌ها را دارد.

چند نکته:

۱. جمع مکسّر در حکم مفرد مؤنّث است؛ بنابراین اگر موصوف ما جمع مکسّر بود، صفتش هم می‌تواند مفرد مؤنّث بیاید؛ مانند: أَینَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ[۱]؛ هم جمع؛ مانند: **الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُومَاتٌ**[۲].

۲. گاهی، جمله برای بیان خصوصیّت یک اسم مفرد به کار می‌رود در این صورت، آن جمله را جملهٔ وصفیّه می‌نامند. موصوفِ جملهٔ وصفیّه همیشه اسمی نکره است؛ مانند **إِنَّهُم فِتیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِم**[۳]؛ همانا آن‌ها **جوانانی** بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند در این مثال، با جملهٔ «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» ویژگی

۱. کجایند آن خورشیدهای درخشان؟؛ بخشی از دعای ندبه. ۲. حج، چند ماه معلوم است؛ بقره/۱۹۷. ۳. کهف/۱۳

آن جوانان (فِتْيَةٌ) بیان شده است.

نمونه‌های قرآنی دیگر:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ[1]؛ باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت نمایند.

عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ[2]؛ بر اعراف، مردانی هستند که همه را با چهره‌هایشان می‌شناسند.

هَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ[3]؛ این کتابی است که ما آن را نازل کردیم.

در این مثال‌ها موصوف، یعنی کلمه‌های «فِتْيَةٌ»، «أُمَّةٌ»، «رِجَالٌ» و «كِتَابٌ» همه، اسم نکره هستند. جملهٔ وصفیّه، باید دارای ضمیری باشد که به موصوف بازمی‌گردد. «و» در «آمَنُوا» و «يَدْعُونَ»، «هُمْ» در «سِيمَاهُمْ» و «هُ» در «أَنْزَلْنَاهُ» ضمیرهایی هستند که از جملهٔ وصفیه به موصوف بازمی‌گردند.

معمولاً در ترجمهٔ فارسی، در ابتدای جملهٔ وصفیّه کلمهٔ «که» می‌آید.

چکیده

صفت در چهار چیز، از موصوف تبعیّت می‌کند.

۱. اعراب

۲. تعریف و تنکیر

۳. افراد و تثنیه و جمع (عدد)

٤. تذکیر و تأنیث (جنس)

*** اگر موصوف جمع مکسر بود، صفتش هم می‌تواند مفرد مؤنث بیاید؛ مانند:** أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ، **هم جمع؛ مانند:** الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُومَاتٌ.

*** گاهی برای اسم نکره، صفت به صورت جمله می‌آید که آن را جملهٔ وصفیه می‌نامند؛ مانند:** «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» **در آیهٔ شریفهٔ** «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ».

---

۱. انعام/۱۵۵.

۲. اعراف/۴۶ .

۳. اعراف/۱۸۱.

متن‌خوانی

اعلم أنّ الّتی مرّت ذكرها من الأسماء المعربة كان إعرابها بالإصالة بأن دخلها العوامل من المرفوعات والمنصوبات والمجرورات وقد يكون الإسم إعرابه بتبعيّة ما قبله ويسمّى التّابع لأنّه يتبع ما قبله فی الإعراب وهو كلّ ثانٍ معرب بإعراب سابقه من جهة واحدة والتوابع خمسة أقسام: النعت والعطف بالحروف والتأكيد وعطف البيان والبدل[1].

والنعت تابع يدلّ علی معنی فی متبوعه نحو «جائنی رجل عالم»[2] ويتبعه اعرابا وتعريفا وتنكيرا وإفرادا وتثنية وجمعا وتذكيرا وتأنيثا[3] ويسمّی الصّفة أيضاً[4].

تتمّة: تقع الجملة نعتاً كما تقع خبراً وحالاً وهی مؤوّلة بالنكرة ولذلک لا ينعت بها إلا النكرة نحو «مررت برجل قام أبوه» ولا ينعت بها المعرفة[5].

آزمون

۱. تابع و متبوع را تعريف كنيد.

۲. جدول زير را كامل كنيد.

	صفت	اعراب صفت	موصوف	نقش موصوف	عامل
وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً[6]					
لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ[7]					
فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ[8]					
إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ[9]					
وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ[10]					
وَ أَنَّ خُلَفَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ هُمُ النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ[11]					

۱. الهداية. ۲. الهداية. ۳. الصمديّة. ۴. الهداية. ۵. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۱۸۲.

۶. ما از آسمان آبی پاک را نازل كرديم؛ فرقان/۴۸. ۷. و همانا بر تو آياتی روشن فرو فرستاديم؛ بقره/۹۹.

۸. پس اگر تو را تكذيب كردند، بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است؛ انعام/۱۴۷.

۹. ما را به راه راست، هدايت كن!؛ فاتحة الكتاب/۶ (فعل يَهْدِی دو مفعولی است). ۱۰. و عذابی دردناک برای آن‌هاست؛ بقره/۱۷۴.

۱۱. امام حسن عسكری(ع): و همانا جانشينان اميرالمؤمنين علی(ع)، بعد از او همان ستارگان درخشان [و ماه‌های نورانی و خورشيدهای روشنايی بخش] هستند؛ تفسير الامام العسكری(ع) /ص۲۹۲.

۳. صفت در چه چیزهایی، از موصوف تبعیت می‌کند؟

۴. در جملات زیر، جملهٔ وصفیه را مشخّص کرده و اعراب آن را بنویسید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ[1]

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ[2]

هَـٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ[3]

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ[4]

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ[5]

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا[6]

۵. نامه‌ای عربی و کوتاه به یکی از دوستان خود بنویسید. در این نامه، قواعد مختلفی را که در این درس فراگرفتید، به کار برید.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم :

فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ[7]

---

۱. آن (ویژگی)، برای آن است که ایشان قومی هستند که تفکر نمی‌کنند؛ حشر/۱۴.

۲ . برای آن‌ها باغ‌هایی است که از زیر (درختانِ) آن، نهرها جاری است؛ آل‌عمران/۱۹۸.

۳ . این ذکری است با برکت که آن را فرو فرستادیم؛ انبیاء/۵۰.

۴ . و به سوی این دین پایدار، روی بیاور؛ پیش از آن‌که روزی بیاید که برایش برگشتی نیست؛ روم/۴۳.

۵. به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت می‌کند؛ نمل/۲۳.

۶. برای آن‌ها دل‌هایی است که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ اعراف/۱۷۹ .

۷. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهاردهم است؛ الکافی/ج۱/ص۳۴.

درس بیست و پنجم

توابع (۲)

شناخت تأکید

به جملات زیر بنگرید:

آقای مدیر آمد؛ آقای مدیر   باقر را دیدم؛ خودش را[1]

همان‌گونه که می‌بینید، کلمات مشخّص شده، برای تأکید ماقبل آمده‌اند. در جملهٔ اوّل، کلمهٔ «آقای مدیر» برای تأکید کلمهٔ «آقای مدیر» در ابتدای جمله و در جملهٔ دوم، کلمهٔ «خودش» برای تأکید کلمهٔ «باقر» آمده است. در اوّلی، تأکید با تکرار لفظ، صورت گرفته؛ ولی در دومی تکرار لفظی وجود ندارد و از لفظ خاصّ دیگری برای تأکید استفاده شده است.

بر همین اساس، تأکید در زبان عربی نیز بر دو قسم است:

۱. تأکید لفظی: تأکید با تکرار لفظ؛

۲. تأکید معنوی: تأکید با الفاظی مشخّص.

تأکید لفظی

تأکیدی است که در آن، لفظ عیناً تکرار شود:

- در اسم: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ[2]

---

۱. در زبان فارسی تأکید به این شکل وجود ندارد؛ بلکه فقط گاهی در گفت‌وگوهای عامیانه این‌گونه صحبت می‌کنیم؛ پس این مثال‌ها فقط برای قابل فهم‌تر کردن قاعدهٔ عربی مورد نظر ذکر شده است.

۲. واقعه/۱۰و۱۱.

- در فعل: قَامَ قَامَ زَيْدٌ
- در حرف: إِنَّ إِنَّ زَيْداً قَائِمٌ
- در جمله: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً [1]

چند نکته

۱. تأکید، از توابع است و باید در اعراب، از ماقبلش پیروی کند؛ ولی دربارۀ تأکید لفظی گاهی که ماقبل، هیچ اعرابی ندارد، تأکید هم به تبع، هیچ اعرابی نخواهد داشت؛ مثل جایی که حرف یا فعل ماضی یا امر برای تأکید تکرار شود و از آن‌جا که ماقبل، نه اعراب لفظی دارد، نه اعراب محلّی [2]، تأکید هم اعراب نخواهد داشت.

جمله نیز اگر تأکید شود، چنانچه جملۀ متبوع محلّی از اعراب داشته باشد، (مانند جملۀ خبریّه و جملۀ حالیّه)، جملۀ تابع نیز همان محلّ را خواهد داشت؛ ولی اگر جملۀ متبوع اعراب محلّی نداشته باشد [3]، جملۀ تابع نیز هیچ اعرابی نخواهد داشت.

۲. برای تأکید لفظی ضمیر متّصل، از ضمیر منفصل مرفوعیِ هم‌معنای آن استفاده می‌شود و عین آن لفظ تکرار نمی‌شود؛ مانند:

صَلَّيْتَ أَنْتَ　　　　أَكْرَمْتُکَ أَنْتَ　　　　نَظَرْتُ إِلَيْکَ أَنْتَ

فقط در صورتی می‌توان عین لفظ مؤکَّد را تکرار کرد که لفظ متّصل به آن نیز تکرار شود؛ مانند:

صَلَّيْتَ صَلَّيْتَ　　　　أَكْرَمْتُکَ أَكْرَمْتُکَ　　　　نَظَرْتُ إِلَيْکَ إِلَيْکَ

۳. تأکید را «مؤکِّد» و متبوعش را «مؤکَّد» می‌گویند.

متکلّم به وسیلۀ تأکید لفظی، ثابت می‌کند که در مؤکَّد خطا نکرده یا قصد مجازگویی نداشته است. به چنین تأکیدی، تأکید معنوی تقریری می‌گویند؛ چون سبب تقریر و تثبیت متبوع می‌شود.

---

۱. انشراح/۵ و ۶.

۲. اعراب محلّی، مخصوص لفظی است که نقش ترکیبی قبول کند؛ مانند بیشتر اسم‌های مبنی و بعضی جملات؛ ولی از آن‌جا که حروف، افعال ماضی و امر نقش ترکیبی قبول نمی‌کنند، اعراب محلّی نیز ندارند (البته، در درس سی‌وششم با موضعی آشنا خواهید شد که فعل ماضی، برخلاف معمول، اعراب محلی دارد) ؛ پس، تابع آن‌ها نیز فاقد اعراب لفظی یا محلی خواهد بود. به همین دلیل، تأکید بعضی از اسم‌ها نیز اعراب نخواهد داشت؛ مانند: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (مؤمنون/۳۶)؛ چون، متبوعش، یعنی: اسم فعل، نقش ترکیبی ندارد.

۳. در درس سی و هشتم، با جملاتی که محلّی از اعراب ندارند، آشنا می‌شوید.

تأکید معنوی

گفتیم که تأکید معنوی، با الفاظ خاصّی صورت می‌گیرد. این الفاظ، عبارتند از:

نَفْس، عَیْن، کِلاَ، کِلْتَا، کُلّ، جَمِیع، عَامَّة، أَجْمَع، أَکْتَع، أَبْتَع، أَبْصَع

• شرایط تأکید توسط «نَفْس» و «عَیْن»:

۱. به این دو کلمه، باید ضمیری مطابق با مؤکَّد متّصل شود؛

۲. این دو کلمه، برای مذکّر و مؤنّث به یک شکل به کار می‌روند؛

۳. اگر متبوع، مفرد یا جمع بود، این دو کلمه نیز باید مطابق متبوع بیایند؛ امّا اگر متبوع مثنّی بود، بهتر است تابع جمع بیاید. مفرد و مثنّی آمدن تابع نیز در این حالت جایز است؛ ولی مثنّی آمدنش را قبیح می‌دانند.

جَاءَ الْمُعَلِّمُ نَفْسُهُ[1] / جَاءَ الْمُعَلِّمُ عَیْنُهُ

جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ أَنْفُسُهُمْ[2] / جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ أَعْیُنُهُمْ

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ أَنْفُسُهُمَا / جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ أَعْیُنُهُمَا (حالت قوی)

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ نَفْسُهُمَا / جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ عَیْنُهُمَا (حالت متوسّط)

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ نَفْسَاهُمَا / جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ عَیْنَاهُمَا (حالت ضعیف)

و به همین ترتیب، در مؤنّث چنین می‌شود:

جَاءَتْ الْمُعَلِّمَةُ نَفْسُهَا / جَاءَتْ الْمُعَلِّمَةُ عَیْنُهَا

جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ أَنْفُسُهُنَّ / جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ أَعْیُنُهُنَّ

أَنْفُسُهُمَا أَوْ نَفْسُهُمَا أَوْ نَفْسَاهُمَا

أَعْیُنُهُمَا أَوْ عَیْنُهُمَا أَوْ عَیْنَاهُمَا

نکته: برای تأکید ضمیر متّصل مرفوعی به وسیلهٔ این دو کلمه، ابتدا باید آن ضمیر را توسط ضمیر

۱. در این مثال، برای «الْمُعَلِّمُ» که مفرد است از کلمهٔ «نَفْس» که آن هم مفرد است، استفاده شده و ضمیر «ه» که مفرد مذکّر و مطابق با متبوع است، به آن متّصل گردید.

۲. در این مثال، برای «الْمُعَلِّمُونَ» که جمع است، از کلمهٔ «أَنفُس» که آن هم جمع است، استفاده شده و ضمیر «هُمْ» که جمع مذکّر و مطابق با متبوع است، به آن متّصل گردید.

منفصل، تأکید لفظی کنیم؛ مانند:

صَلَّیْتَ أَنْتَ نَفْسُکَ/ صَلَّیْتَ أَنْتَ عَیْنُکَ

صَلُّوا أَنْتُمْ أَنْفُسُکُمْ/ صَلُّوا أَنْتُمْ أَعْیُنُکُمْ

ثمرهٔ تأکید کلمهٔ «نفس» و «عین»، همانند ثمرهٔ تأکید لفظی است؛ یعنی تأکید با این دو کلمه، تأکید معنوی تقریری است.

• شرایط تأکید توسط «کِلا» و «کِلْتَا»:

۱. فقط، برای تأکید مثنّی به کار می‌روند؛

۲. برای مذکّر از «کِلاَ» و برای مؤنّث از «کِلْتَا» استفاده می‌شود؛

۳. اعراب این دو کلمه همانند مثنّاست؛ یعنی در حالت رفعی با «الف» (کِلاَ، کِلْتَا) و قدر حالت نصبی و جرّی با «یا» (کِلَیْ، کِلْتَیْ) به کار می‌روند[1]؛

۴. ضمیری مطابق مؤکَّد، به این دو کلمه متّصل می‌شود.

جَاءَ الْمُعَلِّمَانِ کِلاَهُمَا　　　جَاءَتْ الْمُعَلِّمَتَانِ کِلْتَاهُمَا

رَأَیْتُ الْمُعَلِّمَیْنِ کِلَیْهِمَا　　　رَأَیْتُ الْمُعَلِّمَتَیْنِ کِلْتَیْهِمَا

متکلّم با تأکید توسط این دو کلمه، توهّم این‌که حکم شامل هر دو فرد مؤکّد نمی‌شود را از بین می‌برد. به چنین تأکیدی تأکید معنوی شمولی می‌گویند؛ چون سبب شمول حکم برای افراد مؤکّد می‌شود.

• شرایط تأکید توسط «کُلّ»، «جَمِیع» و «عَامَّة»:

۱. ضمیری مطابق مؤکّد به آن متّصل می‌شود؛

۲. برای تأکید غیر مثنّی به کار می‌رود؛

۳. اگر مؤکّدش مفرد بود، باید تأکیدش با این الفاظ صحیح باشد؛ مثلاً: جَاءَ حَمِیدٌ کُلُّهُ بی‌معناست؛ ولی قَرَأْتُ الْکِتَابَ کُلَّهُ معنادار است؛ چون در مثال اوّل تصور نمی‌شود که بعضی از اجزای حمید

---

۱. به همین دلیل، این دو کلمه را در اعراب از ملحقات مثنّی می‌دانند.

بیاید و بعضی نیاید تا با تأکید توسط لفظ «کُلّ» و مثل آن بخواهیم آن توهم را از بین ببریم؛ امّا دربارهٔ خواندن کتاب، چون هم خواندن مقداری از کتاب ممکن است، هم خواندن تمام آن، تأکید به وسیلهٔ «کُلّ» و مثل آن صحیح است؛ در اصطلاح می‌گویند: مفردی به وسیلهٔ این کلمات تأکید می‌شود که نسبت به حکم جمله، صاحب اجزا باشد تا بتوان با تأکید فهماند که حکم، برای تمام اجزای آن مفرد وجود دارد.

مثال برای تأکید با این الفاظ:

جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ کُلُّهُمْ / جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ جَمِیعُهُمْ / جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ عَامَّتُهُمْ

جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ کُلُّهُنَّ / جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ جَمِیعُهُنَّ / جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ عَامَّتُهُنَّ

جَاءَتْ التَّلَامِیذُ کُلُّهَا / جَاءَتْ التَّلَامِیذُ جَمِیعُهَا / جَاءَتْ التَّلَامِیذُ عَامَّتُهَا

قَرَأْتُ الْکِتَابَ کُلَّهُ / قَرَأْتُ الْکِتَابَ جَمِیعَهُ / قَرَأْتُ الْکِتَابَ عَامَّتَهُ

اشْتَرَیْتُ الْحَدِیقَةَ کُلَّهَا / اشْتَرَیْتُ الْحَدِیقَةَ جَمِیعَهَا / اشْتَرَیْتُ الْحَدِیقَةَ عَامَّتَهَا[1]

این تأکید را نیز تأکید معنوی شمولی می‌گویند؛ چون سبب شمول حکم برای تمام افراد مؤکَّد می‌شود.

- شرایط تأکید با «أَجْمَع»، «أَکْتَع»، «أَبْتَع» و «أَبْصَع»:

۱. برای تأکید غیر مثنّی به کار می‌روند؛

۲. صیغهٔ این کلمات، به تناسب متبوع تغییر می‌کند؛

برای متبوع مفرد مذکّر: أَجْمَع، أَکْتَع، أَبْتَع، أَبْصَع

برای متبوع جمع مذکّر: أَجْمَعُونَ، أَکْتَعُونَ، أَبْتَعُونَ، أَبْصَعُونَ[2]

برای متبوع مفرد مؤنّث: جَمْعَاء، کَتْعَاء، بَتْعَاء، بَصْعَاء

برای متبوع جمع مؤنّث: جُمَع، کُتَع، بُتَع، بُصَع[3]

---

۱. همان‌طور که می‌بینید، در هر پنج ردیف، ضمیری مطابق مؤکَّد در تأکید وجود دارد؛ البته در ردیف سوم، چون مؤکَّد ما جمع مکسّر است، ضمیر مفرد مؤنّث به مؤکّد متّصل شد و فعل آن، مؤنث آمد.

۲. این کلمات، در حالت رفعی نوشته شده‌اند و حالت نصبی و جرّی آن‌ها، با «یا» ما قبل مکسور است.

۳. مفرد مذکر، مفرد مؤنث و جمع مؤنث این کلمات، غیر منصرفند؛ پس کسره و تنوین نمی‌گیرند.

۳. این الفاظ، بعد از کلمهٔ «کُلّ» استفاده می‌شوند[۱] و استفاده از آنها بدون استفاده از کلمه‌ای که قبل از آنها ذکر شده، ممتنع است؛ پس «أکْتَع» بدون «أجْمَع»، «أبْتَع» بدون «أجْمَع» و «أکْتَع»، «أبْصَع» بدون «أجْمَع» و «أکْتَع» و «أبْتَع» و تمام اینها بدون «کُلّ» استفاده نمی‌شوند.

۴. در استفاده از این الفاظ، ترتیب باید رعایت شود؛ یعنی، باید به همان ترتیبی که گفته شد، ذکر شوند.

مثال برای تأکید با این الفاظ:

قَرَأْتُ الْکِتَابَ کُلَّهُ أَجْمَعَ أَکْتَعَ أَبْتَعَ أَبْصَعَ

جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ أَکْتَعُونَ أَبْتَعُونَ أَبْصَعُونَ

نَظَرْتُ إِلَی الْحَدِیقَةِ کُلِّهَا جَمْعَاءَ کَتْعَاءَ بَتْعَاءَ بَصْعَاءَ[۲]

جَاءَتْ الْمُعَلِّمَاتُ کُلُّهُنَّ جُمَعُ کُتَعُ بُتَعُ بُصَعُ

تأکید با این الفاظ نیز تأکید معنوی شمولی به شمار می‌آید.

چکیده

تأکید: تابعی است که معنای ظاهری متبوعش را تأیید و اثبات می‌کند.

انواع تأکید
- **لفظی: تکرار لفظ متبوع (در اسم، فعل، حرف و جمله جایز است)**
- **معنوی: با الفاظی خاصّ**
  - **تقریری: توسط دو لفظ «نَفْس» و «عَیْن»**
  - **شمولی: توسط الفاظ «کِلا»، «کِلْتَا»، «کُلّ»، «جَمِیع»، «عَامّة»، «أجْمَع»، «أکْتَع»، «أبْتَع» و «أبْصَع»**

در استفاده از الفاظ تأکید معنوی، شرایطی وجود دارد که باید به آنها توجّه به داشت.

---

۱. در مثل «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر/۳۹) کلمه «أجْمَعِينَ» را که بدون «کُلّ» به کار رفته، «حال» می‌گیرند، نه «تأکید».

۲. توابع در این مثال، همه مجرور هستند و فتحه آخر «جَمْعَاء» و ... علامت جرّ کلمه است؛ چون غیر منصرفند.

متن خوانی

التأكيد تابع يدلّ على تقرير المتبوع فيما نسب إليه نحو «جاء زيد نفسه» أو يدلّ على شمول الحكم لكل أفراد المتبوع نحو «فسجد الملائكة كلهم أجمعون»[1] وبه لم يبق مجال لتوهّم المبالغة أو المجاز بالحذف[2] أو السّهو أو غيره[3].

والتأكيد على قسمين: لفظىّ وهو تكرير اللفظ الأوّل بعينه نحو «جائنى زيد نفسه»[4] أو بمرادفه نحو «قمتَ أنت»[5] ومعنوىّ وهو بألفاظ معدودة وهى «نفسه وعينه» للواحد والمثنى والمجموع باختلاف الصيغة و الضمير و«كلا وكلتا» للمثنى خاصّة و«كل وأجمع وأكتع وأبتع وأبصع» لغير المثنى باختلاف الضمير فى «كلّ» وباختلاف الصيغة فى البواقى[6].

آزمون

۱. تأكيد را تعريف كنيد.

۲. اقسام تأكيد را نام ببريد.

۳. تأكيد لفظى در چه الفاظى وجود دارد؟

۴. منظور از تأكيد تقريرى و شمولى چيست؟

۵. تأكيد لفظى ضمير متصل چگونه است؟

۶. شرايط تأكيد توسط «نَفْس» و «عَيْن» را بنويسيد.

۷. شرايط تأكيد توسط «كِلا» و «كِلْتَا» را بنويسيد.

۸. شرايط تأكيد توسط «كُلّ»، «جَميع» و «عَامَّة» را بنويسيد.

۹. شرايط تأكيد توسط «أَجْمَع»، «أَكْتَع»، «أَبْتَع» و «أَبْصَع» را بنويسيد.

۱۰. جدول صفحهٔ بعد را كامل كنيد.

---

۱. الهداية.

۲. مثلاً إذا تقول: «وصل أحد العلماء إلى القمر» يمكن أن يتوهم المخاطب أنّک أردت أن تقول: «وصل أحد العلماء إلى قرب القمر» فحذف المضاف مجازاً.

۳. النحو الوافى/ج۳/ص۳۵۶.

۴. الهداية.

۵. المبادى العربيّة/ج۴/ص۳۳۰.

۶. الهداية.

	تأکید	اقسام تأکید: لفظی	اقسام تأکید: معنوی	اقسام تأکید: تقریری	اقسام تأکید: شمولی	عامل در تأکید
قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ[۱]						
وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا[۲]						
اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ[۳]						
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ[۴]						
مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ[۵]						
... يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ ...[۶]						
رَأَيْتُ الْمُعَلِّمِينَ أَنْفُسَهُمَا						

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ[۷]

۱. بگو: همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست؛ آل‌عمران/۱۵۴.
۲. و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند؛ فجر/۲۲.
۳. تو و همسرت در بهشت ساکن شو؛ بقره/۳۵.
۴. همه فرشتگان سجده کردند به جز ابلیس؛ حجر/۳۰.
۵. امام موسی کاظم علیه السلام :مورد نفرین است، مورد نفرین است، کسی که برادرش را مورد تهمت قرار دهد؛ وسائل الشیعه/ج۱۲/ص۲۳۱.
۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ای مردم! دینتان را، دینتان را [مراقبت کنید]؛ الکافی/ج۲/ص۴۶۴.
۷. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: فرشتگان بال‌های خود را به نشانهٔ رضایت، برای طالب علم می‌گسترانند؛ الکافی/ج۱/ص۳۴.

درس بیست‌وششم

توابع (۳)

شناخت عطف به حروف

کلمه‌ای که با یکی از حروف عطف، به کلمهٔ دیگری ربط پیدا کند، «معطوف به حرف» نام دارد و یکی از توابع است.

شناخت حروف عطف: واو، فاء، ثُمَّ، حَتَّی، أَوْ، أَمْ، إِمَّا، بَلْ، لا و لَكِنْ

مانند: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام إِمَامَانِ[۱]

در این مثال، کلمهٔ «الْحُسَيْنُ»، به وسیلهٔ حرف عطف «واو» با کلمهٔ «الْحَسَنُ» ربط پیدا کرده است؛ به همین دلیل در اعراب، از آن تبعیّت کرده و مرفوع شده است. به کلمهٔ بعد از حرف عطف، «معطوف» و به کلمهٔ قبل از آن «معطوف‌علیه» می‌گویند. در مثال بالا معطوف، کلمهٔ «الْحُسَيْنُ» و معطوف‌علیه، کلمهٔ «الْحَسَنُ» است.

معنای این حروف

واو

ویژگی‌های معنوی این حرف:

حکمی که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، به وسیلهٔ این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می‌شود.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو امام هستند؛ بحارالانوار/ج۴۳/ص۲۹۱.

مثال: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ[1]؛ و همانا ما نوح و ابراهیم(علیهما السلام) را فرستادیم.[2]

در عطف توسط «واو»، ترتیب در حکم معلوم نیست. برای نمونه، در مثال بالا از خود جمله نمی‌فهمیم چه کسی در ابتدا فرستاده شده و فقط اتحاد معطوف و معطوف‌علیه در حکم بیان می‌شود.

مثالی دیگر:

صَلَّی حَمِیدٌ وَ سَعِیدٌ؛ از این جمله می‌فهمیم که حمید و سعید نماز خواندند؛ اما معلوم نمی‌شود که آیا حمید اوّل نماز خواند یا سعید یا همزمان نماز خواندند.

فاء

ویژگی‌های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، به وسیلهٔ این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می‌شود؛

۲. معطوف‌علیه، در حکم، نسبت به معطوف سبقت دارد؛

۳. تأخیر معطوف از معطوف‌علیه در حکم، بدون فاصله است.

مثال: جَاءَ حَمِیدٌ فَسَعِیدٌ

- حکمی که به حمید نسبت داده شده، به سعید هم نسبت داده می‌شود.
- اوّل حمید آمده و سپس سعید.
- سعید، بلافاصله بعد از حمید آمده است.

نتیجهٔ این سه مرحله در معنا: حمید و بلافاصله بعد از آن سعید آمدند.

ثُمَّ

ویژگی‌های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، به وسیلهٔ این حرف به معطوف نیز نسبت داده می‌شود؛

۲. معطوف‌علیه در حکم، بر معطوف سبقت دارد؛

۳. تأخیر معطوف از معطوف‌علیه در حکم، با فاصله است.

---

۱. حدید/۲۶.

۲. در این مثال، با آمدن «واو» حکمی که به معطوف‌علیه، یعنی «نوح» نسبت داده شده بود، به معطوف، یعنی «ابراهیم» نسبت داده شد.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ ثُمَّ سَعِيدٌ

- حکمی که به حمید نسبت داده شده، به سعید هم نسبت داده می‌شود.
- اوّل حمید آمده و سپس سعید.
- سعید با فاصله زمانی، بعد از حمید آمده است.

نتیجهٔ این سه مرحله در معنا: حمید و مدّتی بعد از آن سعید آمدند.

حَتَّی

ویژگی‌های معنوی این حرف:

۱. حکمی که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، با این حرف، به معطوف نیز نسبت داده می‌شود؛

۲. معطوف نسبت به حکمی که در جمله وجود دارد، یا در نهایت ضعف است، یا در نهایت قوّت.

دو مثال: جَاءَ الْحَاجُّ حَتَّی الْمُشَاةُ مَاتَ النَّاسُ حَتَّی الْأَنْبِیاءُ

توضیح مثال اوّل

- حکمی که به حاجی‌ها نسبت داده شده، به پیاده‌ها هم نسبت داده می‌شود.
- پیاده‌ها، در حکم «آمدن»، نسبت به بقیه حاجی‌ها در نهایت ضعف هستند.

نتیجهٔ این دو مرحله در معنا: حاجی‌ها آمدند، حتّی پیاده‌ها؛ یعنی پیاده‌ها هم که هیچ وسیله‌ای نداشتند و از این جهت نسبت به دیگر حاجیان ضعیف‌تر بودند، آمدند.

توضیح مثال دوم

- حکمی که به مردم نسبت داده شده، به پیامبران نیز نسبت داده می‌شود.
- پیامبران در حکم «مردن»، نسبت به مردم در نهایت قوّت هستند.

نتیجهٔ این دو مرحله در معنا: مردم مُردند، حتّی پیامبران؛ یعنی پیامبران هم که برترین مخلوقات می‌باشند، مُردند.

در زبان فارسی نیز، از «حتّی» در همین معنا استفاده می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم:

همهٔ دانش‌آموزان نمرهٔ پایین آوردند، حتّی محسن؛ یعنی محسن هم که قوی‌ترین دانش آموز کلاس است، نمره پایین آورد.

هیچ‌کس مریض نشد، حتّی مسعود؛ یعنی مسعود هم که بدنش از همه ضعیف‌تر است، مریض نشد.

أوْ، إمّا، أمْ[1]

ویژگی‌های معنوی این حروف

۱. حکم، به یکی از معطوف‌علیه و معطوف نسبت داده می‌شود؛

۲. مشخّص نیست حکم، به کدام یک نسبت داده شده است.

مثال برای «أو»: جَاءَ حَمِيدٌ أوْ سُعِيدٌ

- حکم، به یکی از حمید و سعید نسبت داده شده است.
- این‌که کدام یک آمده‌اند، معلوم نیست.

نتیجهٔ این دو مرحله در معنا: حمید یا سعید آمد.

مثال برای «إمّا»: جَاءَ إمَّا حَمِيدٌ وَ إمَّا سَعِيدٌ؛ یا حمید و یا سعید آمد.

نکته: در «إمّا»ی عاطفه، همیشه شرط است که قبل از آن، حرف «واو» و در ابتدای جمله یک «إمّا»ی دیگر بیاید[2].

مثال برای «أَمْ»: أَ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؛ آیا حمید آمد یا سعید؟

سؤال: تفاوت دو جملهٔ زیر در چیست؟

أَ حَمِيدٌ جَاءَ أَوْ سَعِيدٌ؟ أَ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؟

- در سؤال اوّل نمی‌دانیم که یکی از آن دو آمدند یا نه و مضمون سؤال این است که حمید یا سعید، آمدند یا نیامدند؟ امّا در جملهٔ دوم که سؤال با «أَمْ» است، می‌دانیم یکی از آنها آمده؛ ولی نمی‌دانیم کدامشان و سؤال برای این است که بفهمیم کدام یک آمده‌اند.

سؤال: أَ حَمِيدٌ جَاءَ أَوْ سَعِيدٌ؟ جواب: نَعَمْ / لا

سؤال: أَ حَمِيدٌ جَاءَ أَمْ سَعِيدٌ؟ جواب: حَمِيدٌ / سَعِيدٌ

---

۱. أمْ عاطفه، خود به دو قسم «متّصله» و «منقطعه» تقسیم می‌شود؛ آنچه در این‌جا آمده، فقط قسم اوّل آن است و با قسم دوم در کتب مفصّل آشنا می‌شوید.

۲. «إمّا»ی اوّل عاطفه نیست و فقط «إمّا»ی دوم را عاطفه می‌دانند.

شرایط استفاده از «أَمْ»:

۱. قبل از آن همزهٔ استفهام بیاید؛

۲. ثبوت حکم، برای یکی از معطوف و معطوف‌علیه حتمی باشد؛

۳. معطوف‌علیه، بلافاصله بعد از همزه بیاید و معطوف، بدون فاصله بعد از «أَمْ».

أَ حَمِيدٌ قَامَ أَمْ سعِيدٌ[۱]؟	صحیح است
أَ قَامَ حَمِيدٌ أَمْ قَعَدَ[۲]؟	صحیح است
~~أَ قَامَ حَمِيدٌ أَمْ سَعِيدٌ~~[۳]؟	صحیح نیست

بَلْ

ویژگی‌های معنوی این حرف:

در کلام مثبت

حکمی را که به معطوف‌علیه نسبت داده شده، به معطوف منتقل می‌کند و کلام دربارهٔ معطوف‌علیه، ساکت می‌ماند؛ یعنی متکلّم از روی سهو یا اشتباه یا غرض خاصّی حکم را در ابتدا به معطوف‌علیه نسبت داده؛ سپس از آن اعراض کرده و حکم را به معطوف نسبت می‌دهد.

مثال: جَاءَ حَمِيدٌ بَلْ سَعِيدٌ

حکم «آمدن» که به حمید نسبت داده شده بود، به سعید منتقل می‌شود و کلام، دربارهٔ آمدن یا نیامدن حمید ساکت می‌ماند؛ یعنی گویا اصلاً حکمی به حمید نسبت داده نشده است؛ پس نتیجهٔ این جمله در معنا فقط این می‌شود که: سعید آمد.

در کلام منفی

حکم نفی جمله را به معطوف‌علیه و خلاف آن را به معطوف نسبت می‌دهد.

مثال: مَا جَاءَ حَمِيدٌ بَلْ سَعِيدٌ؛

---

۱. معطوف‌علیه، یعنی «حَمِيدٌ» در این مثال بعد از همزه آمده و معطوف، یعنی «سَعِيدٌ» بعد از أم؛

۲. دو فعل «قَامَ» و «قَعَدَ» در این مثال به هم عطف شده‌اند؛ سؤال این است که: آیا حمید ایستاد یا نشست؟ (با علم به این‌که یکی از این دو حتماً اتّفاق افتاده است).

۳. در این مثال، «حَمِيدٌ» که معطوف‌علیه است، باید بدون فاصله بعد از همزه می‌آمد که در مثال چنین نیست.

حکم «نیامدن» را به معطوف‌علیه، یعنی «حَمِیدٌ» و خلاف آن، یعنی «آمدن» را به معطوف، یعنی «سَعِیدٌ» نسبت می‌دهد.

در نتیجه، معنای جمله چنین می‌شود: حمید نیامد؛ بلکه سعید آمد.

لا

ویژگی‌های معنوی این حرف:

حکم جمله را به معطوف‌علیه نسبت می‌دهد و از معطوف سلب می‌کند.

مثال: جَاءَ حَمِیدٌ لا سَعِیدٌ

حکم «آمدن» را به معطوف علیه، یعنی «حَمِیدٌ» نسبت می‌دهد و از معطوف، یعنی «سَعِیدٌ» سلب می‌کند.

در نتیجه، معنای جمله چنین می‌شود: حمید آمد، نه سعید (سعید نیامد).

نکته: «لا»ی عاطفه، همیشه بعد از کلام مثبت می‌آید.

لَکِنْ

ویژگی‌های معنوی این حرف:

حکم نفی جمله را (چون همیشه در کلام منفی می‌آید) به معطوف‌علیه و خلاف آن را به معطوف نسبت می‌دهد.

مثال: مَا جَاءَ حَمِیدٌ لَکِنْ سَعِیدٌ

حکم «نیامدن» را به معطوف‌علیه، یعنی «حَمِیدٌ» و خلاف آن، یعنی «آمدن» را به معطوف، یعنی «سَعِیدٌ» نسبت می‌دهد.

در نتیجه، معنای جمله چنین می‌شود: حمید نیامد؛ ولی سعید آمد.

نکته: «لَکِنْ» با شرایط زیر حرف عطف است:

۱. بعد از آن مفرد بیاید (جمله نیاید)؛

۲. معطوف‌علیه آن در کلام منفی باشد؛

۳. قبل از آن «واو» نیاید.

چکیده

عطف به حروف (سومین قسم از توابع): لفظی است که با یکی از حروف عطف،با لفظ دیگری مربوط شود.

حروف عطف در یک تقسیم کلّی سه قسمند:

۱. حروفی که حکم موجود در جمله را هم به معطوف‌علیه و هم به معطوف نسبت می‌دهند: واو، فاء، ثُمَّ، حَتَّی.

واو: جمع معطوف‌علیه و معطوف در حکم، بدون دلالت بر ترتیب.

فاء: جمع معطوف‌علیه و معطوف در حکم، با ترتیب، ولی بدون فاصله.

ثُمَّ: جمع معطوف‌علیه و معطوف در حکم، با ترتیب و با فاصله.

حَتَّی: جمع معطوف‌علیه و معطوف در حکم، در حالی که معطوف در نهایت قوّت یا نهایت ضعف نسبت به معطوف علیه باشد.

۲. حروفی که حکم موجود در جمله را به یکی از معطوف‌علیه و معطوف نسبت می‌دهند؛ ولی معلوم نیست به کدام‌یک نسبت می‌دهند: أَوْ، إمّا، أَمْ.

۳. حروفی که حکم موجود در جمله را به یکی از معطوف‌علیه و معطوف نسبت می‌دهند و معلوم است که به کدام‌یک نسبت می‌دهند: بَلْ، لا، لَکِنْ.

بَلْ (در کلام مثبت): حکم به معطوف نسبت داده می‌شود و معطوف‌علیه، مسکوت‌عنه می‌ماند.

بَلْ (در کلام منفی): حکم نفی جمله، به معطوف‌علیه نسبت داده می‌شود و خلاف آن به معطوف.

لا: حکم جمله را به معطوف‌علیه نسبت می‌دهد و از معطوف سلب می‌کند.

لکن: حکم نفی جمله، به معطوف‌علیه نسبت داده می‌شود و خلاف آن به معطوف.

نکته: از آن‌جا که عامل در تابع، همان عامل در متبوع است، بنابراین عامل در معطوف، همان عامل در معطوف‌علیه است.

* * *

احکام عطف

- **عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مرفوعی**

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متّصل مرفوعی جایز نیست؛ مگر با یکی از این دو شرط:

اوّل: بین معطوف‌علیه و حرف عطف، کلمه‌ای فاصله بیندازد (معمولا ضمیر منفصل برای ایجاد فاصله می‌آید[1])؛

دوم: بین حرف عطف و معطوف «لا»ی زائده[2] بیاید.

چند نمونه:

أُسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ[3] معطوف‌علیه ← ضمیر مستتر در «أُسْكُنْ»

يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ[4]

مَا أَشْرَكْنَا وَ لا آبَاؤُنَا[5]

در مثال اوّل، کلمهٔ «زَوْجُ» به ضمیر مستتر درون «أُسْكُنْ» که از ضمایر متّصل است، عطف شده و علّت جوازش این است که کلمهٔ «أَنْتَ» بین معطوف‌علیه و حرف عطف فاصله انداخته است.

در مثال دوم، کلمهٔ «مَنْ» به ضمیر متّصل «وَاو» عطف شده و علّت جوازش این است که کلمهٔ «هَا» بین معطوف‌علیه و حرف عطف فاصله انداخته است.

در مثال سوم، کلمهٔ «آبَاؤُنَا» به ضمیر متّصل «نَا» عطف شده و علّت جوازش این است که کلمهٔ «لا» بین حرف عطف و معطوف فاصله انداخته است.

بنابراین، جملهٔ: «ذَهَبْتُ وَ زَيْدٌ» صحیح نیست؛ چون هیچ‌کدام از دو شرط بالا را ندارد[6].

---

۱. در صورت آمدن ضمیر منفصل، آن ضمیر، تأکید لفظی برای ضمیر متصل به شمار می‌آید.

۲. حرف «لا» در صورتی زائده است که بعد از حرف عطف و در کلام منفی بیاید. علت زائده بودنش این است که با حذفش خللی در معنا ایجاد نمی‌شود و فقط برای تأکید در کلام آمده است.

۳. تو و همسرت در بهشت ساکن شو؛ بقره/۳۵.

۴. آنها و کسانی که صالح بودند، از پدران و همسران و فرزندان آنها داخل بهشت می‌شوند؛ رعد/۲۳.

۵. ما و پدرانمان شرک نورزیدیم؛ انعام/۱۴۸.

۶. بعضی از نحویون معتقدند که عطف بدون این شرایط نیز جایز است؛ ولی نیکو نیست.

- **عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل مجروری**

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متّصل مجروری جایز نیست؛ مگر این‌که جرّ دهندهٔ معطوف‌علیه، بر سر معطوف هم بیاید.

دو نمونه: نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَخِيهِ   نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَ إِلَٰهَ آبَائِكَ[1]

در مثال اوّل، چون متکلّم قصد داشت کلمهٔ «أَخ» را به ضمیر مجروری «ه» عطف کند، ناگزیر، جرّدهندهٔ آن ضمیر، یعنی «إِلَى» را تکرار کرد. بعد از تکرار «إِلَى»، در حقیقت، معطوف‌علیه «إِلَيْهِ» و معطوف «إِلَى أَخِيهِ» است.

در مثال دوم، متکلّم قصد عطف کلمهٔ «آبَاء» به ضمیر مجروری «كَ» را داشت؛ بنابراین، جرّدهندهٔ آن ضمیر، یعنی: «إِلَٰهَ» را بر سر کلمهٔ «آبَاءَ» تکرار کرد. بعد از این تکرار، در حقیقت کلمهٔ «إِلَٰهَ» در «إِلَٰهَكَ»، معطوف‌علیه و کلمهٔ «إِلَٰهَ» در «إِلَٰهَ آبَائِكَ» معطوف می‌باشد.

- **عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل منصوبی**

عطف اسم ظاهر، بر ضمیر متّصل منصوبی جایز است؛ مانند: «رَأَيْتُكَ وَ مُحَمَّداً»، «نَفَعَهُ بِهَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ[2]».

چکیده

عامل در معطوف، همان عامل در معطوف‌علیه است.

عطف اسم ظاهر بر ضمیر متّصل
- **ضمیر متّصل مرفوعی: جایز نیست، مگر این‌که بین معطوف‌علیه و حرف عطف، فاصله بیفتد؛ مانند: أُسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ یا بین حرف عطف و معطوف، «لا» بیاید؛ مانند: مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا**
- **ضمیر متّصل منصوبی: جایز است؛ مانند: رَأَيْتُكَ وَ مُحَمَّداً**
- **ضمیر متّصل مجروری: جایز نیست، مگر این که جرّ دهندهٔ معطوف‌علیه بر سر معطوف هم بیاید؛ مانند: نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَخِيهِ**

---

۱. معبود تو و پدرانت را عبادت می‌کنیم؛ بقره/۱۳۳.

۲. خداوند، او (عبدالصمد، برادر شیخ بهایی) را و جمیع مؤمنین را توسط این کتاب سود بخشد؛ (قسمتی از مقدمهٔ کتاب صمدیه).

متن خوانی

عطف النسق هو التابع الذّی یتوسط بینه وبین متبوعه أحد حروف العطف[1] وحروف العطف عشرة: الواو والفاء وثمّ وحتّی وأو وإمّا وأم ولا وبل ولکن.

فالأربعة الأُوَل للجمع فالواو للجمع مطلقا نحو «جاء زید وعمرو» سواء کان زید مقدما فی المجیء أم عمرو والفاء للترتیب بلا مهلة نحو «قام زید فعمرو» إذا کان زید مقدما بلامهلة وثمّ للتّرتیب بمهلة نحو «دخل زید ثمّ خالد» إذا کان زید مقدما بالدخول وبینهما مهلة وهی تفید قوّة فی المعطوف نحو «مات الناس حتی الأنبیاء» أو ضعفا فیه نحو «قدم الحاج حتّی المشاة».

وأو وإمّا وأم وهذه الثلثة لثبوت الحکم لأحد الأمرین بعینه نحو «مررت برجل أو إمرأة» وإمّا إنّما یکون حرف العطف إذا کان تقدّم علیها «إمّا» اُخری نحو «العدد إمّا زوج وإمّا فرد» وأم وهی ما یسئل بها عن تعیین أحد الأمرین والسائل عالم بثبوت أحدهما مبهما وإنّما یکون الإستفهام عن التعیین فلذلک وجب أن یکون جواب «أم» بتعیین دون «نعم» أو «لا» فإذا قیل «أ زید عندک أم عمرو» فجوابه بتعیین أحدهما بخلاف «أو» فإنّ السائل بهما لا یعلم بثبوت أحدهما اصلا فإذا سئل بـ«أو» فجوابه «نعم» أو «لا».

و«لا» و«بل» و«لکن» جمیعا لثبوت الحکم لأحد الأمرین معیّنا. أمّا «لا» فتنفی ما وجب للأوّل عن الثانّی نحو «جائنی زید لا عمرو»[2] و«بل» تأتی حرف عطف للإضراب ینقل حکم ما قبله إلی ما بعده إذا لم یسبق بنفی أو نهی نحو «جاء سعید بل زید» أو حرف عطف للإستدراک أی تقریر حکم ما قبلها من نفی أو نهی علی حاله وجعل ضدّه لما بعده[3] و«لکن» معناه الإستدراک[4].

---

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۴۵۳.

۲. برگرفته از الهدایة.

۳. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۰۱ و۲۰۲.

۴. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۵۰۸.

آزمون

۱. حروف عطف را نام ببرید.

۲. معانی هر کدام از حروف عطف را بنویسید.

۳. حکم عطف اسم ظاهر بر ضمیر متصل را بنویسید.

۴. برای هر کدام از حروف عطف، نمونه‌ای از آیات یا روایات بنویسید.

۵. نامه‌ای عربی و کوتاه به معلم خود بنویسید. در این نامه، حروف عطف مختلف را به کار ببرید.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام :

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ[1]

۱. امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمودند: ای مردم! بدانید کامل شدن دین، در طلب کردن علم و عمل کردن به آن است؛ الکافی/ج۱/ص۳۰.

درس بیست وهفتم

توابع (۵)

شناخت عطف بیان و بدل

عطف بیان

کلمات مشخّص شده، در جمله‌های زیر، به چه منظور آمده‌اند؟

رسول اکرم **محمّد** ﷺ فرمودند: ... .

جعفر **برادر** امیرالمؤمنین **علی** ؑ به شهادت رسید.

می‌بینید که بدون آمدن این کلمات نیز، معنای جمله کامل است و این کلمات، فقط، برای توضیح کلمهٔ قبل از خود آمده‌اند؛ به عبارت دیگر، اگرچه رسول اکرم، همان محمّد ﷺ و جعفر همان برادر امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین همان علی ؑ است، امّا این کلمات آمده‌اند تا ماقبلشان را واضح‌تر کنند.

در زبان عربی به چنین کلماتی «عطف‌بیان» می‌گویند.

نمونه‌هایی از عطف‌بیان

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ[۱]؛ زمانی که برادر آن‌ها نوح به آن‌ها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ[۲]؛ ... آن روغن از درختی مبارک -زیتون- گرفته شده است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ[۳]؛ خداوند کعبه -بیت الحرام- را وسیله‌ای برای

---

۱. شعراء/۱۰۶.　۲. نور/۳۵.　۳. مائده/۹۷.

استواری مردم قرار داد. (در این مثال، «البیت» را عطف‌بیان و «الحرام» را صفت آن می‌دانند).

از این مثال‌ها پیداست که عطف‌بیان، همیشه جامد است؛ برخلاف صفت که مشتق می‌آید.

همان‌طور که گذشت، عامل در تابع، همان عامل در متبوع است؛ پس در مثال اوّل «قَالَ»، در مثال دوم «مِنْ» و در مثال سوم «جَعَلَ» عامل در عطف‌بیان هستند.

چکیده

عطف‌بیان: اسم جامدی است که برای توضیح متبوعش به کار می‌رود.
عامل در عطف‌بیان، همان عامل در متبوعش است.

نکته: عطف‌بیان، چون برای توضیح متبوع می‌آید، باید مشهورتر از متبوعش باشد.

***

بدل

به جملات عربی زیر و ترجمهٔ آن‌ها دقّت کنید:

إِنْکَسَرَ الْحَسَنُ یَدُهُ؛ حسن دستش شکست.

سُلِبَ الْحُسَیْنُ ثَوْبُهُ؛ حسین پیراهنش دزدیده شد.

در مثال اوّل، فاعل شکستن، «حسن» و در مثال دوم، نایب فاعل دزدیده شدن، «حسین» است؛ امّا در حقیقت، چه چیزی شکست و چه چیزی دزدیده شد؟

اگرچه در لفظ، فاعل شکستن، «حسن» و نایب فاعل دزدیده شدن، «حسین» است، اما در حقیقت، شکستن به دست حسن و دزدیده شدن به لباس حسین نسبت داده شده است؛ پس مقصود اصلی در حکم شکستن یا دزدیده شدن در جملات بالا، فاعل یا نایب فاعل جمله نیست؛ بلکه کلمه‌ای است که بعد از آن‌ها ذکر شده و در اعراب، تابع آن‌هاست. به چنین تابعی که مقصود اصلی در حکم است، «بدل» و به متبوع آن «مبدلٌ‌منه» می‌گویند. از جهت معنایی می‌توانیم، مبدل‌منه را حذف کرده و فعل جمله را به بدل نسبت دهیم؛ مانند:

إِنْکَسَرَ الْحَسَنُ یَدُهُ ⟵ إِنْکَسَرَ یَدُ الْحَسَنِ؛ به جای ضمیر، مرجع آن را گذاشتیم.

سُلِبَ الْحُسَیْنُ ثَوْبُهُ ⟵ سُلِبَ ثَوْبُ الْحُسَیْنِ؛ به جای ضمیر، مرجع آن را گذاشتیم.

در مثال اوّل، عامل در بدل، «إِنْكَسَرَ» و در مثال دوم «سُلِبَ» است.

سؤال: فرق عطف‌بیان با بدل چیست؛ چون در عطف‌بیان نیز می‌توانیم، متبوع را حذف کرده و فعل را به تابع نسبت دهیم؛ مانند: قَالَ أمِيرُالْمُؤمِنِينَ عَلِيٌّ عليه‌السلام ... ← قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام ....
پس چه فرقی میان این دو وجود دارد؟

- فرق این دو در ارادهٔ متکلّم است. اگر تابع، برای توضیح متبوع آمده باشد، عطف‌بیان است و اگر مقصود اصلی در حکم جمله باشد، بدل است؛ پس زمانی که ارادهٔ متکلّم را ندانیم، هر کدام از دو نقش عطف‌بیان و بدل در یک کلمه جایز است[1].

چکیده

بدل: تابعی است که مقصود اصلی در حکم نسبت داده شده به متبوعش می باشد؛
مانند: سُلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبُهُ
عامل در بدل، همان عامل در مبدل منه است.

***

اقسام بدل

نسبت و رابطهٔ بدل و مبدل‌منه را در جمله‌های زیر بررسی کنید:

قَالَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله رَسُولُ اللهِ: ...
مبدل‌منه بدل

إِنْكَسَرَ الْحَسَنُ يَدُهُ
مبدل‌منه بدل

سُلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبُهُ
مبدل‌منه بدل

در مثال اوّل، رسول الله[2]، همان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ ولی در مثال دوم و سوم چنین نیست؛ زیرا دست

---

۱. گاهی از جهت لفظی، نمی‌توان کلمه‌ای را که در نقش عطف‌بیان است، در نقش بدل گرفت. با مواضع این حکم و دلیل آن، در کتب مفصّل آشنا می‌شوید.

۲. در حقیقت کلمهٔ «رسول» بدل است و «الله» مضاف‌الیه آن است؛ اما از آن‌جا که نحویون مضاف و مضاف‌الیه را مانند یک کلمه می‌دانند، مجموع «رسول الله»، به عنوان بدل ذکر شد.

حسن، همان حسن و پیراهن حسین، همان حسین نیست.

هر گاه بدل، در معنا همان مبدل‌منه باشد، به آن «بدل کلّ از کلّ» می‌گویند. می‌توان به کلمه‌ای که در نقش بدل کل از کل است، نقش عطف‌بیان نیز داد[1].

مثال‌های دوم و سوم نیز متفاوتند. در مثال دوم، بدل، جزئی از مبدل‌منه است؛ برخلاف مثال سوم. (دست حسن، جزئی از حسن است؛ ولی پیراهن حسین، جزئی از حسین نیست).

هرگاه بدل، در معنا جزئی از مبدل‌منه باشد، به آن «بدل جزء از کلّ» می‌گویند. بدل جزء از کلّ را نمی‌توان، عطف‌بیان قرار داد.

در مثال سوم، بدل عین مبدل‌منه یا جزئی از آن نیست؛ ولی با مبدل‌منه ارتباط دارد؛ زیرا پیراهن حسین از متعلّقات حسین است. هرگاه بدل، از متعلّقات مبدل‌منه باشد، به آن «بدل اشتمال» می‌گویند. این بدل نیز نمی‌تواند عطف‌بیان واقع شود.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ أُمِّنَا حَوَّاءَ[1]؛ (خدایا بر مادر ما حوّاء درود فرست)؛ «حوّاء» بدل کل از کل، و «أم» مبدل‌منه است.

النَّاسُ ثَلاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ[2]؛ (مردم سه دسته‌اند: دانشمند و دانش‌آموز و کف روی آب)؛ «عَالِم» بدل جزء از کل، و «ثَلاثَة» مبدل‌منه است.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ[3]؛ (از تو دربارهٔ ماه حرام، جنگ در آن ماه سؤال می‌کنند)؛ «قِتَال» بدل اشتمال، و «الشّهر» مبدل‌منه است.

نکته: معمولاً به اسم معرفه و جامدی که بعد از اسم اشاره می‌آید و اسم اشاره به آن اشاره دارد[4]، عطف‌بیان یا بدل کل از کل می‌گویند؛ مانند: ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ[5]؛ (در آن کتاب هیچ شکّی نیست).

---

۱. عکس این حکم، کلیت ندارد؛ چنان‌که در پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ قبل گذشت.
۲. بخشی از دعای ام داوود از اعمال نیمهٔ رجب منقول از امام صادق علیه‌السلام؛ بحارالانوار/ج۹۵/ص۴۰۰.
۳. امام صادق علیه‌السلام؛ الکافی/ج۱/ص۳۴.
۴. بقره/۲۱۷.
۵. برخلاف وقتی که اسم معرفه و جامد بعد از اسم اشاره بیاید، ولی مشارالیه آن اسم اشاره نباشد؛ مانند ضَرَبَ هَذَا زیداً؛ در این‌جا «هذا» برای اشاره به «زید» نیامده است. («هذا» فاعل و «زید» مفعول‌به است)
۶. بقره/۲.

چکیده

اقسام بدل:
- بدل کلّ از کلّ: قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ رَسُولُ اللهِ: ... .
- بدل جزء از کلّ: إِنْكَسَرَ الْحَسَنُ يَدَهُ.
- بدل اشتمال: سُلِبَ الْحُسَيْنُ ثَوْبُهُ.

متن خوانی

عطف البيان هو تابع غير صفة يوضح متبوعه[1] فيكون أشهر من متبوعه نحو «جاء صاحبك زيد»[2].

والبدل هو تابع ينسب إليه ما نسب إلى متبوعه وهو المقصود بالنسبة دون متبوعه[3]

والبدل على ثلاثة أقسام:

الأوّل: بدل الكلّ من الكلّ وهو البدل المطابق للمبدل منه المساوى له فى المعنى نحو «مررت بأخيك زيدٍ».

الثّانى: بدل البعض من الكلّ[4] وهو ما كان مدلوله جزء المتبوع نحو«ضربت زيدا رأسه»[5].

الثالث: بدل الإشتمال[6] وهو ما كان مدلوله متعلّق المتبوع نحو «سلب زيد ثوبه» و«أعجبنى عمرو علمه»[7].

تذكرة: المشابهة بين عطف البيان و بدل الكل من الكل فغالبة ويصح فى أكثر حالاتهما أن يحل أحدهما محل الآخر من غير أن يتأثّر الكلام بهذا التغيير[8].

---

۱. الهداية.

۲. برگرفته از مبادى العربيّة/ج۴/ص۳۴۱.

۳. الهداية.

۴. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۲۲۷.

۵. الهداية.

۶. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۲۲۸.

۷. الهداية.

۸. النحو الوافى/ج۳/ص۵۳۴.

آزمون

۱. عطف‌بیان را تعریف کنید.

۲. بدل را تعریف کنید.

۳. اقسام بدل را به طور کامل ذکر کنید.

۴. در جملات زیر بدل و عطف‌بیان را مشخص کرده و نوع بدل را بنویسید.

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَي[۱]

اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ[۲]

وَ لِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً[۳]

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ[۴]

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاساً[۵]

وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ[۶]

اَلْفَقْرُ فَقْرَانِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَ فَقْرُ الْآخِرَةِ[۷]

قَالَ عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام :

وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ آحَادُهُ أَعْشَارَهُ[۸]

---

۱. او دو جفت را خلق کرد؛ نر و ماده؛ نجم/۴۵. ۲. بندهٔ ما داوود علیه السلام را یاد کن؛ ص/۱۷.
۳. و برای خدا بر مردم است که قصد آن خانه (کعبه) کنند؛ آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند؛ آل‌عمران/۹۷.
۴. مرگ بر صاحبان آن گودال؛ آتشی دارای هیزم؛ بروج/۴و۵.
۵. سپس به‌دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد؛ خوابی سبک؛ آل‌عمران/۱۵۴.
۶. و اهل آن را از ثمرات (گوناگون)، روزی ده؛ آن‌ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند؛ بقره/۱۲۶.
۷. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: فقر دو نوع است: فقر در دنیا و فقر در آخرت؛ بحارالانوار/ج۶۹/ص۴۷.
۸. امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند: وای بر کسی که یکی‌هایش بر دهتائی‌هایش غلبه کند؛ وسائل الشیعه/ج۱۶/ص۱۰۳. منظور از یکی‌ها، گناهان و منظور از دهتائی‌ها، حسنات است؛ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها.

بخش هشتم

اسم های عامل[1]

- مصدر
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- اسم مبالغه
- صفت مشبهه
- اسم تفضیل

---

۱. آنچه در این کتاب با آن آشنا می‌شوید، برخی از اسم‌های عامل می‌باشد.

درس بیست و هشتم

شبه فعل (۱)

شناخت مصدر و عمل آن

دیباچه

تاکنون با شیوهٔ عمل کردن افعال آشنا شدیم. اکنون سؤال این است که آیا عمل کردن مخصوص فعل است یا در میان اسم‌ها نیز اسم عامل وجود دارد؟

نحویّون بعضی از اسم‌ها را عامل می‌دانند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهة، صیغه مبالغه، اسم تفضیل

***

شناخت مصدر

مصدر، کلمه‌ای است که بر انجام کار یا روی دادن حالتی، بدون اقتران به زمان دلالت می‌کند[۱]؛ مانند:

نُصْرَة؛ یاری کردن	حُمْرَة؛ سرخ شدن
مَجِیء؛ آمدن	فَرَح؛ شاد شدن

۱. از آن‌جا که انجام کار یا روی دادن حالتی بدون اقتران به زمان را «حدث» می‌گویند، می‌توان در تعریف مصدر چنین گفت: «مصدر، کلمه‌ای است که بر حدث دلالت می‌کند».

عمل مصدر:

به دو جملهٔ زیر توجه کنید:

فاطمه، علی را یاری کرد.　　　　یاری کردنِ فاطمه، علی را ... .

همان‌گونه که فعل «یاری کرد» به فاعل نیاز دارد، مصدرش، یعنی «یاری کردن» هم بدون فاعل واقع نمی‌شود و همان‌طور که فعل«یاری کرد» بر چیزی واقع می‌شود که آن را مفعول می‌نامیدند، مصدرش نیز باید بر چیزی واقع شود. در مثالی که مصدر وجود دارد، به روشنی پیداست که «یاری کردن» توسّط فاطمه انجام شده و کسی که یاری شده، علی است؛ پس، فاطمه فاعل مصدر و علی، مفعول آن است.

به نمونهٔ دیگری توجه کنید:

مهدی آمد.　　　　آمدنِ مهدی ... .

در مثال بالا فاعلِ «آمد»، مهدی است. آمدن هم به فاعل نیاز دارد که فاعل آن هم مهدی است و همان‌طور که فعل «آمد» مفعول نمی‌خواهد، مصدرش نیز به مفعول نیاز ندارد.

سؤال: چگونه کلمهٔ «فاطمه» و کلمهٔ «مهدی» را فاعلِ مصدر گرفتیم، در حالی که بنابر آنچه آموخته‌ایم، مضاف‌الیه هستند؟

- در این‌که این دو کلمه، مضاف‌الیه هستند، بحثی نیست؛ بلکه مسئله این است که مصدر در این‌جا به چه چیزی اضافه شده است؟ آیا جز این است که مضاف‌الیه مصدر، کلمه‌ای است که در معنا فاعل آن است؟ یعنی در معنا فاطمه، فاعل یاری کردن و مهدی، فاعل آمدن است؛ پس کلمهٔ «فاطمه» و کلمهٔ «مهدی» در مثال‌های بالا، هم مضاف‌الیه برای مصدر هستند و هم فاعل آن.

سؤال: در زبان عربی، هر کلمه اعراب خاصّی دارد. کلمهٔ «فاطمه» و «مهدی» چه اعرابی می‌گیرند؛ آیا به علّت مضاف‌الیه بودن، مجرور می‌شوند، یا به دلیل فاعل بودن، مرفوع؟

- این دو کلمه مجرور می‌شوند؛ ولی به دلیل نقش فاعلی، آنها را محلاً مرفوع می‌دانیم. نُصْرَةُ فَاطِمَةَ عَلِيّاً ...؛ کلمهٔ «فَاطِمَةَ» مضاف‌الیه است و مجرور (علامت جرّ، فتحه) و

فاعل است و محلاً مرفوع.

مَجِيءُ مَهْدِيٍّ ...؛ کلمهٔ «مَهْدِيٍّ» مضاف‌الیه است و مجرور، و فاعل است و محلاً مرفوع.

ثمرهٔ این مطلب وقتی آشکار می‌شود که برای کلمهٔ «فَاطِمَةَ» و «مَهْدِيٍّ» تابع بیاوریم. در این صورت، در تابعشان دو اعراب ممکن است: هم می‌تواند به اعتبار اعراب لفظیشان مجرور شود و هم به اعتبار اعراب محلّیشان، مرفوع.

نُصرَةُ فَاطِمَةَ الْمَرضِيَّةِ عَلِيّاً ...   نُصرَةُ فَاطِمَةَ الْمَرضِيَّةُ عَلِيّاً ...

مَجِيءُ مَهْدِيٍّ الْعَالِمِ...   مَجِيءُ مَهْدِيٍّ الْعَالِمُ...

نتیجه: مصدر معمولاً به فاعلش اضافه می‌شود[1].

مصدر به ندرت به مفعولش اضافه می‌شود؛ مانند:

اسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَ شِيعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ[2]؛ خداوند، دوست داشتن مرا و دوست داشتن اهل‌بیتم و شیعیانشان را در سینهٔ فرشتگانش به امانت گذاشته است.

بنابراین، مفعول‌به در این مثال، بنا بر مضاف‌الیه بودن، مجرور و بنا بر مفعول‌به بودن، محلاً منصوب است[3].

***

مصدر مانند فعلش عمل می‌کند[4].

ذَهَبَ زَيْدٌ   عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِ زَيْدٍ

فاعل

محلا مرفوع

أَكْرَمَ زَيْدٌ عَمراً   عَجِبْتُ مِنْ إِكْرَامِ زَيْدٍ عَمْراً

فاعل / مفعول

محلا مرفوع

۱. مصدر گاهی اضافه نمی‌شود و گاهی به غیر فاعلش اضافه می‌شود. تفصیل این مطلب، در کتب مفصّل می‌آید (برای نمونه: نحو وافی/ ج۳/ص۲۲۰).

۲. رسول اکرم ﷺ، الکافی/ج۲/ص۴۶.

۳. «ی» در کلمهٔ «حُبِّی» هم جر و هم نصبش محلی است؛ زیرا این کلمه مبنی است؛ پس محل اوّل آن (محل قریب) جر و محل دومِ آن (محل بعید) نصب خواهد بود.

۴. اگر مصدر، مفعول مطلق شود، دیگر عمل نمی‌کند.

عَلِمَ زَيْدٌ عَمراً قَائِماً عَجِبْتُ مِنْ عِلْمِ زَيْـدٍ عَمْـراً قَائمـاً

فاعل محلا مرفوع / مفعول اول / مفعول دوم

أَعْلَمَ زَيْدٌ عَمْراً بَكْراً قَائِماً عَجِبْتُ مِنْ إعْلامِ زَيْـدٍ عَمْـراً بَكْـراً قَائمـاً

فاعل محلا مرفوع / مفعول اول / مفعول دوم / مفعول سوم

چکیده

مصدر: کلمه‌ای است که بر انجام کار، یا روی دادن حالتی بدون اقتران به زمان دلالت می‌کند.

* **مصدر همانند فعلش عمل می‌کند.**
* **مصدر معمولا به فاعلش اضافه می‌شود که در این صورت، فاعلش بنا بر مضاف‌الیه بودن، مجرور و بنا بر فاعلیّت محلا مرفوع است.**

چند نکته

۱. گاهی مصدر معنای مجهولی داشته و مانند فعل مجهول عمل می‌کند. مصدر مجهول، در لفظ مانند مصدر معلوم است و فقط با نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، معلوم یا مجهول بودن مصدر مشخّص می‌شود.

مثال برای عمل مصدر مجهول:

إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لا تَبْرَدُ أَبَداً[۱]؛ همانا به دلیل کشته شدن حسین عليه‌السلام داغی در دل مؤمنان است که هیچ‌گاه سرد نمی‌شود.

در این مثال، کلمهٔ «حسین» نایب فاعل مصدر است.

۲. معمول مصدر باید بعد از مصدر باشد؛ بنابراین، مصدر در کلمه‌ای که قبل از آن آمده، عمل نمی‌کند.

۳. مصدر با معمول‌هایش تشکیل مرکّب ناقص می‌دهد و برای تامّ شدن نیاز به کلمه یا کلمات دیگری دارد.

۴. مصدر در بقیّهٔ معمول‌های فعل نیز عمل می‌کند.

---

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نگاهی به امام حسین عليه‌السلام کردند، در حالی‌که روبه‌روی ایشان نشسته بود؛ پس او را در دامان نشاند و این جمله را فرمود؛ مستدرک الوسائل/ج۱۰/ص۳۱۸.

مثال عمل مصدر در مفعول‌فیه: لَوْ أَعَانَکَ کَانَ خَيْراً لَهُ مِن اعْتِکافِه شَهْراً ...[1]

عامل در مفعول‌فیه

مثال عمل مصدر در مفعول‌له: الْجُلوسُ فِی الْمَسْجِدِ انْتِظَارَ الصَّلوةِ عِبَادَةٌ[2]

عامل در مفعول‌له

مثال عمل مصدر در مفعول مطلق: رَأَيْتُ إِكْرَامَکَ عَلِيّاً إِكْرَاماً جَيِّداً

عامل در مفعول‌مطلق

مثال عمل مصدر در حال: عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِکَ مُسْرِعاً

عامل در حال

مثال عمل مصدر در تمییز: الإِيثَارُ كَمَالٌ خُلْقاً

عامل در تمییز

مثال عمل مصدر در مستثنی: أَخْبَرْتُ بِضَرْبِکَ الرِّجَالَ إِلاَّ زَيْداً

عامل در مستثنی

متن‌خوانی

المصدر اسم يدلّ على الحدث فقط وإن لم يكن مفعولاً مطلقاً يعمل عمل فعله أعنى يرفع فاعلاً إن كان لازما وينصب مفعولاًبه إن كان متعدّياً[3] فإذا كان من اللازم اُضيف إلى فاعله نحو «حزنت لبعد الصديقِ» وإذا كان من المتعدّى فالأكثر فيه أن يُضاف إلى فاعله ويذكر بعده المفعول‌به منصوبا نحو «سرّنى إنشاد أخيک الإشعارَ» فـ«الصديق» فى المثل الأوّل و«أخيک» فى المثل الثّانى مجروران لفظا، مرفوعان محلا على أنّهما فاعلان للمصدر. ويجوز أيضا أن يضاف المصدر إلى مفعوله ويذكر بعده الفاعل مرفوعا نحو «سرّنى إنشاد الإشعارِ أخوک»[4].

فائدتان:

۱. يعمل المصدر عمل فعله تعديا ولزوما بشروط منها: وجوب تقدم المصدر على معموله

---

۱. امام حسن عليه السلام: اگر او تو را یاری می‌کرد برایش از اعتکاف یک ماه بهتر بود؛ الکافی/ج۲/ص۱۹۸.

۲. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: نشستن در مسجد به خاطر انتظار کشیدن برای نماز عبادت است؛ الکافی/ج۲/ص۳۵۶.

۳. الهدایة.

۴. المبادی العربیّة/ج۴/ص۳۷۱و۴۷۱.

فلا یجوز «یسرنی واجبَک عملُک غدا»[١].

٢. إذا اُضیف المصدر إلی الفاعل یجوز فی تابعه من الصفة والعطف وغیرهما مراعاة اللفظ فیُجرّ ومراعاة المحلّ فیُرفع فتقول: «عجبت من شرب زیدٍ الظریفِ أو الظریفُ» وإذا اُضیف إلی المفعول فهو مجرور لفظا، منصوب محلا فیجوز أیضاً فی تابعه مراعاة اللفظ والمحلّ[٢] نحو «أعجبنی أکل اللحمِ والخبزِ أو الخبزَ»[٣].

آزمون

١. مصدر را تعریف کنید و چگونگی عمل آن را بنویسید.

٢. تفاوت مصدر معلوم و مصدر مجهول در چیست؟

٣. فاعل و مفعول‌به مصدر[۴] را در جملات زیر پیدا کنید. (مصدر مشخص شده است)

لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ[۵] فَاذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ[۶]

يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ[٧] فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ[٨]

وَ قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ[٩] إِيَّاهُ[١٠] أَنَا أُحِبُّهُ لِحُبِّهِ لِوَلَدِيَ الْحُسَيْنِ[١١]

كَانَ جُلُوسُ الرِّضَا7فِي الصَّيْفِ عَلَى حَصِيرٍ ...[١٢] قِتَالُ الْمُسْلِمِ أَخَاهُ كُفْرٌ[١٣]

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام :

تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ[١٣]

---

١. برگرفته از موسوعة النحو و الصرف و الاعراب/ص۶٢٨.

٢. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج٢/ص٨٩و٩٩.

٣. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص٩٢۶؛ فی هذا المثال ما ذکر فاعل المصدر.

۴. طبیعی است که مصدر اگر از فعل لازم گرفته شود، مفعول‌به نخواهد داشت.

۵. خداوند آن‌ها را به دلیل کفر ورزیدنشان لعنت کرد؛ بقره/٨٨.

۶. پس خداوند را یاد کنید، مانند یاد کردنتان پدرانتان را؛ بقره/٢٠٠.

٧. آن‌ها شتاب می‌کنند در گناه و ستم و خوردن مال حرام؛ مائده/۶٢.

٨. پس، لعنتشان کردیم، به دلیل نقض پیمانشان؛ مائده/١٣.

٩. از فعل «حَبَّ» گرفته شده و این فعل هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌رود.

١٠. (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ قِرَاكَ وَ) قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ؛ بهشت را بر تو واجب کردم به دلیل محبت تو به او؛ وسائل‌الشیعه/ج٧/ص١١١.

١١. رسول الله صلى الله عليه وآله : من او (زهیر ابن قین) را دوست دارم؛ زیرا فرزندم حسین را دوست دارد؛ بحارالانوار/ج۴۴/ص٢۴٢.

١٢. ابن ابی عباد: نشستن امام رضا عليه السلام در تابستان بر روی حصیر بود؛ وسائل‌الشیعه/ج۵/ص۵٣.

١٣. جنگ مسلمان با برادرش (برادر دینیش) کفر است؛ میزان‌الحکمه/ حدیث٣۴٧١.

١۴. امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمودند: به وسیلهٔ استغفار خود را خوشبو کنید؛ مبادا بوی بد گناهان شما را رسوا کند؛ وسائل‌الشیعه/ج١۶/ص٧٠.

درس بیست ونهم

شبه فعل (۲)

شناخت اسم فاعل و عمل آن

شناخت اسم فاعل

اسمی است که بر حدث و فاعل آن، به صورت حدوثی دلالت می‌کند؛ مانند:

قَائِل: گوینده؛ ذَاهِب: راه رونده؛ نَاصِر: یاری کننده.

※ توضیح «حدث»:

انجام کار یا روی دادن حالتی را بدون اقتران به زمان، «حدث» گویند؛ مانند: گفتن، راه رفتن، یاری کردن.

※ توضیح «و فاعل آن»:

«گوینده» دلالت می‌کند، بر شخصی که گفتن از او صادر می شود. گفتن، «حدث» و آن شخص، «فاعل حدث» است.

※ توضیح «به صورت حدوثی»:

به دو خصوصیّت «راه رونده» و «قدرتمند» دقّت کنید. اوّلی دوام ندارد؛ بلکه هر لحظه ممکن است، شخص، راه رفتن را قطع کند؛ یعنی فاعل برای ادامهٔ راه رفتن باید اراده کند؛ در غیر این صورت، راه رفتنش متوقّف خواهد شد. امّا قدرتمند بودن دوام دارد؛ یعنی برای هر لحظهٔ این ویژگی، ارادهٔ جدید لازم نیست؛ بلکه شخص قدرتمند را در حالت خواب نیز قدرتمند می‌خوانند؛ برخلاف راه

رونده. ویژگی‌هایی مانند مثال اوّل (راه رونده) را «حدوثی» و خصوصیّاتی مانند مثال دوم (قدرتمند) را «ثبوتی» می‌گویند.

وزن اسم فاعل

اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می شود و دو صورت دارد:

اگر از فعل ثلاثی مجرّد[1] ساخته شود، بر وزن «فَاعِل» است؛ امّا اگر از فعل غیر ثلاثی مجرّد ساخته شود، برای ساخت آن، دستور خاصّی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است[2].

ذَاهِب (رونده): رفتن + فاعل آن (این ویژگی، حدوثی است)

قَاتِل (کُشنده): کشتن + فاعل آن (این ویژگی، حدوثی است[3])

عمل اسم فاعل

اسم فاعل نیز مانند فعلش عمل می‌کند. به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

حَمِیدٌ ذَهَبَ أَبُوهُ — حَمِیدٌ ذَاهِبٌ أَبُوهُ

در مثال دوم، کلمهٔ «أَب» فاعل «ذَاهِبٌ» است.

حَمِیدٌ نَصَرَ أَبُوهُ سَعِیداً — حَمِیدٌ نَاصِرٌ أَبُوهُ سَعِیداً

در مثال دوم، کلمهٔ «أَب» فاعل «نَاصِرٌ» و کلمهٔ «سَعِید» مفعول‌به آن است.

حَمِیدٌ عَلِمَ أَبُوهُ سَعِیداً تِلْمِیذاً — حَمِیدٌ عَالِمٌ أَبُوهُ سَعِیداً تِلْمِیذاً

در مثال دوم، کلمهٔ «أَب» فاعل «عَالِمٌ» و دو کلمهٔ «سَعِید» و «تِلْمَیذ» دو مفعول آن هستند.

حَمِیدٌ أَعْلَمَ أَبُوهُ وَحِیداً سَعِیداً تِلْمِیذاً — حَمِیدٌ مُعْلِمٌ[4] أَبُوهُ وَحِیداً سَعِیداً تِلْمِیذاً

---

۱. ثلاثی مجرّد، اصطلاحی است مربوط به علم صرف و فعل ثلاثی مجرّد، فعلی است که صیغه اوّل ماضی آن سه حرفی باشد.

۲. در صیغه اوّل مضارع معلوم از فعل غیر ثلاثی مجرد، به جای حرف مضارعه، «میم» مضموم می‌گذاریم و به حرف ماقبل آخر، اگر مکسور نبود، کسره می‌دهیم؛ به این ترتیب، صیغه اوّل اسم فاعل ساخته می‌شود و بقیّه صیغه‌های آن را، از همان صیغه اوّل می‌سازیم.

۳. سؤال: کسی را که قاتل است، همیشه به عنوان قاتل می‌خوانند (حتّی وقتی خواب است)؛ پس چطور آن را حدوثی می‌دانند؟
جواب: وقتی به کسی قاتل می‌گویند، به اعتبار قتلی است که قبلا انجام داده است؛ یعنی هر لحظه او را قاتل نمی‌دانند، برخلاف شخص قدرتمند؛ پس به این اعتبار که شخص قاتل، برای هر قتلی اراده جدید می‌خواهد، قاتل بودن «حدوثی» است.

۴. «مُعْلِمٌ» اسم فاعل «أَعْلَمَ» است. از آن‌جا که «أَعْلَمَ» ثلاثی مزید است، اسم فاعلش بر وزن «فَاعِل» نمی‌آید و طبق ساختاری که در علم صرف آموخته می‌شود اسم فاعل آن «مُعْلِمٌ» می‌شود.

در مثال دوم، کلمهٔ «أَب» فاعل «أَعْلَمَ» و کلمات «وَحِید»، «سَعِید» و «تِلْمِیذ» سه مفعول آن هستند.

چکیده

اسم فاعل: اسمی که بر حدث و فاعل آن به صورت حدوثی دلالت می‌کند.

وزن اسم فاعل
- **در ثلاثی مجرّد ← بر وزن «فَاعِل» مانند نَاصِر**
- **در غیر ثلاثی مجرّد ← روش ساخت آن در کتب صرفی آمده است.**

عمل اسم فاعل: اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود و مانند همان فعل عمل می‌کند.

چند نکته

۱. همان‌طور که گاهی فاعلِ فعل، ضمیر مستتر است، فاعلِ اسم فاعل نیز گاهی مستتر است. اکنون مثال‌های قبل را این بار با «ضمیر مستتر» تکرار می‌کنیم.

حَمِیدٌ ذَاهِبٌ   حَمِیدٌ نَاصِرٌ سَعِیداً

حَمِیدٌ عَالِمٌ سَعِیداً تِلْمِیذاً   حَمِیدٌ مُعْلِمٌ وَحِیداً سَعِیداً تِلْمِیذاً

اگر فاعل اسم فاعل، ضمیر مستتر باشد، به عقیدهٔ برخی از نحویون، همیشه ضمیر غایب است؛ پس ضمایر مستتر در اسم فاعل «هُوَ»، «هِیَ»، «هُمَا»، «هُمْ» و «هُنَّ» است.

الْمُعَلِّمُ ذَاهِبٌ؛ فاعل «هُوَ» مستتر   الْمُعَلِّمَانِ ذَاهِبَانِ؛ فاعل «هُمَا» مستتر

الْمُعَلِّمُونَ ذَاهِبُونَ؛ فاعل «هُمْ» مستتر   الْمُعَلِّمَةُ ذَاهِبَةٌ؛ فاعل «هِیَ» مستتر

الْمُعَلِّمَتَانِ ذَاهِبَتَانِ؛ فاعل «هُمَا» مستتر   الْمُعَلِّمَاتُ ذَاهِبَاتٌ؛ فاعل «هُنَّ» مستتر

---

۱. چون فاعل نمی‌تواند بر عاملش مقدّم شود، پس «أَنْتَ» مقدّم را نمی‌توان فاعل گرفت، بلکه مبتداست؛ به همین دلیل، فاعل را ضمیر مستتر می‌گیرند.

سؤال: در مثل «أَنْتَ ذَاهِبٌ»، ضمیر مستتر در اسم فاعل چیست[1]؟

- آن گروه از نحویّون که فقط استتار ضمیر غایب را در اسم فاعل اجازه داده‌اند، در مثال بالا کلمه‌ای مانند «رَجُل» را در تقدیر می‌گیرند و «هُوَ» مستتر را به آن بازمی‌گردانند؛ پس در مثال «أَنْتَ ذَاهِبٌ»، اصل آن را «أَنْتَ رَجُلٌ ذَاهِبٌ» دانسته و ضمیر غایب را به «رَجُل» مقدّر بازمی‌گردانند.

۲. اسم فاعل اگرچه عامل است، اما خودش هم اسم معربی است که معمول واقع می‌شود؛ بنابراین باید در هر جمله نقشی ترکیبی داشته باشد. برای مثال، در تمام مثال‌های قبل، اسم فاعل در نقش خبر قرار گرفته و مرفوع شده است.

به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً[1] لَهُ الدِّينَ[2]؛ «مُخْلِصاً» اسم فاعل و در نقش حال است و فاعلش «هُوَ» مستتر و «الدِّین» مفعول‌به آن است.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ[3] أَلْوَانُهُ[4]؛ «مُخْتَلِفٌ» اسم فاعل و در نقش صفت و فاعلش «أَلْوَانُ» است.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ[5]؛ «خَالِق» اسم فاعل و در نقش خبر حروف مشبّهة بالفعل است و فاعلش «هُوَ» مستتر و «بَشَراً» مفعول‌به آن می‌باشد.

۳. اسم فاعل می‌تواند به مفعولش اضافه شود؛ ولی هرگز به فاعلش اضافه نمی‌شود.

حَمِيدٌ نَاصِرٌ سَعِيداً غَداً   حَمِيدٌ نَاصِرُ سَعِيدٍ غَداً

«سَعِیدٍ» در جملهٔ دوم، هم مضاف‌الیه است و مجرور، و هم مفعول‌به است و محلاً منصوب. در جمله اول، اگر برای «سَعِیداً»، تابع بیاوریم، آن تابع منصوب خواهد بود؛ ولی در جمله دوم، اگر تابع بیاید، هم جرش جایز است (به اعتبار اعراب لفظی)، هم نصبش (به اعتبار اعراب محلّی).

---

۱. «مُخْلِصاً»، اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرّد است.
۲. پس خداوند را پرستش کن، در حالی که دینت را برای او خالص گردانده‌ای؛ زمر/۲
۳. «مُخْتَلِفٌ»، اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرّد است.
۴. از شکم آنها، یک نوشیدنی که رنگ‌هایش مختلف است (رنگارنگ)، خارج می‌شود؛ نحل/۶۹
۵. ص/۷۱.

یادآوری: در درس بیست‌وسوم خواندید که اضافه بر دو نوع است: اضافهٔ لفظیّه و اضافهٔ معنویّه؛ در این درس به مناسبت با اضافهٔ لفظیّه آشنا می‌شویم.

اگر اسم فاعل یا بعضی دیگر از شبه‌فعل‌ها[1]، به معمولشان اضافه شوند، آن اضافه را «اضافهٔ لفظیّه» می‌نامند.

فایده اضافه لفظیّه، فقط تخفیف در لفظ است[2]؛ یعنی به وسیلهٔ این اضافه، تنوین یا نون عوض از تنوین از کلمه حذف می‌شود.

چند نمونه از اضافهٔ اسم فاعل به مفعول:

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ[3]؛ در اصل «جَامِعٌ النَّاسَ» بوده است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا[4]؛ در اصل «فَاطِرٍ السَّمَوَاتِ[5]» و «جَاعِلٍ الْمَلَائِكَةَ» بوده است.

چکیده

چند نکته درباره اسم فاعل	**۱. فاعل اسم فاعل گاهی ضمیر مستتر است. (در این صورت، ضمیر، همیشه غایب خواهد بود)؛ مانند: زید ذاهب در این مثال، فاعل، «هُوَ» مستتر است.** **۲. اسم فاعل، خود نیازمند نقش ترکیبی است؛ مانند: فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛ اسم فاعل ← حال** **۳. اسم فاعل به فاعلش اضافه نمی‌شود؛ ولی، به مفعول اضافه می‌شود و اضافه‌اش، اضافهٔ لفظیّه است؛ مانند: رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ**

۱. در ادامه با بقیهٔ شبه‌فعل‌ها آشنا می‌شوید.
۲. برخلاف اضافهٔ معنویّه، که گاهی مفید تعریف و گاهی مفید تخصیص است.
۳. پروردگارا! به راستی تو گردآورندهٔ مردم هستی، در روزی که شکّی در آن نیست؛ آل‌عمران/۹.
۴. حمد، برای خدایی است که [هم] آفریننده آسمان‌ها و زمین است و [هم] قرار دهنده فرشتگان [به عنوان] رسولان [خود]؛ فاطر/۱
۵. در این مثال «السَّمَوَاتِ» منصوب و کسره، علامت نصبش است؛ در حالی که، در آیهٔ شریفه «السَّمَوَاتِ» مجرور و کسره، علامت جرش بود.

***

شرایط عمل اسم فاعل

- اگر اسم فاعل «ال» داشته باشد، بدون هیچ شرطی عمل می‌کند.
- اسم فاعل بدون «ال» با دو شرط[1] در مفعول‌به عمل می‌کند:

۱. بر زمان حال یا استقبال دلالت کند.

۲. اسم فاعل، در یکی از مواضع زیر قرار بگیرد:

- خبر واقع شود؛ مانند: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ
- حال واقع شود؛ مانند: فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً[2] لَهُ الدِّينَ
- صفت واقع شود؛ مانند: رأیتُ رَجُلاً مُکرِماً أَبَاکَ
- بعد از ادات استفهام بیاید؛ مانند: أَ نَاصِرٌ حَبِيبٌ حُسَيْناً
- بعد از ادات نفی بیاید؛ مانند: مَا سَارِقٌ زَيْدٌ أَمْوَالَكَ
- بعد از حرف ندا بیاید[3]؛ مانند: يَا طَالِعاً جَبَلاً[4]

نکته: اسم فاعل، برای عمل رفعی در ضمیر، نیاز به هیچ‌کدام از شرایط بالا ندارد؛ ولی برای عمل رفعی در اسم ظاهر به شرط دوم نیازمند است.

اسم فاعل، در دیگر معمول‌های فعل، بدون شرط عمل می‌کند.

مثال عمل اسم فاعل در مفعول‌فیه: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَداً[5]

عامل در مفعول‌فیه

مثال عمل اسم فاعل در مفعول‌له: إِنَّا مُرْسِلُوا[6] النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ[7]

عامل در مفعول‌له

---

۱. غیر از این دو شرط، شرایط دیگری نیز وجود دارد که خلاصه آن شرایط این است: اوّل: اسم فاعل، مصغّر نباشد؛ دوم: بین اسم فاعل و مفعول‌به آن، صفت برای اسم فاعل نباشد؛ سوم: بین اسم فاعل و مفعول‌به آن، اسمی که اجنبی است فاصله نیندازد، و منظور از اجنبی، کلمه‌ای است که معمول اسم فاعل نباشد؛ بلکه معمول کلمهٔ دیگری باشد.

۲. اسم فاعل از باب افعال.

۳. برخی این قسم را ذکر نمی‌کنند و آن را به موضعی ملحق می‌کنند که اسم فاعل، صفت باشد؛ زیرا جمله در اصل چنین بوده است: يَا رَجُلاً طَالِعاً جَبَلاً.

۴. به چنین منادایی که منادا عامل در مابعد است، «منادای شبه‌مضاف» می‌گویند و لفظاً منصوب است. این قسم از منادا، در متن درس منادا ذکر نشد.

۵. کهف/۲۳.

۶. اسم فاعل از باب افعال.

۷. همانا مابرای آزمایش کردن آنان، آن ماده شتر را فرستادیم؛ قمر/۲۱.

مثال عمل اسم فاعل در مفعول مطلق:

وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ و الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ[1]

عامل در مفعول مطلق

مثال عمل اسم فاعل در حال: مَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ[2] وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ[3]

عامل در جمله حالیه

مثال عمل اسم فاعل در تمییز: عَلِيٌّ كَامِلٌ إيمَاناً

عامل در تمییز

مثال عمل اسم فاعل در مستثنی: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ[4]

عامل در مستثنی

چکیده

عمل اسم فاعل
- **«ال»دار:** بدون شرط عمل می‌کند.
- **بدون «ال»:**
  - **عمل رفعی در ضمیر:** بدون شرط عمل می‌کند.
  - **عمل رفعی در اسم ظاهر:** اگر در یکی از مواضع «خبر، صفت، حال، بعد از ادات استفهام یا ادات نفی یا حرف ندا» بیاید، عمل می‌کند؛ مانند: يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا
  - **عمل نصبی در مفعول‌به:** با دو شرط عمل می‌کند.
  - **عمل در دیگر معمول‌های فعل:** بدون شرط عمل می‌کند.

شرایط عمل اسم فاعل بدون «ال» در مفعول‌به
1. زمانش حال یا استقبال باشد.
2. در یکی از مواضع «خبر، صفت، حال، بعد از ادات استفهام، بعد از ادات نفی و بعد از حرف ندا» بیاید؛ مانند: فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ

---

۱. فتح/۶.

۲. اسم فاعل باب تفعیل.

۳. انفال/۳۳.

۴. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود؛ قصص/۸۸.

متن خوانی

اسم الفاعل ما دل على حدث وفاعله على معنى الحدوث[1] وبعبارة اخرى اسم مشتق يدل على معنى مجرد حادث وعلى فاعله فلا بد أن يشتمل على أمرين معا هما المعنى المجرد الحادث و فاعله مثل كلمة «زاهد» وكلمة «عادل» فكلمة «زاهد» تدل على أمرين معا هما الزهد مطلقا والذات التى فعلته أو ينسب إليها وكذا كلمة «عادل» تدل على أمرين معا هما العدل مطلقا والذات التى فعلته أو ينسب إليه[2] وصيغته من مجرد الثلاثى على وزن «الفاعل» [و من غيره على وزن صيغته المضارع من ذلک الفعل بميم مضمومة مكان حرف المضارعة وكسر ما قبل الآخر كـ«مُدخِل» و «مُستخرِج»][3].

ويعمل اسم الفاعل المقترن بـ«ال» عمل فعله مطلقا فى التعدى و اللزوم نحو «جاء النّاظمُ القصيدةَ» (فاعل اسم الفاعل ضمير مستتر فيه جوازا و «القصيدة» مفعول به له) أمّا الاسم الفاعل المجرد من «ال» فإنّه: يرفع الفاعل دون شرط إذا كان هذا الفاعل ضميرا مستترا نحو «أنا ظانّ محمّدا قائما» أو ضمير بارزا نحو «ما راغب هو فى الظلم»[4] وعمل كذلک فى باقى المعمولات التى ليست فاعلا ظاهرا ولا مفعولابه[5] أمّا الفاعل الظاهر فلا يرفعه إلا إذا كان اعتماده على استفهام أو نفى أو نداء أو أن يقع نعتا لمنعوت أو أن يقع خبرا لمبتدإ أو لناسخ أو أن يقع حالا[6] أمّا نصبه المفعولبه فلا يجوز إلا بعد الإعتماد أيضا وأن يكون بمعنى الحال أو الإستقبال[7] لجريانه على الفعل الذى بمعناه وهو المضارع ومعنى جريانه عليه: أنّه موافق له فى الحركات والسكنات لموافقة «ضارب» لـ«يضرب» فهو مشبه للفعل الذى هو بمعناه لفظا ومعنى[8] فإنّما اشترط فيه الحال أو الإستقبال للعمل فى المفعولبه لا فى الفاعل[9] وإن كان بمعنى الماضى لم يعمل [فى المفعول به] لعدم جريانه على الفعل الذى بمعناه فهو مشبه له معنى لا لفظا فلا تقول «هذا ضارب زيدا أمس» بل يجب إضافته فتقول «هذا ضاربُ زيدٍ أمسِ»[10].

---

۱. الصمديّة.

۲. النحو الوافى/ج۳/ص۲۳۸و۲۳۹(با مختصرى حذف).

۳. الهداية.

۴. برگرفته از موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۶۹

۵. النحو الوافى ج۳/ص۲۴۷.

۶. برگرفته از موسوعة النحو والصرف و الاعراب/ص۶۹

۷. النحو الوافى/ج۳/ص۲۴۷.

۸. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۱۰۰.

۹. شرح الكافية فى النحو/ج۲/ص۱۹۹.

۱۰. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۱۰۰.

تبصرات:

• إذا كان اسم الفاعل مستوفيا شروط إعماله لِنصب المفعول به جاز نصب هذا المفعول مباشرة وجاز جره باعتباره مضافاإليه أمّا تابع المفعول به المنصوب فلا يجوز فيه سوى النصب وأمّا عند الجرّ فيجوز فى التابع الجر مراعاة للفظ والنصب مراعاة للمحلّ[1].

• إذا رفع اسم الفاعل ضميرا مستترا وجب أن يكون مرجع هذا الضمير غائبا لأنّ اسم الفاعل لا يعود ضميره إلّا على الغائب ففى مثل «أنا ظانّ محمدا قائما» يكون التقدير: «أنا رجل ظانّ ...» فالضمير فى «ظان» يعود على ذلك المحذوف و لا يصح تقديره: أنا. والظاهر أنّ هذا الحكم ليس مقصورا على اسم الفاعل بل يسرى على غيره من المشتقّات المتحمّلة ضميرا مستترا فيجب إرجاعه للغائب كذلك[2].

• لايجوز اضافة اسم الفاعل إلى مرفوعه سواء أ كان فعله ثلاثيا أم غير ثلاثى، لازما أم متعدّيا[3].

آزمون

۱. اسم فاعل را تعریف کنید.
۲. منظور از «حدوثی» در تعریف اسم فاعل چیست؟
۳. اسم فاعل چه عملی دارد؟
۴. شرایط عمل اسم فاعل را بنویسید.
۵. در جملات زیر نقش ترکیبی اسم فاعل و معمول‌های آن را مشخص کنید[4].

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ[5]

---

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۶۹
۲. النحو الوافی/ج۳/ص۲۵۲و۲۵۳.
۳. النحو الوافی/ج۳/ص۲۶۵.
۴. تمام کلمات مشخص شدهٔ این تمرین، در کتاب «الجدول فی إعراب القران» به عنوان اسم فاعل معرفی شده‌اند؛ اگرچه برخی از نحویون، بعضی از آن‌ها را ثبوتی و صفت مشبهه می‌دانند.
۵. پس وای بر کسانی که قلب‌هایشان در برابر ذکر خدا سخت است؛ زمر/۲۲.

اللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ[1]

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا[2]

قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي[3]

مَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ[4]

مَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً[5]

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً[6]

هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ[7]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ[8]

وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ[9]

قال الصادق عليه‌السلام:

مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ[10]

۱. خداوند، بیرون آورنده (و فاش کنندهٔ) چیزی است که پنهان می‌کردید؛ بقره/۷۲.
۲. پروردگارا! ما را از این سرزمین که مردمش ستمکارند، خارج کن؛ نساء/۷۵.
۳. گفت: همانا من به سوی پروردگارم هجرت کننده هستم؛ عنکبوت/۲۶.
۴. تو پیروی کنندهٔ قبلهٔ آنان نیستی؛ بقره/۱۴۵.
۵. من گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم؛ کهف/۵۱.
۶. (خداوند) فرمود: همانا من قرار دهنده‌ام تو را، (به عنوان) پیشوا برای مردم؛ بقره/۱۲۴.
۷. این (آب)، شیرین و گوارا است و آشامیدنش لذیذ است؛ فاطر/۱۲.
۸. هر نفسی، چشندهٔ مرگ است؛ آل‌عمران/۱۸۵.
۹. و نه شما عبادت کننده هستید آن چیزی را که من می‌پرستم؛ کافرون/۴.
۱۰. امام صادق عليه‌السلام فرمودند: هر کس عملش، کلامش را تصدیق نکند، عالم نیست؛ الکافی/ج۱/ص۳۶.

درس سی‌ام

شبه فعل (۳و۴)

شناخت اسم مفعول و اسم مبالغه و عملشان

اسم مفعول

شناخت اسم مفعول:

اسمی که بر حدث و مفعول آن به صورت حدوثی دلالت می‌کند؛ مانند: مَضْرُوب: زده شده؛ مَنْصُور: یاری شده.

زده شده دلالت می‌کند، بر شخصی که زدن بر او واقع می‌شود. زده شدن «حدث»، شخص زده شده «مفعول حدث» و زده شدن امری حدوثی است.

وزن اسم مفعول:

اسم مفعول از فعل مضارع مجهول ساخته می‌شود و دو صورت دارد:

اگر از فعل ثلاثی مجرّد ساخته شود، بر وزن «مَفْعُول» است؛ امّا اگر از فعل غیر ثلاثی مجرّد ساخته شود برای ساخت آن دستور خاصّی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است[1].

مَضْرُوب (زده شده): زده شدن + مفعول آن (این ویژگی، حدوثی است)

مَنْصُور (یاری شده): یاری شدن + مفعول آن (این ویژگی، حدوثی است)

۱. در صیغه اوّل مضارع مجهول، به جای حرف مضارعه، «میم» مضموم می‌گذاریم؛ به این ترتیب، صیغه اوّل اسم مفعول ساخته می‌شود و بقیّه صیغه‌های آن را، از همان صیغه اوّل می‌سازیم.

عمل اسم مفعول:

اسم مفعول هم، مانند فعلش عمل می‌کند. به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

حَمِيدٌ نُصِرَ أَبُوهُ　　　　حَمِيدٌ مَنْصُورٌ أَبُوهُ

در مثال دوم، کلمهٔ «أب» نایب فاعل «مَنْصُورٌ» است.

حَمِيدٌ عُلِمَ أَبُوهُ مُعَلِّماً　　　　حَمِيدٌ مَعْلُومٌ أَبُوهُ مُعَلِّماً

در مثال دوم، کلمهٔ «أب» نایب فاعل «مَعْلُومٌ» و «مُعَلِّم» مفعول دوم آن است[1].

حَمِيدٌ أُعْلِمَ أَبُوهُ سَعِيداً تِلْمِيذاً　　　　حَمِيدٌ مُعْلَمٌ[2] أَبُوهُ سَعِيداً تِلْمِيذاً

در مثال دوم، کلمهٔ «أب» نایب فاعل «أُعْلِمَ» و کلمات «سَعِيد» و «تِلْمِيذ» مفعول دوم و سوم آن هستند.

چکیده

اسم مفعول: اسمی است که بر حدث و مفعول آن، به صورت حدوثی دلالت می‌کند.

وزن اسم مفعول
- **در ثلاثی مجرّد ← بر وزن «مَفْعُول»؛ مانند: مَنْصُور**
- **در غیر ثلاثی مجرّد ← روش ساخت آن در کتب صرفی گفته شده است.**

عمل اسم مفعول: اسم مفعول، از فعل مضارع مجهول ساخته می‌شود و مانند همان فعل عمل می‌کند.

چند نکته:

۱. فاعلِ اسم مفعول نیز گاهی ضمیر مستتر است. در این صورت، مانند اسم فاعل، همیشه ضمیرش غایب خواهد بود.

حَمِيدٌ مَنْصُورٌ؛ «هُوَ» مستتر نایب فاعل «مَنْصُورٌ» است.

---

۱. مفعول اوّل آن تبدیل به نایب فاعل شد.

۲. طبق ساختاری که در علم صرف آموخته می‌شود، «مُعْلَمٌ» اسم مفعول «أَعْلَمَ» می‌باشد.

نَحْنُ مَنْصُورَانِ؛ «هُمَا»ی مستتر، نایب فاعل «مَنْصُورَانِ» است. (اصل آن، چنین است: نَحْنُ رَجُلانِ مَنْصُورَانِ)

۲. اسم مفعول مانند اسم فاعل، به نقشی ترکیبی نیاز دارد. به نمونه‌های زیر توجّه کنید:

ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ[۱]؛ «مَجْمُوعٌ» اسم مفعول و در نقش صفت است و نایب فاعلش «النَّاسُ» می‌باشد.

كَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولاً[۲]؛ «مَسْئُولاً» اسم مفعول و در نقش خبر افعال ناقصه است و نایب فاعلش «هُوَ» مستتر می‌باشد.

... بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً ﷺ ... مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ ...[۳]؛ «مَشْهُورَةً» اسم مفعول و در نقش حال است و نایب فاعلش «سِمَاتُ» می‌باشد.

۳. شرایط عمل اسم مفعول، همانند اسم فاعل است؛ پس:

- اگر «ال» داشته باشد، بدون شرط عمل می‌کند.
- اگر «ال» نداشته باشد:
  - ضمیر را بدون شرط رفع می‌دهد.
  - با شرط گفته شده در باب فاعل، به اسم ظاهر رفع می‌دهد.
  - با شرایط گفته شده در باب فاعل، به مفعول‌به نصب می‌دهد[۴].
  - در دیگر معمول‌های فعل، بدون شرط عمل می‌کند.

۴. اسم مفعول، به ندرت به نایب فاعلش اضافه می‌شود؛ در این صورت، مضاف‌الیه لفظاً مجرور و محلاً مرفوع[۵] است؛ پس، در تابع آن نیز دو اعراب جایز است؛ مانند:

زَيْدٌ مَضْرُوبُ عَمْرٍو و بَكرٍ　　　　زَيْدٌ مَضْرُوبُ عَمْرٍو و بَكرٌ

اضافهٔ اسم مفعول به نایب فاعلش، اضافه لفظیّه است.

---

۱. آن روزی است که مردم برای آن گردآورده می‌شوند؛ هود/۱۰۳.

۲. عهد الهی، مورد سؤال واقع می‌شود؛ احزاب/۵۱.

۳. خداوند سبحان، حضرت محمد ﷺ را برانگیخت؛ در حالی که نشانه‌هایش مشهور بود؛ بحارالأنوار/ج۸۹/ص۳۲.

۴. در صورتی که از فعل دو مفعولی یا سه مفعولی گرفته شده باشد.

۵. بنا بر نایب فاعل بودن.

چکیده

چند نکته

۱. فاعل اسم مفعول نیز گاهی ضمیر غایب مستتر است.
۲. اسم مفعول، خود نیازمند نقش ترکیبی است.
۳. شرایط عمل اسم مفعول، مانند اسم فاعل است.
٤. گاهی اسم مفعول به نایب فاعلش اضافه می‌شود.

***

اسم مبالغه

شناخت اسم مبالغه

اسمی که بر حدث و فاعل آن و شدت صدور حدث از فاعل، به صورت حدوثی دلالت می‌کند.

وزن اسم مبالغه

اسم مبالغه، مانند اسم فاعل، از فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود، ولی برای ساخت آن قاعده خاصّی وجود ندارد؛ یعنی اوزان اسم مبالغه، متفاوت و سماعی است و برای ساخت هر اسم مبالغه‌ای، باید به کلام عرب مراجعه کرد تا وزن آن را یافت. برای نمونه، به چند وزن آن اشاره می‌شود: اوزان «فَعَّال، مِفْعَال، فَعُول، فَعِیل و فَعِل»، از مشهورترین اوزانی هستند که بیانگر اسم مبالغه‌اند.

حَلَّاف؛ بسیار قسم خورنده: قسم خوردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

مِعْطَاء؛ بسیار عطا کننده: عطا کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

کَذُوب؛ بسیار دروغ‌گو؛ دروغ گفتن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

شَرِیر؛ بسیار بدی کننده: بدی کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

حَذِر؛ بسیار احتیاط کننده؛ احتیاط کردن + فاعل آن + شدت این ویژگی در فاعل (این ویژگی، حدوثی است).

عمل اسم مبالغه

عمل و شرایط عمل اسم مبالغه، مانند اسم فاعل است؛ البته عمل کردن در سه وزن اوّل، زیاد و در دو وزن آخر اندک است.

نکته: اسم مبالغه نیز می‌تواند به مفعولش اضافه شود. در این صورت، اضافه‌اش، اضافهٔ لفظیّه است؛ مانند: أَنَّ اللهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ[1].

چکیده

اسم مبالغه: اسمی که بر حدث و فاعل آن و زیادی صدور حدث از فاعل، به صورت حدوثی دلالت می‌کند.
اوزان اسم مبالغه: وزن اسم مبالغه سماعی است و اوزان «فَعَّال، مِفْعَال، فَعُول، فَعِيل و فَعِل»، از مشهورترین اوزانی هستند که بیانگر اسم مبالغه‌اند.
شناخت عمل اسم مبالغه: همانند اسم فاعل است.
شرایط عمل اسم مبالغه: همانند شرایط عمل اسم فاعل است.
اسم مبالغه می‌تواند به مفعولش اضافه شود.

متن خوانی

اسم مشتق يدل على معنى مجرد غير دائم وعلى الذى وقع عليه هذا المعنى فلابد أن يدلّ على الأمرين معا وهما المعنى المجرد و صاحبه الذى وقع عليه مثل كلمة «محفوظ» فإنّها تدلّ على الأمرين: المعنى المجرد (أى: الحفظ) والذات التى وقع عليها الحفظ ودلالته على الأمرين السالفين مقصورة على الحدوث[2]. وصيغته من الثلاثى المجرد على «المفعول»[3] كـ«مضروب» [ومن غيره كاسم الفاعل منه بفتح ما قبل الآخر كـ«مُدخَل» و«مُستخرَج»][4].

يعمل اسم المفعول عمل فعله المجهول فى رفع نائب الفاعل ونصب المفعول به وغيره بشروط هى نفسها شروط عمل اسم الفاعل[5] ويجوز بقلّة أن يضاف اسم المفعول إلى نائب فاعله الظاهر فيصير نائب الفاعل مضافاإليه مجرور اللفظ ولكنّه مرفوع

١. توبه/٧٨.
٢. النحو الوافى/ج٣/ص٢٧١.
٣. لفظاً كـ«مضروب» أو تقديراً كـ«مقول»؛ الهداية.
۴. الهداية.
۵. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص٧۵.

المحلّ مراعاة لأصله وإذا جاء تابع لهذا المضاف‌إليه جاز جرّه مراعاة للفظ المضاف‌إليه أو رفعه مراعاة لأصله[1].

صيغ المبالغة الفاظ تدلّ على ما يدل عليه اسم الفاعل بزيادة فى المعنى فهى فى الحقيقة أسماء الفاعل تحوّلت إلى صيغ المبالغة بهدف المبالغة والتكثير فاسم الفاعل «عالم» يعنى الذّى يعلم؛ أمّا صيغة المبالغة «علّامة» فتعنى الذى علمه كثير[2].

وأشهر أوزانها خمسة قياسيّة هى: «فَعّال» و«مِفعال» و«فَعول» و«فَعِيل» و«فَعِل»[3] فيعمل عمل الفعل على حدّ اسم الفاعل. وإعمال الثّلاثة الأول أكثر من إعمال «فعيل» و«فَعِل» وإعمال «فعيل» أكثر من إعمال «فَعِل»[4]. هذه هى الصيغ الخمس القياسيّة وهناک بعض صيغ قليلة مقصورة على السماع[5].

آزمون

۱. اسم مفعول را تعریف کنید.

۲. شرایط عمل اسم مفعول را بنویسید.

۳. اسم مفعول به کدام‌یک از معمول‌هایش می‌تواند اضافه شود؟

۴. اضافه اسم مفعول به معمولش اضافهٔ لفظیه است یا معنویه؟

۵. اسم مبالغه را تعریف کنید.

۶. اوزان مشهور اسم مبالغه را بنویسید.

۷. شرایط عمل اسم مبالغه را بنویسید.

۸. اسم مبالغه به کدام معمولش اضافه می‌شود و اضافه‌اش چه نوع اضافه‌ای است؟

---

۱. النحو الوافی/ج۳/ص۲۷۵و۲۷۶.

۲. برگرفته از موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۴۲۲.

۳. برگرفته از النحو الوافی/ج۳/ص۲۵۸و۲۵۹.

۴. شرح ابن عقیل/ج۲/ص۱۰۵.

۵. النحو الوافی/ج۳/ص۲۵۹.

۹. در جملات زیر نقش ترکیبی اسم مفعول و اسم مبالغه و معمول‌هایشان را مشخص کنید.

وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ[۱]

إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ[۲]

... فَإِنَّهُمَا مَقْتُولَانِ بَعْدِي ظُلْماً وَ عُدْوَاناً ...[۳]

وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ ... مَغْفُورٌ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِهِ[۴]

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ الْمَغْفُورَةِ[۵]

۱۰. در جملات زیر، اسم مبالغه به معمولش اضافه شده است؛ نقش اسم مبالغه و حالت قبل از اضافه هر کدام را بنویسید.

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ[۶]

... فَأَنَا فَعَّالُ الذُّنُوبِ وَ أَنْتَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ ...[۷]

... وَ اتَّكَلُوا عَلَىٰ أَنَّكَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ فَتَّاحُ الْخَيْرَاتِ ...[۸]

... يَا رَحْمٰنَ الدُّنْيَا[۹] وَ الْآخِرَةِ ...[۱۰]

۱۱. نامه ای عربی و کوتاه به پدر خود بنویسید. در این نامه از اسم های عامل نیز استفاده کنید.

---

۱. و برای پرهیزکاران فرجام نیکویی است؛ باغ‌های جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است؛ ص/۴۹و۵۰.

۲. همانا آن‌ها غرق شدگانند؛ مؤمنون/۲۷.

۳. فرمایش رسول اکرم ﷺ دربارهٔ امام حسن و امام حسین علیهما السلام: پس همانا آن‌ها بعد از من، از روی ظلم و ستم کشته می‌شوند؛ بحارالأنوار/ج۲۸/ص۷۶.

۴. امام باقر علیه السلام: خارج شدن از کعبه، خارج شدن از گناهان است ... (شخص خارج شونده) آمرزیده شده برایش آنچه در گذشته گناه انجام داده است؛ الکافی/ج۴/ص۵۲۷.

۵. حضرت الیاس علیه السلام: خدایا! مرا از امتی که مورد رحمت قرار گرفته و بخشیده شده، قرار ده؛ بحارالأنوار/ج۱۳/ص۴۰۱.

۶. و همسرش، در حالی که هیزم‌کش (دوزخ) است، در گردنش طنابی از لیف خرماست؛ مسد/۴و۵

۷. در مناجات امام سجاد علیه السلام: ... پس من بسیار انجام دهندهٔ گناهان هستم و تو (ای خدا) بسیار آمرزندهٔ گناهان؛ بحارالأنوار/ج۹۱/ص۱۴۰.

۸. ... و آن‌ها بر این اعتماد کردند که تو کریم‌ترین کریم‌ها و بسیار گشایندهٔ خوبی‌ها هستی؛ بحارالأنوار/ج۸۸/ص۱۷۵.

۹. از آن‌جا که «الف» نمی‌تواند اعراب بگیرد، کلمهٔ «الدُّنْيَا» با این‌که معرب است، علامت اعراب نمی‌گیرد و همیشه آخرش ثابت است؛ با این‌گونه کلمات در درس چهلم آشنا می‌شوید.

۱۰. قسمتی از دعایی که امام صادق علیه السلام آن را تعلیم فرمودند: ... ای بسیار رحم کننده در دنیا و آخرت! ...؛ الکافی/ ج۲/ص۵۵۷.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام :

إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ[1]

۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند نیکی را برای بنده‌ای اراده کند، او را در دین فقیه می‌سازد؛ الکافی/ج۱/ص۳۲.

درس سی ویکم

شبه فعل (۴)

شناخت صفت مشبّهه و اسم تفضیل و عملشان

صفت مشبّهه

شناخت صفت مشبّهه

اسمی که بر صفت و صاحب آن به صورت ثبوتی دلالت می‌کند؛ مانند:

جَمِیل: زیبا؛ قَوِیّ: قدرتمند؛ جَبَان: ترسو.

زیبا دلالت می‌کند بر شخصی که صفت زیبا بودن دارد. زیبا بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و صفت زیبایی، برای صاحب آن، ثبوتی است.

قدرتمند دلالت می‌کند بر شخصی که صفت قدرتمند بودن دارد. قدرتمند بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و این صفت، برای صاحبش ثبوتی است.

ترسو دلالت می‌کند، بر شخصی که صفت ترسو بودن را دارد. ترسو بودن «صفت» و آن شخص «صاحب صفت» است و این صفت، برای صاحبش ثبوتی است.

وزن صفت مشبهه

صفت مشبهه، از فعل مضارع لازم ساخته می‌شود.

این صفت، در ثلاثی مجرّد وزن خاصّی ندارد؛ بلکه وزنش سماعی است. اوزان غالبی آن در قالب

شعری چنین بیان شده است:

دوش[1] از صفـــت مشبهـــه رفـــت سخـــن
کـــرد از عـــددش ســؤال شخصـــی از مـــن
گفتم که ذَلُول[2] است و خَشِن[3]، صَعْب[4] و جَبَان
آن‌گاه شَرِیف اســت و شُجَـاع[5] است و حَسَـن[6]

اوزان ذکر شده در این بیت:

«فَعُول، فَعِل، فَعْل، فَعَال، فَعِيل[7]، فُعَال و فَعَل»

نکته: اگر صفت بیانگر «عیب» یا «رنگ» یا «زیبایی» باشد، همیشه بر وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ پس در این صورت، وزنش مشخّص است و سماعی نیست؛ مانند:

أَعْرَج: لنگ؛ أَبْيَض: سفید؛ أَبْلَج: ابرو گشاده.

در غیر ثلاثی مجرّد، برای ساخت صفت مشبّهه دستور خاصّی وجود دارد که در کتب صرفی گفته شده است[8].

تمام مثال‌های ذکر شده، بر صفتی ثبوتی و صاحب آن صفت دلالت می‌کنند.

عمل صفت مشبّهه

صفت مشبّهه، مانند فعلش که یک فعل لازم است، عمل می‌کند و اسمی را به عنوان فاعل رفع می‌دهد؛ مانند: زَيْدٌ حَسَنٌ الْوَجْهُ؛ زید، صورتش نیکوست؛ کلمۀ «الْوَجْهُ» فاعل «حَسَنٌ» است.

گاهی بعد از صفت مشبّهه، کلمه‌ای منصوب می‌آید. در این صورت آن را «شبیه به مفعول‌به» می‌دانند. البته در صورتی که آن کلمه نکره باشد، می‌توان آن را در نقش «تمییز» نیز گرفت.

زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهاً	زَيْدٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ
شبه مفعول‌به/تمییز	شبه مفعول‌به

این‌که معمولِ منصوبِ صفت مشبّهه را شبیه به مفعول‌به دانستند نه خود مفعول‌به، به این دلیل است که صلاحیّت هیچ نقشی غیر از مفعول‌به را ندارد و از سویی صفت مشبهه از فعل لازم گرفته

۱. به معنای دیشب. ۲. تسلیم، رام. ۳. بد اخلاق. ۴. سخت. ۵. دلیر. ۶. نیکو.
۷. صفت مشبّهه و اسم مبالغه، در این وزن مشترک هستند؛ بنابراین اگر کلمه‌ای در این وزن به کار رفت، از نشانه‌های موجود در کلام، صفت مشبّهه یا اسم مبالغه بودنش مشخّص می‌شود.
۸. دستور ساخت آن مانند دستور ساخت اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد است.

می‌شود و نمی‌تواند مفعول‌به بگیرد.

باید دانست که صفت مشبّهه در صورتی می‌تواند شبیه به مفعول‌به را نصب دهد که در یکی از این مواضع بیاید: خبر، صفت، حال، بعد از ادات استفهام، بعد از ادات نفی، بعد از ادات ندا. البته صفت مشبهه، برای عمل در دیگر معمول‌هایش به چنین شرطی نیاز ندارد.

گاهی، صفت مشبهه به معمولش اضافه می‌شود که این اضافه را لفظیه می‌دانند[1]؛ مانند: زَيْدٌ حَسَنُ الْوَجْهِ.

دو نکته

۱. اگر صفت مشبهه، اسم ظاهر را رفع نداده باشد، پس رافع ضمیر غایب است؛ مانند:

- زَيْدٌ جَمِيلٌ؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهاً؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ؛ فاعل «هُوَ» مستتر
- زَيْدٌ حَسَنُ الْوَجْهِ؛ فاعل «هُوَ» مستتر

۲. صفت مشبهه، غیر از عمل در فاعل، شبه مفعول و تمییز، در مفعول‌له، مفعول‌فیه، حال و مستثنی[2] نیز عمل می‌کند[3].

مثال عمل صفت مشبهه در مفعول‌له: حَمِيدٌ عَزَبٌ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ[4]

عامل در مفعول‌له

مثال عمل صفت مشبهه در مفعول‌فیه: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...[5]

عامل در مفعول‌فیه

---

۱. این مسئله بین نحویّون اختلافی است و آنچه این‌جا گفته شد، مطابق قول مشهور است.
۲. برخی از نحویون معتقدند صفت مشبهه می‌تواند در مفعول مطلق نیز عمل کند.
۳. چنان‌که گذشت صفت مشبهه فقط برای عمل در شبه مفعول، شرط خاصی دارد؛ بنابراین، برای عمل در معمول‌های دیگرش شرطی نمی‌خواهد.
۴. حمید به دلیل ترس از تنگدستی، مجرد است. (چنین تفکری از دیدگاه شریعت مقدس، ناپسند است. قال الصادق عليه السلام: مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ اللهُ بِالظَّنِّ؛ هر کس که به خاطر ترسیدن از فقر، ازدواج را ترک کند، پس به راستی به خداوند بدبین شده است؛ الكافی/ج۵/ص۳۳۰)
۵. عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي مِنْ بَعْدِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ؛ وسائل‌الشيعة/ج۱۶/ص۳۳۴.

مثال عمل صفت مشبهه در حال: مُحَمَّدٌ جَمِیلٌ مُصَلِّیاً

عامل در حال

مثال عمل صفت مشبهه در مستثنی: سَعِیدٌ شُجَاعٌ کُلُّ أَصْدِقَائِهِ إِلاَّ وَحِیداً

عامل در مستثنی

چکیده

صفت مشبهه: اسمی که بر صفت و صاحب آن به صورت ثبوتی دلالت می‌کند.

اوزان صفت مشبهه: از فعل لازم ساخته می‌شود و اوزانش سماعی است؛ البته اگر بر عیب یا رنگ یا زیبایی دلالت کند، بر وزن «أفْعَل» می‌آید.

عمل صفت مشبهه: اسمی را به عنوان فاعل، مرفوع می‌کند و گاهی نیز، عمل نصبی دارد که اگر منصوبش نکره باشد، «تمییز» و اگر معرفه باشد، «شبیه مفعول‌به» است.

***

اسم تفضیل

شناخت اسم تفضیل

اسمی که بر صفتی و صاحبش و زیادی وصف آن نسبت به غیر خودش[1] دلالت می‌کند. برای مثال: «بزرگ‌تر» دلالت می‌کند بر شخصی که در صفت بزرگ بودن، بر غیر خود برتری دارد.

وزن اسم تفضیل

اسم تفضیل، برای مذکّر بر وزن «أفْعَل» و برای مؤنّث بر وزن «فُعْلَی» می‌آید و از فعلی ساخته می‌شود که شرایط ذیل را داشته باشد[2]:

- ثلاثی مجرّد باشد؛
- معلوم باشد؛

---

۱. منظور از «غیر خودش»، گاهی تمام افراد یا اشیای غیر خود است؛ مانند: «علی علیه‌السلام شجاع‌ترین مردم است» و گاهی فرد یا شیء خاصّی است؛ مانند: «این کتاب، مفیدتر از آن کتاب است».

۲. فعلی که اسم تفضیل از آن ساخته می‌شود، غیر از شرایط یاد شده، باید «متصرّف» نیز باشد.

- از افعال ناقصه و افعال مقاربه نباشد[1]؛
- قابلیّت تفضیل داشته باشد[2]؛
- بر «عیب»، «رنگ» و «زیبایی» دلالت نکند[3].

شش صیغه اسم تفضیل[4]:

	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَفْعَل؛ أَكْبَر	أَفْعَلَانِ، أَفْعَلَينِ؛ أَكْبَرَانِ، أَكْبَرَينِ	أَفَاعِل[5]؛ أَكَابِر
مؤنث	فُعلَىٰ؛ كُبرَىٰ	فُعْلَيَانِ، فُعْلَيَينِ؛ كُبْرَيَانِ، كُبْرَيَينِ	فُعَل[6]؛ كُبَر

عمل اسم تفضیل

- اسم تفضیل به فاعل رفع می‌دهد و معمولاً فاعل آن، ضمیر مستتر است[7].
- هیچ‌گاه به مفعول‌به و مفعول مطلق نصب نمی‌دهد.
- می‌تواند به تمییز[8]، مفعول‌له، مفعول‌فیه، حال و مستثنی نصب دهد.

چند نمونه برای عمل اسم تفضیل:

إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا[9]؛ در این مثال، فاعل اسم تفضیل، «هُوَ» مستتر است که به «إِثْم» بازمی‌گردد.

---

۱. یعنی فعل تام باشد. با اصطلاح فعل تام در درس سی‌ودوم آشنا خواهید شد.
۲. مثلا در مادّه «مَوْتَ؛ مردن»، قابلیت تفضیل وجود ندارد؛ زیرا «مرده‌تر» بی‌معناست.
۳. کلمه‌ای که بر «عیب» یا «رنگ» یا «زیبایی» دلالت کند و بر وزن «أفْعَل» باشد، صفت مشبّهه است؛ بنابراین، اسم تفضیل آن را بر این وزن نمی‌سازند.
۴. اگر اسم تفضیل نه مضاف باشد نه «ال» بگیرد و نه به نکره اضافه شود، در همه موارد به صورت مفرد مذکّر به کار می‌رود؛ فرقی نمی‌کند برای مذکرِ به کار رود یا مؤنث، برای مفرد به کار رود یا مثنی یا جمع؛ و اگر به معرفه اضافه شود، جایز است (واجب نیست) که به صورت مفرد مذکر به کار رود.
۵. جمع مکسّر برای «أفْعَل».
۶. جمع مکسّر برای «فُعْلَی».
۷. البته، گاهی فاعل آن، با شرایط خاصّی اسم ظاهر می‌شود که در کتب مفصّل ذکر شده است.
۸. نصب دادن اسم تفضیل به تمییز بیش‌تر از بقیّه منصوبات است.
۹. گناه آن دو از سودشان بزرگ‌تر است؛ بقره/۲۱۹.

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى[1]؛ در این مثال، فاعل، «هِیَ» مستتر است که به «كَلِمَةَ» بازمی‌گردد.

مثال عمل اسم تفضیل در تمییز: مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً[2]
عامل در تمییز

مثال عمل اسم تفضیل در مفعول‌له: نَاصِرٌ أَتْقَى خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ
عامل در مفعول‌له

مثال عمل اسم تفضیل در مفعول‌فیه: عَلِيٌّ أَشْجَعُ النَّاسِ يَوْمَ الْحَرْبِ
عامل در مفعول‌فیه

مثال عمل اسم تفضیل در حال: زَيْدٌ أَسْرَعُ النَّاسِ رَاكِباً
عامل در حال

مثال عمل اسم تفضیل در مستثنی: عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إلاَّ مُحَمَّداً
عامل در مستثنی

چکیده

اسم تفضیل: اسمی که بر صفتی و صاحبش و زیادی وصف آن نسبت به غیر خودش دلالت می‌کند.

وزن اسم تفضیل: از فعل ثلاثی مجرد معلوم قابل تفضیل که بر عیب و رنگ و زیبایی دلالت نکند ساخته می‌شود و در مذکر بر وزن «أَفْعَل» و در مؤنث بر وزن «فُعْلَى» می‌آید.

عمل اسم تفضیل: در مفعول‌به و مفعول مطلق عمل نمی‌کند؛ ولی در فاعل، مفعول‌له، مفعول‌فیه، حال و تمییز عمل می‌کند و فاعل آن، معمولاً ضمیر مستتر است.

---

۱. و گفتار کافران را پایین قرار داد (یعنی آنان را با شکست مواجه ساخت؛ به نقل از ترجمهٔ قرآن آیة الله العظمی مکارم شیرازی)؛ توبه/۴۰.
در این مثال، چون گفتار کافران با کلام خدا سنجیده می‌شود، «السفلی» به معنای پایین‌تر نیست؛ زیرا در این صورت چنین معنا می‌شود که کلام خدا نیز پایین است ولی گفتار کافران پایین‌تر است. در چنین مواردی که قرینه وجود دارد، اسم تفضیل، معنای تفضیلی ندارد؛ بلکه به معنای «صفت مشبهه» یا «اسم فاعل» است. آیهٔ شریفهٔ «اللهُ أعلَمُ حيثُ يَجعَلُ رِسالَتَه» نیز از همین قبیل است.
۲. راستگوتر از خدا از جهت سخن کیست؟؛ نساء/۸۷.

متن خوانی

هی اسم مشتق یدلّ علی ثبوت صفة لصاحبها نحو کلمة «جَمیل» فی قولک «زید جمیل الوجهِ»[1] ولا تصاغ إلّا من فعل لازم[2] وصیغتها علی خلاف صیغة اسم الفاعل والمفعول وإنّما یعرف بالسماع کـ: حَسَن وصَعب وشُجاع وشَریف وذَلُول[3]. فإن کان دالّا علی لون أو عیب أو حلیة فالصفة فی الغالب علی وزن «أفعَل» للمذکّر و«فَعلَاء» للمؤنث نحو حمر فهو «أحمر» وخضِر فهو «أخضر» وعرِج فهو «أعرج»[4].

ترفع الصفة المشبّهة فاعلها وقد تنصب معمولا لا یصلح إلّا مفعولا به ولکن هذا المعمول حین تنصبه لا یسمّی مفعولا به وإنّما یسمّی «التشبیه بالمفعول به» وذلک لأنّ فعلها لازم والفعل اللازم لا ینصب المفعول به وهی لا تنصب هذا التشبیه إلّا بشرط اعتمادها[5] ولا یشترط هذا الشرط لعملها فی معمول آخر غیر الشبیه بالمفعول به کالحال والتمییز و...[6] ویجوز فی معمولها إذا کان معرفة الرفع علی الفاعلیّة أو الجرّ علی الإضافة أو النصب علی التشبیه بالمفعول به. أمّا إن کان نکرة فیجوز فیه الرفع علی الفاعلیّة أو النصب علی التشبیه بالمفعول به أو التمییز أو الجرّ علی الإضافة[7].

اسم التفضیل اسم مشتق علی وزن «أفعَل» یدلّ علی أنّ شیئین اشترکا فی معنی وزاد أحدهما علی الآخر فیه. والذی زاد یسمی «المفضّل» والآخر یسمّی «المفضل علیه» أو «المفضول» ولا فرق فی المعنی والزیادة فیه بین أن یکون أمرا حمیدا أو ذمیما[8]. ولا یبنی إلّا من ثلاثیّ معلوم قابل للتفاضل غیر مصوغ منه أفعل لغیر التفضیل فلا یبنی من نحو دحرج و کُتِبَ ومات ولا من عور وخضر وحمق لمجیء أعور وأخضر وأحمق لغیره[9].

یرفع اسم التفضیل الضمیر المستتر اتّفاقا ولا ینصب المفعول به إجماعا ورفعه للظاهر قلیل نحو رأیت رجلا أحسن منه أبوه[10] وینصب المفعول لأجله [أی: المفعول له] والظرف والحال و بقیّة المنصوبات إلّا المفعول به والمفعول المطلق (والمفعول معه[11])[12].

---

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۴۱۸.
۲. شرح ابن عقیل/ج۲/ص۱۳۳.
۳. الهدایة.
۴. برگرفته از النحو الوافی/ج۳/ص۲۸۷.
۵. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۴۱۹. (قسمتی از این متن، از پاورقی اول همان صفحهٔ کتاب «موسوعهٔ» انتخاب شده است)
۶. النحو الوافی/ج۳/ص۲۹۴.
۷. موسوعهٔ النحو والصرف والإعراب/ص۴۱۹.
۸. النحو الوافی/ج۳/ص۳۹۵.
۹. برگرفته از «الصمدیّة» و «موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۶۰و۶۱» با مقداری حذف. (متن از کتاب «الصمدیّة» انتخاب شد)
۱۰. الصمدیّة.
۱۱. با این مفعول دراین کتاب آشنا نشدیم.
۱۲. النحو الوافی/ج۳/ص۴۳۲.

آزمون

۱. صفت مشبهه را تعریف کنید و اوزان غالبی آن را بنویسید.

۲. صفت مشبهه چه عملی دارد؟

۳. صفت مشبهه در کدام یک از معمول‌هایش بدون شرط عمل می‌کند؟

۴. اسم تفضیل را تعریف کنید و بنویسید از چه فعلی ساخته می‌شود؟

۵. وزن شش صیغهٔ اسم تفضیل را بنویسید.

۶. اسم تفضیل در کدامیک از معمول‌های فعل عمل می‌کند؟

۷. نقش شبه‌فعل‌های مشخص شده را بنویسید و معمول‌هایشان را پیدا کنید.

وَ أَخي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنّي لِسَاناً[۱] فَقَالَ إِنّي سَقِيمٌ[۲]

وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً[۳] ... فَقَالَ يَا هَمَّامُ الْمُؤْمِنُ ... كَثِيرٌ عِلْمُهُ عَظِيمٌ حِلْمُهُ ...[۴]

يَا حِزْقِيلُ هٰذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ قَدْرُهُ عِنْدِي[۵] فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا رَدِغٌ مَشْرَعُهَا[۶]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :

إِنَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ[۷]

---

۱. و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است؛ قصص/۳۴.

۲. و گفت: همانا، من بیمار هستم؛ صافات/۸۹.

۳. و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟؛ نساء/۸۷.

۴. پس (امیر مؤمنان علی علیه السلام) فرمود: ای همام! مومن ... علمش، زیاد و بردباریش، بزرگ است؛ الکافی/ج۲/ص۲۲۶ (نهج‌البلاغه/خطبهٔ همام)

۵. قسمتی از روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام: (خداوند به حزقیل نبی وحی فرستاد:) ای حزقیل! این روز (نوروز) روز شریفی است و منزلتش نزد من بزرگ است؛ مستدرک الوسائل/ج۶/ص۳۵۳.

۶. امیرالمؤمنین علی علیه السلام :پس، همانا دنیا تیره است آبشخورش و گل‌آلود است چشمه‌سارش؛ نهج‌البلاغه/خطبه۸۳.

۷. رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: بعد از پیامبران، گرامی‌ترین بندگان نزد خدا علما و سپس حافظان قرآن هستند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۴/ص۲۴۴.

بخش نهم

افعـــــال

- افعال ناقصه
- افعال مقاربه
- افعال قلوب
- افعال مدح و ذم
- فعل تعجب

درس سی ودوم

شناخت بعضی از افعال(۱)

شناخت افعال ناقصه

در درس پانزدهم با افعال ناقصه و مقاربه و در درس شانزدهم با افعال قلوب به اجمال آشنا شدید. در این درس و درس بعد، مطالب بیشتری دربارهٔ این دسته از افعال می‌خوانید.

***

افعال ناقصه

معانی این افعال

کان: بر ثبوت خبر بر اسم در زمان گذشته دلالت می کند، همان‌گونه که مضارعش بر ثبوت خبر بر اسم در زمان حال یا آینده، و امرش بر طلب ثبوت خبر بر اسم در زمان آینده دلالت می‌کند؛ مانند:

كُنتَ مِنَ الْمُفسِدِينَ[1]؛ تو از فساد کنندگان بودی.

يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهلِ[2]؛ روزی که آسمان چون فلز گداخته می‌شود.

كُونُوا أَنصارَ اللهِ[3]؛ یاران خدا باشید.

البته گاهی «کان» بر هر سه زمان دلالت می‌کند که با قرائن موجود در کلام، این مطلب فهمیده می‌شود؛ مانند:

كانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً[4]؛ خداوند دانا و حکیم است.

۱. یونس/۹۱. ۲. معارج/۸. ۳. صف/۱۴. ۴. نساء/۱۷.

صار: بر انتقال دلالت می‌کند، یعنی می‌فهماند ثبوت خبر بر اسم، حالتی جدید است و اسم از حالتی دیگر به آن حالت منتقل شده است؛ مانند:

الْجُبُنُّ دَاءٌ وَ الْجَوْزُ دَاءٌ فَأَذَا اجْتَمَعَا مَعاً صَارَا دَوَاء[1]؛ پنیر مرض است و گردو مرض است؛ پس هنگامی که با هم خورده شوند، دارو (درمان) می‌شوند[2].

صار الحسین علیه‌السلام شهیداً؛ حسین علیه‌السلام شهید شد.

در این دو مثال، پیداست که «صار» بر ثبوت حالت جدیدی بر اسم دلالت می‌کند که قبلا وجود نداشته است.

أصبح: بر ثبوت خبر بر اسم در صبح دلالت می‌کند؛ مانند: أَصبَحَ مجیدٌ مریضاً؛ مجید در صبح مریض بود.

أمسی: بر ثبوت خبر بر اسم در شب دلالت می‌کند؛ مانند: أمسی حمیدٌ تَالِیَ القرآنِ[3]؛ حمید در شب تلاوت کنندهٔ قرآن بود.

أضحی: بر ثبوت خبر بر اسم در ظهر دلالت می‌کند؛ مانند: أضحی الرضیعُ عطشاناً؛ کودک شیرخوار در ظهر تشنه بود.

ظَلَّ: بر ثبوت خبر بر اسم در طول روز دلالت می‌کند؛ مانند: ظَلَّ سعیدٌ حلیماً[4]؛ سعید در طول روز، بردبار بود.

بَاتَ: بر ثبوت خبر بر اسم در طول شب دلالت می‌کند؛ مانند: بات علیٌّ مُتهَجِّداً[5]؛ علی در طول شب، نماز می‌خواند.

مَا زَالَ، مَا بَرِحَ، مَا فَتِئَ، مَا انفَکَّ: بر ثبوت خبر بر اسم و استمرار خبر برای اسم دلالت می‌کنند. البته این استمرار از زمانی آغاز می‌شود که اسم، قابلیت پذیرش آن خبر را داشته باشد؛ مانند:

---

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ بحارالأنوار/ج۵۹/ص۲۹۴.
۲. فعل «صار» ماضی است، ولی در این جمله به صورت مضارع ترجمه شده است. با علت آن در درس سی‌وششم آشنا می‌شوید.
۳. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: فالمتقون ... أَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِینَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَهُ تَرْتِیلا؛ نهج‌البلاغه/خطبه متقین.
۴. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: فالمتقون ... أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٌ أَتْقِیَاءُ؛ نهج‌البلاغه/خطبه متقین.
۵. امام صادق علیه‌السلام: إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَةً التَّهَجُّدَ بِاللَّیْلِ وَ إِفْطَارَ الصَّائِمِ وَ لِقَاءَ الْإِخْوَانِ؛ من‌لایحضره‌الفقیه/ج۱/ص۴۷۲.

مَا زَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ وَ ... وَ مَا زَالَ يُوصِينِي بِالسِّوَاكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً وَ مَا زَالَ يُوصِينِي بِقِيَامِ اللَّيْلِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ خِيَارَ أُمَّتِي لَنْ يَنَامُوا[1]؛ همیشه جبرئیل مرا به همسایه توصیه می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم همسایه از همسایه ارث می‌برد و ... و همیشه به مسواک توصیه می‌کرد تا آن‌جا که گمان کردم که مسواک را واجب کرده است و همیشه به شب زنده داری توصیه می‌کرد تا آنجا که گمان کردم بهترین‌های امت من اصلا نمی‌خوابند.

طبیعی است که استمرار این توصیه از زمان نزول وحی بر پیامبر شروع شده است.

این چهار فعل همیشه همراه با «ما»ی نافیه به کار می‌روند و چون بدون «ما» معنای منفی دارند، به همراه آن، معنای مثبت خواهند داشت.

مَا دَامَ: با اسم و خبرش کلام تامی نیست بلکه معنای ظرفی دارد و قبل از آن یک کلام تام می‌آید. برای فهم بیشتر و توضیح بیشتر معنای آن به مثال های زیر توجه کنید:

الْمُؤْمِنُ مُعَقِّبٌ مَا دَامَ عَلَى وُضُوءٍ[2]؛ مؤمن در تسبیح است مادامی که وضوء دارد.

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِناً مَا دَامَ سَاكِتاً فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِناً أَوْ مُسِيئاً[3]؛ بندهٔ مؤمن همیشه نیکوکار نوشته می شود، مادامی که ساکت است؛ پس هنگامی که صحبت کند یا نیکوکار نوشته می شود یا گنه‌کار.

مَنْ أَسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللهِ سِرَاجاً لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنْ ذَلِكَ السِّرَاجِ[4]؛ هر کس در مسجدی از مساجد خدا چراغی روشن کند، پیوسته فرشتگان و حاملان عرش برای او طلب آمرزش می کنند مادامی که در آن مسجد نوری از آن چراغ وجود دارد. همان طور که از مثال ها پیداست حکمی که قبل از «ما دام» وجود دارد به اندازهٔ مدت ثبوت خبر «ما دام» بر اسم آن استمرار دارد.

توضیح این مطلب در مثال‌ها:

مثال اوّل: حکم قبل از «ما دام»: در تسبیح بودن؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که مؤمن وضو دارد. (اسم «ما دام»: «هو» مستتر که به مومن بازمی‌گردد؛ خبر آن: «علی وضوء»).

مثال دوم: حکم قبل از «ما دام»: به عنوان نیکوکار نوشته شدن؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که بندهٔ مؤمن ساکت است. (اسم «ما دام»: «هو» مستتر که به بندهٔ مومن بازمی‌گردد؛ خبر آن: «ساکتا»).

---

۱. عَنْ امیرالمؤمنین علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله؛ من لا یحضره الفقیه/ج۴/ص۱۳. ۲. امام صادق علیه السلام؛ من لا یحضره الفقیه/ج۱/ص۵۶۸.
۳. امام صادق علیه السلام؛ الکافی/ج۲/۱۱۶. ۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ التهذیب/ج۳/ص۲۶۱.

مثال سوم: حکم قبل از «ما دام»: طلب آمرزش فرشتگان و حاملان عرش؛ مدت استمرار این حکم: تا زمانی که نوری از آن چراغ در مسجد باشد. (اسم «ما دام»: «ضَوء من ذلک السراج» ؛ خبر آن: «فی المسجد»).

این فعل نیز همیشه به همراه «ما» به کار می‌رود[1].

لَیسَ: برای نفی مضمون جمله به کار می‌رود؛ مانند:

لَستَ مُؤمِناً[2]؛ تو مؤمن نیستی. لَیْسَتْ لِبَخِیلٍ رَاحَةٌ[3]؛ برای بخیل آسایشی نیست.

چکیده

معانی افعال ناقصه:

کان: بر ثبوت خبر بر اسم در زمان گذشته دلالت می‌کند.

صار: بر انتقال اسم از حالتی به حالت جدید که خبر آن را می‌فهماند، دلالت می‌کند.

أصبح: بر ثبوت خبر بر اسم در صبح دلالت می‌کند.

أمسی: بر ثبوت خبر بر اسم در شب دلالت می‌کند.

أضحی: بر ثبوت خبر بر اسم در ظهر دلالت می‌کند.

ظلّ: بر ثبوت خبر بر اسم در طول روز دلالت می‌کند.

بات: بر ثبوت خبر بر اسم در طول شب دلالت می‌کند.

ما زال، ما برح، ما فتئ، ما انفک: بر استمرار خبر برای اسم دلالت می‌کنند.

ما دام: حکم ماقبل را محدود به مدت زمان ثبوت خبر بر اسم می‌کند.

لیس: مضمون جمله را منفی می‌کند.

۱. «ما» در این فعل نافیه نیست؛ بلکه آن را مصدریه زمانیه می‌نامند؛ یعنی فعل «دام» را تأویل به مصدر می‌برد و به آن معنای ظرفی می‌دهد.

۲. نساء/۹۴.

۳. امام صادق علیه‌السلام؛ من لا یحضره الفقیه/ج۴/ص۳۹۴.

چند نکته

۱. این افعال به مرفوع و منصوب بعد از خود نیاز دارند. اسم آنها «مسندإلیهِ» کلام و خبرشان «مسندِ» کلام است؛ بنابراین با نبود هر کدام از آنها رکنی از ارکان کلام وجود نخواهد داشت و کلام ناقص خواهد بود؛ برخلاف افعال دیگر که با مرفوعشان ارکان کلام تمام خواهد بود؛ مثلا در «أکرم زید عمرا»، «أکرم» مسند و «زید» مسندأالیه است.

به این دلیل که این افعال با مرفوع معنایشان نقص دارد و نیازمند منصوبشان هستند، آنها را ناقصه می‌خوانند؛ در مقابل دیگر افعال که آنها را «تام» می‌نامند. به همین بیان، «افعال مقاربه» هم از افعال ناقصه به شمار می‌آیند. پس افعال ناقصه در معنای عامشان، شامل افعال مقاربه نیز می شوند؛ اگر چه به طور خاص، فقط به «کان» و اخواتش اطلاق خواهد شد.

۲. در تمام این افعال، تقدم خبر بر اسم جایز است؛ مانند: **كانَ حَقّاً عَلَيْنا نَصرُ المُؤمِنِينَ**[1]

۳. در افعالی که با «ما» شروع نمی‌شوند، تقدم خبر بر خود فعل نیز جایز است[2] ؛ مانند:

إعرف الحق لمن عرفه لک شریفاً کان أو وضیعاً؛ حق شناس باش برای کسی که حق تو را می شناسد؛ چه شریف باشد چه پست.[3] در این مثال، «شریفا» خبر «کان» است که بر آن مقدم شده است.

در امتناع تقدم خبر بر افعالی که «ما» بر سرشان آمده، فرقی نمی کند که از افعالی باشند که آمدن «ما» بر سرشان لازم است؛ مانند: «ما زال»، «ما دام»؛ یا از دیگر افعال باشند که «ما»ی نافیه بر سرشان آمده باشد؛ مانند: «ما کان».

۴. گاهی بعضی از این افعال در معانی دیگری به کار می‌روند که در این صورت دیگر از افعال ناقصه به شمار نمی‌روند؛ بلکه فعل تامه هستند. غیر از «فَتِئَ» و «لَیسَ» بقیه این افعال، به صورت تامه نیز استعمال شده‌اند. «زَالَ» نیز در صورتی که مضارعش «یَزَالُ» باشد، قطعا از افعال ناقصه است؛ ولی اگر مضارعش، «یَزِیلُ» یا «یَزُولُ» باشد، از افعال تامه می‌باشد.

مثال برای کاربرد تامّهٔ این افعال:

كَانَ زَيدٌ: زید وجود داشت.

آیهٔ شریفهٔ **إِذا قَضَى أَمراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**[4] نیز از همین قبیل است.

---

۱. روم/۴۷.
۲. در جواز تقدم خبر بر «لیس» اختلاف است.
۳. از وصایای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به فرزندشان محمدبن حنفیه؛ من لا یحضره‌الفقیه/ج۴/ص۳۹۰.
۴. بقره/۱۱۷.

أَصبَحَ زَیدٌ: زید صبح کرد. و آیهٔ شریفهٔ فَسُبْحانَ اللهِ حینَ تُمسُونَ وَ حینَ تُصبِحُونَ[1] نیز از همین قبیل است.

تفصیل این بحث را به کتب مفصّل می‌سپاریم.

چکیده

* **افعال**
  - **تام: افعالی که با آمدن مرفوعشان، ارکان کلام تام و کامل باشد.**
  - **ناقصه (به معنای عام): افعالی که با آمدن مرفوعشان، ارکان کلام تام و کامل نباشد و نیاز به یک منصوب هم داشته باشد.**

* **افعال ناقصه (به معنای عام)**
  - **افعال ناقصه (به معنای خاص؛ یعنی: «کان» و اخوات آن)**
  - **افعال مقاربه**

* **تقدم خبر**
  - **بر اسم: در تمام افعال ناقصه، جایز است.**
  - **بر خود فعل: در افعالی که بر سر آنها «ما» نیامده، جایز است.**

* **غیر از «فَتِئَ» و «لَیسَ» و «زَالَ» بقیهٔ این افعال، کاربرد تامّه نیز دارند.**

متن خوانی

معانی الأفعال النّاقصة:

کان: هی مع معمولیها تفید مجرد اتصاف اسمها بمعنی خبرها فی زمن یناسب صیغتها. فإن کان صیغتها فعلا ماضیا فالزمن ماض و إن کانت فعلا مضارعا فالزمن صالح للحال والإستقبال و إن کانت فعل أمر فالزمن مستقبل.

۱. روم/۱۷.

صار: تفيد مع معموليها تحوّل اسمها وتغيره من حالة إلى حالة أخرى ينطبق عليها معنى الخبر مثل صار الماء بخارا فقد تحول الماء من حالته الاولى إلى حالة جديدة يسمى فيها «بخارا» وهو الخبر.

أصبح: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها صباحا.

أضحى: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها وقت الضحى.

أمسى: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها مساءا.

ظلّ: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها طول النهار.

بات: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى خبرها طول الليل.

ما زال، ما برح، ما فتئ، ما انفك: تفيد مع معموليها اتصاف اسمها بمعنى الخبر اتصافا مستمرا لا ينقطع أو مستمرا إلى وقت الكلام.

ما دام: تفيد مع معموليها استمرار المعنى الذى قبلها مدّة محدّدة هى مدّة ثبوت معنى خبرها لاسمها.

ليس: تفيد مع معموليها نفى اتصاف اسمها بمعنى خبرها[۱].

و إنّما سُمّيت هذه الأفعال بالناقصة لأنّها لا يتمّ بها مع مرفوعها كلام تام بل لابد من ذكر المنصوب ليتم الكلام فمنصوبها ليس فضلة بل هو عمدة[۲].

نكات:

۱. يجوز فى الكل تقديم أخبارها على اسمها نحو «كان قائما زيد»[۳].

۲. لا يجوز تقدم الخبر على الفعل المصَدَّر بـ«ما» النافية ويدخل تحت هذا قسمان: أحدهما: ما كان النفى شرطا فى عمله؛ فلا تقول: قائما ما زال زيد. الثانى: ما لم يكن النفى شرطا فى عمله؛ فلا تقول: قائما ما كان زيد[۴].

۳. يجوز فيما عدى «فتئ» و «ليس» و «زال» أن تكون تامّة[۵].

---

۱. برگرفته از النحو الوافی/ج۱/ص۴۹۸تا۵۱۱.
۲. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۵۰۶.
۳. الهدایة.
۴. برگرفته از شرح ابن عقیل/ج۱/ص۲۵۶.
۵. برگرفته از الصمدیّة.

آزمون

۱. وجه تسمیه افعال ناقصه را بنویسید.

۲. منظور از افعال ناقصه به معنای عام و افعال ناقصه به معنای خاص چیست؟

۳. حکم تقدم خبر افعال ناقصه بر اسمشان چیست؟

۴. حکم تقدم خبر افعال ناقصه بر خود این افعال چیست؟

۵. کدام یک از افعال ناقصه، کاربرد تامّه ندارند؟

۶. عبارات زیر را ترجمه کنید.

مَا زَالَ رَئِیسُهُم مُتَوَاضِعَا

أَصبَحَ إسحَاقُ حَزِیناً

ظَلَّ البیتُ حارّا

لَا تَتَکَلَّم مَا دَامَ أَبُوکَ یَتَکَلَّمُ

۷. عربی جملات زیر را بنویسید.

جعفر از عبادت کنندگان خواهد بود. — هنوز زمین متحرک است.

علی در هنگام ظهر ثروتمند شد. — برادرت عالم شد.

۸. در نامه‌ای عربی به مدیر مدرسه، پیشنهادات و انتقادات خود را بنویسید. در این نامه از افعال ناقصه نیز استفاده کنید.

قَالَ عَلیٌّ علیه‌السلام :

طُوبَی لِعَینٍ هَجَرَت فِي طَاعَةِ اللهِ غَمضَها[1]

۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: خوشا به حال چشمی که در اطاعت خدا بسته نشود؛غررالحکم/ص۳۱۹.

درس سی وسوم

شناخت بعضی از افعال(۲)

شناخت افعال مقاربه و قلوب

افعال مقاربه

چنان‌که در درس پانزدهم خواندید، افعال مقاربه بر سه نوعند: افعال قرب، افعال رجاء و افعال شروع. همچنین خواندید که گاهی بر خبر این افعال «أن» داخل می‌شود. در این درس، حکم آمدن «أن» را بر خبر این افعال بررسی می‌کنیم.

- حکم آمدن «أن» بر خبر افعال قرب:

  کاد و کرب: غالبا خبر آن بدون «أن» می‌آید.

  أوشک: غالبا خبر آن با «أن» می‌آید.

- حکم آمدن «أن» بر خبر افعال رجاء:

  عسی: غالبا خبر آن با «أن» می‌آید.

  حری و إخلولق: خبر آن همیشه با «أن» می‌آید.

- حکم آمدن «أن» بر خبر افعال شروع:

آمدن «أن» بر خبر افعال شروع ممتنع است؛ زیرا هر گاه «أن» بر سر فعل مضارع بیاید، آن را مخصوص زمان آینده می‌کند؛ حال آن‌که افعال شروع بر شروع فعل دلالت می‌کنند؛ یعنی فعلی که خبر برای افعال شروع باشد، زمانش حال است.

چکیده

حکم آمدن «أن» بر خبر افعال مقاربه	واجب:	در «حری» و «إخلولق»
	غالباً با «أن»:	در «عسی» و «أوشک»
	غالبا بدون «أن»:	در «کاد» و «کرب»
	ممتنع:	در افعال شروع

***

افعال قلوب

خصوصیات افعال قلوب

۱. تعلیق

پیش‌نیاز

بعضی از کلمات در زمان عربی همیشه در ابتدای جملهٔ خودشان می‌آیند. به این کلمات، کلمات صدارت‌طلب می گویند. یکی از خصوصیات این کلمات این است که مانع عمل کردن مابعد خودشان در ماقبلشان یا بالعکس می‌شوند. در میان صدارت‌طلب‌ها می‌توان از اداتِ استفهام و «ما» و «لا» نافیه نام برد.

مثال: مَن رَأَيتَ ؟؛ در این مثال، «مَن» مفعول‌به است که جایگاه اصلی آن بعد از فعل است، ولی چون از ادات استفهام است و صدارت‌طلب می‌باشد، تقدم آن بر فعلش واجب است.

در مثال «ما كان زيدٌ قائما» تقدم خبر بر فعل ناقصه ممتنع است؛ زیرا «ما»ی نافیه صدارت‌طلب است و مانع از عمل مابعد در ماقبل می‌شود و اگر خبر بر فعل مقدم شود، باید فعل ناقصه که بعد از «ما» آمده، در خبر که قبل از آن آمده، عمل کند که ممتنع است.

توضیح تعلیق:

اگر فعل قلبی بر سر جمله‌ای بیاید که با صدارت‌طلب شروع شده، نمی‌تواند اعراب مبتدا و خبر را تغییر دهد؛ زیرا در این صورت ماقبل صدارت‌طلب در مابعد آن عمل کرده است. در چنین شرایطی کل جمله به وسیلهٔ فعل قلبی، محلاً منصوب شده و به جای دو مفعول آن فعل قرار می گیرد.

در این مواقع می‌گویند فعل قلبی معلّق از عمل شده است و جمله بعد را در اصطلاح «سدّ مسدّ مفعولَین» می‌گویند.

مثال برای تعلیق:

علمت + ما زید قائما ← علمــــــــت ما زیـــــــدٌ قائمـــــا

فعل قلبی معلّق — محلا منصوب سد مسد مفعولین

مثال قرآنی برای تعلیق: لَقَدعَلِمتَ مَاهَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ[1]

۲. الغاء

دانستیم اگر فعل قلبی بر سر مبتدا و خبر بیاید، آن دو را منصوب کرده و به عنوان مفعول آن فعل قلبی قرار می‌گیرد.

سؤال: اگر فعل قلبی بین مبتدا و خبر یا بعد ازآن دو بیاید، حکم چیست؟

– در هر دو صورت، فعل قلبی باز می‌تواند در مبتدا و خبر عمل کند؛ ولی این عمل کردن واجب نیست؛ یعنی هم جایز است آن دو را منصوب کند تا مفعول فعل قلبی شوند و هم جایز است که در آنها عمل نکند و به اعراب رفع خود باقی بمانند که در این صورت می گویند: فعل قلبی ملغای از عمل شده است.

مثال برای عمل کردن:

زیـــــــداً علمت قائـــــما (زیداً: مفعول اول مقدم، قائما: مفعول دوم)

زیـــــــداً قائـــــماً علمت (زیداً: مفعول اول مقدم، قائماً: مفعول دوم مقدم)

مثال برای الغاء:

زیـــــــدٌ علمت قائـــــمٌ (زیدٌ: مبتدا، قائمٌ: خبر)

زیـــــــدٌ قائـــــمٌ علمت (زیدٌ: مبتدا، قائمٌ: خبر)

تفاوت‌های «الغاء» و «تعلیق»:

* الغاء جایز است، ولی تعلیق واجب است.

* در الغاء، فعل نه لفظاً عمل می‌کند نه محلاً؛ ولی در تعلیق، فعل لفظاً عمل نمی‌کند، ولی محلاً عمل می‌کند.

---

۱. انبیاء/۶۵

۳. وحدت ضمیر فاعلی و ضمیر مفعولی

در افعال قلوب جایز است که فاعل و مفعول‌به اوّل آن، هر دو ضمیری از یک صیغه باشند؛ مانند: عَلِمتُنِی جَاهِلاً؛ که در افعال دیگر جایز نیست؛ پس مثل «أکرمتُنِی» جایز نیست.

۴. امتناع حذف یک مفعول آن

در افعال قلوب جایز نیست که یک مفعول به تنهایی حذف شود؛ پس تغییر «علمتُ زیداً قائماً» به «علمتُ زیداً» و «علمتُ قائماً» صحیح نیست؛ ولی حذف هر دو مفعول با قرینه جایز است؛ چنان‌که در مثال «زیدٌ قائمٌ علمتُ» هر دو مفعول افعال قلوب به قرینهٔ ماقبل حذف شده است. البته حذف یک مفعول در افعال دو مفعولی ای که مفعول‌های‌شان در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند، جایز است؛ پس تغییر «أعطیتُ زیداً درهماً؛ به زید درهمی را عطا کردم» به «أعطیتُ زیداً» و «أعطیتُ درهماً» جایز است.

چکیده

خصوصیات افعال قلوب:

تعلیق: باطل شدن وجوبی عمل[1] لفظی افعال قلوب، و آن در صورتی است که یک صدارت‌طلب بین فعل و جملهٔ اسمیه قرار بگیرد و در این صورت، فعل قلبی در صدارت‌طلب و جملهٔ بعد از آن، عمل محلی می‌کند و جانشین دو مفعول آن فعل می‌شوند؛ مانند: لَقَدعَلِمتَ مَاهَؤُلَاءِ یَنطِقُونَ.

الغاء: باطل شدن جوازیِ عمل[2] لفظی و محلی افعال قلوب، و آن در صورتی است که افعال قلوب بین مبتدا و خبر یا بعد از آن بیایند؛ مانند: زیدٌ علمت قائمٌ.

وحدت ضمیر فاعلی و ضمیر مفعولی: در افعال قلوب، جایز است که فاعل و مفعول اوّل هر دو ضمیری از یک صیغه باشند؛ مانند: عَلِمتُنِی جَاهِلاً.

امتناع حذف یک مفعول: در افعال قلوب جایز نیست که یک مفعول به تنهایی حذف شود؛ بلکه یا باید هر دو ذکر شوند یا با قرینه هر دو حذف شوند؛ پس تغییر «علمتُ زیداً قائماً» به «علمتُ زیداً» و «علمتُ قائماً» صحیح نیست.

---

۱. منظور از عمل در این‌جا، عمل نصبی در مفعول‌به است.

۲. منظور از عمل در این‌جا، عمل نصبی در مفعول‌به است.

متن خوانی

افعال المقاربة

أفعال المقاربه من جهة اقتران خبرها بـ«أن» وتجرده منها أربعة أقسام:

الأوّل: يجب اقترانه بها وهو «حرى» و«إخلولق».

الثانی: يجب تجرده منها وهو ما يدلّ على الشروع فيه.

الثالث: يغلب اقترانه بها وهو «عسى» و«أوشک».

الرابع: يغلب تجرده منها وهو «كاد» و«كرب»[1].

***

افعال القلوب

واعلم أنّ لهذه الأفعال خواص منها أن لا يقتصر على أحد مفعوليها بخلاف باب «أعطيت» فلا تقول: «علمت زيدا» ومنها جواز الغائها إذا توسطت نحو «زيدٌ ظننت عالمٌ» أو تأخرت نحو «زيد قائم ظننت» ومنها أنّها تعلّق إذا وقعت قبل الإستفهام نحو «علمت أ زيد عندک أم عمرو» وقبل النفی نحو «علمت ما زيد فی الدار» ... فهی فی هذه المواضع لا تعمل لفظا وتعمل معنی ولذلک سمی تعليقا. ومنها أنّه يجوز أن يكون فاعلها و مفعولها ضميرين متصلين من الشیء الواحد نحو «علمتُنی منطلقا» و«ظننتَکَ فاضلا»[2].

۱. مبادی العربية/ج۴/ص۹۸.

۲. الهداية.

آزمون

۱. حکم آمدن «أَن» بر خبر هر کدام از افعال مقاربه را بنویسید.

۲. خصوصیات افعال قلوب را بنویسید.

۳. تفاوت «عَلِمَ» و «أعطَی» از جهت حذف مفعول‌به چیست؟

۴. تفاوت‌های الغاء و تعلیق چیست؟

۵. نامه‌ای عربی به شیعیان مظلوم بحرین بنویسید. در این نامه، قواعد مختلفی را که در این درس فراگرفتید، به کار برید.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام:

الذُّنُوبُ كُلُّهَا عَظِيمٌ عِنْدَ اللهِ لِأَنَّهَا مَعَاصِي وَ أَنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ مِنَ الْعِبَادِ الْعِصْيَانَ[1]

۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: همهٔ گناهان نزد خداوند بزرگ هستند؛ زیرا نافرمانی هستند و خداوند از بندگان، نافرمانی را دوست ندارد؛ وسائل‌الشیعة/ج۲۸/ص۳۶۴.

درس سی وچهارم

شناخت بعضی از افعال(۳)

شناخت افعال مدح و ذم و فعل تعجب

افعال مدح و ذمّ

به دو جمله زیر توجه کنید و در تفاوتشان بیندیشید:

جواد را مدح می‌کنم. چه خوب مردی است جواد.

به نظر شما، تفاوت این دو جمله در مدح جواد چیست؟

جمله اوّل، از این خبر می‌دهد که جواد توسّط من مدح می‌شود؛ ولی در جمله دوم، از مدح جواد خبری نیست؛ بلکه خود جمله، مدح است؛ یعنی: جمله دوم، مدح جواد را ایجاد می‌کند.

در مذمّت نیز چنین است؛ یعنی گاهی با جملاتی، از مذمّت شخص یا چیزی خبر می‌دهیم و گاهی مذمّت او را ایجاد می‌کنیم.

مثال برای خبر از مذمّت: بی‌رحمی خالد را مذمّت می‌کنم.

مثال برای ایجاد مذمّت: چه بد مردی است، خالد.

در زبان عربی، افعالی را که برای ایجاد مدح یا ذمّ به کار می‌رود، «افعال مدح و ذمّ» می‌گویند.

معرفی افعال مدح در زبان عربی: نِعْمَ، حَبَّ

معرفی افعال ذمّ در زبان عربی: بِئْسَ، سَاءَ، لاَ حَبَّ

نمونه‌ای از جملات مدح در زبان عربی:

نِعْمَ القَرِينُ الدِّينُ[1]؛ چه خوب همنشینی است دین.

نمونه‌ای از جملات ذمّ در زبان عربی:

بِئْسَ القَرِينُ الغَضَبُ[2]؛ چه بد همنشینی است عصبانیّت.

در این جملات، چه کلماتی مدح یا ذمّ شده‌اند؟

- در جمله اوّل، «الدِّينُ» و در جمله دوم، «الْغَضَبُ» ذمّ شده است. به این کلمات، «مخصوص به مدح یا ذمّ» می‌گویند. نقش ترکیبی کلمات مخصوص به مدح یا ذمّ» در ادامهٔ درس بیان خواهد شد.

هر فعلی به فاعل نیاز دارد؛ فاعل افعال مدح یا ذمّ کدام است؟

- کلمه مرفوعی که بعد از افعال مدح یا ذمّ می‌آید، فاعل این افعال است؛ پس در هر دو مثال، فاعل «الْقَرِينُ» است.

اجزای جملات مدح یا ذمّ:

فعل مدح یا ذمّ + فاعل + مخصوص به مدح یا ذمّ

ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذمّ

فاعل این افعال (غیر از فاعل «حَبَّ» و «لا حَبَّ») باید یکی از حالات زیر را داشته باشد:

- «ال» داشته باشد؛ مانند مثال‌های بالا؛
- مضاف به کلمهٔ «ال» دار باشد؛ مانند: نِعْمَ عَوْنُ الدِّينِ الصَّبْرُ[3]؛
- مضاف به مضاف به کلمهٔ «ال» دار باشد؛ مانند: بِئْسَ قَاضِي أَحْكَامِ السُّوءِ زَيْدٌ؛
- ضمیر مستتر باشد؛ مانند: سَاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ...[4] (فاعل «هُوَ» مستتر در «سَاءَ»)؛
- کلمهٔ «مَا» یا «مَنْ» باشد؛ مانند: سَأَلْتُهُ عَنْ صَلوٰةِ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَقَالَ نِعْمَ مَا رَأَيْتَ و نِعْمَ مَا صَنَعْتَ[5]

---

۱. غرر الحکم/۸۵.   ۲. مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۱۳.

۳. امیرالمؤمنین علی ﷺ: شکیبایی، برای دین، خوب یاوری است؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۷/ص۳۴۷.

۴. چه بد است، از جهت مَثَل، گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ...؛ اعراف/۱۷۷.

۵. در این دو جمله، به دلیلی که در ادامهٔ درس می‌آید، مخصوص به مدح حذف شده است.

ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّابَّ يُكْثِرُ النَّوْمَ فَأَنَا آمُرُكَ بِهِ[1].

چند نکته دربارهٔ فاعل ضمیر مستتر:

۱. همیشه ضمیر مفرد مذکّر است.

۲. بعد از آن، همیشه اسم منصوبی می‌آید که مرجع آن ضمیر است و این یکی از چند مورد استثنایی (خلاف قاعده) است که مرجع ضمیر، بعد از ضمیر می‌آید[2].

۳. نقش ترکیبی آن اسم منصوب، «تمییز» است.

نکته: بعد از کلمهٔ «حَبَّ» و «لَا حَبَّ»، همیشه کلمه «ذَا» می‌آید و فاعلِ این دو فعل است؛ بنابراین، هیچ‌کدام از حالاتی که برای فاعل افعال مدح و ذمّ گفته شد، در این دو فعل اجرا نمی‌شود؛ مانند: حَبَّذَا شِيعَتُنَا[3].

نقش ترکیبی «مخصوص به مدح و ذمّ»

برای «مخصوص به مدح و ذمّ»، دو نقش ترکیبی را جایز می‌دانند:

۱. مبتدای مؤخّر

۲. خبر برای مبتدای محذوف

توضیح نقش اوّل:

گفته شد که گاهی، خبر بر مبتدا مقدّم می‌شود و فقط از تقدّم خبر «جار و مجرور» بر مبتدا سخن رفت. یکی دیگر از مواضعی که تقدّم خبر در آن مجاز شمرده شده، در افعال مدح و ذمّ است. در این‌جا، فعل مدح و ذمّ را به همراه فاعلشان، خبر مقدّم و مخصوص به مدح و ذمّ را مبتدای مؤخّر می‌دانند.

توضیح نقش دوم:

در این ترکیب، فعل مدح و ذمّ و فاعلش یک جملهٔ مستقل شمرده می‌شود و مخصوص به مدح، به همراه مبتدای محذوف، جمله‌ای دیگر. به عبارت دیگر، مخصوص را خبر برای مبتدای محذوف قرار می‌دهیم تا از جهت ترکیبی، جمله‌ای مستقل گردد.

---

۱. از امام صادق عليه‌السلام درباره نماز شب، در ابتدای شب سؤال کردم، ایشان فرمودند: چه خوب است، آنچه دیدی و چه خوب است، آنچه انجام دادی؛ جوان زیاد می‌خوابد؛ پس، من تو را به همان نماز شب، در ابتدای شب امر می کنم؛ التهذیب/ج۲/ص۱۶۸.

۲. مرجع ضمیر، در پنج جا بعد از آن می‌آید. این مواضع، در کتب مفصّل ذکر می‌شود.

۳. امام صادق عليه‌السلام : شیعیان ما چه خوبند؛ الکافی/ج۸/ص۲۱۴.

ترکیب اوّل:

نِعْمَ القَرینُ الدّینُ
فَعل فاعَل مبتدای مؤخّر
خبر مقدّم

ترکیب دوم:

نِعْمَ القَرینُ الدّینُ
فَعل فاعَل خبر برای مبتدای محذوف

نکته: در صورتی که با حذف مخصوص، معنا از بین برود و نشانه‌ای در کلام باشد که مخصوص حذف شده را بفهماند، حذف آن جایز است؛ مانند: **قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ**[1]؛ به آن‌ها که کافر شدند، بگو: به زودی شکست خواهید خورد و (سپس در روز رستاخیز) به سوی جهنم محشور خواهید شد و چه بد جایگاهی است؛ یعنی چه بد جایگاهی است، جهنم؛ پس مخصوص محذوف، «جهنم» است.

نکاتی درباره افعال مدح و ذمّ:

۱. همیشه ماضی به کار می‌روند؛

۲. لازم هستند و در مفعول‌به عمل نمی‌کنند؛

۳. جامد هستند؛ یعنی صرف نمی‌شوند و همیشه مفرد به کار می‌روند.

چکیده

افعال مدح و ذم: افعالی هستند که برای ایجاد مدح یا ذم به کار می‌روند.

افعال مدح: نِعْمَ، حَبَّ **افعال ذم: بِئْسَ، سَاءَ، لا حَبَّ**

ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذم:
- **«ال»دار باشد؛**
- **مضاف به «ال»دار باشد؛**
- **مضاف به مضاف به «ال»دار باشد؛**
- **ضمیر مستتر (مفرد مذکر) باشد؛**
- **«مَنْ» یا «مَا» باشد.**

اگر فاعل، ضمیر مستتر بود، بعد از آن حتماً تمییز می‌آید.

نقش ترکیبی مخصوص به مدح یا ذم: مبتدای مؤخر یا خبر برای مبتدای محذوف.

---

۱. آل‌عمران/۱۲.

افعال مدح و ذم { همیشه ماضی به کار می‌روند؛
لازم هستند؛
جامد هستند.

***

فعل تعجّب

با دقّت در دو جمله زیر بنگرید:

از زیبایی یوسف، تعجّب می‌کنم. چه زیباست، یوسف!

تفاوت این دو جمله در چیست؟

جملهٔ اوّل، از تعجّب متکلّم خبر می‌دهد؛ ولی جملهٔ دوم از تعجّب متکلّم خبر نمی‌دهد؛ بلکه جملهٔ دوم، تعجّب را ایجاد می‌کند.

در زبان عربی، افعالی را که برای ایجاد تعجّب به کار می‌روند، «افعال تعجّب» می‌گویند.

وزن افعال تعجّب

فعل تعجّب، بر یکی از این دو وزن می‌آید: مَا أفْعَلَ - أفْعِلْ بِـ

چند مثال برای فعل تعجّب:

مَا أجْمَلَ ...؛ چه زیباست ...! مَا أحْسَنَ ...؛ چه نیکوست ...!

أصْدِقْ بِـ ...؛ چه راستگوست ...! أكْثِرْ بِـ ...؛ چه زیاد است ...!

نمونه‌ای از فعل تعجّب در زبان عربی:

... مَا أكْبَرَ عَظَمَتَكَ ...[1]؛ چه بزرگ است عظمت تو. أَسْمِعْ بِهِمْ[2]؛ چه شنوا هستند آن‌ها.

شرایط ساختن فعل تعجّب

فعل تعجّب، فقط از فعلی ساخته می‌شود که شرایط ساختن اسم تفضیل را داشته باشد؛ پس فعل تعجّب از فعلی ساخته می‌شود که این شرایط را داشته باشد[3]:

- ثلاثی مجرّد باشد؛

---

۱. غررالحکم/۸۵. ۲. مریم/۳۸. ۳. فعلی که فعل تعجّب از آن ساخته می‌شود، غیر از شرایط ذکر شده، باید «متصرّف» باشد.

- معلوم باشد؛
- قابلیّت تفضیل داشته باشد[1]؛
- تامّ باشد؛
- بر «عیب»، «رنگ» و «زیبایی» دلالت نکند.

فعلی که واجد این شرایط باشد، در هر کدام از دو وزن فعل تعجّب می‌تواند به کار رود.

شخص یا چیزی را که از آن تعجّب می‌کنیم، «متعجّب‌منه» می‌گویند.

... مَا أكْبَرَ عَظَمَتَکَ ...   أَسْمِعْ بِهِم

متعجّب‌منه   متعجّب‌منه

اعراب و نقش ترکیبی متعجّب منه

در وزن «مَا أفْعَلَ»، متعجّب‌منه منصوب شده و مفعول‌به برای فعل تعجّب می‌شود.

در وزن «أفعِلْ بِـ»، متعجّب‌منه را با حرف جرّ «بـ»، مجرور می‌کنند.

به فعل تعجّب و متعجّب‌منه در جملهٔ زیر توجّه کنید.

مَا أحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ[2]؛ «مَا أحْسَنَ»، فعل تعجّب و «الْحَسَنَاتِ»، متعجّب‌منه و منصوب بنا بر مفعول‌به بودن است.

چکیده

فعل تعجب: فعلی است که برای ایجاد تعجب به کار می‌رود.

اوزان فعل تعجب: مَا أَفْعَلَ - أَفْعِلْ بِهِ

شرایط ساختن فعل تعجب: فعل تعجب از فعلی ساخته می‌شود که شرایط ساختن اسم تفضیل را داشته باشد.

متعجب‌منه در وزن «مَا أَفْعَلَ»، مفعول‌به و منصوب و در وزن «أَفْعِلْ بِـ»، مجرور به حرف جر می‌باشد.

---

۱. تعجّب، در چیزی که قابلیّت تفضیل ندارد و همیشه، به یک شکل موجود است، بی‌معناست؛ پس، جملاتی مانند: چه مرده است او؛ چه کور است او، ... صحیح نیست؛ چون، در «مردن» و «کور بودن» تفضیل وجود ندارد و در نمونه‌های گوناگون آن تفاوتی نیست تا بخواهیم از گونهٔ خاصّی از آن تعجّب کنیم؛ البته، سکرات مردن و نحوهٔ کور شدن، هم قابل تفضیل است و هم تعجّب از آن معنا دارد؛ مانند: چه سخت است مردن او، که در این مثال هم، از مردن تعجّب نشد؛ بلکه، متکلّم از سختی مردن تعجّب کرد.

۲. امام باقر(علیه‌السلام) : کارهای نیکِ بعد از بدی‌ها، چقدر زیبا هستند؛ الکافی/ج۲/ص۴۵۸.

متن‌خوانی

افعال المدح والذمّ افعال وضعت لإنشاء مدح أو ذمّ فمنها «نعم» و«بئس» و«ساء»[1] وشرطها أن يكون الفاعل معرّفا باللام أو مضافا إلى المعرّف بها[2] أو مضافا إلى مضاف إلى المعرّف بها أو ضميرا مستترا وجوبا بشرط أن يكون ملتزما الإفراد والتذكير وعائدا على تمييز بعده يفسّر ما فى هذا الضمير من الغموض والإبهام أو كلمة «من» أو «ما»[3] ثم يذكر المخصوص مطابقا للفاعل ويجعل مبتدءً مقدّم الخبر أو خبرا محذوف المبتدء ومنها «حبّ» و«لا حبّ» وهما كـ«نِعم» و«بِئس» والفاعل «ذا» مطلقا وبعده المخصوص[4].

إذا تقدّم ما يدلّ على المخصوص بالمدح أو الذمّ إغنى عن ذكره آخرا كقوله تعالى فى أيّوب: «إنّا وجدناه صابرا نعم العبد إنّه أوّاب» أى: نعم العبد أيّوب. فحذف المخصوص بالمدح -وهو أيّوب- للدلّالة ما قبله عليه[5].

تتمّة: كل لفظ من هذه الأفعال فعل ماض لازم جامد[6].

فعل التعجب ما وضع لإنشاء التعجب وله صيغتان: ما أفعله نحو: «ما أحسن زيدا» أى أىُّ شىء أحسن زيدا وفى «أحسن» ضمير وهو فاعله و«أفعِل به» نحو: «أحسِن بزيد» ولا يبنيان إلّا ممّا يبنى منه أفعل التفضيل[7].

آزمون

۱. افعال مدح و ذم را تعریف کرده، نام ببرید.
۲. منظور از مخصوص به مدح و ذم چه کلمه‌ای است؟ با یک مثال آن را توضیح دهید.
۳. ویژگی‌های فاعل افعال مدح و ذم را بنویسید.
۴. فعل تعجب را تعریف کنید.
۵. اوزان فعل تعجب را بنویسید.
۶. فعل تعجب از چه فعلی ساخته می‌شود؟

۱. الصمديّة.
۲. برگرفته از شرح الكافيّة فى النحو/ج۲/ص۳۱۱.
۳. برگرفته از النحو الوافى/ص۳۷۰و۳۷۲.
۴. الصمديّة.
۵. شرح ابن عقيل/ج۲/ص۱۵۷.
۶. برگرفته از النحو الوافى/ج۳/ص۳۶۹.
۷. الهداية.

۷. جملات زیر را ترکیب کنید.

وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ[۱]

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ قُرْبَةً إِلَى اللّٰهِ[۲]

نِعْمَ زَادُ الْمَعَادِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْعِبَادِ[۳]

مَا أَبْعَدَ الْخَيْرُ مِمَّنْ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ[۴]

أَكْرِمْ بِهَذَا الْأَدِيبِ

۸. در جملات تمرین هفتم، مخصوص به مدح و ذم یا متعجب‌منه را مشخص کنید.

۹. بهترین یا بدترین خاطرهٔ زندگی خود را به زبان عربی و کوتاه بنویسید. در این خاطره از افعال مدح و ذم و فعل تعجب نیز استفاده کنید.

عَن حُسَينِ بنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله :

الْزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ... وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْداً عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا[۵]

۱. گفتند: خدا ما را کافی است و چه خوب حمایت کننده‌ای است؛ آل‌عمران/۱۷۳.

۲. (امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام فرمود: کلمه‌ای حکمت‌آمیز بگو. ایشان گفت:) چه نیکوست فروتنی ثروتمندان در برابر تهیدستان برای نزدیکی به خدا؛ (پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و از آن نیکوتر، تکبر تهی‌دستان در برابر ثروتمندان است، به دلیل اعتماد بر خدا؛ خضر علیه السلام گفت: این کلام باید با طلا نوشته شود)؛ بحارالانوار/ج۳۲/ص۱۳۳.

۳. امیرالمؤمنین علی علیه السلام : نیکی به بندگان، برای معاد خوب توشه‌ای است؛ غررالحکم/ص۳۸۵.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام : چه دور است خوبی از کسی که تمام تلاشش برای شکم و فَرْجش باشد؛ غررالحکم/۱۴۳.

۵. از حسین بن علی علیهما السلام نقل شده که رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: محبّت ما اهل بیت را (در وجود خود) استوار کنید؛ ... قسم به کسی که جانم در دست اوست، عمل هیچ بنده‌ای نفعی برایش ندارد مگر با شناخت حقّ ما؛ بحارالأنوار/ج۶۵/ص۱۰۱.

بخش دهم

حروف

- حروف مصدریّه
- حروف شرط
- حروف مشبّهة بالفعل
- «ما» و «لا»ی شبیه به لیس
- «لا»ی نفی جنس
- حروف جواب

درس سی و پنجم

شناخت بعضی از حروف (۱)

شناخت حروف مصدریّه

در درس‌های قبل، با انواع گوناگونی از حروف آشنا شدید:

- حروف ناصب فعل مضارع[۱] (به فعل مضارع نصب می‌دهند)؛
- حروف جازم فعل مضارع[۲] (به فعل مضارع جزم می‌دهند)؛
- حروف مشبّهة بالفعل[۳] (به اسم نصب و به خبر رفع می‌دهند)؛
- حروف شبیه به لیس[۴] (به اسم رفع و به خبر نصب می‌دهند)؛
- «لا»ی نفی جنس[۵] (به اسم نصب و به خبر رفع می‌دهد)؛
- حروف ندا[۶] (به منادا نصب می‌دهند)؛
- حروف جر[۷] (به اسم بعد از خود جر می‌دهند)؛
- حروف عطف[۸] (عامل نیستند).

در این درس و درس بعد با تفصیل بیشتری دربارهٔ بعضی از این حروف و انواع دیگر از حروف آشنا می‌شوید:

۱. در درس دهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۲. در درس دهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۳. در درس پانزدهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۴. در درس پانزدهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۵. در درس پانزدهم با این دسته از حروف آشنا شدید.
۶. در درس بیست‌ویکم با این دسته از حروف آشنا شدیم.
۷. در درس بیست‌ودوم با این دسته از حروف آشنا شدیم.
۸. در درس بیست‌وششم با این دسته از حروف آشنا شدیم.

حروف مصدریه

حروفی هستند که بر سر جمله داخل می‌شوند و معنای آن را به معنای مصدر تبدیل می‌کنند. معرفی این حروف: أَنْ، أَنَّ، کَیْ، لَوْ، مَا.

أنْ

بر انواع سه‌گانهٔ فعل داخل می‌شود[1]؛ مانند:

إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً[2]　　لَوْلا أَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا[3]

کَتَبْتُ إِلَیْهِ بِأَنْ إِذْهَبْ

روش تبدیل معنای فعل به مصدر

مصدر فعلی که بعد از این حروف آمده، به فاعل آن افعال اضافه می‌شود؛ با این تفاوت که در موقع فاعل بودن، مرفوع بود و حالا که مضاف‌الیهِ مصدر شده، مجرور است؛ پس اگر فاعل، اسم ظاهر مرفوع بود، بعد از تبدیل معنا به مصدر، مجرور می‌شود و اگر ضمیر مرفوعی بود، به ضمیر مجروری تبدیل می‌شود.

اگر این حرف، بر امر داخل شود، قبل از آوردن مصدر، مصدری به معنای «دستور دادن» می‌آوریم تا امر بودن فعل مشخص شود.

أَنْ تَذْبَحُوا ←—— ذِبْحَکُمْ؛ ابتدا مصدر فعل نوشته شد؛ سپس ضمیر مرفوعی «و» به ضمیر مجروری معادلش، یعنی «کُمْ» تبدیل شد.

أَنْ مَنَّ اللّٰهُ ←—— مِنَّةُ اللّٰهِ؛ ابتدا مصدر فعل نوشته شد؛ سپس «اللّٰهُ» که مرفوع بود، مجرور گردیده و مضاف‌الیه مصدر شد.

أَنْ إِذْهَبْ ←—— الأَمْرَ بِذَهابِکَ؛ ابتدا مصدری به معنای «دستور دادن» و بعد، مصدر فعل نوشته شد؛ سپس فاعل فعل که ضمیر مستتر «أَنْتَ» بود، به ضمیر مجروری معادلش، یعنی «کَ» تبدیل گردید.

نکته: بعد از این‌که این افعال در معنا به مصدر تبدیل شدند، یکی از نقش‌های ترکیبی اسم را می‌پذیرند.

---

۱. فعل مضارعی که «أنْ» مصدریه بر آن داخل می‌شود، باید متصرّف باشد.　۲. بقره/۶۷.　۳. قصص/۸۲.

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛ در این جمله «أَنْ تَذْبَحُوا» مفعول‌به و محلا منصوب برای فعل «یَأْمُرُ» است.

لَوْلا أَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا؛ در این جمله «أَنْ مَنَّ اللهُ» مبتدا و محلا مرفوع است.

کَتَبْتُ إلَیْهِ بِأَنْ إذْهَبْ؛ در این جمله «أَنْ إِذْهَبْ» محلا مجرور به حرف جر «بِـ» است.

أَنَّ

همان «أَنَّ» مشبهة بالفعل است که بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود؛ مانند:

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ[1]؛ در این صورت به مصدر آن، یعنی «إِنْزَالُنَا» تبدیل می‌شود که فاعل «لَمْ يَكْفِ[2]» و محلا مرفوع است.

کَیْ

همان «کَیْ» ناصب فعل مضارع است و فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود. «کَیْ» معنای علت را می‌فهماند؛ پس اگر بخواهیم معنای فعل مضارعی را که توسط «کَیْ» منصوب شده به مصدر تبدیل کنیم، حرف «لـ» مقدری بر مصدر داخل می‌کنیم تا معنای تعلیل «کَیْ» حفظ شود.

مثال برای «کَیْ»:

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً[3]؛ در این صورت به مصدر آن یعنی: «تَسْبِیحِنَا» تبدیل می‌شود که محلا مجرور به حرف جر «لِـ» مقدر است. در «نُسَبِّحَکَ»، ضمیر مفعولی «کَ» وجود دارد؛ پس از تبدیل معنا به مصدر، «کَ» که ضمیر متصل است، به ضمیر منفصل تبدیل می‌شود؛ یعنی «کَیْ نُسَبِّحَکَ» (در معنا «تَسْبِیحِنَا إِیَّاکَ» می‌شود).

لَوْ[4]

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و معمولا بعد از «وَدَّ، یَوَدُّ» می‌آید؛ مانند:

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ[5]؛ در این صورت، به مصدر آن، **یعنی «تَعْمِیرُهُ» تبدیل می‌شود که** مفعول‌به و محلا منصوب برای «یَوَدُّ» است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ[6]؛ در این مثال نیز، به مصدر آن، یعنی «کَوْنَهُمْ» تبدیل می‌شود که مفعول‌به و محلا منصوب برای «یَوَدُّ» است.

---

۱. یکی از علامت‌های جزم فعل مضارع، حذف حرف علّه است؛ مانند: لَمْ + یَکْفِی ← لَمْ یَکْفِ.
۲. طه/۳۲و۳۳.
۳. بسیاری از نحویون، «لَوْ» را از حروف مصدریه نمی‌دانند.
۴. بقره/۹۶.
۵. حجر/۲.
۶. عنکبوت/۵۱.

مَا

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و گاهی در آن، معنای زمان هم وجود دارد[1]؛ مانند: **بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**[2]؛ تبدیل به مصدر شدهٔ آن، «نِسْيَانِهِمْ» می‌شود که محلا مجرور به حرف جر «بِـ» است.

لاَ أَجْلِسُ فِي الْبَيْتِ مَا لَمْ تَجْلِسْ فِيهَا؛ به این دلیل که «مَا» در این مثال معنای زمان دارد، در تبدیل به مصدر آن، کلمه «مُدَّةَ» نیز می‌آید تا معنای زمانی «مَا» حفظ شود؛ پس معنای مصدری در جملهٔ بالا «مُدَّةَ عَدَمِ جُلُوسِکَ» می‌شود که مفعول‌فیه و محلا منصوب برای «لاَ أَجْلِسُ» است.

حرف «مَا» به ندرت بر جملهٔ اسمیه نیز داخل می‌شود؛ مانند:

بَقَوْا فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ؛ که تبدیل به مصدر شدهٔ آن «مُدَّةَ بَقَاءِ الدُّنْيَا» می‌شود و مفعول‌فیه و محلا منصوب برای «بَقَوْا» است.

حروف مصدری را موصولات حرفی نیز می‌نامند؛ زیرا مانند موصولات به جملهٔ بعد از خود نیازمندند؛ ولی از آن جهت که حرفند و نمی‌توانند مرجع ضمیر واقع شوند، از جملهٔ صله، ضمیری به آنها بازنمی‌گردد؛ برخلاف موصولات اسمی.

در حروف مصدریه (موصولات حرفیه) «أنْ»، «أنَّ» و «کَیْ» عامل و «لَوْ» و «مَا» غیر عاملند.

چکیده

حروف مصدریه (موصولات حرفیه): حروفی هستند که بر جمله داخل می‌شوند و معنای آن را به معنای مصدری برمی‌گردانند.

معرفی این حروف:

معرفی این حروف	أنْ	**بر اقسام سه‌گانهٔ فعل داخل می‌شود.**
	أنَّ	**بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود.**
	کَیْ	**فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود.**
	لَوْ	**بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود.**
	مَا	**بر فعل ماضی و مضارع و گاهی بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود.**

۱. تفصیل این مطلب در کتب مفصل بیان شده است.
۲. ص/۲۶.

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛ در این جمله «أَنْ تَذْبَحُوا» مفعول‌به و محلا منصوب برای فعل «یَأمُرُ» است.

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا؛ در این جمله «أَنْ مَنَّ اللهُ» مبتدا و محلا مرفوع است.

کَتَبْتُ إِلَیْهِ بِأَنْ إِذْهَبْ؛ در این جمله «أَنْ إِذْهَبْ» محلا مجرور به حرف جر «بِ» است.

أَنَّ

همان «أَنَّ» مشبهة بالفعل است که بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود؛ مانند:

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ[1]؛ در این صورت به مصدر آن، یعنی «إِنْزَالُنَا» تبدیل می‌شود که فاعل «لَمْ یَکْفِ[2]» و محلا مرفوع است.

كَيْ

همان «کَیْ» ناصب فعل مضارع است و فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود. «کَیْ» معنای علت را می‌فهماند؛ پس اگر بخواهیم معنای فعل مضارعی را که توسط «کَیْ» منصوب شده به مصدر تبدیل کنیم، حرف «لِـ» مقدری بر مصدر داخل می‌کنیم تا معنای تعلیل «کَیْ» حفظ شود.

مثال برای «کَیْ»:

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً[3]؛ در این صورت به مصدر آن یعنی: «تَسْبِیحِنَا» تبدیل می‌شود که محلا مجرور به حرف جر «لِـ» مقدر است. در «نُسَبِّحَکَ»، ضمیر مفعولی «کَ» وجود دارد؛ پس از تبدیل معنا به مصدر، «کَ» که ضمیر متصل است، به ضمیر منفصل تبدیل می‌شود؛ یعنی «کَیْ نُسَبِّحَکَ» (در معنا «تَسْبِیحِنَا إِیَّاکَ» می‌شود).

لَوْ[4]

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و معمولا بعد از «وَدَّ، یَوَدُّ» می‌آید؛ مانند:

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ[5]؛ در این صورت، به مصدر آن، یعنی «تَعْمِیرَهُ» تبدیل می‌شود که مفعول‌به و محلا منصوب برای «یَوَدُّ» است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ[6]؛ در این مثال نیز، به مصدر آن، یعنی «کَوْنَهُمْ» تبدیل می‌شود که مفعول‌به و محلا منصوب برای «یَوَدُّ» است.

---

۱. یکی از علامت‌های جزم فعل مضارع، حذف حرف علّه است؛ مانند: لَمْ + یَکْفِی ← لَمْ یَکْفِ.
۲. طه/۳۲و۳۳.
۳. بسیاری از نحویون، «لَوْ» را از حروف مصدریه نمی‌دانند.
۴. بقره/۹۶.
۵. حجر/۲.
۶. عنکبوت/۵۱.

مَا

بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود و گاهی در آن، معنای زمان هم وجود دارد[1]؛ مانند: بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ[2]؛ تبدیل به مصدر شدهٔ آن، «نِسْيَانِهِمْ» می‌شود که محلا مجرور به حرف جر «بِ» است.

لاَ أَجْلِسُ فِي الْبَيْتِ مَا لَمْ تَجْلِسْ فِيهَا؛ به این دلیل که «مَا» در این مثال معنای زمان دارد، در تبدیل به مصدر آن، کلمه «مُدَّةَ» نیز می‌آید تا معنای زمانی «مَا» حفظ شود؛ پس معنای مصدری در جملهٔ بالا «مُدَّةَ عَدَمِ جُلُوسِكَ» می‌شود که مفعول‌فیه و محلا منصوب برای «لاَ أَجْلِسُ» است.

حرف «مَا» به ندرت بر جملهٔ اسمیه نیز داخل می‌شود؛ مانند:

بَقَوْا فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ؛ که تبدیل به مصدر شدهٔ آن «مُدَّةَ بَقَاءِ الدُّنْيَا» می‌شود و مفعول‌فیه و محلا منصوب برای «بَقَوْا» است.

حروف مصدری را موصولات حرفی نیز می‌نامند؛ زیرا مانند موصولات به جملهٔ بعد از خود نیازمندند؛ ولی از آن جهت که حرفند و نمی‌توانند مرجع ضمیر واقع شوند، از جملهٔ صله، ضمیری به آنها بازنمی‌گردد؛ برخلاف موصولات اسمی.

در حروف مصدریه (موصولات حرفیه) «أنْ»، «أنَّ» و «كَيْ» عامل و «لَوْ» و «مَا» غیر عاملند.

چکیده

حروف مصدریه (موصولات حرفیه): حروفی هستند که بر جمله داخل می‌شوند و معنای آن را به معنای مصدری برمی‌گردانند.

معرفی این حروف:
- **أنْ**: **بر اقسام سه‌گانهٔ فعل داخل می‌شود.**
- **أنَّ**: **بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود.**
- **كَيْ**: **فقط بر فعل مضارع داخل می‌شود.**
- **لَوْ**: **بر فعل ماضی و مضارع داخل می‌شود.**
- **مَا**: **بر فعل ماضی و مضارع و گاهی بر جملهٔ اسمیه داخل می‌شود.**

۱. تفصیل این مطلب در کتب مفصل بیان شده است.
۲. ص/۲۶.

متن خوانی

الموصول قسمان : حرفیّ وإسمیّ فالحرفیّ ما أُوِّل مع صلته بمصدر وهو: أن وأنّ ولو وما وکی.

فـ«أن» توصل بالفعل المتصرف ماضیا أو مضارعا أو أمرا.

و«أنّ» توصل باسمها وخبرها.

و«لو» توصل بالماضی والمضارع وأکثر وقوعها بعد «ودّ» ونحوه.

و«ما» توصل بالماضی والمضارع وبجملة اسمیّة بقلة.

و«کی» توصل بالمضارع فقط[1].

للوصول إلی المصدر المؤوّل نستخرج المصدر الصریح لخبر «أنّ» فی الجمل المشتملة علی «أنّ» أو للفعل الذی بعد «أن» فی الجمل المشتملة علی الفعل ونذکر بعده اسم «أنّ» فی الجمل التی کانت مشتملة علی «أنّ» ونذکر الفاعل فی الجمل التی کانت مشتملة علی «أن» الناصبة والفعل ونضبط ذلک الإسم الذی وضعناه بعد المصدر الصریح بالجرّ ونعربه مضافاإلیه ومثل هذا یتبع حین یکون الحرف المصدریّ هو «لو» أو «کی» أو «ما»[2].

---

۱. البهجة المرضیة/باب الموصول.

۲. النحوالوافی/ج۱/ص۳۷۴و۳۷۵.

آزمون

۱. حروفی که عامل در فعل هستند را نام ببرید.

۲. از میان حروفی که می‌شناسید، کدام غیر عاملند؟

۳. حروف مصدریه را نام ببرید.

۴. هر کدام از حروف مصدریه بر چه داخل می‌شوند؟

۵. تأویل به مصدر هر کدام از نمونه‌های زیر را بنویسید[۱].

أَنْ تَكْرَهُوا[۲] ← ....   كَيْ تَقَرَّ[۳] ← ....

أَنَّا خَلَقْنَا[۴] ← ....   مَا رَحُبَتْ[۵] ← ....

لَوْ تُدْهِنُ[۶] ← ....

۶. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید. در این انشاء از حروف مصدریّه نیز استفاده کنید.

قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام:

عَمَلُ الرَّجُلِ بِمَا يَعلَمُ أَنَّهُ خَطَأٌ هَوَى و الهَوَى آفَةٌ[۷]

---

۱. از آن‌جا که مصدر افعال ثلاثی مجرد، سماعی است و وزن و قاعدهٔ خاصی ندارد، برای پیدا کردن مصدر صحیح باید به کتب لغت مراجعه نمایید

۲. عَسَيٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ؛ بقره/۲۱۶.

۳. فَرَجَعْنَاكَ إِلَيٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا؛ طه/۴۰.

۴. أَوَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً؛ فصلت/۳۹.

۵. ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ؛ توبه/۱۱۸.

۶. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ؛ قلم/۹.

۷. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: کار کردن مرد به آنچه که می‌داند اشتباه است، هوای نفس است و هوای نفس آفت پاکدامنی است؛ المواعظ العدديّة.

درس سی وششم

شناخت بعضی از حروف(۲)

شناخت حروف شرط

حروف شرط

به جملات فارسی زیر توجه کنید:

اگر باران ببارد، هوا خنک می‌شود.

اگر درس می‌خواندم، موفق می‌شدم.

کلمهٔ «اگر» در جملات بالا، بین دو جمله، رابطه ایجاد کرده و تحقق جملهٔ دوم را به تحقق جملهٔ اوّل مشروط نموده است. در مثال اوّل، خنک شدن هوا، به باریدن باران و در مثال دوم، موفق شدن، به درس خواندن مشروط شده است. با این تفاوت که زمان در جملهٔ اوّل، آینده و در جملهٔ دوم، گذشته است.

در زبان عربی، حروف «إنْ» و «لَوْ» برای ایجاد ارتباط بین دو جمله به کار می‌روند و آنها را «حروف شرط» می‌نامند؛ زیرا توسط این حروف، تحقق یک جمله، به تحقق جملهٔ دیگر مشروط شده است. جملهٔ اوّل را «جملهٔ شرط» و جملهٔ دوم را «جملهٔ جزا» یا «جملهٔ جواب» می‌نامند.

چکیده

حروف شرط: حروفی هستند که بر دو جمله داخل می‌شوند و تحقق جملهٔ دوم را به تحقق جملهٔ اوّل مشروط می‌کنند؛ جملهٔ اوّل را «جملهٔ شرط» و جملهٔ دوم را «جملهٔ جزا» یا «جملهٔ جواب» می‌نامند.

معرفی این حروف در زبان عربی: إنْ، لَوْ

آیا در مثال‌های زیر تفاوتی بین «إنْ» و «لَوْ» می‌بینید؟

إنْ تَذْهَبْ أذْهَبْ؛ اگر بروی، می‌روم.

إنْ ذَهَبْتَ ذَهَبْتُ؛ اگر بروی، می‌روم.

لَوْ تَذْهَبُ أذْهَبُ؛ اگر می‌رفتی، می‌رفتم.

لَوْ ذَهَبْتَ لَذَهَبْتُ[1]؛ اگر می‌رفتی، می‌رفتم.

با اندکی توجه در مثال‌های بالا، به فرق میان آن‌ها پی می‌بریم:

۱. معنای دو جملهٔ بعد از «إنْ» آینده است؛ اگرچه در قالب لفظ ماضی بیایند و معنای دو جمله بعد از «لَوْ»، گذشته است؛ اگرچه در قالب لفظ مضارع بیایند. به عبارت دیگر، «إنْ» اگر بر فعل ماضی داخل شود، معنای آن را به آینده نسبت می‌دهد و «لَوْ» اگر بر فعل مضارع داخل شود، معنای آن را به گذشته تبدیل می‌کند.

۲. اگر این دو حرف، بر مضارع داخل شوند، «إنْ» جازم فعل مضارع است؛ برخلاف «لَوْ» که اصلا عامل نیست؛ همان‌طور که در مثال‌ها پیداست.

ویژگی معنوی «لو»

به این جمله توجه کنید:

اگر داوود بد رانندگی نمی‌کرد، تصادف نمی‌شد.

این جمله می‌فهماند که داوود بد رانندگی کرد و موجب تصادف شد؛ یعنی معلوم می‌شود که شرط

۱. در جمله جزا «لَ» بر سر فعل آمده است. در ادامهٔ درس با علت آن آشنا می‌شوید.
۲. در این مسئله چند قول وجود دارد که در این‌جا یک قول آن گفته شد.

محقق نشده و به تبع آن، جزا نیز محقق نگردید. کلمهٔ «لَوْ» که معنایی متناسب با جملهٔ بالا دارد نیز حکمش همین است. در اصطلاح می‌گویند: «لَوْ» بر امتناع شرط و امتناع جواب دلالت می‌کند[2].

به مثال‌های زیر توجه کنید:

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ[1]؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم؛ یعنی آن‌ها ایمان نیاوردند، پس برکات بر آن‌ها نازل نشد[2].

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ[3]؛ و بدان ای پسر عزیزم! اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگانش را به سویت می‌فرستاد؛ یعنی پروردگارت شریکی ندارد؛ به تبع فرستادگانی هم وجود ندارند[4].

وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ[5]؛ و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت؛ یعنی خداوند خیری در آنان نیافت، پس شنوایشان نساخت.

ویژگی‌های جزای «لَو»

- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی مثبت باشد، باید بر آن فعل، حرف «لَـ» داخل شود؛ همان‌طور که در مثال‌ها دیدید.
- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی منفی به «مَا» باشد، جایز است بر آن فعل، حرف «لَـ» داخل شود (واجب نیست).
- اگر جزای «لَوْ»، فعل ماضی منفی به غیر «مَا» باشد، چیزی بر سر فعل درنمی‌آید.

---

۱. اعراف/۹۶.

۲. بعضی از نحویون معتقدند: شاید جزا، به دلیل دیگری واقع شود؛ ولی آن جزایی که علتش شرط بود، منتفی است؛ یعنی، برکاتی که به دلیل ایمان آنها قرار بود بر آنها نازل شود، نازل نگردید؛ ولی دلیل نمی‌شود که علت دیگری سبب نزول برکات بر آنها نشود؛ پس لَو، به طور مطلق جزا را نفی نمی‌کند.

۳. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ نهج‌البلاغه/نامه ۳۱.

۴. (برای مطالعه) در مقام ثبوت (عالم خارج) از امتناع شرط، به امتناع جواب پی می‌بریم و در مقام اثبات (عالم ذهن) از امتناع جواب، به امتناع شرط پی می‌بریم؛ یعنی در خارج چون خدا شریکی ندارد، فرستادگانی نخواهد داشت؛ ولی در عالم ذهن از این‌که فرستادگانی از طرف شریکان خدا نیامده، می‌فهمیم که خدا شریکی ندارد.

۵. انفال/۲۳.

چکیده

ویژگی‌های «لَوْ»	مخصوص زمان گذشته است؛ اگرچه، بر مضارع داخل شود؛ عامل نیست؛ گاهی بر جزای آن «لَـ» داخل می‌شود.
حکم آمدن «لَـ» بر جزا	اگر جزا، ماضی مثبت باشد ← واجب است. اگر جزا، ماضی منفی به «مَا» باشد ← جایز است. اگر جزا، ماضی منفی به غیر «مَا» باشد ← جایز نیست.

***

ویژگی معنوی «إِنْ»

به این جمله توجه کنید:

اگر داوود بد رانندگی کند، تصادف می‌شود.

این جمله می‌فهماند که رانندگی بد داوود و تصادف کردن، تلازم دارند؛ به گونه‌ای که با تحقق فعل اوّل، فعل دوم محقق می‌شود[1].

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ[2]؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم. علامت جزم فعل شرط، یعنی «تَجْتَنِبُوا»، حذف نون و علامت جزم فعل جزا، یعنی «نُكَفِّرْ» سکون است.

۱. در این‌گونه جملات می‌گوییم: با تحقق شرط، جزا محقق می‌شود؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم با انتفای شرط، جزا هم منتفی می‌شود؛ زیرا ممکن است، جزا با این علت (جمله شرط) به وجود نیاید؛ ولی علت دیگری آن را به وجود آورد؛ مثلا: داوود بد رانندگی نکند؛ ولی به دلیل رانندگی بد طرف مقابل یا خرابی خیابان یا بی‌احتیاطی عابر پیاده یا ... تصادف روی دهد.

۲. نساء/۳۱.

۳. نساء/۱۳۳.

۴. در صورتی که شرط، فعل ماضی باشد و جزا، فعل مضارع، عمل کردن «إِنْ» شرطیه، در فعل جزا جایز است (واجب نیست)؛ بنابراین، آن فعل می‌تواند مجزوم باشد یا مرفوع؛ مانند «إِنْ أَكْرَمْتَنِي أُكْرِمْكَ» یا «إِنْ أَكْرَمْتَنِي أُكْرِمُكَ».

إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ[3]؛ ای مردم! اگر او بخواهد، همهٔ شما را [از میان] می‌برد. علامت جزم فعل شرط (یَشَأْ) و علامت جزم فعل جزا (یُذْهِبْ) سکون است.

حالات گوناگون شرط و جزا

جملهٔ شرط، همیشه جملهٔ فعلیه‌ای است که اگر فعل مضارع باشد، مجزوم می‌شود و اگر فعل ماضی باشد، آن را محلا مجزوم می‌دانند.

جملهٔ جزا، گاهی جملهٔ اسمیه و گاهی جملهٔ فعلیه است. اگر جزا، جملهٔ فعلیه و فعل آن مضارع باشد، آن فعل، مجزوم می‌شود[4] و اگر فعل ماضی باشد، آن را محلا مجزوم می‌دانند؛ ولی اگر جملهٔ اسمیه باشد، فعلی وجود ندارد که «إنْ» شرطیه به آن اعراب لفظی یا محلی بدهد[1].

دو نکته

۱. گاهی بعضی از اسم‌ها هستند که مانند «إنْ» معنای شرط داشته و بر سر دو جمله داخل می‌شوند. بعضی از این اسم‌ها در ذیل آمده است:

إذَا: هنگامی که؛ مانند: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ[2]؛ و هنگامی که بندگانم دربارهٔ من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم. این حرف، جازم نیست.

مَنْ: هر کس، هر که؛ مانند: مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ[3]؛ هر کس به خدا ایمان بیاورد، او قلبش را هدایت می‌کند. این حرف، جازم است.

مَا: هر چیز، هر چه؛ مانند: مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ[4]؛ هر چه از خیر برای خودتان پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت. این حرف، جازم است.

به مجموع کلماتی که به دو جمله بعد از خود نیازمندند و معنای شرط را می‌فهمانند، «ادات شرط» می‌گویند؛ اسم باشند یا حرف، جازم باشند یا غیر جازم.

۲. در مواردی واجب است بر جزای ادات شرط، «فَـ»[5] داخل شود. بعضی از این موارد عبارتند از:

- جزا، جملهٔ اسمیه باشد؛ مانند: مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا[6]؛ «لَهُ»، خبر مقدم و

۱. در درس سی‌وهشتم می‌خوانید که ادات شرط در این صورت به خود جمله، اعراب محلی می‌دهند و این مطلبی متفاوت است؛ زیرا در این‌جا صحبت از اثر عامل در فعل جمله شرط است. ۲. بقره/۱۸۶. ۳. تغابن/۱۱. ۴. بقره/۱۱۰.
۵. در مواضعی که آمدن «فَـ» واجب است، گاهی به جای «فَـ»، «إذَا» می‌آید که از آن به «إذَای فجائیه» تعبیر می‌کنند. ۶. انعام/۱۶۰.

«عَشْرُ»، مبتدای مؤخر است. علت تقدم خبر بر مبتدا، جار و مجرور بودن خبر و نکره بودن مبتداست. (البته، چون مبتدا، دلیل دیگری برای ابتدا به نکره دارد، این تقدم جایز است، نه واجب).

- جزا جملهٔ فعلیه‌ای باشد که فعلش ماضی همراه با «قَدْ» است؛ مانند: إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ[1].
- جزا جملهٔ فعلیه‌ای باشد که فعلش مضارع منفی به غیر «مَا» باشد؛ مانند: وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ[2].
- جزا جملهٔ فعلیهٔ با فعل امر یا نهی باشد یا معنای استفهام یا دعا داشته باشد[3]؛ مانند: إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي[4]؛ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ[5]؛ إِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي[6]؛ إِنْ تَنْصُرْنِي فَيَرْحَمُكَ اللهُ.

نکته: در صورتی که بر سر جملهٔ جواب «فَـ» بیاید[7]، ادات شرط در فعل آن جمله عمل نمی‌کند؛ نه لفظاً نه محلاً[8]؛مانند: إِنْ تَنْصُرْنِي فَيَرْحَمُكَ اللهُ.

چکیده

ویژگی‌های «إِنْ»	**مخصوص زمان آینده است؛ اگرچه بر ماضی داخل شود؛** **جازم فعل شرط و فعل جواب است (لفظاً یا محلاً)؛ در صورتی که جواب، جملهٔ فعلیه باشد؛** **گاهی بر سر جملهٔ جزا «فَـ» می‌آید.**

۱. یوسف/۷۷.
۲. آل‌عمران/۸۵.
۳. در اصطلاح می‌گویند: جزا، جمله انشائیه باشد؛ و جمله انشائیه آن است که نتوانیم آن را به راست بودن یا دروغ بودن وصف کنیم؛ مانند این دو جمله: آیا به مدرسه رفتی؟؛ او را تشویق کن!
۴. آل‌عمران/۳۱.
۵. ممتحنه/۱۰.
۶. فرازی از مناجات شعبانیهٔ از امیر مؤمنان علی (علیه السلام)؛ بحارالأنوار/ج۹۱/ص۹۶.
۷. اگر بر سر جواب «إذا»ی فجائیه بیاید نیز این حکم وجود دارد.
۸. نحو وافی/ج۴/ص۴۲۸.

موارد وجوب آمدن «فَـ»
- جزا جملهٔ اسمیه باشد؛
- جزا جملهٔ فعلیه با فعل ماضیِ به همراه «قد» باشد؛
- جزا جملهٔ فعلیه با فعل مضارع منفی به غیر «مَا» باشد؛
- جزا جملهٔ فعلیه با فعل امر یا نهی باشد؛
- جزا جملهٔ فعلیه در معنای استفهام یا دعا باشد.

متن خوانی

أدوات الشرطيّة الجازمة إحدى عشرة وهي: إن، مَن، مَا و...[1] وبعضها من الأسماء باتفاق نحو «من» و«ما» وبعضها من الحروف باتفاق وهو «إن»[2] وكل أداة منها لا تدخل على اسم وإنّما تحتاج إمّا إلى فعلين مضارعين تجزم لفظهما مباشرة إن كانا معربين ومحلّهما إن كانا مبنيين وأولهما يسمى فعل الشرط وثانيهما يسمى جواب الشرط وجزاءه وإمّا إلى فعلين ماضيين يحلّان محلّ المضارعين وتجزمهما الأداة محلّا وإمّا إلى جملة إسميّة تحل محل المضارع الثانى ولا يمكن أن يحل محلّ الأوّل شىء لأنّ الأوّل لا بدّ أن يكون فعلا مضارعا أو ماضيا.

ومهما كانت صيغة فعل الشرط أو جوابه فإنّ زمنهما لا بد أن يتخلّص للمستقبل المحض بسبب وجود أداة الشرط الجازمة ومن المقرّر كذلك أنّ تحقق الجواب ووقوعه متوقف على تحقق الشرط ووقوعه ومعلّق عليه[3].

وأمّا الجواب إذا كان ماضيا مع «قد» أو مضارعا منفيّا بغير «ما» أو جملة إسميّة أو جملة إنشائيّة إمّا أمرا وإمّا نهيا أو استفهاما أو دعاءا فيجب الفاء[4].

ومن أدوات الشرطيّة غير الجازمة «إذا» و«لو»[5]. «لو» الشرطيّة نحو «لو» المستعملة فى قول أميرالمؤمنين: «واعلم يا بُنىّ لو كان لربك شريك لأتتك رسله[6]» وهذه تفيد ثلاثة أُمور:

أحدها: الشرطيّة، والمراد بها عقد السببيّة والمسببيّة بين الجملتين بعدها.

الثانى: تقييد الشرطيّة بالزمن الماضى، وبهذا الوجه فارقت «إن» فإنّ تلك لعقد السببيّة والمسببيّة فى المستقبل.

الثالث: الإمتناع وقد اختلف النحاة فى إفادتها إيّاه على ثلاثة أقوال منها أنّها تفيد امتناع الشرط وامتناع الجواب جميعاً وهذا هو القول الجارى على ألسنة المعربين ونص عليه جماعة من النحويين[7].

---

۱. النحوالوافى/ج۴/ص۳۹۵.
۲. النحوالوافى/ج۴/ص۴۰۱.
۳. برگرفته از النحوالوافى/ج۴/ص۳۹۵تا۳۹۷.
۴. برگرفته از الهداية.
۵. لاتعمل إذا الجزم إلّا فى الضرورة؛ مغنى الأديب/ج۱/ص۲۲؛ أمّا «لو» الشرطيّة فخير الآراء أنّها لا تجزم مطلقا لا فى النّثر ولا فى النّظم؛ النحوالوافى/ج۴/ص۴۱۶.
۶. بحارالأنوار/ج۴/ص۳۱۷.
۷. مغنى الأديب/ج۱/۲۱۲و۲۱۳.

أمّا جواب «لو» فإذا كان ماضيا مثبتا اقترن بـ«اللام» وإذا كان منفيّا بـ«ما» جاز اقترانه بـ«اللام» وإذا كان منفيا بغير «ما» لا يقترن بشيء[1].

آزمون

۱. حروف شرط را تعریف کرده و نام ببرید.
۲. ویژگی‌های «لَوْ» را بنویسید.
۳. در چه مواقعی بر سر جمله جواب «لَوْ»، حرف «لَـ» می‌آید.
۴. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «لَوْ» شرطیه، «لَـ» آمده باشد.
۵. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «لَوْ» شرطیه، «لَـ» نیامده باشد.
۶. ویژگی‌های «إِنْ» را بنویسید.
۷. در چه مواقعی بر سر جمله جواب «إِنْ»، «فَـ» می‌آید.
۸. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «إِنْ» شرطیه، «فَـ» آمده باشد.
۹. پنج نمونه از قرآن یا روایات پیدا کنید که بر سر جواب «إِنْ» شرطیه، «فَـ» نیامده باشد.
۱۰. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت درس بنویسید و در آن از حروف شرط نیز استفاده کنید.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم :

طُوبَى لِعَبْدٍ نَظَرَ اللهُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِهِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ غَيْرُهُ[2]

۱. مبادی العربیّة/ج۴/ص۳۸۶.
۲. رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: خوشا به حال بنده‌ای که خدا به او می‌نگرد در حالی که آن بنده می‌گرید بر خطایی که جز خدا کسی از آن با خبر نیست؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۱/ص۲۴۱.

درس سی وهفتم

شناخت بعضی از حروف(۲)

شناخت نواسخ حرفی و حروف جواب

در درس پانزدهم، به اختصار با حروف مشبّهة بالفعل، حروف شبیه به لیس و «لا»ی نفی جنس (نواسخ حرفی) آشنا شدید. در این درس این حروف را با تفصیل بیشتری می‌آموزید.

حروف مشبّهة بالفعل

معانی این حروف

إنَّ، أنَّ: این دو حرف برای تأکید مضمون جمله به کار می‌روند؛ مانند:

إنَّ اللّهَ جَمِيلٌ[1]؛ به درستی که خداوند زیباست.

کَأَنَّ: برای تشبیه استفاده می شود؛ مانند: کَأَنَّ زَیداً أَسَدٌ؛ گویا مؤمن کوهی استوار است.

لَیتَ: برای آرزوی غیر ممکن یا ممکنی که توقع انجام آن نیست به کار می‌رود که از آن تعبیر به «تمنی» می‌شود؛ مانند: لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ[2]؛ ای کاش جوانی برای ما بازمی‌گشت (آرزوی غیرممکن).

لَيْتَ السِّيَاطَ عَلَى رُءُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ[3]؛ ای کاش تازیانه بر سر یاران من بود تا حلال و حرام را به دقت بیاموزند (آرزوی ممکن غیر متوقع).

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ الکافی/ج۶/ص۴۳۸.

۲. از شعری منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام (بکیت علی شباب قد تولی/ فیا لیت الشباب لنا یعود)؛ دیوان الإمام علی علیه السلام ص۱۵۲.

۳. امام صادق علیه السلام؛ بحارالأنوار/ج۱/ص۲۱۳.

لَعَلَّ: برای آرزوی ممکن متوقع به کار می‌رود که از آن تعبیر به «ترجی» می‌شود؛ مانند:

لَعَلَّ اللهَ یَرحَمُنَا؛ شاید خداوند به ما رحم کند.

لکنَّ: برای استدراک به کار می رود؛ یعنی به مابعد آن، حکمی مخالف با حکم ماقبل نسبت داده می‌شود؛ مانند: ما قَامَ زَیدٌ لَکِنَّ عَمراً قَامَ؛ زید نایستاد ولی عمرو ایستاد.

سؤال: تفاوت معنایی «إِنَّ» و «أَنَّ» چیست؟

ـ هر دو برای تأکید به کار می‌روند، با این تفاوت که «أَنَّ» با اسم و خبرش به صورت مفرد معنا می‌شود (در همین درس با نحوهٔ تأویل به مصدر بردن آن آشنا شدید) برخلاف «إِنَّ» که با اسم و خبرش جملهٔ کاملی است؛ پس هر کجا که نیاز به جملهٔ کامل داشته باشیم، به همزهٔ آن، کسره و هر کجا که نیاز به مفرد داشته باشیم، به همزهٔ آن، فتحه می‌دهیم.

• چند مثال برای «إِنَّ»:

إِنَّ اللهَ لَا یَخْفَىٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ[1]؛ چون در ابتدای کلام آمده و عبارت بعد از آن، جملهٔ مستقلی است، پس باید با اسم و خبرش جملهٔ کاملی شود؛ بنابراین همزهٔ آن مکسور شد.

قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ[2]؛ چون بعد از مادهٔ «قال» آمده و در صورت مفرد بودن، کلام گوینده ناقص می شود، پس باید همزه‌اش مکسور شود.

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ[3]؛ «إِنَّ الإنسانَ لَفِی خُسر» در جواب قسم آمده و چیزی که برای آن قسم یاد می‌شود، باید جملهٔ کامل باشد؛ چون قسم خوردن بر کلام ناقص معنا ندارد.

یَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ[4]؛ چون بعد از صدا زدن کسی، جملهٔ کامل می‌گوییم، «إِنَّ» آوردیم.

جاء الذّی إِنَّ أَبَاهُ عَالِمٌ؛ «إِنَّ أَبَاهُ عالِمٌ» در جایگاه جملهٔ صله آمده، پس نمی‌تواند مفرد باشد.

• چند مثال برای «أَنَّ»:

أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ؛ چون با اسم و خبرش در جایگاه فاعل نشسته، باید مفرد بیاید؛ بنابراین به همزهٔ آن فتحه داده شد.

---

۱. آل‌عمران/۵. ۲. مریم/۳۰. ۳. عصر/۱و۲. ۴. یوسف/۸۱.

اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ[1]؛ چون با اسم و خبرش در جایگاه مفعول مادهٔ «علم» نشسته، باید مفرد بیاید.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً[5]؛ چون حرف جرّ همیشه بر مفرد داخل می‌شود، همزهٔ آن، مفتوح شد.

چکیده

معانی حروف مشبهة بالفعل	إنَّ: برای تأکید به کار می‌رود و با اسم و خبرش جمله است. أَنَّ: برای تأکید به کار می‌رود و با اسم و خبرش در معنای مفرد است. كَأَنَّ: برای تشبیه به کار می‌رود. لَيتَ: برای تمنی به کار می‌رود. لَعَلَّ: برای ترجی به کار می‌رود. لكِنَّ: برای استدراک به کار می‌رود.

دو نکته

۱. تقدم خبر این حروف بر خود آنها و بر اسمشان جایز نیست؛ البته اگر خبر این حروف، ظرف یا جار و مجرور باشد، می‌تواند بر اسمش مقدم شود؛ مانند: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً[1].

۲. کلمه‌ای که بعد از آمدن خبر، بر اسم «إنَّ» یا «أَنَّ» یا «لكنَّ» عطف شود، هم نصبش جایز است، هم رفعش؛ مانند: أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ[2].

***

حروف شبیه به لیس

شرایط عمل

این حروف در صورتی عمل می‌کنند که خبرشان بر اسمشان مقدم نباشد و بین اسم و خبرشان «إلا» فاصله نشود؛ زیرا با فاصله شدن إلّا نفی‌شان از بین رفته و معنا مثبت می‌شود؛ مانند:

مَا زَيدٌ إِلّا قَائِمٌ؛ نیست زید مگر ایستاده؛ یعنی: زید ایستاده است.

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ الکافی/ج۱/ص۳۰. ۲. نساء/۱۳۸. ۳. نازعات/۲۶. ۴. توبه/۳.

همچنین هر کدام از این حروف، برای عمل کردن، یک شرط خاص نیز دارند:

• شرط ویژهٔ «ما»: بعد از آن حرف «إن» نیاید. «إِن» بعد از «ما» هیچ معنایی ندارد و فقط معنای کلام را تأکید می‌کند که به آن «إِن» زائده می‌گویند. «إِن» زائده مانع عمل لفظی «ما» می‌شود؛ مانند: ما إِن زیدٌ قائمٌ.

• شرط ویژهٔ «لا»: اسم و خبرش باید نکره باشد؛ در غیر این صورت «لا» عمل نمی‌کند؛ مانند: لَا زَیدٌ قَائِمٌ.

هر گاه این حروف، عمل نکنند، اعراب و نقش مبتدا و خبر را تغییر نمی‌دهند. در تمام مثال‌های بالا که این حروف عمل نکرده‌اند، «زیدٌ» مبتدا و «قائم» خبر می‌باشد.

چکیده

شرایط عمل حروف شبیه به لیس:

مشترک
- **اسم بر خبر مقدم نشود.**
- **نفی‌شان با «إِلّا» نشکند.**

مختص
- **ما: بعد آن «إن» زائده نیاید.**
- **لا: اسم و خبرش نکره باشد.**

***

لای نفی جنس

در مورد این حرف فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنیم:

۱. اسم «لا»ی نفی جنس باید نکره باشد و بدون فاصلهٔ بیاید.

۲. خبر آن معمولاً «موجود» محذوف است.

۳. اسم آن اگر مفرد باشد، مبنی بر علامت نصب و محلاً منصوب است و اگر مضاف باشد، لفظاً منصوب است.

مثال مبنی:

لَا رَجُلَ فِی الدَّار   لَا رَجُلَینِ فِی الدَّارِ

مثال معرب:

لَا غُلَامَ رَجُلٍ فی الدَارِ

***

در پایان بحث حروف، به معرفی دستهٔ دیگری از حروف می‌پردازیم.

حروف جواب

در زبان فارسی، برای جواب دادن یا تأیید یا رد کردن سخن، از الفاظ «بله» و «خیر» استفاده میکنیم.

آیا به مدرسه میروی؟ جواب: بله/خیر.

من خوب درس خواندم. تأیید: بله. رد: خیر.

در زبان عربی، از الفاظ متعدّدی در این راستا استفاده می شود که به معرفی آن الفاظ می پردازیم:

نَعَم: حکمی را که در کلام قبل آمده، تأیید می کند؛ مانند:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْأَوْصِيَاءُ طَاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ نَعَم[1]؛ به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا اطاعت از جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است؟ فرمودند: بله؛ یعنی حکم اطاعت کردن که در صورت سؤال بود را تأیید کردند.

قَالَ: أَ لَا تَذهَبُ إِلَى المَدرِسَة؟ قلتُ: نَعَم؛ یعنی به مدرسه نمی‌روم.

این تأیید حکم همیشه برای جملات استفهامی نیست؛ بلکه گاهی برای تأیید حکم کلام خبری یا امر ونهی می‌آید؛ مانند:

قَالَ: ذهَبتُ إلی مشهد. قلتُ: نعم؛ یعنی راست می گویی و به مشهد رفته‌ای.

قالَ: لا تَضرِبْ زیداً. قلتُ: نَعَم؛ یعنی نمی‌زنم.

لا: بعد از کلام مثبت به کار می‌رود و حکم مثبت آن را در جواب، به نفی تبدیل می کند؛ مانند:

قَالَ: أَ زيدٌ قَائِمٌ؟ قُلتُ: لا؛ یعنی زید نایستاده است.

قَال: ذَهَبتُ إلی مَشهَد. قلتُ: لا؛ یعنی چنین نیست که می گویی؛ بلکه به مشهد نرفته‌ای.

قَالَ: إضربْ زیداً. قلتُ: لا؛ یعنی نمی‌زنم.

بَلَى: بعد از کلام منفی می‌آید و حکم منفی آن را در جواب، به مثبت تغییر می‌دهد؛ مانند:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى[2]؛ یعنی تو پروردگار ما هستی. چنانچه در جواب این سؤال از کلمهٔ

1. الکافی/ج۱/ص۱۸۹.

2. اعراف/۱۷۲.

«نَعَم» استفاده می‌شد، به این معنا بود که: بله تو پروردگار ما نیستی.

قَال: ما ذَهَبتُ إلَى مَشهَد. قلتُ: بَلَى؛ یعنی چنین نیست که می‌گویی؛ بلکه به مشهد رفته‌ای.

قالَ: لا تَضرِبْ زیداً. قلتُ: بَلَى؛ یعنی می‌زنم.

أجَل، جَیر، إنَّ: بعد از جملات خبری به کار رفته و حکم آن جملات را تصدیق می‌کنند؛ مانند:

قَال: ذَهَبتُ إلَى مشهد. قلتُ: أجَل؛ یعنی کلامت صحیح است و به مشهد رفته‌ای.

إي: غالباً بعد از استفهام می آید و به معنای «نَعَم» است. این حرف همیشه با قسم به کار می رود؛ مانند: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام هَلْ عَرَفْتَ أَمَامَكَ قُلْتُ إِي وَ اللهِ[1]؛ امام باقر علیه‌السلام از من پرسیدند: آیا امامت را می‌شناسی؟ گفتم: بله، به خدا قسم.

چکیده

حروف جواب	**نَعَم**: برای تأیید حکم موجود در کلام سابق به کار می‌رود.
	لا: برای منفی کردن حکم مثبت کلام سابق به کار می‌رود.
	بَلَی: برای مثبت کردن حکم منفی کلام سابق به کار می‌رود.
	أَجَل: برای تأیید حکم جملهٔ خبریّهٔ سابق به کار می‌رود.
	جَیر: برای تأیید حکم جملهٔ خبریّهٔ سابق به کار می‌رود.
	إِنَّ: برای تأیید حکم جملهٔ خبریّهٔ سابق به کار می‌رود.
	إِي: برای تأیید حکم موجود در کلام سابق به کار می رود.

متن‌خوانی

الأحرف المشبّهة بالفعل

اعلم أنّ «أنّ» المكسورة لا تغير معنى الجملة بل تؤكدها و«أنّ» المفتوحة مع الإسم والخبر فى حكم المفرد ولذلك يجب الكسر إذا كان فى ابتداء الكلام نحو: «إنّ زيداً قائمٌ» وبعد القول كقوله تعالى: «يقول إنّها بقرة» و بعد الموصول نحو «رأيت الذى إنّ أَباه المَاجدُ» و... ويجب الفتح حيث يقع فاعلا نحو «بلغنى أنّ زيدا

---

۱. الکافی/ج۱/ص۱۸۵.

عالم» وحيث تقع مفعولا نحو «كرهت أنّك قائم» وحيث تقع مضافاإليه نحو«أعجبنى اشتهار أنّك فاضل» وحيث تقع مبتدأ نحو «عندى أنّك قائم» وحيث تقع مجرورا نحو «عجبت من أنّ زيدا قائم» و... و «كَأَنّ» للتّشبيه نحو «كأَنَّ زيدا الأسد».

و«لكنَّ» للإستدراک[1] وفُسِّر بأن تنسب لما بعدها حكما مخالفا لحكم ما قبلها[2] فيتوسط بين كلامين متغايرين فى المعنى نحو: «جائنى زيد لكنّ عمرا جاء» و«غاب زيد لكنّ بكرا حاضر».

و«ليتَ» للتّمنّى[3] والتّمنّى طلب أمر محبوب لا يرجى حصوله إمّا لكونه مستحيلا وإمّا لكونه ممكنا غير مطموع فى نيله. ومن تمنى المستحيل قول الشاعر : ... ليت الشباب يعود لنا ... ومن تمنى الأمر الممكن غير المطموع فى نيله قوله تعالى: «يا ليت لنا مثل ما أُوتى قارون[4]»[5].

و«لعلَّ» للتّرجى[6] والتّرجى انتظار حصول أمر مرغوب فيه وهو بخلاف التّمنّى لا يستعمل إلّا فى الممكنات[7]. نحو قول الشاعر: أُحبُّ الصالحين ولست منهم لعلَّ اللّه يرزقنا صلاحا[8]

لا يتقدّم أحد معمولى هذه الحروف عليها مطلقا ولا خبرها على اسمها إلّا إذا كان ظرفا أو مجروراً نحو «إنَّ فى ذلک لعبرةً» والمعطوف على أسماء هذه الحروف منصوب ويختص «إنّ» و«أنّ» و«لكنّ» بجواز رفعه بشرط مضىّ الخبر.

***

«ما» و«لا» المشبّهتان بليس

هما تعملان عملها بشرط بقاء النفى وتأخر الخبر ويشترط فى «ما» عدم زيادة «إن» معها وفى «لا» تنكير معموليها.

***

«لا» التى لنفى الجنس

هى تعمل عمل «إنّ» واسمها إن كان مضافا [أو شبيهاً به] نصب وإلّا بنى على ما ينصب به نصب ويشترط تنكيره ومباشرته لها[9].

***

حروف الإيجاب

حروف الإيجاب ستة: نَعَم، بَلَى، أَى، أَجَل، جَير، إنّ. إمّا نَعَم: فلتقرير كلام سابق مثبتا أو منفيّا. وبَلَى:

---

۱. الهداية.
۲. مغنى الأديب/ج۱/ص۲۰۶.
۳. الهداية.
۴. القصص/۷۹.
۵. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۷۰.
۶. الهداية.
۷. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۲۲و۲۲۳.
۸. الهداية
۹. برگرفته از الصمديّة.

تختص بأيجاب نفى بعد الإستفهام والخبر كما يقال: لم يقم زيدٌ، قلتُ: بلى، أى قد قام وإى للإثبات[1] بمعنى «نَعَم» يقع قبل القسم وغالبا بعد الإستفهام[2] وأَجَل وجَير وإنّ لتصديق الخبر فإذا قيل: جاء زيدٌ، قلت: أجَل وجَير وإِنّ أى أُصدِّقك فى هذا الخبر[3].

آزمون

۱. معانی حروف مشبّهة بالفعل را بنویسید.

۲. تفاوت «إِنّ» و «أَنّ» در معنا چیست؟ چند نمونه از مواضع کاربرد هر کدام را بنویسید.

۳. حکم تقدم خبر هر کدام از نواسخ بر اسمشان را بنویسید.

۴. تفاوت تمنی و ترجی را بنویسید.

۵. حکم معطوف بر اسم حروف مشبهة بالفعل را بنویسید.

۶. شرایط عمل حروف شبیه به لیس چیست؟

۷. حالات مختلف اسم «لا»ی نفی جنس را بنویسید.

۸. حروف جواب و کاربرد هر کدام را بنویسید.

۹. علت فتح یا کسر همزه «انّ» در مثال‌های زیر چیست؟

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ[4] — فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ[5]

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً[6] — يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ[7]

أُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ[8] — قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ[9]

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعِدٍ لَمْ يَرَهُ[10]

---

۱. الهدایة. ۲. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۱۷۵. ۳. الهدایة. ۴. توبه/۱۱۴.
۵. ذاریات/۲۳. ۶. فصلت/۳۹. ۷. مریم/۷. ۸. هود/۳۶. ۹. انعام/۱۶۱.
۹. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال کسی که شهوت حاضر را به خاطر وعده‌ای که آن را ندیده ترک می کند؛ وسائل‌الشیعة/ج۱۵/ص۲۱۰.

بخش یازدهم

جملات

- جملاتی که محلی از اعراب دارند
- جملاتی که محلی از اعراب ندارند
- شبه جمله

درس سی و هشتم

شناخت جملات

در درس‌های قبل به طور مختصر با چهار نوع از جملات آشنا شدید:

جملهٔ صله[1] جملهٔ خبریه[2] جملهٔ حالیه[3] جملهٔ وصفیه[4]

در این درس، ضمن معرفی دوبارهٔ جملات بالا، با انواع دیگری از جملات آشنا می‌شوید.

در یک تقسیم کلی، جملات بر دو قسمند:

الف) جملاتی که اعراب محلی دارند؛

ب) جملاتی که هیچ محلی از اعراب ندارند.

هر کدام از این دو قسم، خود شامل هفت قسمت می‌شوند.

جملاتی که محلی از اعراب دارند، عبارتند از:

۱. جملهٔ خبریه؛ ۲. جملهٔ حالیه؛ ۳. جملهٔ مفعول‌به؛ ۴. جملهٔ مضاف‌الیها؛

۵. جملهٔ جواب شرط جازم (با رعایت دوشرط)[5]؛ ۶. جملهٔ تابع برای متبوع مفرد؛

۷. جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد.

---

۱. در درس هشتم با آن آشنا شدید.

۲. در درس چهاردهم با آن آشنا شدید.

۳. در درس نوزدهم با آن آشنا شدید.

۴. در درس بیست‌وچهارم با آن آشنا شدید.

۵. در ادامهٔ درس، دو شرط آن ذکر می‌شود.

جملاتی که محلی از اعراب ندارند، عبارتند از:

۱. جملهٔ مستأنفه؛ ۲. جملهٔ معترضه؛ ۳. جملهٔ مفسره؛ ۴. جملهٔ صله؛

۵. جملهٔ جواب قسم؛ ۶. جملهٔ جواب شرطی که شرایط اعراب را ندارد؛

۷. جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد.

***

جملاتی که محلی از اعراب دارند

جملهٔ خبریه

جمله‌ای است که برای مبتدا یا یکی از نواسخ خبر واقع شود. در این جمله، ضمیری وجود دارد که به مبتدا یا اسم نواسخ برمی‌گردد؛ مانند:

الْحِرْصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ[1]؛ این جمله، محلا مرفوع است (خبر است) و ضمیر مستتر در «يَنْقُصُ» به مبتدا برمی‌گردد.

وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ[2]؛ این جمله، محلا منصوب است (خبر کان است) و ضمیر «و» به اسم کان برمی‌گردد.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ[3]؛ این جمله، محلا مرفوع است (خبر إنَّ است) و ضمیر «نَ» به اسم إنَّ برمی‌گردد.

جملهٔ حالیه

جمله‌ای است که برای بیان حالت یک اسم می‌آید. این جمله، محلا منصوب است و گاهی بر سر آن «واو» می‌آید[4]؛ مانند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ

جملهٔ مفعول‌به

اگر جمله‌ای در جایگاه مفعول‌به واقع شود، محلاً منصوب خواهد بود.

---

۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: حرص، ارزش مرد را کم می‌کند؛ مستدرک‌الوسائل/ج۱۲/ص۶۲.

۲. گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند؛ بقره/۷۵. ۳. همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌برد؛ هود/۱۱۴.

۴. اگر جملهٔ حالیه، جملهٔ اسمیه باشد یا جملهٔ فعلیه‌ای باشد که با فعل مضارع منفی شروع شده باشد یا جملهٔ فعلیه‌ای باشد که با فعل ماضی شروع شده باشد، آمدن «واو» جایز و اگر جملهٔ فعلیه‌ای باشد که با فعل مضارع مثبتی شروع شده باشد که بر سر آن «قَدْ» آمده، آمدن «واو» واجب است.

چه مواقعی جمله در جایگاه مفعول‌به قرار می‌گیرد؟

به جملهٔ زیر توجه کنید:

قَالَ اللّهُ إِنِّي مَعَكُمْ[1]؛ خدا گفت: همانا من با شما هستم.

مفعول‌به در جملهٔ بالا چیست؟

چه چیزی را گفت؟ گفت: همانا من با شما هستم.

پیداست که مفعول‌به در جملهٔ بالا خود، یک جمله است. یکی از مواضعی که مفعول‌به می‌تواند جمله باشد، بعد از ماده «قَالَ» و مشتقات آن است. در صورتی که از «قَالَ»، فعل مجهول بسازیم، جمله مفعول‌به، نایب فاعل شده و محلاً مرفوع است. در نمونهٔ زیر، هم جملهٔ مفعول‌به وجود دارد و هم جملهٔ نایب فاعل:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ[2]

جملهٔ نایب فاعل، محلاً مرفوع / جملهٔ مفعول‌به، محلاً منصوب

پیش از این دانستید[3] که افعال قلوب بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند؛ و آن دو را مفعول‌به و منصوب می‌کنند. در این صورت، اگر خبری که فعل قلبی بر آن داخل می‌شود، جمله باشد، بعد از آمدن فعل قلبی، محلاً منصوب شده و جملهٔ مفعول‌به برای فعل قلبی خواهد بود؛ مانند: عَلِمْتُ زَيْداً يَأْكُلُ؛ جملهٔ «يَأْكُلُ» که قبل از آمدن فعل قلبی، خبر و محلاً مرفوع بود، با آمدن فعل قلبی، مفعول‌به شده و محلاً منصوب می‌شود؛ همچنین جمله‌ای که عاملش فعل قلبی معلق از عمل بوده نیز مفعول‌به و محلاً منصوب است (با تعلیق افعال قلوب در درس سی‌ودوم آشنا شدید).

پس با سه موضع از مواضع جملهٔ مفعول‌به آشنا شدید[4]:

۱. بعد از ماده «قَالَ»؛

۲. مفعول دوم افعال قلوب؛

۳. جمله‌ای که عاملش فعل قلبی معلق از عمل باشد.

جملهٔ مضاف‌الیها

در زبان عربی بعضی از کلمات همیشه مضاف هستند که آنها را «اسم‌های دائم الاضافه» می‌نامند.

---

۱. مائده/۱۲. ۲. بقره/۱۱. ۳. در درس شانزدهم.

۴. در یک موضع دیگر نیز جمله، می‌تواند مفعول‌به واقع شود و آن مفعول سوم باب «أَعلَمَ» است.

بعضی از آنها، همیشه به مفرد و بعضی همیشه به جمله اضافه می‌شوند. این اسم‌ها، هر گاه به جمله اضافه شوند، آن جمله را جملهٔ مضاف‌الیها می‌گویند که محلاً مجرور است.

معرفی اسم‌های دائم الاضافه به جمله: إِذْ، إِذَا، حَيْثُ.

مثال:

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ[1]؛ و زمانی را به یاد آورید که شما اندک بودید.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا[2]؛ و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم.

اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ[3]؛ خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

مضاف به جمله بودن، مخصوص اسم‌های دائم الاضافه به جمله نیست؛ بلکه اسم‌های دیگری نیز به جمله اضافه می‌شوند که معمولاً[4] معنای زمان دارند[5]؛ مانند:

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ[6]؛ سلام بر من، روزی که متولد شدم.

در این مثال، کلمهٔ «يَوْم» به جملهٔ «وُلِدْتُ» اضافه شده است.

جملهٔ جواب شرط با رعایت دو شرط

جمله جواب شرط، با این شرایط محلی از اعراب دارد:

۱. ادات شرط، جازم باشند.   ۲. بر سر جواب، «فَـ» بیاید[7].

با وجود این شرایط، جملهٔ جواب شرط محلا مجزوم خواهد بود؛ مانند:

مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ[8]

اعراب جزم محلی در جملهٔ شرطیه، با اعراب جزم فعل در جملهٔ شرط متفاوت است؛ پس در جملاتی مانند مثال بالا، جملهٔ شرط محلاً مجزوم است؛ ولی فعلی در آن وجود ندارد تا با ادات شرط مجزوم شود و در جملهٔ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ[9]، فقط فعل شرط مجزوم است و جملهٔ شرط، به دلیل نداشتن شرایط، اعراب محلی نخواهد داشت.

---

۱. انفال/۲۶.   ۲. بقره/۱۴.   ۳. انعام/۱۲۴.

۴. (برای مطالعه) کلمات «آيَة»، «ذُو»، «لَدُنْ»، «رَيْثَ»، «قَوْل» و «قَائِل» کلماتی هستند که به اعتقاد بعضی از نحویون، به جمله اضافه می‌شوند و معنای زمان ندارند.

۵. در اسم‌های دائم الإضافه نیز غیر از «حَيْثُ» که اسم مکان بود، دو اسم دیگر، اسم زمان بودند.

۶. مریم/۳۳.

۷. یا «إِذَا»ی فجائیه؛ به پاورقی ص۲۹۵ مراجعه شود.

۸. هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد، هدایت کننده‌ای ندارد؛ اعراف/۱۸۶.

۹. نساء/۱۳۳.

جملهٔ تابع برای متبوع مفرد

اگر جمله‌ای تابع برای اسم مفردی قرار داده شود، در اعراب، از آن مفرد تبعیت می‌کند؛ مانند:

وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ[1].

جملهٔ «تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ» صفت برای «يَوْماً» است و محلاً منصوب.

جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد

وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ[2]؛ جملهٔ «يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» توسط «ثُمَّ» بر جملهٔ «يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللهِ» عطف شده و محلا منصوب است.

چکیده

جملاتی که محلی از اعراب دارند

جملهٔ خبریه: خبر مبتدا یا یکی از نواسخ؛ محلاً مرفوع.

جملهٔ حالیه: محلاً منصوب.

جملهٔ مفعول‌به: بعد از ماده «قَالَ» یا مفعول دوم افعال قلوب؛ محلاً منصوب.

جملهٔ مضاف‌الیها: معمولاً، بعد از اسم زمان یا اسم‌های دائم الاضافه، محلاً مجرور.

جملهٔ جواب شرط: بعد از ادات شرط جازم و متصل به «فَـ» جواب؛ محلاً مجزوم.

جملهٔ تابع برای مفرد: محلاً معرب به اعراب متبوعش.

جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد: محلاً معرب به اعراب متبوعش.

***

جملاتی که محلی از اعراب ندارند

جملهٔ مستأنفه

جمله‌ای که سخن با آن آغاز می‌شود؛ مانند اوّلین جمله‌ای که در هر سوره آمده، یا اگر در وسط

۱. و از روزی بترسید که در آن، شما را به سوی خدا بازمی‌گردانند؛ بقره/۲۱۸.
۲. عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛ بقره/۷۵.

کلام بیاید، منقطع از ماقبل باشد؛ مانند: وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً[1]؛ جملهٔ «إنَّ العزّةَ للهِ جميعا» منقطع از جملهٔ ماقبل است.

جملهٔ معترضه

جمله‌ای که بین دو لفظ مرتبط به هم قرار می‌گیرد و با آن دو لفظ بیگانه است و فقط برای تأکید بین آنها آمده است. در این‌جا به بعضی از مواضع جملهٔ معترضه اشاره می‌شود:

• بین فعل و معمولش؛ مانند: مَلَكْتَ يَا إِلَهِي أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ[2].

• بین مبتدا و خبر؛ مانند: زیدٌ علمتُ قائمٌ و مانند: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً[3]؛ در این مثال «معاشرَ الأنبیاء»، مفعول‌به برای فعل مقدر است و همراه با فعلش جمله‌ای است که در بین مبتدا و خبر آمده است.

• بین موصوف و صفت؛ مانند إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ[4].

جملهٔ مفسره

جمله‌ای که برای تفسیر و توضیح جملهٔ ماقبل می‌آید؛ مانند: إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ[5]؛ در این مثال در جملهٔ اوّل، بیان می‌کند که مثل عیسی علیه‌السلام مانند مثل آدم علیه‌السلام است سپس با جملهٔ «خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ» آن را تفسیر می‌کند؛ یعنی عیسی علیه‌السلام همانند آدم علیه‌السلام بدون پدر و از خاک آفریده شد.

جملهٔ صله

جمله‌ای که برای رفع ابهام از موصول می‌آید و هیچ محلی از اعراب ندارد؛ مانند: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ[6].

---

۱. وسخن آنها تو را غمگین نسازد؛ تمام عزّت برای خداست؛ یونس/۶۵.
۲. امام زین العابدین علیه‌السلام: ای خدای من! تو مالک کار ایشان بودی، پیش از آن که آنان مالک عبادت تو شوند؛ صحیفهٔ سجادیّه/دعای۳۷.
۳. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما گروه انبیا، شدیدترین مردم هستیم از جهت امتحان شدن؛ مستدرک‌الوسائل/ج۲/ص۴۳۹.
۴. و به درستی که این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید؛ واقعه/۷۶.
۵. همانا مثل عیسی علیه‌السلام نزد خدا مانند مثل آدم علیه‌السلام است؛ او را از خاک آفرید؛ آل‌عمران/۵۹.
۶. خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ نور/۵۵.

جملهٔ جواب قسم

جمله‌ای که برای آن قسم خورده می‌شود، جملهٔ جواب قسم نامیده شده و هیچ محلی از اعراب ندارد؛ مانند: وَ الْعَصرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ[1].

جملهٔ جواب شرطی که شرایط اعراب را ندارد.

مانند: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ[2]؛ ادات شرط، جازم نیست.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ[3]؛ بر سر جواب، «فَـ» نیامده است.

در هر دو مثال بالا، جواب شرط اعراب نخواهد داشت.

جملهٔ تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد

اگر برای جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد، تابع بیاوریم، آن تابع نیز محلی از اعراب نخواهد داشت؛ مانند:

وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ.

در این‌جا جملهٔ «عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» توسط «وَ» به جملهٔ «آمَنُوا مِنْكُمْ» که جملهٔ صله است و محلی از اعراب ندارد، عطف شده است.

چکیده

جملاتی که محلی از اعراب ندارند.

جملهٔ مستأنفه: جمله‌ای که در ابتدای سخن یا منقطع از ماقبل به کار می‌رود.

جملهٔ معترضه: جمله‌ای اجنبی که بین دو لفظی میآید که بین آن دو لفظ اجنبی فاصله نمی‌شود.

جملهٔ مفسره: جمله‌ای که برای تفسیر و توضیح جملهٔ ما قبل به کار می‌رود.

جملهٔ صله: جمله‌ای که برای رفع ابهام موصول به کار می‌رود.

۱. به عصر سوگند، که انسان‌ها همه در زیانند؛ عصر/۱و۲.

۲. و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم؛ بقره/۱۸۶.

۳. ای مردم! اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد؛ نساء/۱۳۳.

جملهٔ جواب قسم: جمله‌ای که برای آن قسم خورده می‌شود.
جملهٔ جواب شرط: اگر بعد از ادات شرط غیر جازم یا بعد از ادات شرط جازمی بیاید که جملهٔ جواب شرط مقرون به «فَ» نباشد.
جملهٔ تابع از جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد.

متن‌خوانی

الجمل التی لها محلّ سبع:

الجملة الأولی: الواقعة خبراً وموضعها رفع فی بابی المبتدأ و «إنّ» و«لا» التی لنفی الجنس ونصب فی بابی «کان» و«کاد» والمشبّهة بلیس.

الجملة الثانیة: الواقعة حالاً وموضعها نصب.

الجملة الثالثة: الواقعة مفعولا ومحلها النصب إن لم تنب عن فاعل وهذه النیابة مختصة بباب القول. نحو: «ثمّ یقال هذا الذی کنتم به تکذّبون»[1].

وتقع الجملة مفعولا فی ثلاثة أبواب:

أحدها: باب الحکایة بالقول أو مرادفه. فالأوّل نحو قوله تعالی: «قَالَ إنّی عبدُ اللهِ[2]» و الثانی نحو قوله تعالی: «وَ وَصَّی بِهَا إبراهیمُ بَنیهِ وَیَعقوبُ یَا بَنِیَّ إنَّ اللهَ اصطَفَی لَکُمُ الدِّینَ»[3].

الباب الثَّانِی: باب «ظَنَّ» [وَأعلَمَ] فإنّها تقع مفعولاً ثانیاً لِـ«ظَنَّ» [وثالثاً لِـ«أعلم»] وذلک لأنّ أصلهما الخبر ووقوعه جملةً سائغ.

الباب الثالث: باب التعلیق

الجملة الرابعة: المضافإلیه و محلها الجر[4] وتقع بعد ظروف الزمان نحو «والسّلام علیّ یوم ولدت» و«واذکروا إذ أنتم قلیل» وبعد «حیثُ» ولا یضاف إلی الجمل من ظروف المکان سواها[5].

---

۱. مطففین/۱۷. ۲. مریم/۳۰. ۳. بقره/۱۳۲.
۴. برگرفته از مغنی الأدیب/الباب الثانی/ص۲۱تا۲۷. ۵. الصمدیّة/الحدیقة الرابعة.

الجملة الخامسة: الواقعة بعد الفاء أو إذا جوابا لشرط جازم[1] ومحلها الجزم وأمّا نحو «إن تقم أقم» و«إن قمتَ قمتُ» فالجزم للفعل وحده[2].

الجملة السادسة: التّابعة لمفرد[3].

الجملة السابعة: التّابعة لجملة لها محل[4].

والتى لا محل لها سبع أيضاً:

فالأولى: المستأنفه وهى نوعان: أحدهما: الجملة المفتتح بها النطق كقولك ابتداءا «زيد قائم» و منه الجمل المفتتح بها السور. والثانى: الجملة المنقطعة عما قبلها. نحو قوله تعالى: «قل سأتلو عليكم منه ذكرا إنّا مكّنّا له فى الأرض»[5].

الجملة الثانية: المعترضة بين شيئين لإفادة الكلام تقوية وتسديدا أو تحسينا[6] وتقع غالبا بين الفعل ومعموله والمبتدإ وخبره والموصوف وصفته و...[7]

الجملة الثالثة: التفسيرية وهى الفضلة الكاشفة لحقيقة ما تليه.

الجملة الرابعة: المجاب بها القسم.

الجملة الخامسة: الواقعة جوابا لشرط غير جازم مطلقاً أو جازم ولم تقترن بالفاء ولا بإذا الفجائية.

الجملة السادسة: الواقعة صلة.

الجملة السابعة: التابعة لما لا محل له[8].

---

۱. مغنى الأديب/الباب الثانى/ص۳۱.
۲. الصمديّة/الحديقة الرابعة.
۳. وهى ثلاثة أنواع: المنعوت بها والمعطوفة بالحرف والمبدّلة
۴. ويقع ذلک فى بابى النسق والبدل خاصّة.
۵. کهف/۸۳و۸۴.
۶. برگرفته از مغنى الأديب/الباب الثانى/ص۸تا۱۱.
۷. الصمديّة/الحديقة الرابعة.
۸. برگرفته از مغنى الأديب/الباب الثانى/ص۱۴تا۲۱.

آزمون

۱. جملاتی را که محلی از اعراب دارند، نام ببرید.

۲. جملاتی را که محلی از اعراب ندارند، نام ببرید.

۳. جملهٔ خبریه، برای چه عواملی معمول واقع می‌شود؟

۴. جملهٔ مفعول‌به در چه مواضعی می‌آید؟

۵. جملهٔ مضاف‌الیه، معمولا بعد از چه کلماتی می‌آید؟

۶. جملهٔ جواب شرط، چه موقع محلی از اعراب دارد و چه موقع محلی از اعراب ندارد؟

۷. جملهٔ تابع، چه موقع محلی از اعراب دارد و چه موقع محلی از اعراب ندارد؟

۸. نوع و محل اعراب جملات مشخص شدهٔ زیر را مشخص کنید. (در صورتی که محلی از اعراب داشته باشند).

وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ[1]

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا[2]

اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ[3]

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ[4]

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ[5]

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ

---

۱. اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، از آن‌ها فدیه می‌گیرید؛ بقره/۸۵.

۲. به خورشید و گسترش نور آن سوگند ... هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ شمس/۱و۹.

۳. خداوند، قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند؛ بقره/۲۵۸.

۴. و اگر دربارهٔ آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست‌کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ بقره/۲۳.

۵. و (به یاد آر) هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند: «چرا جمعی (گنه‌کار) را اندرز می‌دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد؟!؛ اعراف/۱۶۴.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ[1]

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ[2]

وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ[3]

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ

فَأَسْأَلُكَ يَا إِلٰهِي وَ سَيِّدِي مُتَضَرِّعاً إِلَيْكَ ...[4]

كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ[5]

كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ

إِنَّ اللهَ تَعَالَى نَهَاكُمْ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ[6]

إِنَّ اللهَ تَعَالَى نَهَاكُمْ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ

---

۱. و هنگامی‌که به آنان گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ایمان بیاوریم مثل آنچه ابلهان ایمان آورده‌اند؟!؛ بقره/۱۳.

۲. مسلّماً خدا می‌تواند او را بازگرداند! در آن روز که اسرار نهان آشکار می‌شود؛ طارق/۸و۹.

۳. و ندا دادیم او را که ای ابراهیم؛ صافات/۱۰۴.

۴. فرازی از دعای منقول از امام صادق(علیه السلام) در روز عاشورا: پس از تو می‌خواهم ای معبود و آقای من در حالی که به سوی تو تضرع و گریه می‌کنم؛ بحارالانوار/ج۹۸/ص۳۰۷.

۵. قسمتی از مناجات امام سجاد(علیه السلام): چگونه تو را بخوانم، در حالی‌که من گنه‌کارم و چگونه تو را نخوانم، در حالی‌که تو کریمی؟!؛ بحارالانوار/ج۹۱/ص۱۳۹.

۶. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله): همانا، خداوند که پاک و منزه است از آنچه که سزاوار شأن او نیست، شما را از ربا نهی کرد و به ربا برای خودش راضی نمی‌شود (تا بیش از آنچه بنده خطا کرده او را مجازات کند)؛ مستدرک‌الوسائل/ج۶/ص۴۳۰.

إِنَّ اللهَ تَعَالَى نَهَاكُمْ عَنِ الرِّبَا وَ لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ

(الْعَقْلُ) مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ[1]

۹. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید. در این انشاء از انواع مختلف جمله استفاده کنید.

قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام:

مَنْ خَافَ اللهَ أَخَافَ اللهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللهَ أَخَافَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

۱. امام صادق عليه‌السلام در جواب این سؤال که عقل چیست، فرمودند: آن چیزی است که خداوند رحمان توسط آن عبادت می‌شود و بهشت به وسیلهٔ آن به دست می‌آید؛ الکافی/ج۱/ص۱۱.

۲. امام صادق عليه‌السلام فرمودند: هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند؛ و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می‌ترساند؛ الکافی/ج۲/ص۶۸.

درس سی و نهم

شناخت شبه جمله و احکام آن

ظرف و جار و مجرور را «شبه جمله» می‌نامند.

احکام متعلَّق ظرف و جار و مجرور

در این جملات، عامل کلمهٔ «یَوْم» که ظرف زمان است، چیست؟

صُمْتُ یَوْماً   سَافَرْتُ یَوْماً

در مثال اوّل، «صُمْتُ» و در مثال دوم، «سَافَرْتُ» عامل کلمهٔ «یَوْماً» است. در اصطلاح، ظرف را «متعلِّق» به عاملش می‌دانند و عامل آن را «متعلَّق» می‌گویند.

جار و مجرور هم به متعلَّق نیاز دارد و معنای آن را تکمیل می‌کند. به کلمهٔ «إِلَی الْبَیْتِ» در مثال‌های زیر توجه کنید:

ذَهَبْتُ إِلَی الْبَیْتِ   نَظَرْتُ إِلَی الْبَیْتِ

در مثال اوّل، کلمهٔ «إِلَی الْبَیْتِ» به «ذَهَبْتُ» و در مثال دوم، به «نَظَرْتُ» متعلِّق است؛ زیرا برای تکمیل معنای آن‌ها آمده است.

نحویون، جار و مجرور را محلاً منصوب و متعلَّق آن را عامل در آن می‌دانند؛ پس عامل نصب جار و مجرور در مثال اوّل، ذَهَبْتُ و در مثال دوم، نَظَرْتُ است.

به متعلِّق و متعلَّق در نمونه‌های زیر توجه کنید:

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ[1]؛ «فِی سَبِیلِ» متعلِّق به «أَنْفِقُوا» است و «بِأَیْدِی» و «إِلَی التَّهْلُکَةِ» متعلِّق به «لَا تُلْقُوا» هستند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ[2]؛ «إِلی الَّذینَ» متعلِّق به «لَمْ تَرَ[3]» است و «مِنْ دیارِ» متعلَّق به «خَرَجُوا» می‌باشد.

وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ[4]؛ «لِأَنْفُسِکُمْ» و «مِنْ خَیْرٍ» متعلِّق به «تُقَدِّمُوا[5]»، و «عِنْدَ» متعلِّق به «تَجِدُو» است.

لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ[6]؛ «عَنِ الْمُؤْمِنِینَ» متعلق به «رَضِیَ» و «تَحْتَ» متعلق به «یُبَایِعُونَ» است.

گاهی ظرف و جار و مجرور، به شبه فعل متعلّق می‌شود. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ[7]؛ «بِاللَّیْلِ» متعلّق به «مَنَامُ[8]» است.

وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَداً[9]؛ «غَداً» متعلِّق به «فَاعِلٌ» است.

إِنَّ ابْنِي عَلِيّاً مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ مَدْفُونٌ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ بِطُوسَ[10]؛ «بِالسَّمِّ» متعلِّق به «مَقْتُولٌ» است و «إِلَی جَنْبِ» و «بِطُوسَ» متعلِّق به «مَدْفُونٌ» می‌باشد.

وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ[11]؛ «بِالْمُتَّقِینَ» متعلِّق به «عَلِیمٌ[12]» است.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ[13]؛ «بِالسُّوءِ» متعلِّق به «أَمَّارَةٌ[14]» است.

---

۱. و در راه خدا انفاق کنید، و [خود را] با دست خود، به هلاکت نیفکنید؛ بقره/۱۹۵.

۲. آیا به کسانی که از خانه‌های خود خارج شدند، نگاه نکردی؟؛ بقره/۲۴۳.

۳. این فعل، در اصل «لَمْ تَرَی» بود و طبق قواعد اعلال، به «لَمْ تَرَ» تبدیل شد که بحث آن در علم صرف آمده است.

۴. و آنچه از خوبی‌ها برای خود از پیش می‌فرستید، نزد خدا خواهید یافت؛ بقره/۱۱۰.

۵. دو فعل «تُقَدِّمُوا» و «تَجِدُوا» توسط «مَا» که از ادات شرط است، مجزوم شده و «نون» آن‌ها به نشانه جزم حذف شده است.

۶. خداوند هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، از آن‌ها راضی و خشنود شد؛ فتح/۱۸.

۷. و از نشانه‌هایش، خوابیدن شما در شب و روز است؛ روم/۲۳.

۸. مصدر.

۹. و هرگز دربارهٔ کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم (مگر این‌که إن شاء الله بگویی)؛ کهف/۲۳.

۱۰. موسی ابن جعفر علیهما السلام: همانا، پسرم علی، ظالمانه با سم کشته می‌شود و کنار هارون در طوس دفن می‌گردد؛ وسائل‌الشیعة/ج۱۴/ص۵۵۸.

۱۱. و خدا به [حال] پرهیزکاران داناست؛ توبه/۴۴.

۱۲. صفت مشبهه.

۱۳. همانا، نفس به بدی‌ها بسیار امر می‌کند؛ یوسف/۵۳.

۱۴. صیغه مبالغه.

مَا قَسَمَ اللهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ[1]؛ «مِنَ الْعَقْلِ» متعلّق به «أَفْضَلَ» است.

جملات زیر، با مثال‌های پیشین متفاوتند. به نظر شما متعلّق ظرف‌ها و جار و مجرورهای مشخص شده در جملات زیر چیست؟

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ[2]

حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ[3]

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا[4]

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ[5]

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا[6]

گاهی متعلّق ظرف و جار و مجرور در کلام ذکر نشده؛ در این صورت، متعلّق آن را مقدر می‌دانند. مقدر بودن متعلّق ظرف و جار و مجرور، گاهی جایز و گاهی واجب است.

موارد تقدیر متعلّق

موارد وجوب تقدیر:

۱. اگر ظرف و جار و مجرور، خبر، صله، صفت یا حال باشد، متعلّقش محذوف خواهد بود؛ مانند: وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ «لِلّهِ» خبر است و «فِی السَّمٰوَاتِ» و «فِی الأَرْضِ» صله هستند و هر سه متعلّق به محذوف هستند.

نکته: اگر جار و مجرور بعد از نکره بیاید تا آن را توضیح دهد، «صفت» و اگر بعد از معرفه بیاید، «حال» است[7].

حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ؛ «مِنْ فِضَّةٍ» بعد از «أَسَاوِرَ» آمده و چون این کلمه نکره است، «صفت» برای آن به شمار می‌آید و متعلّق به محذوف است.

---

۱. خداوند برای بندگانش، چیزی با فضیلت‌تر از عقل تقسیم نکرد؛ الکافی/ج۱/ص۱۲.

۲. و آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است، برای خداست؛ نجم/۳۱. ۳. آن‌ها با دستبندهایی از نقره آراسته شدند؛ انسان/۲۱.

۴. و طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین، یتیم و اسیر می‌خورانند؛ انسان/۸.

۵. پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که واقعاً او حقّ است؛ ذاریات/۲۳. ۶. و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح [را فرستادیم]؛ هود/۶۱.

۷. جار و مجرور، بعد از نکره محضه، «صفت» و بعد از معرفه محضه، «حال» است و بعد از نکره یا معرفه غیر محضه، هر دو ترکیب صفت و حال جایز است.

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا؛ «عَلَى حُبِّهِ» بعد از «الطَّعَامَ» آمده و از آن‌جا که این کلمه معرفه است، «حال» برای آن به شمار می‌آید و متعلّق به محذوف است.

ظرف و جار و مجرور را در این موارد، «ظرف و جار و مجرور مستقر» و در غیر این موارد، «ظرف و جار و مجرور لغو» می‌نامند. ظرف و جار و مجرور مستقر، به «إسْتَقَرَّ» محذوف متعلّق است.

۲. متعلّق بعضی از حروف جر، واجب است که محذوف باشد؛ مانند «واو قسم» که متعلّق آن «اُقْسِمُ» واجب الحذف است؛ مانند:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ[1]

موارد جواز تقدیر:

غیر از دو مورد بالا، هر جا که با فرض حذف متعلّق، از نشانه‌های موجود در کلام، متعلّق مشخص شود، حذف آن جایز است؛ مانند: وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا[2]. در این مثال، حذف متعلّق، ضرری به کلام نمی‌زند؛ به همین دلیل حذف آن جایز است. متعلّق محذوف در این مثال «أَرْسَلْنَا»ی جایز الحذف است.

چکیده

ظرف و جار و مجرور را «شبه جمله» می‌گویند و به متعلّق نیاز دارد.

متعلّق
- **فعل؛ مانند: لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ**
- **شبه فعل؛ مانند: وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ**
- **گاهی متعلّق ظرف و جار و مجرور، مقدّر است.**

مواضع تقدیر متعلّق
- **وجوبی**
  - **در نقش «خبر، صفت، صله یا حال» بیاید؛ مانند: حُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ**
  - **در بعضی از حروف جر مثل «واو»؛ مانند: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ**
- **جوازی ← هر کجا که نشانه‌هایی برای تشخیص متعلّق مقدر وجود داشته باشد؛ مانند: وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا**

---

۱. ذاریات/۲۳.
۲. اعراف/۷۳.

اهمیت تشخیص متعلَّق

گاهی در پیدا کردن متعلَّق، دچار خطا می‌شویم؛ بنابراین، معنا از بین رفته و مفهومی برخلاف مقصود گوینده ایجاد می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

إغْسِلْ یَدَکَ إلَی الْمِرْفَقِ

اگر «إلَی الْمِرْفَقِ» را متعلق به «إغْسِلْ» بگیریم، معنا چنین می‌شود: دست‌هایت را تا مرفق بشوی؛ یعنی «إلَی» جهت شستن را مشخص می‌کند؛ زیرا به «إغْسِلْ» متعلِّق است.

اگر «إلَی الْمِرْفَقِ» را حال از «یَدَکَ» و متعلَّق به «إسْتَقَرَّ» محذوف بدانیم، معنا چنین می‌شود: دست‌هایت را در حالی که تا مرفق است[1]، بشوی؛ یعنی «إلَی الْمِرْفَقِ»، محدودهٔ شستن را مشخص می‌کند، نه جهت شستن را و دربارهٔ جهت شستن، کلام سکوت کرده است؛ یعنی یا در جهت شستن اختیار داری، یا از دلیل دیگری باید جهت آن را به دست آوری.

بنابراین، در آیهٔ شریفهٔ **فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ**[2] نیز دو احتمال وجود دارد و ما با توجه به روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، «إلَی الْمَرَافِقِ» را حال برای «أیْدِیَکُمْ» و متعلِّق به محذوف می‌دانیم و جهت شستن را که آیه دربارهٔ آن ساکت است، از کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام به دست می‌آوریم[3].

نکته: ظرف و جار و مجرور هرگاه در کنار هم به کار روند، هر کدام در معنای خاص خود می‌آیند؛ ولی اگر ظرف به تنهایی بیاید، شامل جار و مجرور نیز می‌شود. این مطلب را در ضمن یک تشبیه، به صورت زیر بیان کرده‌اند:

الظَّرْفُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ کالْفَقِیرِ وَ الْمِسْکِینِ؛ إذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقَا وَ إذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا.

---

۱. در احکام گوناگون ، منظور از «دست» متفاوت است: گاهی دست می‌گویند و منظور فقط انگشتان دست است؛ مانند حکم قطع دست دزد. گاهی دست می‌گویند و منظور از مچ دست تا انگشتان است؛ مانند مسح دست در تیمم. گاهی دست می‌گویند و منظور از مرفق تا انگشتان است؛ مانند شستن دست در وضو و گاهی منظور از دست، تمام دست است؛ به همین دلیل، «إلَی الْمِرْفَقِ» می‌تواند، برای یَدَکَ حال واقع شده و برای بیان محدوده آن باشد.

۲. مائده/۶

۳. برخی در این آیه، «إلَی» را به معنای «مَعَ» گرفته‌اند که این خلاف معنای «إلی» است. وقتی با معنای اصلی آن، هیچ مشکلی به وجود نمی‌آید، آمدن چنین معنای خلاف ظاهری ضرورت ندارد.

۴. فقیر به کسی می‌گویند که مخارجش از درآمدش بیشتر است؛ ولی مسکین به کسی می‌گویند که هیچ درآمدی ندارد.

۵. مثل این‌که کسی نذر کند مبلغی را به فقیر بدهد؛ در این‌جا کلمهٔ «فقیر» که به تنهایی آمده، شامل مسکین هم می‌شود و می‌تواند برای ادای نذر، آن مبلغ را به مسکین هم بدهد.

یعنی، ظرف و جار و مجرور، مانند فقیر و مسکین هستند. هنگامی‌که دو لفظ فقیر و مسکین با هم بیایند (اجْتَمَعا)، از جهت معنا متفاوتند (افْتَرَقا)[4]؛ ولی اگر یکی از آن‌ها به تنهایی بیاید (افْتَرَقا)، در معنا شامل دیگری هم می‌شود (اجْتَمَعا)[5]. ظرف و جار و مجرور هم همین‌گونه‌اند.

خاتمه

بعضی از حروف جر استثنا شده و به متعلَّق نیاز ندارند؛ آن‌ها عبارتند از:

۱. حروف جر زائده ۲. حروف جر شبه زائده

حروف جر زائده

گاهی بعضی از حروف جر، هیچ معنای خاصی در کلام تولید نمی‌کنند و با حذفشان، خللی در معنا ایجاد نمی‌شود. این حروف را «حروف جر زائده» می‌گویند و به متعلَّق نیاز ندارند. در میان حروف جر، «مِنْ، بِـ، لِـ و کَـ» گاهی زائده واقع می‌شوند؛ مانند:

مَا مِنْ جِهَادٍ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ[1] ← مَا جِهَادٌ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ

وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً[2] ← وَ كَفَى اللّٰهُ شَهِيداً

رَدِفَ لَكُمْ[3] ← رَدِفَكُمْ

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ[4] ← لَيْسَ مِثْلَهُ شَيْءٌ

حروف جر شبه زائده

بعضی از حروف جر، با این‌که معنا دارند و حذفشان معنای جمله را خراب می‌کند، اما به متعلَّق نیاز ندارند. دلیل بی‌نیازی آن‌ها به متعلَّق در این مختصر نمی‌گنجد و در این‌جا فقط به معرفی اجمالی آن حروف می‌پردازیم. این حروف عبارتند از:

كَاف تشبیه، خَلاَ، عَدَا، حَاشَا، رُبَّ

---

۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: هیچ جهادی با فضیلت‌تر از جهاد با نفس نیست؛ غررالحکم/ص۲۴۳.

۲. و خدا برای گواه بودن کافی است؛ نساء/۱۶۶.

۳. به دنبال شما باشد؛ نمل/۷۲.

۴. هیچ چیز مانند او نیست؛ شوری/۱۱.

چکیده

حروف جر:
- اصلی ← هم معنا دارند، هم متعلَّق؛
- زائد ← نه معنا دارند، نه متعلَّق؛
- شبه زائد ← معنا دارند؛ ولی، متعلَّق ندارند.

متن‌خوانی

لا بُدّ لشبه الجملة أعنی «الجار والمجرور والظرف» من متعلَّق یتعلَّق به و هذا المتعلَّق یکون:

• فعلا. نحو «وقفت فی الملعب» (الجار والمجرور «فی الملعب» متعلّقان بالفعل «وقفت»).

• المصدر. نحو «الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر واجبان» («بالمعروف» متعلّقان بـ«الأمر» و«عن المنکر» بـ«النهی»).

• الإسم المشتقّ (اسم الفاعل. اسم المفعول. الصفة المشبّهة و...). نحو «أنا محبّ لعملی. فَرِحٌ به. مرتاحٌ له» («لعملی» متعلّقان باسم الفاعل «محبّ»؛ «به» متعلّقان بالصفة المشبّهة «فرحٌ» و«له» متعلّقان باسم المفعول «مرتاح»)

ومتعلَّق شبه الجملة یکون مذکورا کالأمثلة السّابقة أو محذوفا. وهذا الحذف إمّا جائز وإمّا واجب.

الحذف الجائز: یکون لوضوح المتعلَّق به بسبب وجود دلیل یدلّ علیه. نحو «سأدرس التّاریخ فی المساء أمّا الأدب ففی الصَّباح» («فی الصَّباح» جار ومجرور متعلّقان بالفعل «سأدرس» المحذوف. والتقدیر: «أمّا الأدب فسأدرسه فی الصّباح).

الحذف الواجب: ویکون ذلک فی مسائل منها:

• أن یقع صفة. نحو «شاهدت عصفورا فوق الشجرة».

• أن یقع حالا. نحو «شاهدت العصفور فوق الشجرة».

• أن یقع صلة. نحو «شاهدت العصفور الذی فی الحدیقة».

• أن یقع خبرا لمبتدإ أو لناسخ. نحو «المعلّم فی الجامعة» و«کان المعلّم فی الجامعة»[1].

۱. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۶۲و۲۶۳.

• يحذف أيضا المتعلّق متى كان معموله مجرورا بأحرف القسم خلا الباء نحو «والله لأُضَحِّيَنَّ بكل نفيس فى سبيل خيرك» ...[1]

وحروف الجر من ناحيّة أصالتها تقسم إلى ثلاثة أقسام:

أ. حروف أصليّة وهى الّتى تُتم معنى عاملها وتستكمل بعض نقصه بما تجلبه معها من معنى فرعى جديد وتتعلّق بالعامل مثل «سافرت الطلّاب فى الباخرة».

ب. حروف زائدة وهى الّتى لا تجلب معنى جديدا؛ إنّما تؤكد وتقوّى المعنى العامّ فى الجملة كلّها ولا تتعلّق بالعامل مثل «كفى بالله شهيدا».

ج. حروف شبيهة بالزائدة. هى كالزائدة تجر الإسم لفظا لكن يبقى له محلّ آخر من الإعراب وتفيد معنى جديد مستقلّا ولا تتعلّق بالعامل مثل «ربّ صديق مخلص كان أوفى من قريب»[2].

آزمون

۱. شبه‌جمله چیست؟

۲. ظرف به چه کلماتی می‌تواند متعلّق شود؟

۳. در چه مواردی متعلّق ظرف، مقدر می‌شود؟

۴. ظرف لغو را توضیح دهید.

۵. ظرفی را که لغو نباشد، چه می‌نامند؟

۶. کدام دسته از حروف جر به متعلّق نیاز ندارند؟

۷. قاعدهٔ زیر را توضیح دهید.

الظَّرْفُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ كالْفَقِيرِ وَ الْمِسْكِينِ؛ إذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقَا وَ إذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا.

۸. جدول صفحه بعد را کامل کنید.

---

۱. أو كان المتعلق قد حذف فى «مَثَل» أو شبهه كقولهم للعروسين: «بالوفاء والبنين» وللمسافر: «على الطائر الميمون» أو كان حذف على شريطة التفسير، نحو: «يوم الجمعة صمت فيه»؛ مبادى العربيّة/ج۴/ص۲۹۷.

۲. موسوعة النحو والصرف والإعراب/ص۲۹۳.

	ظرف[1]	متعلَّق[2]	اصلی یا زائد یا شبه زائد[3]	لغو یا مستقر
طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ[4]				
يَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ[5]				
عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ[6]				
الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ[7]				
قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ[8]				
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا[9]				
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ[10]				
يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ[11]				
الأَمَلُ كَالسَّرَابِ[12]				
رُبَّ حَرِيصٍ قَتَلَهُ حِرْصُهُ[13]				
مَا مِنْ أَحَدٍ يَفُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهٍ[14]				

---

۱. ظرف در این‌جا شامل جار و مجرور هم می‌شود.
۲. در صورتی که متعلَّق داشته باشد.
۳. این ستون، مخصوص جار و مجرور است.
۴. و طعام شما برای آن‌ها (اهل کتاب) حلال است؛ مائده/۵.
۵. و می‌گویند: آن (روز قیامت)، چه زمانی خواهد بود؟؛ اسراء/۵۱.
۶. و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است؛ بقره/۷.
۷. امروز چیزهای پاک بر شما حلال شد؛ مائده/۵.
۸. گفتند: به عزت فرعون سوگند، قطعا ما پیروز شونده‌ایم؛ شعراء/۴۴.
۹. خداوند، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد؛ زمر/۴۲.
۱۰. آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد؛ رعد/۲۸.
۱۱. آن‌ها لباس‌هایی سبز از حریر نازک و حریر ضخیم می‌پوشند؛ کهف/۳۱.
۱۲. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: آرزو، مانند سراب است؛ غررالحکم/۳۱۲.
۱۳. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: چه بسیار حریصی که حرصش او را کشته است؛ غررالحکم/۲۹۴.
۱۴. امام صادق علیه‌السلام: مردن هیچ‌کدام از مؤمنان برای شیطان دوست داشتنی‌تر از مردن فقیه نیست؛ الکافی/ج۱/ص۳۸.

۶. انشایی عربی و کوتاه در شرح روایت آخر درس بنویسید.

قَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام):

تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ

---

۱. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در وصیتشان به فرزندشان محمد بن حنفیه فرمودند: فقیه در دین شو؛ پس، همانا فقها وارثان پیغمبرانند؛ بحارالانوار/ج۱/ص۲۱۶.

بخش دوازدهم

خاتمه

- خاتمه‌ای بر اعراب

درس چهلم

خاتمه‌ای بر اعراب

در اوایل کتاب، با اسم معرب و مبنی آشنا شدید و انواع گوناگون اسم مبنی را شناختید. در این‌جا چند سؤال مطرح است:

۱. اصل و قاعدهٔ اوّلیه در اسم، اعراب است یا بنا؟ چرا؟

۲. به چه دلیل گاهی خلاف اصل می‌شود؟

قاعدهٔ اولیه در اسم اعراب است؛ یعنی هر گاه اسمی مبنی به کار رود، نیازمند دلیل است؛ چون خلاف اصل است؛ اما معرب بودن اسم، مطابق قاعدهٔ اولیه است و نیاز به دلیل ندارد.

سؤال: دلیل اصل بودن اعراب چیست؟

- از آن‌جا که اسم، در حالات متفاوت قرار می‌گیرد و نقش‌های ترکیبی گوناگونی را می‌پذیرد، برای تشخیص آن حالات از یکدیگر، به اعراب نیاز دارد.

سؤال: دلیل بنای بعضی از اسم‌ها چیست؟

- نحویون معتقدند که اسم‌های مبنی، چون به حروف شباهت پیدا کرده‌اند، ویژگیِ مبنی بودن را از حروف گرفته‌اند.

شباهت‌های اسم به حرف

در این‌جا، چهار شباهت از شباهت‌های اسم به حرف را بیان می‌کنیم[1]:

۱. شباهت وضعی

بیشتر حروف، یک حرفی یا دو حرفی هستند. اگر اسمی مانند آن‌ها یک حرفی یا دو حرفی وضع شود، از اسم بودن خود فاصله گرفته[2] و به حروف نزدیک می‌شود. به همین دلیل شباهت وضعی به حروف پیدا کرده و مبنی خواهد شد؛ مانند مَنْ، مَا، تُ (ضمیر)

۲. شباهت معنوی

اگر اسمی در معنا به حروف شباهت پیدا کند[3]، مبنی خواهد شد؛ مانند اسم‌های استفهام که شبیه به «أ» استفهام هستند و برای پرسیدن به کار می‌روند و مانند اسم‌های شرط که شباهت معنوی به «إنْ» شرطیه دارند.

۳. شباهت افتقاری[4]

همان‌طور که حروف به جمله‌ای نیاز دارند تا در ضمن آن، معنا پیدا کنند، بعضی از اسم‌ها نیز برای فهم معنای‌شان به جمله نیاز دارند؛ مانند موصولات.

۴. شباهت لفظی

اگر اسمی در لفظ مانند حرف باشد، آن اسم به دلیل شباهت لفظی با حرف، مبنی خواهد بود؛ مانند لفظ «کَلاًّ» که هم استعمال اسمی دارد و هم استعمال حرفی.

---

۱. اسم می‌تواند دو شباهت دیگر نیز به حرف داشته باشد:
الف) شباهت استعمالی: ویژگی حروف عامل این است که عمل می‌کنند؛ ولی معمول واقع نمی‌شوند. اگر اسمی عامل باشد، ولی معمول واقع نشود، مانند حروف عامل مبنی خواهد شد؛ مثل اسم فعل‌ها.
ب) شباهت اهمالی: ویژگی حروف غیر عامل این است که نه عمل می‌کنند و نه معمول واقع می‌شوند. اگر اسمی نه عامل باشد و نه معمول، مانند حروف غیر عامل مبنی خواهد شد؛ مثل فواتح سور (حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها که آنها را اسم می‌دانند).

۲. چون اسم‌ها، معمولاً بیش از سه حرف دارند.

۳. (برای مطالعه) اسم‌ها برای معانی کلی وضع شده‌اند و حروف برای معانی جزئی؛ مثلاً برای معنای کلی شروع کردن لفظ «ابتدا» وضع شد؛ ولی برای شروع کردن جزئی، مثل شروع کردن از مکانی خاص، لفظ «مِنْ» را وضع کردند؛ پس اگر اسمی معنای جزئی داشت، به حروف شبیه شده و مبنی خواهد شد. مثال‌های ذکر شده برای شباهت معنوی، همه از همین گونه‌اند؛ یعنی از معنای کلی سؤال و شرط که شأن اسم است، به معنای جزئی که شأن حرف است، تبدیل شده‌اند.

۴. افتقار به معنای نیاز است و چون در این شباهت، اسم مانند حرف نیازمند جمله است، این شباهت را افتقاری نامیدند.

چکیده

شباهت اسم به حرف، سبب مبنی شدن اسم می‌شود.

وجوه شباهت:

- شباهت وضعی: اسم مانند بیشتر حروف، یک یا دو حرفی باشد؛ مانند: مَنْ، «تُ» (ضمیر).
- شباهت معنوی: اسم در معنا، شباهت به بعضی از حروف پیدا کند؛ مانند: ادات استفهام و شرط.
- شباهت افتقاری: اسم برای فهم معنایش نیاز به جمله داشته باشد؛ همان‌طور که حروف در ضمن جمله معنا پیدا می‌کنند؛ مانند: موصولات اسمی.
- شباهت لفظی: لفظی که هم کاربرد اسمی داشته باشد و هم کاربرد حرفی، کاربرد اسمی آن، به دلیل شباهت لفظی با حرف، مبنی خواهد بود؛ مانند: لفظ «کَلاًّ».

***

اعراب تقدیری

در زبان عربی، کلماتی مواجه هستند که هیچ شباهتی به حروف ندارند، ولی در آخرشان تغییری دیده نمی‌شود؛ مانند: موسی

جَاءَ مُوسَی   رَأَیْتُ مُوسَی   نَظَرْتُ إِلَی مُوسَی

در این جملات، موسی به ترتیب، مرفوع، منصوب و مجرور شده است، ولی از علامت‌های رفع، نصب و جرّ خبری نیست؛ یعنی از یک سو به دلیل شباهت نداشتن به حرف، معرب است و از سوی دیگر، مانند کلمه‌های مبنی است و در حالت‌های گوناگون، آخرش تغییر نمی‌کند؛ علت چیست؟

- بعضی از کلمات معربند، ولی حرف آخرشان توانایی پذیرش اعراب را ندارد. به عبارت دیگر، تغییر نکردن آخر آن‌ها، به دلیل نکته‌ای در خود کلمه (شباهت آن به حروف) نیست؛ زیرا اقتضای اعراب دارد؛ بلکه به دلیل عدم توانایی حرف آخرشان در گرفتن

اعراب است. به چنین کلماتی، «معرب به اعراب تقدیری» می‌گویند. اعراب تقدیری، هم در اسم و هم در فعل وجود دارد.

اعراب تقدیری در اسم

- در بعضی از اسم‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش هیچ‌کدام از علامت‌های اعراب را ندارد؛ بنابراین هر سه اعراب در آن‌ها در تقدیر است. این اسم‌ها دو دسته‌اند:

الف) **اسم مقصور**: اسمی که به الف ختم شود[۱]؛ مانند: **موسی**

وَ إِذْ قَالَ **مُوسَىٰ** لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ...[۲]؛ در این مثال «مُوسَی» فاعل و تقدیراً مرفوع است.

وَ إِذْ آتَيْنَا **مُوسَى** الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ[۳]؛ در این مثال «مُوسَی» مفعول‌به و تقدیراً منصوب است.

وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ **مُوسَى** الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ[۴]؛ در این مثال «مُوسَی» توسط حرف جرّ تقدیراً مجرور شده است.

مثال دیگری از قرآن

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا **السُّفْلَىٰ** وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ **الْعُلْيَا**[۵]؛ در این مثال کلمهٔ «السُّفْلَی»، مفعول‌به و تقدیراً منصوب و کلمهٔ «الْعُلْیَا»، خبر و تقدیراً مرفوع است.

ب) **اسم مضاف به یای متکلم**[۶]؛ مانند: **سَبِیلِی**

قُلْ هَٰذِهِ **سَبِيلِي**[۷]؛ در این مثال «سَبِیل» خبر و تقدیراً مرفوع است.

---

۱. «الف» جزء کلمه باشد که به آن، «الف لازمه» می‌گویند؛ برخلاف «الف» در مثل «زَیْداً» که در حالت وقف، تنوین آن به صورت «الف» خوانده می‌شود. اگر «الف» در اثر قواعد اعلال از بین برود، لطمه‌ای به لازمه بودن آن نمی‌زند؛ مانند: مَغْنیً.
۲. و آن‌گاه که موسی به قومش گفت: ای قوم من ...؛ بقره/۵۴.
۳. و آن‌گاه که به موسی کتاب و راه تشخیص حق از باطل عطا کردیم تا هدایت شوید؛ بقره/۵۳.
۴. و چون خشم موسی فرو نشست، تورات را برگرفت؛ اعراف/۱۵۴.
۵. و گفتار کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید و گفتار خداست که برتر است؛ توبه/۴۰.
۶. از این حکم، تثنیه و جمع مذکر سالم مضاف به یای متکلم استثنا شده است؛ زیرا اولی اعرابش ظاهری است؛ مانند: مُعَلِّمَایَ (در حالت رفعی) و مُعَلِّمَیَّ (در حالت نصبی و جری) و دومی فقط در حالت رفعی اعراب تقدیری دارد؛ مانند: مُعَلِّمِیَّ (در سه حالت رفعی و نصبی و جری) که در حالت رفعی، «واو» که علامت رفع است در تقدیر است؛ ولی در حالت نصبی و جرّی «یا» به عنوان علامت نصب وجود دارد. این‌که چرا در حالت رفعی «مُعَلِّمُویَ» به «مُعَلِّمِیَّ» تبدیل شد، به علم صرف مربوط است.
نکته: فتحه «یا» در تثنیه و جمع مذکر سالم مضاف به یا متکلم، علامت اعراب نیست؛ بلکه به دلیل پشت سر هم آمدن دو ساکن، به یکی فتحه دادند تا از التقای ساکنین جلوگیری کنند.
۷. بگو: این راه من است؛ یوسف/۱۰۸.

وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي[1]؛ در این مثال «سَبِیل» مفعول‌به و تقدیراً منصوب است.

وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي[2]؛ در این مثال، «سَبِیل» توسط حرف جرّ تقدیراً مجرور شده است.

مثال دیگری از قرآن

إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي[3]؛ این جمله، استثنای مفرّغ است و «نَفْس» مفعول‌به و «أخ» عطف به مفعول‌به است و هر دو تقدیراً منصوب هستند.

- در بعضی از اسم‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش علامت رفع و جرّ را ندارد. اعراب تقدیری رفع و جرّ، فقط در یک دسته از اسم‌ها وجود دارد.

اسم منقوص: اسمی است که به یای ماقبل مکسور ختم شود[4]؛ مانند: نَوَاصِی

يَا مَنْ نَوَاصِي الْعِبَادِ بِيَدِه[5]؛ در این مثال «نَوَاصِی» مبتدا و تقدیراً مرفوع است.

فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ[6]؛ در این مثال، «نَوَاصِی» توسط حرف جرّ، تقدیراً مجرور شده است.

أَنَّ نَوَاصِيَ الْخَلْقِ بِيَدِهِ[7]؛ در این مثال «نَوَاصِیَ» منصوب است و علامت نصب آن، فتحه‌ای است که در لفظ پیداست و در تقدیر نیست.

نمونه‌ای دیگر

أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي[8]؛ «الْهَادِی» و «الْمُهْتَدِی» خبر و تقدیراً مرفوع هستند.

چگونه به نقش کلمه‌ای که اعراب تقدیری دارد، پی می‌بریم؟

از نشانه‌هایی که در کلام وجود دارد، نقش آن کلمه مشخص می‌شود. با مثال‌های متعدد این مطلب را تبیین می‌کنیم.

---

۱. از اشعار امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا: و هر زنده‌ای روندهٔ راه من خواهد بود؛ بحارالأنوار/ج۴۵/ص۲.

۲. و در راه من آزار دیدند؛ آل‌عمران/۱۹۵. ۳. من فقط، اختیار خودم و برادرم را دارم؛ مائده/۲۵.

۴. «یا» جزء کلمه باشد، که به آن «یای ثابته» می‌گویند؛ برخلاف «یا» در مثل «أبی عَبْدِ الله» که در حالت جرّ، به عنوان علامت اعراب، به کلمهٔ «أب» متصل می‌شود. اگر «یا» در اثر قواعد اعلال از بین برود، به ثابته بودن آن لطمه‌ای نمی‌زند؛ مانند: قَاضٍ.

۵. فرازی از دعای بعد از نماز حاجت که در دل شب خوانده می‌شود، به نقل از شیخ طوسی رحمه‌الله: ای کسی که مویِ جلوی سر بندگان به دست توست (کنایه از این‌که اختیار بندگان به دست توست)؛ مستدرک‌الوسائل/ج۶/ص۳۴۲.

۶. پس از موی جلو سر و پاهای‌شان گرفته می‌شوند؛ رحمن/۴۱

۷. امام صادق علیه‌السلام: همانا، موی جلوی سر بندگان به دست توست (کنایه از این‌که اختیار بندگان به دست توست)؛ مستدرک‌الوسائل/ج۵/ص۱۷.

۸. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام من هدایت کننده و هدایت یافته‌ام؛ بحارالأنوار/ج۲۴/ص۱۹۸.

أَكْرَمَ مُوسَى مُحَمَّداً؛ «مُحَمَّداً» منصوب است و مفعول‌به برای «أَكْرَمَ»؛ پس این فعل به فاعل نیاز دارد؛ بنابراین «مُوسَى» فاعل آن است.

أَكْرَمَ مُوسَى مُحَمَّدٌ؛ «مُحَمَّدٌ» مرفوع است و فاعل «أَكْرَمَ»؛ پس این فعل به مفعول‌به نیاز دارد؛ بنابراین «مُوسَى» مفعول‌به آن است.

أَكْرَمَتْ أَبِي أُمِّي؛ اعراب «أَبِي» و «أُمِّي» تقدیری است؛ ولی از مؤنث بودن فعل، به فاعل بودن «أُمِّي» و مفعول‌به بودن «أَبِي» پی می‌بریم[1].

غَفَرَ أَبِي رَبِّي؛ اعراب «أَبِي» و «رَبِّي» تقدیری است؛ ولی با توجه به معنا، به فاعل بودن «رَبِّي» و مفعول‌به بودن «أَبِي» پی می‌بریم.

رَأَى أَبِي الْقَاضِي؛ اعراب «الْقَاضِي» تقدیری است و این نشانهٔ فاعل بودن آن است؛ زیرا اگر مفعول‌به بود، اعراب آن ظاهری بود؛ پس «الْقَاضِي» فاعل و «أَبِي» مفعول‌به است.

أَكْرَمَ مُوسَى عِيسَى؛ اعراب «مُوسَى» و «عِيسَى» تقدیری است و هیچ نشانه‌ای برای تشخیص فاعل از مفعول‌به وجود ندارد؛ پس در این صورت، لازم است فاعل بر مفعول‌به مقدم شود و همین تقدّم، دلیل بر فاعل بودن مُوسَى و مفعول‌به بودن عِيسَى است.

چکیده

اعراب تقدیری در اسم

- **اسم مقصور**: هر سه اعراب در آن مقدر می‌شود؛ مانند:
  جَاءَ **مُوسَى**، رَأَيْتُ **مُوسَى**، نَظَرْتُ إِلَى **مُوسَى**
- **اسم مضاف به یای متکلم**: هر سه اعراب در آن مقدر می‌شود؛ مانند:
  جَاءَ **غُلَامِي**، رَأَيْتُ **غُلَامِي**، نَظَرْتُ إِلَى **غُلَامِي**
- **اسم منقوص**: اعراب رفع و جرّ در آن مقدر می‌شود؛ مانند:
  جَاءَ **الْقَاضِي**، نَظَرْتُ إِلَى **الْقَاضِي**؛ برخلاف رَأَيْتُ **الْقَاضِيَ**

---

۱. در مثال «أَكْرَمَ الْيَوْمَ أُمِّي أَبِي» از مذکر بودن فعل، فاعل بودن «أَبِي» معلوم نمی‌شود؛ زیرا در کتب مفصل می‌آید که اگر مؤنث حقیقی با فاصله از فعل بیاید، فعل آن می‌تواند مذکر باشد؛ پس هیچ قرینه‌ای برای تشخیص فاعل از مفعول‌به وجود دارد؛ بنابراین «أُمِّي» را که مقدم است، فاعل و «أَبِي» را که مؤخر است، مفعول‌به می‌گیریم.

***

اعراب تقدیری در فعل

- در بعضی از فعل‌ها، حرف آخر، توانایی پذیرش علامت رفع و نصب را ندارد؛ ولی علامت جزم آن، ظاهری است. اعراب تقدیری رفع و نصب، فقط در یک دسته از افعال وجود دارد:

فعل مضارع ناقص الفی؛ مانند: تَرْضَی

...لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ[1]؛ در این مثال «تَرْضَی» از ناصب و جازم خالی است و تقدیراً مرفوع است؛ زیرا علامت رفع آن، ضمه مقدر است.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ[2]؛ در این مثال، «تَرْضَی» توسط «لَنْ» تقدیراً منصوب شده و علامت نصب آن، فتحه مقدر است.

نکته: هر گاه فعل ناقص الفی، مجزوم شود، حرف علّه آن، به نشانهٔ مجزوم شدن، حذف می‌شود؛ بنابراین علامت جزم آن تقدیری نیست؛ بلکه حذف حرف علّه، علامت جزم آن است.

وَ لَا تَرْضَ بِالظُّلْمِ[3]؛ در این مثال، «تَرْضَ» توسط «لا»ی ناهیه مجزوم شده و حرف علّه آن به نشانهٔ مجزوم بودن افتاده است.

- در بعضی از فعل‌ها، حرف آخر، علامت رفع را نمی‌پذیرد؛ ولی علامت نصب و جزم آن ظاهری است. اعراب تقدیری رفع، در دو دسته از افعال وجود دارد:

الف) **فعل مضارع ناقص یایی**؛ مانند: يَأتِی

...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ[4]؛ در این مثال، «يَأتِی» از ناصب و جازم خالی و تقدیراً مرفوع است.

أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ[5]؛ در این مثال، «يَأتِیَ»

---

۱. ... شاید که تو خوشنود شوی؛ طه/۱۳۰.

۲. هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی؛ بقره/۱۲۰.

۳. و به ظلم، راضی نشو؛ الکافی/ج۸/ص۴۷.

۴. ... و در حالی که بشارت‌دهنده هستم به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است؛ صف/۶

۵. از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید و پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعت؛ بقره/۲۵۴.

منصوب و علامت نصبش، فتحه است.

...أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ[1]؛ در این مثال، «يَأْتِ» مجزوم و علامت جزمش، حذف حرف علّه است.

ب) **فعل مضارع ناقص واوی**؛ مانند: نَدْعُو

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ[2]، در این مثال، «نَدْعُو» از ناصب و جازم خالی و تقدیراً مرفوع است.

رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً[3]؛ در این مثال، «نَدْعُوَ» منصوب و علامت نصبش فتحه است.

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ[4]؛ در این مثال، «نَدْعُ» مجزوم[5] و علامت جزمش حذف حرف علّه است.

اعراب تقدیری فعل، با دقت در عواملی که بر آن داخل شده، به راحتی قابل تشخیص است.

چکیده

اعراب تقدیری در فعل	**فعل مضارع ناقص الفی: اعراب رفع و نصب در آن مقدر است؛ مانند: يَخْشَى و لَنْ يَخْشَى؛ برخلاف لَمْ يَخْشَ.**
	فعل مضارع ناقص یایی: فقط اعراب رفع در آن در تقدیر است؛ مانند: يَرْمِي؛ برخلاف لَنْ يَرْمِيَ و لَمْ يَرْمِ.
	فعل مضارع ناقص واوی: فقط اعراب رفع در آن در تقدیر است؛ مانند: يَدْعُو؛ برخلاف لَنْ يَدْعُوَ و لَمْ يَدْعُ.

۱. ... یا این‌که چیزی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟؛ مؤمنون/۶۸
۲. (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم؛ اسراء/۷۱.
۳. پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم؛ کهف/۱۴.
۴. به آن‌ها بگو: بیایید؛ ما فرزندان خود را دعوت کنیم؛ شما هم فرزندان خود را؛ آل‌عمران/۶۱
۵. عامل جزم آن، «إن» مقدر است و «نَدْعُ» فعل جواب شرط، برای آن است؛ یعنی در اصل چنین بوده: تَعَالَوْا إِنْ تَتَعَالَوْا نَدْعُ ... .

متن خوانی

إنّ الإسم على قسمَين: أحدهما معرب وهو ما سلم من شبه الحروف. والثانى المبنى وهو ما أشبه الحروف وذكرنا وجوه شبه الإسم بالحرف فى أربعة مواضع:

فالأوّل: شبهه له فى الوضع كأن يكون الإسم موضوعا على حرف كـ«التاء» فى «ضربت» أو على حرفين كـ«نا» فى «أكرمنا».

والثانى: شبه الإسم له فى المعنى نحو «متى» فإنّها مبنيّة لشبهها الحرف فى المعنى فإنّها تستعمل للإستفهام نحو «متى تقوم؟» وللشرط نحو «متى تقم أقم» وفى الحالتين هى مشبهة لحرف لأنّها فى الإستفهام كالهمزة و فى الشرط كـ«إن».

والثالث: شبه الإسم له فى الإفتقار اللازم وذلك كالأسماء الموصولة نحو «الّذى» فإنّها مفتقرة فى سائر أحوالها إلى الصلة فأشبهت الحرف فى ملازمة الإفتقار فبنيت[1].

الرابع: وزاد ابن مالك فى شرح الكافية الكبرى نوعا آخر سمّاه الشبه اللفظى وهو أن يكون لفظ الإسم كلفظ حرف من حروف المعانى وذلك مثل «حاشا» الإسميّة فإنّها أشبهت «حاشا» الحرفيّة فى اللفظ[2].

والمعرب كما ذكرنا ما سلم من شبه الحروف وحكمه أن يختلف آخره باختلاف العوامل اختلافا لفظيّا نحو «جاء زيدٌ، رأيتُ زيداً، مررتُ بزيدٍ» أو تقديريّا نحو «جائنى موسى، رأيت موسى، مررت بموسى»[3]. والفرق بين «الإعراب التقديرى» و«الإعراب المحلّى» أنّ علّة عدم إظهار الإعراب فى الأوّل الحرف الأخير وفى الثّانى كلّ الكلمة أو الجملة[4].

فى أصناف الإعراب التقديرىّ:

• أن يكون رفع الإسم بتقدير الضمّة والنصب بتقدير الفتحة والجرّ بتقدير الكسرة ويختصّ بالمقصور وهو ما آخره الف مقصورة كـ«عَصَى» وبالمضاف إلى

---

۱. برگرفته از شرح ابن عقيل/ج۱/ص۳۴تا۳۷.
۲. برگرفته از شرح ابن عقيل/ج۱/ص۳۷/پاورقى اوّل.
۳. الهداية.
۴. برگرفته از بداية النحو/ص۱۰۰.

الياء المتكلم[1] كـ«غلامی» تقول: «سقط العصا وجاء غلامی. ورأيت العصا وغلامی. مررت بالعصا وغلامی».

• أن يكون رفع الإسم بتقدير الضمّة والنصب بالفتحة لفظا والجرّ بتقدير الكسرة. ويختصّ بالمنقوص وهو ما آخره ياء مكسور ماقبلها كـ«القاضی» تقول: «جائنی القاضی. ورأيت القاضیَ. ومررت بالقاضی».

• أن يكون رفع الفعل بتقدير الضمّة والنصب بالفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص اليائی والواوی غير التثنية والجمع والمخاطبة كـ«يرمی» و«يغزو»: تقول: «هُوَ يرمی ويغزو. ولَن يرمیَ ولن يغزوَ. لم يرمِ ولم يغزُ».

• أن يكون رفع الفعل بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص الألفی فی غير التثنية والجمع والمخاطبة كـ«يسعی» تقول: «هو يسعی ولن يسعی ولم يسعَ»[2].

آزمون

۱. چرا بعضی از اسم‌ها مبنی می‌شوند؟

۲. وجوه شباهت اسم به حرف را بنویسید و توضیح دهید.

۳. فرق اعراب تقدیری و اعراب محلی در چیست؟

۴. در کدام دسته از اسم‌ها، اعراب تقدیری وجود دارد؟

۵. در کدام دسته از افعال، اعراب تقدیری وجود دارد؟

۶. جدول صفحهٔ بعد را کامل کنید.

---

۱. غير التثنية والجمع المذكر السالم.
۲. الهداية.

	کدام کلمه اعراب مقدر دارد	نوع کلمه	نوع اعراب مقدر	نقش ترکیبی
وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوىٰ[1]				
وَ يَأْبَى اللّٰهُ إِلّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ[2]				
وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ[3]				
أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ[4]				
وَ قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارىٰ عَلىٰ شَيْءٍ[5]				
يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي[6]				
رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً[7]				
وَ لَنْ تَرْضىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصارىٰ حَتّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ[8]				
وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ[9]				
فَالْإِمامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضىٰ و ...[10]				
إِنَّ عَلِيّاً هُوَ أَخِي وَ ...[11]				
وَ الْمُوالِي لَهُ كَالْمُوالِي لِمُحَمَّدٍ ص[12]				

۱. و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم؛ بقره/۷۵.
۲. و خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند؛ توبه/۳۲.
۳. و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم؛ بقره/۴۰.
۴. آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را در روز قیامت دور می‌سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی‌رسد)؟!؛ زمر/۲۴.
۵. و یهود گفت: نصارا دین درستی ندارند؛ بقره/۱۱۳.
۶. آیه‌های من را برای شما می‌خواندند؛ انعام/۱۳۰.
۷. پیامبری از سوی خدا که صحیفه‌های پاکی را (برای آنها) می‌خواند؛ بینه/۲.
۸. هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا از آیین (تحریف یافتهٔ) آنان، پیروی کنی؛ بقره/۱۲۰.
۹. اگر خدا بخواهد، آنها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد؛ انعام/۳۵.
۱۰. امام صادق (علیه السلام): پس امام، همان برگزیدهٔ شده مورد رضایت است؛ الکافی/ج۱/ص۲۰۴.
۱۱. بخشی از خطبهٔ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): همانا علی برادر من (و وزیر من) است (و او جانشین و تبلیغ کننده از سوی من است؛ اگر از او راهنمایی بخواهید، شما را راهنمایی می‌کند و اگر از او پیروی کنید، نجات می‌یابید و اگر با او مخالفت کنید، گمراه می‌شوید)؛ وسائل الشیعه/ج۲۷/ص۱۸۶.
۱۲. املاء عیسی بن مریم (علیهما السلام) به شمعون بن یوحنّا: ... و کسی که او را (امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) دوست داشته باشد، مانند کسی است که [رسول اکرم حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست دارد (و کسی که با او دشمنی کند، مانند کسی است که با [رسول اکرم حضرت] محمد (صلی الله علیه و آله) دشمنی کند)؛ بحارالانوار/ج۱۵/ص۲۳۸.

۷. مشخص کنید هر یک از کلمات زیر در چه حالت یا حالت‌هایی اعراب تقدیری دارند؟

	رفع	نصب	جرّ	جزم		رفع	نصب	جرّ	جزم
القَاضی					نَمتی				
الأدنی					أَخی				
یَغدُو					یُدعَی				
إمَامی					أَضنَی				
المُصطَفَی					الوُثقَی				
تَتَدَاعَی					أَستَحیِی				
المَاشی					مَدِینَتِی				
یُدَاری					ساعٍ (اختیاری)				
الأُخرَی					قَلَمَایَ (اختیاری)				

قَالَ البَاقِرُ علیه‌السلام :

زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللهِ

۱. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: زکات علم این است که آن را به بندگان خدا بیاموزی؛ الکافی/ج۱/ص۴۱.

■ مطالب، به زبانی ساده و روان آمده تا نوآموزان زبان عربی به راحتی بر فهم مطالب فائق آیند.

■ تعاریف و قواعد، با سیری منطقی و گام به گام ارائه شده تا همراه با مخاطب حرکت نموده، او را به هدف برسانیم.

■ از آنجا که هدف اصلی از خواندن ادبیات عرب، فهم قرآن و سنت است، سعی شده مثال‌ها از آیات نورانی قرآن و کلمات گهربار اهل‌بیت عَلَيهِمُ السَّلَامُ باشد.

■ در پایان هر درس، آزمون‌هایی طراحی شده که دربردارندهٔ سؤالات حفظی و کاربردی است. در سؤالات کاربردی، آیات و روایاتی به کار رفته که متفاوت با مثال‌های متن درس است. از این رو، حل این آزمون‌ها، در تثبیت و فهم بیشتر مطالب هر درس کمک شایانی می‌کند.

■ از آنجا که مخاطبان این کتاب، فارسی زبانند، معمولاً از مثال‌های دستور زبان فارسی برای فهم بهتر مطالب استفاده شده است.

■ پس از هر مبحث، چکیده‌ای از آن مبحث آمده که معمولاً به صورت نموداری است تا به فهم بیشتر و مرور روان‌تر درس کمک کند.

■ این نوشتار به گونه‌ای، شیوه‌نامه‌ای است برای آنان که می‌خواهند در علم نحو تدریس را شروع کنند. نحوهٔ ورود به مطالب و خروج از آنها، می‌تواند الگویی عملی برای تدریس آنان باشد.

■ غالباً در پایان هر درس، روایتی در رابطهٔ با علم یا اخلاق آمده تا قدر علم و تهذیب بر نوآموزان این راه عیان شود و خستگی راه را از آنان بزداید.

■ پس از هر درس، متنی عربی از کتب نحوی آمده که مربوط به محتوای همان درس است. حجم این متون در درس‌های ابتدایی کم است، اما به تدریج بر آن افزوده می‌شود تا نوآموز گام به گام با متون عربی آشنا شود. این متن‌ها در درس‌های ابتدایی به طور کامل علامت‌گذاری شده، اما به تدریج با فراگیری هر موضوع، اعراب موارد مربوط به آن برداشته شده است. گزینش متن‌ها چنان است که نوآموزان عزیز با کتب گوناگون نحو آشنا شوند.

ISBN 600590125-7
9786005901252

قم، خیابان ارم، روبه‌روی پاساژ قدس، انتشارات فانوس اندیشه
EMAIL FANOSEANDISHE@YAHOO.COM
۰۹۱۹ ۴۵۲ ۰۴۶۶